آقای ناصری
۶۴/۱/۲۲

...ستان نیز ه آفریده که مرغان از آسیا تعب نمایند و اگر گویند
... خیال می بینم که مرغان زراعت را ضایع می سازند بگو که مرغان را نیز بعضی
در زراعتها دارند عطف از محافظتهات که ایشان زیاده از نصیب خود تلف
نسازند تبارک الله احسن الخالقین پس هر که فکر در حکمتهای خلقت آب
و آنچه از آب حاصل میشود از درخت و گل و گیاه و کشت و زرع نماید او را علم جزم
بوجود پروردگار علیم مدبر حکیم قادر بهم میرسد فصل ششم از حکمتهای و عجایب خلقت
حیوانات لیکن چون حیوانات اند پری و عقلی ندارند که متوجه صنعتها توانند شد
و کتابت توانند نمود بنابراین پروردگار ایشان را کف و انگشتان نداده چو
قادر بر جامه بافتن و کفش دوختن نمیشدند ایشان را پوششی داده که هرگز
کهنه نمیشود بعضی را پشم داده و بعضی مو پوشانیده و بعضی را کسوت پر عنایت
فرموده و ایشان را کف سمها پوشانیده که کفش ندارند و دیگر از حکمتهای کامله
لیکن چون حیوانات انگشتان نیست که بدان توانند خورد و آشامید بنا
بر این پروردگار روهای ایشان دراز و کشیده ساخته و لبهای ایشان را دراز...
گشاده و فراخ گردانیده و گردنها بلند آفریده که تا به آسانی توانند علف
خورد و آب آشامید و چون فیل را گردن نیست بنابراین پروردگار او را خرطوم
داده تبارک الله احسن الخالقین و پروردگار حیوانات را دو قسم آفریده
بعضی گوشتخوارند و بعضی علف خوار و هر کدام را اسباب و آلات مناسب داده

مرغان گوشت خواران را منقارها و چنگلها داده که بدان صید نمایند و گوشت
خورند و غیر مرغان را دندانهای تیز و دهنهای فراخ و پنجهای مناسب صید
و گوشت خوردن داده و حیوانات علف خوار را پروردگار بعضی از برای آن آفریده که
مردمان از گوشت و شیر و پنیرش منتفع شوند از موی و پشمش جامه بیافند
و صحرانشینان از بهر خود خیمه‌ها بسازند و بعضی را از بهر سواری و بارکشیدن
و زمین شیار کردن آفریده و پروردگار ایشان را بحکمت کامله چنان آفریده
که بچهار دست و پا میروند که تا برایشان سواری توان نمود و بار توان کشید اگر چنین
نمی‌نمودند قابلیت سواری و بارکشیدن نمیداشتند و از حکمت کامله حیوان را دم
داده و در آن فایده است و از جمله فایده‌ها آنکه چون پشه و مگس و غیره آزار از خود براندا
و براند و فرجش را بپوشد و در وقت بارکشیدن از برای تسلی آن بجنبانند و بدان
زین و پالان بر دوش چهارپایان محکم کرده تبارک الله احسن الخالقین
و دیگر پروردگار برحمت بیغایت خود چهارپایان را با کمال قوت و قدرت
مسخر انسان ساخته و اگر چنانچه این حیوانات مسخر نمی‌شدند آدمی
در سفرها تعبها می‌رسید پیاده بایستی رفت و بارها بدوش میبایست گرفت
و از ده مردکار یک بر نمی‌آید تبارک الله احسن الخالقین و از عجایب حکمتهای مرغان
آنکه پروردگار مرغ را دو بال داده که در هوا بدان پرواز کنند و در پر انواع حکمت بکار برده
و در آن قلمی محکم آفریده تا تسکین بیابند و بدان پر از پر ساخته که هوا در آن

داخل نشود

آمده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از جبرئیل پرسید که وقت نماز پیشین
شد جبرئیل در جواب فرمود که نه آری پس حضرت رسول صلی الله و آله
فرمود که چون گفتی نه و بعد از آن گفتی آری جبرئیل گفت از آن وقت که
گفتم نه و تا آن زمان که گفتم آری آفتاب پانصد سال حرکت کرد و وقت
نماز پیشین شد و دلیل بر سرعت فلک همین است که آفتاب را که
سیصد و شصت و شش برابر زمین یافته‌اند و در طلوع چون گوشه اش نمودار
شد بعد از اندک لحظه گذشته دیگرش نمودار میشود و این دلیل روشن است
بر کمال سرعت فلک و از جمله حکمتهای آسمانها رنگ اختلاف حرکت است
چنین یافته‌اند که فلک قمر دوری یک دور تمام میکند و فلک آفتاب در یکسال
و فلک مشتری در دوازده سال و زحل در سی سال و دیگر از جمله حکمتهای آسمانها
اختلاف رنگ کواکب است عطارد و بزردی میزند و زهره سفیدی مایل است
و مریخ سرخ رنگ است و مشتری زرد است و زحل بتاریکی مایل است پس که
بچشم و دل بعجایب و غرایب و نظم و نسق آسمانها نگرد علم یقین بوجود
پروردگار دانای توانای سمیع و بصیر و مرید و کاره بهم رساند زیرا که این نظم
و نسق محال عقل است که خود بخود بهم رسد **فصل** تتمه از حکمتهای زمین آنکه پروردگار
کار از او در نرمی مثل آب ساخته تا آنکه قرار بر روی ممکن باشد و مثل سنگ صلب
نگردانیده تا آنکه زراعت و عمارت در آن بهتر گردد و حرکت دشوار نشود و در زمستان

بسیار گرم نگردد و روی زمین را پس ساخته و جانب شمال را
بلند تر ساخته تا آنکه نهرها و جویها و کاریزها از جانب شمال بجانب
جنوب روان شوند مانند بام که یکجانبش را بلندتر از جانب دیگر می سا
زند تا آنکه آب باران در آن جمع نگردد و از ناو دان فرو ریزد تبارک
الله احسن الخالقین اگر تو پرسند که فائده کوهها که پروردگار در زمین آفرید
چیست بگو که از جمله فائده ها آنکه در قلهٔ اش برف بسیار و اندک اندک
آب شود و بروی زمین روان گردد و در آن انواع گیاه از برای دردها
و مرضها بروید و بغارها و شکافهای آن وحشیان پناه برند و در قلعهای
آن مردمان بنای عمارت نمایند و در آن انواع معادن هم رسد مثل
گنج و آهک و برنج و قلعی و آهن و مس و سرب و طلا و نقره و زبرجد
و یاقوت و زمرد و الماس و مومیا و زیبق و سنگ آهن ربا و گوگرد
و نفط و غیر اینها از انواع معادن و هر کدام از اینها از برای علتهای
عالمیان فایدهای عظیم دارد و بر اهل بصیرت پوشیده نیست
که سنگ آهن ربا را چه فایده است و اگر نباشد نقصانش چیست
بگو که از جملهٔ فایدهای آنچه دلیل است قدرت حضرت پروردگار
زیرا که بغایت عجب است سنگی بی شعور و حس و با آهن را بجانب
خود کشد و از جانب خود بردارد و فایده دیگر که بدان

قطب نما سازند و در سفر بر و بحر راه های خود را دانند و اگر چنانچه قطب
نما نباشد سفر دریا نمیتوانند نمود و عجب حکمت است که چون آهن ربا را
با آهن ربا آب دهی پیوسته روی بجانب قطب جنوب میکنند و از جمله فایده
های قطب نما آنست که قبله را بدان معلوم میتوان نمود و دیگر از فایده های آهن ربا
آنکه چون سوزنی یا پیکانی در بدن کسی نشسته باشند از بیرون میکشند و گفته
اند که زن آبستن چون او را در دست گیرد زائیدن بروی آسان شود اگر تو پرسند
که زیبق چه فایده است بگو که فوایدش بسیار است و از جملهٔ آنها آنکه بدان مس را
مطلا می سازند و پشت آینه را بدان ترتیب میدهند و بدان مرضها را علاج
مینمایند تبارک احسن الخالقین پس هر که حکمتهای زمین را و آنچه در دست
مت هده مینماید علم الیقین بوجود پروردگار دانای توانای سمیع و بصیر مرید
کار ها بهم رسانند و هیچ چیز او را شک نمیماند فصل تتمه از حکمتهای اختلاف
شب و روز آنکه در روشنائی روز انسان و باقی حیوانات از مسکنهای
خود بطلب معاش بیرون روند و ضروریات خود را تحصیل نمایند و در شب که هنگام
خواب و استراحت بمسکنهای خود رفته است و استراحت کنند تا هاضمه برانگیخته
شود و غذا هضم شود و در بدن نفوذ نماید و اگر چنانچه همیشه روز بود اهل حرص
از مقدار طلب و خیلانی می نمودند که بدن ایشان از کار می افتاد بلکه اگر پیوسته
... بود انسان و حیوان از بسیاری گرما زنده گانی نمی توانستند نمود

ودرخت وگل وگیاه وانواع میوه‌ها وزراعتها حاصل نشود وپروردگار از رحمت خود در
شب هر وقت از رحمت کامله بعوض آفتاب چراغهای ستارگان را روشن سازد
تا عالم بسیار تاریک نشود واگر کسی خواهد در شب از محلی بمحلی رود [illegible] غلط
نماید وپروردگار از رحمت خود گاهی چراغ ماه را که نورش از آفتاب کمتر است واز
ستاره‌گان بیشتر است روشن میسازد که تا مردمان در شب از وی ذوق
سفرهای ضروری مینمایند وبعضی از کارها که در خنکی شب کردنش آسان
تر است مثل زمین شیار کردن وغیر ان بجا آوردن وپیوسته ماه را پرنور
نمی سازد که تا مردمان یکبار شب عادت نکنند وخواب واستراحت که ضروری
بدن است ترک ننمایند لیکن رطوبت در ابدان وغیر ابدان زیاده گردد وسبب
فساد مزاج نشود زیرا که بتجربه ظاهر شده که روشنائی ماه سبب زیادتی
رطوبت است واز اول ماه تا نیمه ماه روز بروز رطوبت تنزل مینماید تا به آخر
ماه پس اگر چنانچه پیوسته نورانی میبود رطوبت عالم از حد اعتدال تجاوز
مینمود فتبارک الله احسن الخالقین واز فایده‌های شب آنکه بعد از استراحت
در نیمه آخر شب با جمعیت خاطر بعبادت پروردگار مشغول شوند وبعضی
فکرها که دل را که از شغلهای دنیا بهم رسیده بزداید ودیگر از فایده‌های
شب آنکه از تاریکیش مردمان بفکر تاریکی قبر افتند واز برای ظلمت قبر از حسنات
چراغی نمایند ودیگر از فایده‌های شب آنکه چون مردمان بخواب روند

وبیدار

بیدار شوند بفکر مرگ وحشر افتند چرا که خوابیدن بمنزلهٔ مردن است وبیدار شدن
بمنزلهٔ زنده شدن است وچنانچه در روز قیامت هر که درجه‌اش بلندتر است
وبخدا نزدیکتر است پیشتر زنده میشود وهمچنین در شب هر که بخدا نزدیکتر است
پیشتر بیدار میشود ودیگر از فایده‌های شب آنکه مردمان گاه باشد که احتیاج
بکارهای پنهانی داشته باشند ودر روز میسر نباشد مثل گریختن
از دشمنان وپنهان نمودن مالها از ترس دزدان وغیر ان وتا
یکی شب انرا بجا نمی آورند پس هر گاه اندک فهمی وعقلی بوده باشد
در حکمتهای اختلاف شب وروز فکر نماید در وجود پروردگار دانای توانای
سمیع وبصیر مرید وکاره واورا شکی نماند **فصل** بیستم از حکمتهای وعجایب
کشتیها که بر روی آب دریا روان میشوند واز شمال بجنوب واز جنوب
بشمال میروند وانکه پروردگار بحکمت کاملهٔ خود اسباب کشتی همگی را
از چوب وآهن وغیر ان مهیا ساخته وانسانرا تعلیم کشتی سازی
وکشتیبانی نموده ودر دریاها باد را آفریده وامر نموده که کشتی را بر روی دریا
برانند وراههای دور را اندک وقتی طی نماید تا انجا متاعهای شمال را بجنوب
برند ومتاع جنوب را بشمال آرند پس اگر دریاها وباد وکشتی نمی بودی
قماشها ومتاعهای جنوب در شمال واز شمال بجنوب بغایت گران می
بود فتبارک الله احسن الخالقین اگر پرسند که دریاها چه فایده است بگو که فوایدش

بسیار است از آنجمله آنکه دریا و آنچه در وی است از انواع حیوانات دلیل است
بر قدرت کامله پروردگار و فایده دیگر آنکه دریا معدن عنبر و مروارید و مرجان است
و فایده‌های اینها از برای عالمیان ظاهر است و فایده دیگر آنکه در ساختن گیاها
و درختان خوشبوی پر منفعت بود و غیر آن بهم رسد اگر نه آنست که پروردگار
آب دریا را چرا شور آفریده بلکه اگر شور نمی‌بود تعفن بهم میرسانید و باعث
طاعون و مرضهای عظیم میشد تبارک الله احسن الخالقین پس اگر که
در حکمتها و عجایب کشتی و دریا فکر و اندیشه نماید در وجود پروردگار دانا و توانا
و سمیع و بصیر و مرید و کاره او را شکی و شبهه نماند **فصل** ششم از حکمتهای
آبها که پروردگار از بهر مصلحت عالمیان آنرا از آسمان نازل میسازد و زمین
مرده بدان زنده میشود لکن چون آب ماده حیات انسان و حیوان و زمین
است و آدمی در خوردن و آشامیدن و شستن رخت و بدن و وضو و غسل
کمال احتیاج بوی دارند پس بنابراین پروردگار برحمت خود آنرا فراوان
ساخته تا همه کس و همه چیز از آن بهره‌مند گردند و حکمتهای عجیبه آبها
آنکه همه یک رنگ و یک طعم و یک خاصیت دارد چون درختان از آن خورند
و سیراب شوند با انواع میوه‌ها و گلها بارور گردند و هر یک را طعمی و بوئی و رنگی
و خاصیت دیگر باشد تبارک الله احسن الخالقین و دیگر از حکمتهای آب و چوب
و انواع درختان است و ششم از حکمتهای و عجایبهای درختان آنکه چنانچه خیمه را

نصب نمایند

نصب نمایند پروردگار درختان را بطناب ریشه‌ها نصب نموده است
که چنانچه ریشه بهر جانب کشیده نشود درخت از زمین بند نخواهد شد
و باندک هوای خواهد افتاد و از عجایب حکمتهای درختان برگ است
که پروردگار در آن رگهای بسیار قرار داده بعضی بزرگ و بعضی کوچک مانند
بدن انسان تا آنکه غذا بهمه جای آن برسد که فائده برگ چیست
و پروردگار آنرا بهر چه آفریده بگو که میوه‌ها را بپوشد و نگذارد که آفتاب آنرا
بسوزاند و سرما آنرا ضایع سازد و باد آنرا پژمرده کند و پروردگار بحکمت کامله
برگ درختان چنان نکرده که میوه‌ها را یکبار بپوشد که تا گاهی هوا بدان بوزد
تا تعفن نگردد و گاهی آفتاب بران بتابد تا خام و ناپخته نماند تبارک الله احسن
الخالقین نقل است که شخصی در پای درختی خفته بود و بر درخت می‌نگریست
و بر زبانش جاری شد من ذا الذی اثبت الورق علی الشجر یعنی
کیست آنکه برگ را بر درخت رویانید ناگاه برگی دیگر از درخت افتاد و بران
نوشته بود که هو الذی تنق علی الوجه البصیر یعنی آفریننده
برگ درختان کیست که چشم را برو قرار داده چون درخت را احتیاج
بغذا است و دهنی ندارد که غذا را تناول نماید از ریشه آب و لعاب خاک را
میکشد چنانچه طفل در شکم مادر از راه ناف خون حیض را جذب مینماید و دیگر
از حکمتهای درختان آنکه از بیخ درختان درختهای کوچک تازه نهال بیرون آیند

چنانچه اطفال از مار متولد میشوند که تا درختان بزرگ را اگر آفتی رسد یا از برای
مصلحتی بریده شوند و درختان کوچک بمانند و نسل درختان منقطع نشود و
دیگر از حکمتهای درختان آنکه بانواع میوه ها بارور میگردند هر کدام از آنها بوئی و طعمی
و خاصیتی دیگر است که پروردگار بحکمت کامله استخوانهای در میوه ها آفریده که تا میوه
ها را نگاه دارند و نگذارند که ضایع شود و فایده دیگر آنکه چون در زمین دفن نمایند
سبز شوند و درخت و فایده دیگر آنکه از مغزش روغن میگیرند و در مرضها و علتها
بکار می برند و دیگر از حکمتهای درختان آنکه پروردگار میوه های از امثل خربزه
و هندوانه بزرگ ساخته که تا بافتادن نشکسته و ضایع نشوند و درختان را از
گرانی نشکنند از روی حکمت شجره کدو و خربزه و هندوانه را بعنوانی ساخته
که پروردگار بروی زمین پهن شود و ثمره اش در آغوش زمین پرورش
یابد تبارک الله احسن الخالقین و بدانکه از جمله درختان پر منفعت انار است
پروردگار دانهای انار را مانند یاقوت و در جسمی لطیف ملایم مانند پنبه نشانیده
چنانچه یاقوت در نقره نشانند و چون دانها محتاجند بغذای پروردگار از روی
حکمت مانند رشته آفریده که یک سرش متصل است بدانه انار و سر دیگرش
متصل است به انار و از راه رشته غذا بدانهای انار میرسد و چون دانها در کمال
لطافت شد پروردگار پرده در کمال لطافت فرو کشیده و از بدر محافظت بران دانها
پیچیده و چون دانها از غایت لطافت تاب سرما و گرما ندارند پروردگار پوستی
محکم بر کرد

که در صحرا و بیابان بسر میبرند و حصاری ندارند که بان اموال خود را محافظت
نمایند و مالهای ایشان بتاراج دزدان رود و از انواع سگان سگ شکاری است
و چون از برای پاسبانی خلق نشده است شب و روز آسوده است و قیام
میکنند و در وقت شکار مطیع و منقاد است و چون امرش بدویدن نمایند
دوان گردد و چون منع و زجرش کنند توقف کند و برگردد و پروردگار
بحکمت کامله او را باریک و لاغر میان آفریده که بدویدن صید را بچنگ
آورد تبارک الله احسن الخالقین و از عجایب حیوانات بارکش شتر است
و پروردگار در او انواع حکمتها بکار برده بنابراین در کلام مجید فرموده که افلا
ینظرون الی الابل کیف خلقت یعنی آیا نظر نمیکنید به شتر که چون
آفریده شد پس بدان شتر را پروردگار از برای سفر دور و بارهای سنگین
آفریده بنابراین او را بلند و قوی جثه گردانیده چون ایستاده او را بار کردن
دشوار است بنابراین پروردگار او را بعنوانی دست و پای داده که در وقت بار
توان او را خوابانید و او را گردنی داده که بمدد گردن با بار گران توان برخاست
و زانوی او را محکم آفریده که تا در وقت خوابیدن و برخاستن جراحت نشود
و آزار نکشد و او را خف داده و چون اسب و استر و الاغ سم نداده که تا از گرانی بدن
شکسته نگردد و زمین را نشکافد و اگر نکند بر آن یا حیوان زند موجب هلاک
نشود و چون در سفر دور گاه باشد که چند منزل آبادانی نباشد نقل راه

که بنابراین شتر را قانع گردانیده و صبری دارد که چندین روز بی آب تواند
و بجاری قناعت متولد نمود تبارک الله احسن الخالقین واز عجایب مخلوقات جراد است
و بفارسی آن را ملخ گویند و بدان ملخ از لشکر غضب پروردگار است و چون قومی
برکت زکوة واجب نمینمایند یا بمشروعات دیگر مشغول نشوند پروردگار این
لشکر را امر فرموده که متوجه زراعات و محصولات شوند و باندک فرصتی تمام را
بخورد و ضایع نماید و کثرت بحدی میرسد که کوه و دشت و بیابان را مانند
سیلاب فرو میگیرند و در هوا مانند ابر نور آفتاب را می پوشانند
و اگر ملکی از ملکوت دنیا خواهد که با لشکر خود این بلا دفع نماید از عهده بیرون نیاید
و از عجایب دیگر لشکر پروردگار در سمیرم که ما بین شیراز و اصفهان است چشمه
آفریده و آبش را باین خاصیت داده که چون در ظرفی کنند و بمحلی برند در
آنجا ملخ جمع آمده باشد و در آنجا آن ظرف را بیاویزند پس از آن مرغان
بیایند بعددی که حصر آن ممکن نباشد و آن ملخ را جمله هلاک سازند تبارک
الله احسن الخالقین واز عجایب حیوانات موش است و موش حیوانیست
بسیار مفید و بحیله فتیله چراغ را بیرون آورد و بدان خانها را بسوزاند بنابراین
در حدیث آمده که در وقت خوابیدن چراغ را خاموش باید نمود و حبها
و کتابها را بدندان ضایع سازد و از حیلهای او در طلب روزی گفته اند که چون
روغن در شیشه سر تنگ و دراز گردن بوده باشد سنگ ریزها جمع نموده

ایلان

در شیشه

در شیشه ریخته تا روغن بالا آید و بخورد و اگر شیشه بسیار سر تنگ بوده باشد دم خود را
بدان فرو برد و بلیسد و چون خواهد که تخم مرغ را از سوراخ برد و هر دو دست و پا را بگیرد
و تخم را در آغوش دو موش دیگر دم او را گرفته بجانب سوراخ کشد و چون موشی در دیگ
افتد و نتواند که بیرون آید موش دیگر دم خود را فرو گذارد تا بر دم او دست در آن
زند یا بدندان بگیرد و بالا آید و گویند که در میان موش و عقرب کمال عداوت
و اگر کسی هر دو را نیشه کند میان ایشان خصومت عجب شود و موش خواهد که دم او را
بگیرد و قطع نماید و کژدم هر ساعت او را نیش زند تا آنکه جنگی غالب شود
و نوعی از موش که او را ورم دز گویند زر هم و دینار و زر دزد نقل است که
شخصی نقب کرده موش آنگاه رفت جفت او از عقب او بیامد تا بداند
حال او چیست او را در تله دید چند بار در گرد او برآمد پس برفت و دیناری
بیاورد و نزد تله نهاد و همچنین بیرون می آورد و روزها صبر کرد تا
آنکه هر چه داشت بیرون آورد و چون دید که آن شخص موش را رها نکرد دو
بار دیگر رفت و کیسه خالی را آورد و انداخت چون آن شخص دید دانست که
دیگر چیزی نمانده است موش را رها نمود و از برای عجبهای او فایدها نوشته اند
در رساله گنجایش آن ندارد و دیگر از عجایب حیوانات سمک است و سمک را
بفارسی ماهی گویند و چون ماهی در آب مسکن دارد و حاجت بپا ندارد بنا
بر این پروردگار حکیم او را پا نداده و چون در شنا کردن محتاج بپا است بنا بر این

پروردگار حکیم او را دو بال داده که بدان شنا نماید و او را کسوتی محکم داده
مانند زره و جوشن که تا بدنش را از آفات نگهداری نماید و چون پیوسته
در آبست و او را نفس کشیدن میسر نیست که بدان دل خود را خنک سازد
بنابرین پروردگارش که بادزن دل بهت نداده و از برای خنکی دل بنا گوشش
او منفذها آفریده که پیوسته دهن را از آب پر نماید و از آن منفذها بیرون
کند و چون چشمش ضعیف است و آب مانع دیدن او هاست بنابرین پرور
دگار شامه او را قوی گردانیده که غذای خود را بقوت شامه تحصیل نماید
و چون ماهی [illegible] انسان و حیوان بری و بحری و چرنده و پرنده است
بنابرین پروردگار نسل او را بسیار گردانیده و در جوف یکماهی چندان
تخم است که بشمار در نمی آید تبارک الله احسن الخالقین و دیگر از عجایب
حیوانات بحر تمساح است که او را نهنگ خوانند و او بصورت سوسمار است
و پشتش چون پشت کشف است و روی آهن کار نمیکند درازی او هشت
گز باشد و دهنی فراخ دارد و او را شصت ناب بالایین باشد و چهل ناب
زیرین در وقت چیز خوردن طبقه بالایین دهان حرکت می آید بخلاف انسان و طبقه زیرین او حرکت نمی آید
و باقی حیوانات که طبقه زیرین دهان ایشان حرکت میکند و بالایین حرکت
نمی نماید و چون چیزی خوردن در بن دندانهای او چیزی بماند و از آن کرم
متولد شود و از کرم الم یابد پس از آب بیرون آید و دهن باز کشاید در مقابل

افتاب

افتاب پس مرغی آید در دهن آورد و هر کرمی که در بن دندانهای او باشد
پاک نماید و چون کسی را از دور بیند از دهن نهنگ برون آید و بانگ
بر آورد و نهنگ را از آمدن دشمن خبر نماید تا خود را باب اندازد
و چون نهنگ یابد که بن دندانهای او از کرم پاک شد دهن بر هم
گذارد که آن مرغ را بخورد و پروردگار استخوانی بر سر آن مرغ آفریده
مانند سوزن تیز چون استخوان دهن نهنگ را آزار نماید دهن را بگشاید
و مرغ پرواز و نجات یابد تبارک الله احسن الخالقین و از برای اعضای
او فایده ها و خاصیتها و منفعتها ذکر نموده اند ودر عجایب حیوانات آب سگ آبی
است دستهای او کوتاه تر از پایهای اوست و چنین گویند که خود را بگل
براند تمساح گمان کند که پاره گل است پس او را فرو برد و چون فرو رود
احشای او را پاره کند و او را هلاک سازد و افراد این حیوان با یکدیگر الفتی
عظیم دارد و اگر یکی از ایشان در دام افتد دیگران بر روی جمع شوند
و باشد که بعضی موافقت کنند و خود را نیز در دام اندازند و اگر ماده تلف
شود نر بعد از او هیچ جفت نگیرد و اگر نر تلف شود ماده بعد از او
جفت نگیرد و صیادان نر را میگیرند و خصیه اش را از برای
دردها و مرضهای برند و او را رها میکنند و اگر اتفاق افتد که نر یکبار دیگر
در دام افتد چون صیاد برسد به پشت باز افتد که تا صیاد بداند که او

خصیه ندارد و اورا رها کنند و دیگر از عجایب حیوانات سرطان است که بفارسی
خرچنگ گویند و آن حیوانی است که سر ندارد و چشم او بر کتف است
و دهن او بر سینه است و هشت پا دارد و بیکجانب براه میرود و در سالی هفت
پوست بیندازد و دو مکان او را دو در باشد یکی در آب و یکی در خشکی و چون
پوست بیندازد دری که برابر آب باشد ببندد تا حیوانات در آب باو آزار
نرسانند و دری که در خشکی است بگشاید تا هوا از آن داخل شود و پوستش
محکم شود و از برای او خاصیتها بسیار نوشته اند از انجمله آنکه اگر او را بکوبند و بر جراحت
گذارند پیکان و خار را بیرون کشد و اگر بر گزنده مار و عقرب نهند نافع
بود و اگر خاکستر او را در چشم کشند سفیدی چشم را ببرد و نزول آب را
دفع کند و دیگر از عجایب حیوانات کشف است و گفته اند که بچشم میگذارد
و چون سینه اش صلب است و گرمی ندارد که بهر تخم نشیند و بنظر بچه
را برساند و گفته اند که چون نر خواهد که با ماده جمع شود ماده راضی نشود
و نر میرود و مهر گیاه در دهان میگیرد می آید و بخاصیت این گیاه ماده
بوی مهربان میشود و متابعت مینماید و گفته اند که گاه باشد که کشف دم
مار را در دهن می گیرد و سر در اندرون کشد و مار چندان خود را بر پشت
او زند که هلاک شود و هیچ مضرتی بوی نرسد و از بهر وی خاصیتها نوشته
اند از انجمله اگر موی از جا کنند و خون کشف را دو باره سه بار در آن موضع مالند

موی از ان

موی از آن موضع نروید و زهره کشف بحری را که با عسل در چشم
کشند سفیدی را ببرد و دیگر از عجایب حیوانات زلفیس است و آن
حیوانیست که در دریای میباشد و نقل است که گاه در دریا غریقان
را نجات میدهد باین روش که بزیر غریق میرود و که تا بر پشت او
نشستن نماید و بیرون رود و چون خواهد که شکار مرغ کند ماهی را میکشد
و بر روی آب می اندازد و خود در آب در زیر ماهی قرار گرفته و آب را گل
آلود مینماید که تا بدنش در آب ننماید پس چون مرغ ماهی را در روی آب
ببیند می آید که منقار بر ماهی زند و او را قوت خود نماید و زلفیس در این اثنا
جستن نموده مرغ را شکار نماید و دیگر از عجایب حیوانات [illegible]
و چون گرسنه شود در صحرا بخوابد و خود را پر باد سازد و حرکت ننماید تا آنکه
مرغان گمان کنند که مرده است پس چون آیند که بر روی منقار زنند
جستن نموده مرغ را شکار مینماید و گفته اند که از برای خانه خود چند در میسازد
اگر دشمن از روی در آید از در دیگر بیرون رود و بر گرد خانه خود حنظل نهد که تا
گرگ قصد او نکند زیرا که اگر پای گرگ بر حنظل آید هلاک شود و موی او
در هر سال یکبار بریزد عنب الثعلب بخورد و موی نو بر آورد و دیگر از عجایب
حیوانات تنین است و آن ماریست سبز رنگ سبز زهره و آن را اژدها
میگویند تا آنکه مردمان از ضررش ایمن باشند پروردگار آن را بر روی مغول

ساخته که مانند آهن ربا او را بربایند و آن مار از ترس ابر سر از سوراخ بیرون نمیکنند
و در سالی یکبار در فصل بهار در روزی که آسمان از ابر خالی باشد بیرون می آید
و باز بمکان خود میرود و در عجایب المخلوقات مذکور است که اژدهارا مرده یافتند
که طول او دو فرسخ بود و دیگر از عجایب حیوانات گاو کوهیست که او را گوزن گویند
و او مار خوار است چون ماری بخورد تشنگی بر وی غالب شود پس بر سر آب
آمده فریاد کند و آب نخورد از ترس اگر بنوشد زهر در بدنش برود و هلاک شود
و گفته اند که از برای دفع زهر طلب خرچنگ نماید و بخورد و بدان دفع زهر
از خویش نماید و گفته اند که هر سال شاخ کهنه می اندازد و شاخ می آورد و چون
وقت شاخ افتادن شود بجائی میرود که کسی بآنجا نرسد بنابر اینکه خود را
بی اسلحه میداند و در آن موضع آنقدر میماند که تا شاخ نو بهم رساند تبارک الله
احسن الخالقین پس هر که بچشم و دل مشاهده انواع حیوانات بری
و بحری و چرنده و منفعتها و خاصیتهای ایشان کند و فکر در حیله هر کدام در طلب
روزی کند او را شکی در بینی در وجود صانع قادر توانا و مدبر حکیم دانا نماند و بدانکه
انواع حیوانات بسیار است اما آنچه در کتابها ضبط نموده اند ظاهرا هزار و چهار
صد نوع است هشتصد نوع بری است و در کتاب کلینی از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام روایت شده که حق سبحانه تعالی هزار و دویست نوع در بحر آفرید
و دیگر از جمله حکمتها هوا و تعریف تغیرهای و بادها آنکه بی هوا زنده گانی ممکن نیست

چرا که زندگانی

چرا که زنده گانی بجز از این است که پروردگار در دل آفریده و دل که ظرف
حرارت است محتاج است که هوای خنک بوی رسد که اگر چنانچه هوا
بوی نرسد هلاک خواهد شد و از این جهت است که چون حلق شخصی
را بگیرند و نگذارند که هوا بدل او داخل شود هلاک شود و دیگر از عجایب فایده ها آنکه بیرون
آمدن هوا از حنجره صوتها و صداها متولد گردد و چون زبان در دهان حرکت
نماید کلام حاصل شود و باز هوا این صوتها و کلام را بگوش رساند پس اگر چنانچه هوا
نباشد نه کسی حرف میتواند زد و نه کسی چیزی میتواند شنید و همچنین اگر نباشد هوا
کسی بوی خوش و ناخوش را نمی تواند دریافت چرا که بو عارض هوا میشود و هوا
آنرا بمشام میرساند پس اگر هوا نباشد ادراک بوی خوش و ناخوش ممکن
نخواهد شد و دیگر از فایده های حرکت هوا آنکه کشتی از شمال بجنوب و از جنوب
بشمال برود که اگر حرکت هوا نباشد کشتی بروی آب حرکت نخواهد نمود
و دیگر از فایده های هوا آنکه در وقت احتیاج بباران اجزای ابر را جمع میسازد
و از محل بمحل میبرد و سبب بارندگیها میشود و در هنگام احتیاج بظهور آفتاب
ابرها پراکنده میسازد و دیگر از فایده آنکه درختان را آبستن میکنند و زراعتها را
تازه میسازد چون بتابش آفتاب گرم شود میوه ها و غله ها را میپزد و میرساند
و خشک میگرداند و فایده دیگر آنکه وزیدن غله ها را پاک مینماید پس اگر حرکت
هوا نباشد زنده گانی و تعیش ممکن نخواهد شد بلکه اگر هوا باشد و در وی حرکت

نماید انسان وحیوان ونبات همگی هلاک وضایع شوند پس چون انسان
وحیوان ونبات بهوا کمال احتیاج دارند بنابرین پروردگار آن را وافر ساخته
وعالم را از آن پر گردانیده وچون احتیاج بهوا ایشان را کمتر از هوا خلق نموده
زیرا است وچون احتیاج بآتش کمتر از آب وباد است که عبارت از اینها احتیاج
بآتش نیست بنابرین پروردگار بحکمت کامله آتش را از آب وباد کمتر آفر
یده تبارک الله احسن الخالقین ودیگر از حکمتهای ابر وسحاب که درمیان
زمین وآسمان مسخر است آنکه بآبهای بسیار بامر پروردگار بر مرکب
باد سبک رفتار نشسته از محلی بمحلی رود وبمقدار حاجت گاهی برف
وگاهی باران می بارد ودر کوه ودشت سیلها روان می سازد وزمینها
مرده را زنده ساخته لباسهای فاخر از انواع گل وگیاه می پوشاند واز روی
حکمت آب از سحاب قطره قطره می ریزد که اگر جا بجا فرو ریزد که از نادرین
ریخته میشود خانها خراب شوند ودرختان شکسته گردند وگیاههای ضایع
شوند وسفرها متعذر شود ومردمان هلاک گردند اگر کسی پرسد که رعد وبرق چه
فایده دارد بگو که از جمله فایده آنکه چون زارعان از آن مشاهده نمایند برحمت
پروردگار امیدوار شوند ومتوجه دعا گردند وچون مسافران از آن ببینند
ترسند واستغاثه نمایند وپروردگار را بدعا یاد کنند وپروردگار در کلام
مجید باین معنی اشاره فرموده زیرا که گفت یریکم البرق خوفا وطمعا

وبدانکه

وبدانکه خلقت انسان چون بغایت عجب است ومشتمل بر حکمتهای بسیار
ودلیل واضح است در معرفت پروردگار بنابران پروردگار در چندین موضع
از کلام مجید ذکر آن نموده ودر روایت است که سید الانبیا فرمود من عرف نفسه فقد عرف
ربه یعنی از شما کسی که خود را بهتر شناخت پروردگار خود را بهتر شناخت
شمه از حکمتهای خلقت انسان آنکه پروردگار بحکمت کامله از برای بقای
انسان آدمی منی را از غذای که میخورد در معده پخته میکند ودر صلب پدر
وترائب مادر جا میدهد ودر باطن زنان رحم آفریده تا منی را نگهدارد و
بحکمت منی را جمع ساخته هر دفعه در قعر رحم قرار گیرد ودفعه رحم یک
دفعه شروع در نشو نماید وحق تعالی در سوره طارق بدین معنی اشاره
فرموده بلفظ فلینظر الانسان مم خلق خلق من ماء دافق یخرج من بین الصلب والترائب
وترجمه اش اینست که باید نظر کند انسان از چه چیز خلق شده
از آب جهنده که بیرون می آید از میان صلب وترائب
وصلب استخوانهای پشت وترائب احتمال دارد که استخوان
سینه باشد وبعد از آن که نطفه در رحم قرار گرفت رفته رفته پروردگار
بقدرت کامله آن نطفه را خون گردانید وآن را علقه گویند و
بعد از آن از گوشت ایجاد استخوان نماید وگوشت بر استخوانها
برویاند وحق تعالی در کلام مجید اشاره بدین نحو نموده ولقد خلقنا الا

الانسان من سلالة من طين ثم خلقناه نطفة فی قرار مکین

ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فکسونا العظام

لحما و در کتاب لطائف یمنی از اهل تجربه نقل شده که چون منی مرد و زن

در قعر رحم قرار گیرد رفته رفته مدور میشود تا شش شبانه روز سفید رنگ است

بعد از ان در وسط حقیقی ان جسم مدور یک نقطه خون میرسد و ان

موضع دل است و بعد از ان دو نقطه دیگر از خون هم میرسد یک نقطه

در بالای دل است و ان جای جگر است و نقطه دیگر در پهلوی جگر است و ان

جای شش است و این سه عضو که ابتدا بخلقت ایشان می شود در بدن

و بغایت عظیمند و ایشان را اعضای رئیسه میگویند و بعد از ان این سه نقطه

خون کشیده میشوند و بهم متصل میگردند و مجموع این احوال در مدت

سه روز واقع میشود که شش روز که نطفه بوده نه روز میشود و گاه باشد

که یکروز بیشتر واقع شود انگاه بعد از شش روز مجموع جسم مدور رنگ

خون میگردد و گاه باشد که یکروز یا دو روز از شش و پیش واقع شود

و بعد از ان به دوازده روز علقه گوشت [illegible] دل و دماغ و جگر از

یکدیگر ممتیز شوند و مهره پشت پدید آید [illegible] ده روز بیش و

پس واقع شود [illegible] انگاه پروردگار گوشت استخوان گرداند

و استخوان را گوشت بپوشانند و از حکمتهای عجیبه پروردگار

خون حیض

خون حیض را از اطراف بدن بر جسم آورده طفل را بدان تربیت نمایند از این

جهت است که زن در ایام حمل حیض نمی بیند و دیگر از حکمتهای پروردگار رودهٔ آفریده

که یک سرش متصل است بناف طفل و یک سر دیگرش متصل است بموضع

خون که ان را حفت گویند و پیوسته خون حیض از راه روده بناف طفل برود

و از ناف بجمیع بدنش میدود و بدان پرورش می یابد و چون طفل

متولد شود ان روده را به تیغ از ناف جدا نمایند و دیگر از عجایب حکمتهای

انکه پروردگار از برای محافظت طفل از آفات و نجارات پرده ابر او در

او کشیده و ان پرده مشیمه گویند تبارک الله احسن الخالقین و دیگر از

حکمتهای پروردگار انکه بدن از یکپاره استخوان نیافریده و استخوانهای

بسیار بهم وصل نموده که نشستن و برخواستن و خوابیدن و گرفتن

و دادن و رفتن و امدن و دویدن ممکن بوده باشد و فائده دیگر انکه نتوانند

که بعضی از اعضای بجنبانند که باقی اعضای او بجنبند و فایده دیگر انکه اگر آفتی

بیک عضو برسد اثر ان بجمیع بدن نرسد و فایده دیگر انکه بدن انسان

و باقی حیوانات گرم [illegible] و پوسته گرمی و تری عمل مینماید و بخار بسیار

در بدن بهم میرسد [illegible] استخوانها برون میرود پس اگر مرکب از

استخوانها بسیار نمی بود [illegible] میماند و باعث [illegible] باشد و چنانچه یافته

اند مجموع استخوانهای بدن آدمی بغیر از استخوانهای کوچک [illegible] دویست

چهل وشش پاره است و از آن جمله سه ترکیب آن بیست و پنج پاره استخوان
باشد و از عجایب حکمتهای سر آنکه پروردگار از چهار استخوان چهار دیواری
از برای آن ساخته و کاسه را مانند سقف بر آن گذاشته و آن را جایگاه دماغ
که سر آمد بدن است گردانیده و چون دماغ بغایت شریف لطیف است
و موضع حس و ادراک و فهم و حفظ و خیال است پروردگار از برای هفت
طبقه محافظت نموده اول پرده نازکی بر روی آن کشیده دوم صلب سیم
جرم استخوان و بر روی جرم استخوان پرده کشیده که آن را سمحاق گویند
و بر بالای سمحاق گوشت آفریده و بر روی گوشت پوست خلق نموده
و بر بالای پوست موی رویانیده فتبارک الله احسن الخالقین اگر ترا پرسند
که پروردگار چرا سر را مدور ساخته آفریده بگو که در آن فایده هاست و از جمله
آن فایده ها آنکه این شکل در خوشنمایی ظاهر است از باقی شکلها و فایده دیگر
آنکه مدور فراخ تر از شکلهای دیگر است در صورتی که محیطش برابر باشد با شکلهای
دیگر و فایده دیگر آنکه تراشیدن موی از آن آسان تر از شکلهای دیگر است
و از عجایب حکمتهای استخوان آنکه پروردگار بسیاری از استخوانها را مجوف
آفریده که تا سنگین نباشد و حرکت آسانی واقع شود و جوف استخوان
را از مغز پر نموده که تا غذای استخوان شود و چربی او نگذارد که به سبب حرکت
خشکی بر استخوان غالب شود و چون پروردگار بحکمت کامله دویست و چهل و هشت پاره

استخوان

استخوان بدن انسان را بهم ترکیب نماید و آن را بطناب رگ و پی محکم
و استوار کنند و بگوشتها آن را اندوده نماید چنانچه خانه را بگل اندوده نمایند و بر روی
گوشت از بهر استحکام پوست کشند چنانچه خانه را بعد از گل اندود گچ کاری نمایند
تبارک الله احسن الخالقین و بدانکه در گوشت چند فایده است دوم آنکه
چون گوشت از خون بهم میرسد و طبعش گرم و تر است بدن را گرم و تازه نگه
میدارد و فایده سیم آنکه اگر گوشت نبودی نشستن و خوابیدن دشوار شدی نه
بینی که مردم لاغر از نشستن و خوابیدن آزار کشد تبارک الله احسن الخالقین
و ششم از حکمتهای انگشتان که از همه اعضا حقیر ترند و بدان قیاس باقی اعضا توان
نمود آنکه چون مقصود از انگشتان خدمت بدن است بنابرین ترکیب آن از سه
پاره استخوان نموده زیرا که اگر یکپاره استخوان می بود یا اگر پاره بسیاری از خرد
منها فوت میشد مثلا اگر مخروط که اگر مو تند اگره نماید و دشمن را از خود دفع
نماید نمیتوانست و اگر چنانچه زیاده از سه استخوان می بود اقتدار بر دون میرفت و کم قوت
میشود و از حکمتهای انگشتان آنکه پروردگار چهار انگشت را متصل بهم آفریده و انگشت
بزرگ را از این چهار جدا ساخت و بر فوقش گردانیده که تا در برابر آن چهار انگشت بوده
باشد و چیزها را از زمین به آسانی از زمین توان برداشت و اگر چنانچه انگشتها یک
از چهار انگشت جدا و دور نمیبود چیزهای مدور را اصلا نمی توانست دوخت و خار را از پا بیرون
کشید و از حکمتهای انگشتان آنکه پروردگار بعضی را دراز و بعضی را کوتاه آفریده تا آنکه در وقت

که کف را کاسه سازد و بدان آب خورند همه را برابر شوند و چون مشت را گره نمایند محکم شود
و چون انگشتان راست شوند بشکل نصف دایره باشند و دایره بهترین شکلهاست
و دیگر از حکمتهای انگشتان آنکه پروردگار از بغایت صلب آفریده که تا در خدمت
ضعیف نشوند و با صلابت تمام آن را میان تهی آفریده که در حرکت چابک بوده باشند
و در جوف آن مغزی آفریده که تا از گرمی حرکت بدان آن خشکی [illegible] غالب نشود و دیگر
و دیگر از حکمتهای انگشتان آنکه پروردگار بحکمت کامله استخوان انگشتان را قوی ساخته
و در سرش گوی قرار داده مانند خانه نگین و در سر استخوان بند دوم گوی فرو برده
مانند نگین و در گوی بند اول نشانده و بند سیم را نیز با دوم این چنین ترکیب نموده
و چون حامل باید که محمول قوی تر باشد بنابرین بند اول از دوم قوی تر است و دیگر
از حکمتهای آنکه مفصل انگشتان چون دایم در حرکت است و استخوان بر استخوان چون
دایم سوده شود باعث شکستگی استخوانها میشود بنابرین پروردگار غضروف نرم در
میان بندها آفریده که تا استخوانها هم سوده نشود و رباطات مانند ریسمان بر بندها
پیچیده که تا بندها از هم جدا نشوند و گوی سر بند را بسیار فراخ ساخته که تا گره بند
از آن بیرون نیاید و بسیار آن گوی تنگ ساخته تا گره بر بند بآسانی در آن گشت
نماید و دیگر از حکمتهای آنکه پروردگار انگشتان را کسوت گوشت و پوست پوشانیده
که تا زود خسته نشود و بآسانی چوب و سنگ و غیر آن را از زمین توان برداشت
و از حکمتهای آنکه بر سر انگشتان ناخن آفریده و در آن چند فایده است اول

انکه بدن

انکه چیزهای کوچک را و ریزه توان برداشت فایده دوم انکه بدن را در وقت
ضرورت توان خارید و فایده سیم انکه ناخن حافظ سر انگشتان است و از آفاتش
نگه داری کند و تتمه از حکمتهای چشم انکه پروردگار آن را ده طبقه آفریده کرد
گار تعالی بصنع خویش چشم را هفت پرده و سه آب منقسم صلبیه مشیمیه
شبکیه زجاجی جلید بیض عنکبوت عنب قرن ملتحم طبقه اول را
صلبه گویند و طبقه دویم را مشیمی گویند طبقه سیم را شبکی گویند و در میان طبقه
شبکی جسمیست مانند آبگینه گداخته آن را رطوبت زجاجی جسمیست سفید و روشن
و مدور آن را رطوبت جلیدی گویند از این جهت که سفید و شفافست مانند جلید و جلید
شبنمی را گویند که او جامد شده باشد و آن را بردی یخ گویند زیرا که مانند برد است
که آن را بفارسی تگرگ گویند و بر بالای رطوبت جلیدی جسمیست مانند سفیده
تخم مرغ و آن را رطوبت بیضی گویند و غذای رطوبت جلیدی از این رطوبت است
و از رطوبت جلیدی گفته اند که دیدن واقع میشود و باقی رطوبتها و پردهها
اسباب و آلات این رطوبت اند و بر بالای رطوبت بیضی پرده ایست تنک مانند
خانه عنکبوت و آن را عنکبوتی گویند و بر بالای آن پرده عنبی است و آن را عنبی
گویند از آن جهت که در میان آن سوراخی است مانند دانه انگور که بچوب
دنبال او کنده باشند و این سوراخ را پروردگار از برای آن ساخته که تا نور
بصر از آنجا گذر نماید و این طبقه را از روی حکمت صلب و محکم آفریده خصوصا حوالی

سوراخ بحال خود بماند و بنظر ضرری نرسد و در زیر این پرده پرده‌ها آفریده شد
که تا نگذارد که رطوبت بیضی سوراخی را که گذرگاه نور بصر است بگیرد و بدانکه این پرده
را رنگهای مختلف داده سیاه و کبود و غیر آن و بر بالای آن پرده قرنیت و چون
قرنی شفافست و در زیر آن سنگهای عنبی نمودار است و این مجموع را حدقه گویند
و گرد آن حدقه جسمی سفید چرب در آمده و آن را ملتحمه گویند و از روی حکمت پرده
قرنی که بر روی چشمست و محل آفاتست پروردگار آن را چهار طبقه آفریده تا بعضی
از طبقات را اگر آفتی رسد باقی آنچه بماند چشم را محافظت نماید و از این جهت است
که بعضی گفته‌اند که طبقات مانند اجسام سیزده است و طبقات چهار
عنصر است و نه فلک و از عجایب آفرینش چشم آنکه آنجایگاه که محل بینایی
است پرسیدند که دلیل هستی پروردگار چیست فرمود که بزرگترین دلیل
هستی صانع هستی من است زیرا که اگر هستی من از من است از دو حال
بیرون نباشد یا من خود را آنگاه هست کردم که هست بودم یا آنگاه که نیست
بودم اگر خود را آنگاه هست کردم که هست نبودم این محال باشد زیرا که هست
و هست کردن محال است و باطل و اگر خود را آنگاه هست کردم که نیست بودم
این هم محال است که از نیست هست کردن محال است و باطل پس معلوم شد
که من هست کرده هستی ام که نیستی بر وی محال باشد و دلیل دیگر بر وجود
واجب الوجود آنکه میگویم که هر که تامل نماید میداند که هر که هست میباید که نیستی بر ذات

زیرا
زیرا

اورا نبود

اورا نبود و نباشد و از غیر هستی نیافته باشد و آن را خدا و واجب الوجود
گویند و یا آنکه نیستی بر ذاتش روا باشد و هستی از غیر یافته باشد و آنرا
ممکن الوجود گویند پس میگوییم اگر واجب الوجود که نیستی بر ذاتش روا نیست
نمی بود هیچ ممکن موجود نمیشد زیرا که نیستی بر جمیع ممکنات رواست
و هر چه نیستی بر ذاتش رواست بی غیر موجود موجود نمیشد زیرا که ظاهر
معلوم است که هر چه هستی و نیستی نظر بذات او مساوی باشد خود بخود
بی آفریننده کار موجود نمیشود پس اگر غیر ممکن که واجب الوجودی است که
ممکنات همه وجود از وی دارند از این دلیل که بر وجود واجب الوجود گفته شد
دانسته شد که حق تعالی ازلی و ابدیست یعنی همیشه خواهد بود و دلیل دیگر آنکه
میگوییم که ذات پروردگار عالمیان اگر همیشه نباشد و در وقتی از اوقات
معدوم باشد لازم می آید که هرگز موجود نشود زیرا که کسی نیست که او را موجود
سازد زیرا که هستی همه چیز از ویست و نهایت ظاهر و روشن است که معدوم خود
بخود موجود نمیتواند شد پس حق تعالی ازلی باشد و دلیل دیگر آنکه وجود تعالی عین ذات
است پس نیستی بر وی محال باشد و ان شاء الله تعالی بیان خواهد شد که وجود
حق تعالی بیان خواهد شد که وجود حق تعالی چون عین ذات است حق را از وجود
خود جدایی نبود و پیوسته زیستش رهایی نبود از آن پس که برادر روا بود وصف عدم
شایسته نیست جدایی نبود اگر ترا پرسند که دلیل بر این که پروردگار شریک ندارد چیست

بگو که دلیل بر این آیات قرآنست که قل هو الله احد سوره ایست در اثبات یکتائی پروردگار
نازل شده و از جمله آیات اینست الله لا اله الا هو الحی القیوم یعنی الله ذاتی است که
بغیر از او الهی نیست و او حی است و قیوم و مخفی نماند که یکتائی پروردگار حاجت بدلیل عقلی
ندارد و دلیل نقلی بر وی بسیار است بلکه ظهورش در این بمرتبه رسیده که احتیاج
بدیگر دلیل ندارد اگر پرسند که دلیل بر اینکه پروردگار مثل و مانند ندارد و از جنس هیچ چیز
نیست چیست بگو که دلیل بر این آیه لیس کمثله شیء است که حق تعالی خود را
بدان وصف نموده یعنی نیست مثل او چیزی و دلیل دیگر بر اینکه میگوئیم اگر خدا از جنس
از جنس او چیزی باشد لازم آید که او شریک باشد و ثابت نمودیم که او را شریک
نیست و دلیل دیگر آنکه هر چه غیر ذات حق تعالی است کلی محتاج اند پس ذات
باری تعالی از جنس چیزی نبود و بچیزی از جسم و عرض مانند نباشد اگر ترا پرسند
که جسم و عرض چیست و دلیل احتیاج شان چیست بگو که جسم نام چیزیست
که او را طول و عرض و عمق بوده باشد و شک نیست که هر چه اینچنین باشد محتاج
خوانند با جزا و بکسی که اجزا را ترکیب نماید و عرض چیزیست که او را طول و عرض
که قایم مقام جسم باشد و بی جسم موجود نتوانند شد مثل رنگ و بو و طعم
و امثال آن پس ذات مقدس الهی نه جسم مانند است و نه عرض و الا لازم
آید که محتاج بغیر باشد و احتیاج بغیر ذات حضرت باری تعالی محال است پس
چون ثابت شد که ذات منزه الهی بچیزی نمیماند و از جنس چیزی نیست

پس نتوان

پس نتوان گفت که خدا چون است و چه چیز است : مانند خدا بهر دو جهانی نبود : بیت
هر گز باقی مثال فانی نبود : و ز ذات خدا چون بگفتن جهل است : زانرو که ز جنس آنچه
دانی نبود و از آنچه گفتیم معلوم شد که کسی بکنه ذات حق تعالی نمیتواند رسید
زیرا که هر چه او را مثل و مانند نباشد مخلوق ورا ادراک نمیتوانند نمود پس بنابرین
هر چه بخاطر گذرد ذهن او را ادراک نماید او بغیر خداست : بیت : در ذات خدا فکر بود عین
خطا : بشناس صفاتش ز ره صدق و صفا : مخلوق بود هر که بخاطر گذرد : آلوده
خاطر نشود ذات خدا : پس چون ثابت شد که پروردگار جسم نیست و بچیزی نمیماند
پس باید اعتقاد نمود که او بدل و اعضا مثل چشم و گوش و زبان و دهان و دماغ
و دست و پا و غیر آن ندارد و پس اگر کسی اعتقاد نماید که پروردگار بدن و اعضا
دارد کافر است و همچنین اگر اعتقاد کند خوردن و خوابیدن و نشستن و برخاستن
و آمدن و رفتن و حرکت کردن و ساکن شدن بر ذات مقدسش روا است کافر
است پس باید اعتقاد نمود که پروردگار متکلم است بایمعنی که چون خواهد که مطلبی
به پیغمبران خاطر نشان نماید خلق میکند در جسمی از اجسام مثل درخت و هوا
و غیر آن کلام را بسمع انبیای رساند : فصل : اعتقاد نمود که آنچه مخلوق بدست و پا
و سایر اعضا میکند خالق بی احتیاج بدست و پا و سایر اعضا آنرا میکند و چون
کیفیت فعل الهی کسی را دانستن ممکن نیست پس نتوان گفت که فعل خدا
چون است : ایزد که ز صنعتش یکی گر دونیست : بیت : از فهم و خیال و قدرتش بیرون است :

بی نطق ها مرکب بنام کرده جهان کرد از خدا چه ذات او بیچون نیست فصل چون بیان کردیم
که پروردگار جسم نیست و از اعضا منزه است پس باید اعتقاد نمود که انچه بحواس
ظاهره مثل سامعه و باصره و شامه و ذائقه و لامسه ان را ادراک میکنیم و انچه بحواس
باطن ان را فهم مینمائیم پروردگار بی احتیاج بحواس ظاهر و باطن ان را بجمیع خصو
صیات میدانند و هیچ چیز بر هیچ وقت بر ذات مقدسش پوشیده نیست
و چون عقل و فهم بکنه علم حق تعالی نمی تواند رسید پس نتوان گفت که علمش
چونست بیت سازنده طاق زرنگار گردون علمش بود از حساب اندازه برون
هر ذره که هست بود و خواهد بودن داند همه را علیشه اما بیچون و مخفی نماند که جمعی که طلب کیفیت
علم حق تعالی نموده اند غلطهای عظیم کرده اند فصل چون ثابت شد که پروردگار
کار جسم نیست پس باید اعتقاد نمود که در مکان نیست و در جهت نمی باشد
زیرا که مکان و جهت مخصوص جسم است پس اگر کسی اعتقاد کند که پروردگار در آسمان
است یا در زمین است یا در مشرق یا در مغرب یا در جنوب یا در شمال کافر است
و باید اعتقاد نمود که پروردگار بان که در مکان و جهت نیست در همه جا حاضر است
بان معنی که قدرتش بهمه چیز در همه وقت یکسان دارد و همچنین علمش بهمه چیز در همه جا
در هر وقت یکسان است نشناخته کس ذات خدای تعالی زان رو که نه
باشد نه مثال بالا نه مکان و جا نباشد او را باشد همه جا با همه کس در همه حال فصل
چون دانستی که نیستی بر ذات پروردگار روا نیست باید اعتقاد نمود که زمانی باشد

فصل

وحال آنکه

وحال آنکه نشان از وی وجود یافته بیت سازنده روز و شب نی نهد و دیگران
و بیدلی مثت و دیدنش در دنیا و آخرت محال است زیرا که از شرط دیدن آنست که جسم در
مکان و جهت برابر نظر ظاهر باشد و در پیش ما بیان کردیم و پروردگار جسم نیست و در مکان و جهت
نمی باشد پس دیدن وی محال باشد فصل چون دانسته شد که حضرت حق سبحانه تعالی
جسم نیست و احتیاج بچیزی ندارد پس باید دانست و اعتقاد نمود که علم و لذت عا
رض ذات مقدسش نمیشوند زیرا که لذت تعریف که بسبب حصول چیزی که نفس
بان احتیاج دارد حاصل میشود و الم تعریف که بسبب فوت چیزی که نفس
بدان احتیاج میشود پس چون احتیاج بر ذات مقدسش محال است پس الم و لذت
نیز از وی محال باشد دلیل دیگر آنکه الم و لذت بر ذاتش روا باشد لازم آید که مثل
انسان و سایر حیوانات باشد و ما بدلیل دانستیم که ذات حق سبحانه تعالی
مثل و مانند ندارد دو دلیل دیگر آنکه الم و لذت تابع خروج و مزاج مخصوص جسمت
و ما بیان کردیم که پروردگار جسم نیست فصل چون احتیاج بر ذات مقدس الهی محال
است پس باید اعتقاد نمود که هیچ صفت حادث عارض ذاتش نمیشود زیرا
که هر چه عارض ذات مقدسش شود البته باید که صفت نقص نباشد زیرا که نقص
بر وی محال است چرا که ناقص سزاوار پروردگاری نباشد و نیست پس باید صفتی
عارض ذات مقدس الهی شود از صفت کمال باشد و این نیز محال است زیرا
که لازم می آید که پروردگار در کمال خود محتاج بغیر باشد و لازم می آید که پروردگار

می‌تابد که پیش از حدوث این صفت ذات مقدسش ناقص باشد و این محالست
چون ثابت شد که ذات خدای تعالی از الم و لذت و صفت حادث و تغیر منزه
و مبراست پس باید اعتقاد نمود که مراد از رضا و محبتش ثوابست و مراد از غضب
و قهر و عداوتش عذاب و عقابست **فصل** اگر پرسند که وجود واجب تعالی
عین ذاتست یا زاید بر ذات چنانچه اشعریه گمان کرده اند بگو که وجود واجب الوجود
عین ذاتست اگر پرسند که وجود ممکن عین ذاتست یا زاید بر ذات
بگو که زاید بر ذات اگر پرسند که وجود بچه معنی عین ذاتست و بچه
معنی زاید بر ذات ممکن است بگو معنی اینکه وجود عین ذات واجب است اینست
که نیستی بر ذاتش محال است و ذاتش مصدر آثار میشود با اینکه صفت وجود عارض
او شود و وجود در ممکن عین ذاتست یا بمعنی که ذات ممکن نمیتواند بود که موجود باشد
ولی اینکه وجود عارض او شود موجود نیست و مصدر آثار نمیشود پس حاصل کلام
اینست که آثار واجب تعالی از ذات تنها صادر میشود و آثار ممکن از ذات ممکن
با صفت وجود صادر میشود اگر وجود واجب زاید بر ذاتش بوده باشد هر آینه صفت
محتاج بموصوفست پس لازم آید که وجود واجب تعالی محتاج است بعلتی پس
علت وجود واجب تعالی یا ممکن نمیتواند بود که علت باشد زیرا که وجود همه ممکنات
تابع وجود واجب تعالی است و اما ذات واجب نیز علت وجود نمیتواند بود زیرا
که علت تا خود موجود نباشد علت چیزی نمیتواند شد پس ثابت شد که وجود واجب

باید

باید که عین ذات واجب بوده باشد **فصل** اگر پرسند که صفات ذات مثل و سمع
علم و قدرت و حیات و بصر عین ذات واجب الوجودند یا زاید بر ذات
چنانچه اشعریه خیال کرده اند بگو که این صفات عین ذاتند اگر گویند معنی اینکه
این صفات عین ذاتند چیست بگو که معنیش اینست که ذات کامل
واجب الوجود بی آنکه صفت علم و قدرت و حیات و سمع و بصر عارض
او شوند عالم و قادر و حی و سمیع و بصیر است بخلاف ممکن الوجود که عالم
و قادر و حی و سمیع و بصیر نمیشود تا صفت علم قدرت و حیات و سمع
و بصر عارض او نشوند اگر پرسند دلیل اینکه این صفات عین ذات واجب
الوجود باشند هر آینه خواهد بود زیرا که صفت محتاج است بموصوف و هر محتاجی
ممکن است و چون این صفات ممکن باشند هر آینه محتاج خواهند بود بخالق
و ظاهر است که غیر ذات واجب خالق این صفات بوده پس لازم آید که
در کمال خود محتاج باشد بانضمام این صفات و هر چه کمال او بواسطه غیر باشد
و در حد ذات خود ناقص خواهد بود و نقص بر ذات با کمال ذی الجلال محال
است با آنکه در نظر عقل ممکن نیست که از ذات ناقص این صفات صادر
شود دلیل دیگر آنکه آیه کریمه است که لیس کمثله شیء چرا که اگر صفات ذات
خالق زاید بر ذات باشند لازم آید که خالق مثل مخلوق باشد و دلیل دیگر
قل هو الله احد است و لکن نیست احدیت صرف متحقق نمیشود که با ذات مقدس

الهی صفات زایده باشد و بدانکه این تحقیق از ائمه معصومین علیهم السلام متواتر است
از آن جمله سید [illegible] صلوات الله علیه در بعضی از خطبهای خود فرموده که من
وصف الله فقد قرنه و من قرنه فقد ثنّاه فقد جزّاه فقد جهله یعنی هر که وصف کرد
خدا را بصفات زایده پس او را قرین ساخت بغیر و هر که خدا را قرین ساخت بغیر
پس دوئی در خدا قرار داد و هر که دوئی در خدا قرار داد پس جزء ساخته خدا را و از برای وی ابعاض ثابت
نمود و هر که جزء قرار داد برای خدا او را نشناخته خدا را ابیات پنهان چه از ادراک فهم و خرد خدا
باشد پنهان و عالم از وی پیدا ذاتش ز صفت بری ولی عارف کند
صفاتش از ذات خدا فصل اگر پرسند که عدل چیست بگو عدل اعتقاد کردن است
بآنکه حق تعالی آنچه بد و ناخوش و قبیح است نکند زیرا که کسی که محتاج و نادان باشد اگر کسی
بداند قبیح را که قبیحست و احتیاج بآن نداشته باشد هرگز آن قبیح را نخواهد کرد
و بدلیل دانستیم که حق تعالی بهمه چیز توانا است و بهیچ چیز محتاج نیست پس
البته قبیح نخواهد بجا آورد ابیات کردار خدا تمام احسان باشد : ناخوش نکند کسی که
رحمن باشد : بی شک نکند هر آنچه ناخوش باشد آنکس که نه محتاج و نه نادان باشد
فصل اگر پرسند که نبوت چیست بگو که نبوت اعتقاد کردن است بآنکه خدای
تعالی پیغمبران میباشد که ایشان هادیان و راه نمایان خلق اند و خاتم و افضل
پیغمبران محمد بن عبد الله بن عبد المطلب است و حق تعالی در توریت و انجیل که
بر موسی و عیسی نازل کرده بود در میان امتان مژده داده ظهور آوردن آن حضرت را

داده

داخل نشود و بآسانی پرواز نماید و سینه اش را مانند سینه کشتی ساخته که تا باسانی بشکافد
فضا چنانچه کشتی آب را میشکافد و چون راهی که از آنجا طعام بشکم آن مرغان میرود
تنگ است و دیر طعام فرو میرود و ایشان را از دشمنان ترس و هراس بسیار است
بنابراین پروردگار بحکمت کامله ایشان را چینه دان داده مانند کیسه که تا زود قوت خود را
و فرزندان خود را در آن جمع کنند و از ایشان بخاطر جمع آن را صرف خود و فرزندان
خود نمایند تبارک الله احسن الخالقین و از حکمت کامله اکثر مرغان تخم میگذارند
و بچه را از تخم بیرون می آرند و آبستن نمیشوند تا پریدن بر ایشان دشوار نشود و بعضی
از مرغان یکهفته تخم را در بغل میگیرند و بعضی دو هفته و بعضی سه هفته تا آنکه جوجه از تخم
بیرون آید بعد از آن به تربیتش مشغول شوند و غذا دم بدم حاضر نمایند تا
آنکه بحدّ پرواز رسد پروردگار از قدرت کامله مرغان را [illegible] بسیار بخشیده
تا آنکه از ترتیب و تحصیل قوت عاجز نشوند و چون جوجه کبک و مرغ خانگی از تخم
بیرون می آیند خود براه میروند و تحصیل قوت خود نمایند بنابراین جوجه بسیار
بر میآورند و از عجایب مرغ خانگی آنکه در موسم جوجه بیرون آوردن مست میشود و جوش و
خروش در می آید و فریادها بیتابانه میکند و چیزی نمیخورد و خاموش نمیشود تا آنکه
تخم از برای او جمع نمایند و او را بر سر تخم بخوابانند بعد از چند
روز که تخم را در بغل گیرد از زرده و سفیده جوجهای پر خط و خال و پر نقش
و نگاری بعضی نر و بعضی ماده بند میشوند و منقار تخم را شکسته بیرون می آیند و انبار میدان

بطلب قوت مشغول میشوند و در عجایب مخلوقات مذکور است که چون
مرغ بر سر تخم بخوابد اگر بانک رعد شنوند و جمله فاسد شوند و از تخم مرغ پی
نر جوجه حاصل نمیشود زیرا که جوجه از سفیده تخم حاصل میشود و زرده غذا میشود
چون تخم مرغ پی نر زرده اش کم است و فا بغذای جوجه میکنند بنابراین جوجه
جوجه بران حاصل نمیشود و در مرغ خانگی خصیصهات از انجمله گفته اند از انجمله گفته اند
که اگر زهره اش را در چشم کشند دفع نزول آب کنند و اگر سنگدان او را بکسی دهند
که بول در فراش کند و بخورد از وی زایل شود تبارک الله احسن الخالقین
و از حکمتهای پروردگار آنکه هر مرغی را که ساق بلند داده منقارش را دراز آفریده
که از زمین قوت خویش را تواند چید تبارک الله احسن الخالقین و از عجایب
جانوران پرنده لغاب است و گفته اند که لغاب غراب است و نقل است که حضرت
داود علیه السلام در مناجات میگفت که یا رازق الله فی عشر نغی ای روزی دهنده غراب
در امالش نقل است که چون بچه غراب از بیضه اش بیرون آید سفید رنگ باشد
و چون غراب بچگان خود را سفید بیند و ایشان را برنگ خود نبیند نفرت
و با شتیاق بنیاید و از برای بچگان قوت نیاورد پس پروردگار برحمت بیشمار
خود ایشان ملهم سازد تا چند روز احوال ایشان بدین منوال بوده باشد تا آنکه غراب
آید و بیند که ایشان رنگ گردانیده و سیاه شده اند پس در مقام مرحمت در
آید و قوت از برای ایشان بیاورد و دیگر از عجایب جانوران پرنده خطاف که نقار است

او را پرستوک

او را پرستوک گویند و گفته اند که چون جمعی خواهند که تحصیل مهره یرقان نمایند
بچهای خطاف را بزعفران زرد کنند و چون خطاف آید بچهای خود را زرد بیند
گمان کند که یرقان بهم رسانیده اند پس میرود و مهره یرقانش را از معدنش
میآورد که بچهای خود را بدان معالجه نماید پس میبرند و آن مهره را از آشیان
خود و کرفس میگذارد و خفاشش چون بوی کرفس شنود نیاید و بچگانش را آزار نتواند
تبارک الله احسن الخالقین و از عجایب مرغان مرغیست همیشه در دریا می باشد
و در زمین مسکن نمی سازد و یکی از همستان که تکرر در دریا نشسته است و بر قولش
بحال عنقا و آمد گفت از کشتی بانان پرسیدند چرا این مرغ که پیوسته در دریا می باشد
در زمین ماوای خویش نمی سازد و بیضه چون میگذارد و از آن بچه بر می آورد
در جواب میگفتند که ماده بر پشت نر می نشیند و بیضه میگذارد چندان بر سر
بیضه ها می نشینند که جوجهها از بیضه بیرون آیند و با آب داخل شوند تبارک الله احسن
الخالقین و از عجایب حیوانات پرنده خفاش است که آن را شب پره گویند
و آن هم شباهت بمرغ دارد و هم بچهارپایان بیشتر است چرا که دو گوش دارد مانند
گوش چهارپایان و صاحب دندان و پشم است و بر دوش جیب ایشان است
پره امیر و دو دوستش میشود و میزاید اگر نزاید که قوت او چیست بگو مگس
و امثال آن و آنچه گفته اند که قوت او هواست غلط است چرا که از هوا فضلا و شیر بهم
نمیرسد و اگر چنانچه قوتش هوائی بود پروردگار حکیم او را دندان نمی داد و دیگر از عجایب

جانوران پرنده مگس عسل است که آنرا بعربی نحل گویند و بدانکه هر طائفه از نحل را امیری است
که بهر طرف که میرود همگی از پس سر او میروند و امیری ایشان میراث است و امیرزادهٔ
ایشان باید که امیر باشد اگر ترا پرسند که چرا پروردگار در میان همه جانوران از برای
نحل امیری تعیین کرده بگو که مطلب از وجود نحل شمع و عسل است پس اگر ایشان
را امیری نباشد پراکنده خواهند شد مانند لشکر بی سردار و کسی را از عسل
و شمع ایشان فائده نخواهد بود و از حکمتهای پروردگار در نحل آنست که ایشان را ملهم
ساخته که موم بسازند بعنوانیکه کسی بر آن مطلع نشود و بموم خانها ترتیب دهند
اگر ترا پرسند که خانه را چرا از موم بنا می کنند بگو که خانه را اگر از غیر موم بسازند عسل را
ضایع خواهند ساخت و به آسانی از عسل جدا نخواهند شد و موم را منفعت بسیار است
از جمله منفعتها آنکه او را شمع می سازند در مجالس و مزارات روشن مینمایند و از آن
شمع ترتیب میدهند و در اکثر مرهمها داخل مینمایند و از حکمت پروردگار همه خانها
مسدس میسازند که مهندسان از ساختن مثل آن عاجزند و از میان شکلها
مسدس اختیار میکنند زیرا که بعد از مدور فراخترین شکلها است و چون گردها
در آن میگذارند هیچ از برای توشه آن بیکار نباشد بخلاف مثلث و مربع که گوشهای
آن خالی میماند و اگر مسدس نباشد خانها بهم متصل نشوند بلکه در میان خانها
فرجا میماند بخلاف مسدس و بعد از آنکه خانها نهادند بالهام الهی رو بکوه و صحرا
و باغ نموده از گل و گیاه خوشبو تناول نمایند و بجاهای خود برگشته از انها مثل خود عسل خالص
می آورند

می آورند تا آنکه رفته رفته خانهای خود را پر از عسل نمایند روی خانهای
پر عسل را بپوششی نازک بپوشانند تا غبار در آن داخل نشود و از عجایب نحل آنکه
پیش از عسل سازی شفق کنند و از چیزی خوشبوی تیره رنگ اندود مینمایند که کسی
بر احوال ایشان مطلع نشود و بعد از آن شروع در عسل سازی مینمایند و نقل
است که یکی از بزرگان خواست که بداند که نحل چگونه عسل می سازد فرمود که کندو را و نحل را در آنجا جا داد
از شیشه ساختند که از بیرون شیشه به بیند که چه میکنند پس ایشان پیش خواستند
از ساختن عسل کندو را اندود نمودند و تاریک ساختند و نگذاشتند که کسی
بر احوال ایشان مطلع شود و از حکمتهای نحل آنکه در کندو فضله نمی اندازند که
مبادا عسل آلوده و ضایع شود و از حکمتهای آنکه در زمستان موسم عسل ساختن نیست
ساکت و خاموش اند باندک عسل که از برای ایشان گذاشته اند قناعت می نمایند
و در سالی دو بار عسل میسازند در فصل بهار و خزان و قوت ایشان در
تابستان عسل بهاری است و در زمستان از عسل پائیزی و از عجایب نحل آنکه
خانه از برای پادشاه خود بنا میکنند و چون نکسان نر کوچک‌اند و از ایشان
بکاری بر نمی آید ماده از برای ایشان خانه میسازند و چون خانه را
ساختند تخم میکنند و بر بالای تخم آنقدر میخوابند که از آن تخمها کرمها چند روز
بیرون آیند و کرمها رفته رفته بال و پر دار شوند پرواز نمایند و از حکمتهای آنکه
در بعضی از خانها عسل میسازند و در بعضی دیگر بچها را تربیت مینمایند و از عجایب

دیگر آنکه چون از امیرشان فسادی ظاهر شود او را میت کنند یا عزل مینمایند و دیگر از
عجایب آنکه چون اکثر قفلها در بیرون کنند و مینمایند از خصوصیات امیر آنکه از کندو بیرون
نمی آید مگر با جمع لشکر و چون امیر از پریدن عاجز شود او را بر میدارند و از عجایب
دیگر آنکه مگسان هر کدام بامر امیری خود بکاری مشغول میشوند و بعضی از گل عسل می زنند
و بعضی از تحصیل موم مینمایند و بعضی خانها بنا میکنند و بعضی آب میکشند و از
عجایب دیگر آنکه دربانی در کندو بنقیض مینمایند تا هر مگسی که بر نجاستی نشسته باشد
او را بقتل رسانند و نگذارند که داخل کندو شود و از عجایب آنکه امیر نحل هلاک شود مگسان
تمام هلاک شوند زیرا که نه خانه بنا نهند و نه عسل میزند تبارک الله احسن الخالقین
پس هر که فکر در نظم و نسق نحل ضعیف نماید و برا علم جزم بوجود پروردگار
عظیم و قدرت و دانائیش بهم میرسد نقل است که از عارفی پرسیدند
که دلیل حلیت بر حق صانع گفت که زنبور انگبین را دیدم در یکجانب او نیش بود
و در جانب او نوش دانستم که صانعی هست که این عالم از تدبیر و قدرت اوست
و دیگر از عجایب مخلوقات کرم ابریشم است بدانکه تخم کرم ابریشم تخم انجیرست
مقداری تخم در کیسه میکنند و در زیر بغل از آن مقدار میگذارند که تا بخار بدن از تخمها
کرمها حاصل میشود و بحرکت در آیند کرمها را در موضعی پاک گذارند و برگ توت
برای قوت ایشان مهیا سازند تا آنکه رفته رفته بزرگ شوند و چون بحد کمال رسند
بخواب روند تا قریب سه چهار روز در عرض چهل روز خواب کنند و چون در خواب چهارم

بیدار شوند

بیدار شوند شروع در ابریشم گری کنند و لعاب دهن خود را که ابریشم است
بر خود محکم می پیچند و خود در میان پیلها می مانند و چون پیلها تمام شود در بعضی از آن
را با فتاب می اندازند تا کرمان در آن بمیرند و ابریشمش را بگیرند و بعضی از آن پیلها را
بامر حق تعالی
از برای تخم در محل خنک نگاه داری مینمایند و از چند روز صورت کرمی را در پیله
گذاشته بشکل پروانه با دو بال و نیش با پیلها را سوراخ نموده بیرون آیند
نر و ماده با آنکه هرگز یکدیگر را ندیده اند فی الحال با هم جفت شده از ایشان تخمها
ریخته شود پس تخمها را جمع نمایند و نگاه داری کنند تا موسم برگ توت شود
و چون فائده بجز تخم کردن از این پروانها حاصل نمیشود بنا بر این چون از تخم کردن
فارغ شوند بمیرند تبارک الله احسن الخالقین پس هر که فکر در عجایب و غرایب
کرم ابریشم نماید او را علم جزم بوجود پروردگار قادر عالم سمیع بصیر مرید کاره
بهم رسد و دیگر از جمله حیوانات نمل است که آنرا بفارسی مور گویند و مور با همه
کوچکی و ضعیفی جمیع اعضای ضروری از چشم و دست و پا و غیر آن
دارد و خانه او چون سردابی بود که در آنجا دهلیز بود و صفه و غرفه و دانها را در غرفها
میگذارند تا آب بوی نرسد و خانه در پستی می سازند که آب در آنجا ریخته شود
و دانها از آب سالم بمانند و مانند مردم حریص کمال سعی در جمع قوت مینمایند
و پروردگار قوت شانه او را قوی گردانیده زیرا که جزی چرب یا شیرین از دست
بیفتد فی الحال موران بوی او را شنیده مانند خیطار خانه خود بسوی او کشیده

شوند و اگر موری چیزی یابد و نتواند که آنرا بردارد و بسوراخ موران برد موران
دیگر بمدد وی می آیند و پروردگار ایشانرا الهام ساخته که چون دانهای گندم و جو
در خانهای خود جمع نمایند همه را پاره پاره نمایند تا سبز نگردد و گفته اند که گشنیز را چهار حصه
میکنند زیرا که اگر دو حصه باشد سبز میشود و در زمستان اگر دانهای ایشان نم دار
شود روز که آفتاب باشد و یا شبی که ماهتاب ~~[illegible]~~ باشد همه را از سوراخها
بیرون آورده خشک میگردانند و باز بموضع خود برند پس اگر فکر در احوال
مورچها نماید او را علم بوجود پروردگار عالم قادر سمیع و بصیر مرید کاره هم میرسد
و دیگر از عجایب حیوانات عنکبوت است و عنکبوت را کار این است که از برای
تحصیل معاش خود دامهای ببافد و خود در زیر آن قرار گیرد و مگسان را بدان صید نماید
پس این صنایع عنکبوت دلیل است بر علم و قدرت پروردگار و دیگر از جمله حیوانات
جانوری است که آنرا یشکو گویند و پروردگار بحکمت کامل بو العجبوانی آفریده
که از برای قوت مگس را بآسانی صید نماید و چون مگسی را بیند ساکتی بر
کنند و ~~چرکنند~~ و حرکت نکند چنانچه گویا مرده است و چون مگسان از وی خاطر
جمع نمایند و غافل شوند آهسته آهسته میروند تا بجائی که دانند که بیک جستن
مگس را میتواند گرفت پس جستن نموده خود را در بالای مگس اندازد و او را در میان
دستها گرفته چندان می فشارد که تا ضعیف و سست شود پس او را طعمه خود سازد و این
دلیل واضحست بر علم قدرت پروردگار و دیگر از عجایب حیوانات مگس است گفته اند

که مگس از

که مگس از عفونت هوا بهم میرسد تا هوا صاف شود باقی ان و حیوان ضعیف
نرساند و چون چشم او پلک ندارد دست او قایم مقام پلک است پیوسته
بدستهای خود حدقه را از غبار پاک کنند و آنرا خرطومی است مجوف بدان خوراک
بمکد و خرطوم بیرون آورد و باز پس برد صدای او از آن خرطوم بود مانند
صدای که از نای بیرون آید و مانند باقی حیوانات براه نمیتواند رفت بلکه
چهار دست و پا را بیکبار از زمین بر میدارد و میگذارد زیرا که مفاصل ندارد و دیگر در
دکار سر پاهای او را خشم آفریده که تا چون بر چیزی لغزنده نشیند نیفتد
و گفته اند که پشه را صید کنند و از این جهت است که پشه در روز بیرون نیایند و در شب
بیرون آیند و خاصیتها از برای مگس نوشته اند از آنجمله آنکه اگر سر او را از تن
او جدا کنند و بر موضعی که عقرب گزیده باشد بمالند درد ساکن شود و اگر
مگس را ببینند در چشم کنند چشم را بیفزاید و دیگر از عجایب حیوانات
فیل است و پروردگار او را گردنی ~~نیست~~ که بدان آب و طعام تناول نماید بنابراین
پروردگار او را خرطوم داده که حاجتهای خود را بدان برآورد و آب و طعام را بخرطوم
بردارد و بدهن رساند اگر گویند که چرا پروردگار او را گردن دراز نداده جواب باید
این باشد که اگر گردنش مقدار قامتش میشد با بزرگی که کسی او را سوار نمیتوانست
شد چرا که دست فیلبانان از او هلاک کنند بلکه ممکن بود که باشاره سر و گردن فیلبانان را
خراب کنند تبارک الله احسن الخالقین و دیگر از عجایب حیوانات پشه است

[illegible]

و پروردگار بحکمت کامله هرچه در فیل خلق نموده دراو هم آفریده با بدنی دو بال و بان
کوچکی و حقارت فیل را عاجز میتوانند نمود تبارک الله احسن الخالقین و دیگر از
عجایب حیوانات قنفذ است که بفارسی خارپشت گویند و چون سر در اندرون
کشد گویی پر خار است و گفته اند که با مار عداوت دارد دم مار را میگیرد و سر
باندرون میکشد دم می‌جنباند و مار خود را چندان بر خارها میزند که هلاک میشود و گویند
که بر درخت انگور و دانه‌های انگور را بر خارهای خود بند سازد و از برای بچگان خود
می برد تبارک الله احسن الخالقین و دیگر از عجایب حیوانات زرافه است
که پروردگار او را از برای اظهار قدرت آفریده و نامش بفارسی اشتر
گاو پلنگ است و این جانور سرش سر شتر است گردنش گردن اشتر
است و پوستش پوست پلنگ است و پاهایش پای گاو است و مسکنش
در زمینهای بی حاصلست و در آن زمینها درخت بلند می باشد بنابراین پروردگار
اورا گردن دراز داده تبارک الله احسن الخالقین و دیگر از عجایب حیوانات
گزنده سگ است که پاسبان درویشان است و پروردگار بحکمت کامله او را
چنان بصاحب مهربان سازد که جانثاری میکند و در شب که وقت
حراست است پاسبانی شب را به بیداری میگذرانند و اگر کسی را در حوالی خانه
صاحب بیند فریاد میکند و صاحب را آگاه میکند و در روز که حاجت پاسبانی
نیست طلب دوری میکند و استراحت مینماید و اگر سنا شد خیمه نشینان

اورا گردن بلند داده

که درصحرا

و در حدوث آسمانها ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة
ایام و ترجمه اش اینست که بدرستیکه پروردگار شما خداست آنچنان خدای که آفریده
است آسمانها و زمین را در شش روز شکی نیست که هرچه در شش آفریده شود حادث
خواهد بود اگر پرسند که حادث و قدیم چه معنی دارند بگو که حادث چیزی را میگویند که نباشد
و پیدا شده و قدیم آنست که همیشه بوده است و هیچ وقت نبوده است که نباشد اگر ترا
پرسند که پیش از آسمانها روز و شب نبود پس حق تعالی فرموده که آسمانها و زمین
در شش روز آفریده است بگو که میتوانند بود که معنیش اینچنین باشد که اعداد آفرینش
آسمانها و زمین آنمقدار بود که اگر آسمان آفتابی میبود که بگردد شش روز میشد
و دلالت بر آن است کسی که عالم را قدیم میدانند این آیه معنی ندارد و ما در کتاب بهجة الدلا
یل قدیم بودن عالم را بدلیل عقلی و نقلی باطل نموده ایم اگر پرسند که خلقت آسمانها
و زمین چگونه واقع شد بگو که حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که حق سبحانه و
تعالی خواست که خلقت آسمانها نماید امر فرموده بادها را که آب را برهم زنند پس بحرکت
روی
آب را برهم زد تا آنکه کفی بر روی آب جمع شد بعد از آن از موج آب کف و دودی
بی آتش بلند شد و آسمان آسمان گردید و حق تعالی در کلام مجید باین
اشاره فرموده که ثم استوی الی السماء وهی دخان و از سفر اول توراة نقل شده
که حق سبحانه و تعالی در ابتدای جوهری آفریده و بهیبت الهی آن جوهر گداخته شد
و آب گردید پس از آن بخاری مثل دود بلند شد و آسمانها را از آن دود آفریده

دبر روی آب کفی ظاهر شد مثل کف دریا و زمین را بآن خلق نموده پس از آن کوهها را
آفرید و زمین را بدان ثابت گردانید و حضرت امیر المومنین علیه السلام در بعضی از
خطبهای خود خلق آسمان را بتفصیلی که مذکور شد فرموده اگر پرسند که حضرت رسول صلعم پیش
از آنکه مردمان را بدین اسلام دعوت کرده بود بچه مشغول بود و شیخ مفید در کتاب اوایل المقالات
گفته که اجماع علمای شیعه است که حضرت رسول الله پیش از رسالت بشریعت خود عمل مینمود و آنحضرت
میداشت روزه را و نماز را و برخلاف آنچه قریش میکردند چون چهل ساله شد حق
سبحانه و تعالی جبرئیل را بروی نازل گردانید و فرمود که اظهار رسالت نماید
و این اظهار در بیست و هفتم ماه رجب واقع شد فصل اگر از عصمت انبیا پرسند بگو که باید
اعتقاد نمود که جمیع پیغمبران معصوم‌اند از معاصی و از سهو و نسیان اگر پرسند دلیل بر آن چیست
بگو که دلیل بر این آنکه حق تعالی عقلهای پیغمبران را کامل گردانیده و دلهای ایشان بمحبت
طاعت خود مشغول ساخته و دنیا را در نظر همت ایشان بیقدر گردانیده و شک نیست که صاحب
این حال هرگز مرتکب گناه و معصیت نمیشوند و دلیل دیگر آنکه پیغمبران بندگان پروردگارند و شیطان را
بر مخلصان تسلطی نیست و ایشان را اغوا نمیتوانند زیرا که حق تعالی در قرآن از ابلیس نقل
میفرماید که ولاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین و مضمون آیه این است
که ابلیس علیه اللعنه بحق سبحانه و تعالی میگوید که من جمیع بندگان تو را اغوا میکنم گمراه
بندگان مخلص تو را پس هرگاه که ابلیس را بر پیغمبران تسلطی نباشد پس ایشان معصوم خواهند
بود و دلیل دیگر آنکه صاحب بعثت ناموس است و در قول فاسق اعتماد نیست نمیرا

که یعنی یا رکاکی

که حق سبحانه و تعالی در قرآن فرموده که ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم
النار و چون در عقل جایز باشد که پروردگار کسی را منصب پیغمبری دهد که میل بجانب
وی حرام باشد و دلیل دیگر آنکه عاصی ظالم است و ظالم شایسته پیغمبری نیست چرا که
حق تعالی در کلام مجید فرموده که لا ینال عهدی الظالمین یعنی عهد که منصب پیغمبری است
و اقامت است بظالمان نمیرسد و دلیل بر عدم سهو و نسیان ایشان آنکه فرستادن
پیغمبران از برای اینست که مردمان را بحق راه نمائی نمایند پس اگر از سهو و گناه و نسیان
مبرا و منزه نباشند از قول ایشان علم بهم نخواهد رسید و این خلاف غرض آمدنست زیرا
که در قرآن در آیات متعدده نهی از عمل بظن فرموده پس بنابراین از معصیت و سهو
که نسیان به پیغمبران نسبت داده اند همه افترا است اگر پرسند از ولادت و وفات و مقدار
عمر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بگو که آنحضرت بر روایت معتبر در روز جمعه
بعد از طلوع فجر در سنه فیل در مکه متولد شد و بعد از آن بمنصب رسالت یافت سیزده
سال در مکه بودند و مردمان را از خویش و بیگانه بدین اسلام دعوت مینمود و جماعتی کثیر
بشرف اسلام مشرف گردیدند و بعضی از اهل مدینه بمکه آمده بشرف اسلام رسیدند تا آنکه
خدیجه و ابو طالب که حامی آنحضرت بودند وفات یافتند بعد از آن در رسالت پناه
باذن پروردگار از مکه بلا ان هجرت نموده بمدینه رفت و ده سال در مدینه خلق را
بدین اسلام دعوت مینمود و بعد از ده سال از دار الفنا بدار العقبی رحلت نموده و عمر شریفش
شصت و سه سال بود اگر پرسند پدر آنحضرت عبد الله و مادرش آمنه در چه وقت وفات یافتند

بگو عبدالله فوت شد و آنحضرت در دو ماهه و بعضی گفته‌اند پیش از تولد آنحضرت وفات یافت
و دیگر قول آنست که مادرش آمنه فوت شد و آنحضرت چهار ساله بود اگر گوینده
که امامت چیست بگو امامت اعتقاد کردن است به اینکه دوازده امام که اول ایشان امام
المتقین امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب است و آخر ایشان حضرت مهدی
علیه الصلوة والسلام ائمه بحق‌اند و شیعیان و تابعان ایشان اهل نجات‌اند ز بعد بر خواجه
خورشید غلام * میدان که دوازده امامند امام * آن مهر جهان فروز دستی است که مهر
کرد و به دوازده بهشت دور تمام اگر پرسند که دلیل بر امامت همه اثنا عشر چیست بگو که دلیل
بر این مذهب بسیار است و فقیر در کتاب اربعین چهل دلیل بر امامت ائمه اثنا عشر
ذکر نموده‌ایم و در این رساله چند دلیل از آن دلائل بر وجه اختصار ذکر میشود دلیل اول آنکه
شیعه اثنا عشریه در همه جا بسیار اند و همگی نقل نموده‌اند که حضرت رسالت
پناه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را وصی و جانشین خود ساخته بود چنانچه تا حضرت
صاحب الزمان علیه السلام هر یک از ائمه دیگری را جانشین خود کرده‌اند پس از نقل متواتر
شیعه که همیشه در اطراف عالم پراکنده و متفرق بوده‌اند دانستیم که ائمه اثنا عشر ائمه بحق‌اند
اگر گویند که سنیان نیز در عالم بسیار اند و در هر زمان میگویند و نقل میکنند که هر یک
از ابوبکر و عمر و عثمان امام بحق‌اند بگو که سنیان اگر چه در هر زمان میگویند که این جماعت
امامند ولیکن نمیگویند که حضرت رسول ایشان را وصی و جانشین خود ساخت اگر گویند
که سنیان پس به چه دلیل این جماعت را امام میدانند که ایشان میگویند حضرت رسول تعیین

وجانشین

و جانشین از دنیا بیرون رفت و چون کار دنیا و دین بی وجود امام منتظم نمیشود و
ابوبکر و عمر و عثمان و جماعتی از جاهلان صحابه حضرت رسالت پناه را غسل نداده و دفن
نکرده در سقیفه بنی ساعده جمعیت نمودند و مصلحت باب مدینة العلم و علمای صحابه مثل
سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و غیرهم در تعیین امام شروع در نزاع و جدل
نمودند تا آنکه عاقبت ابوبکر و عمر از راه مکر بر انصار غالب آمدند و عمر دست ابوبکر را
گرفته با وی بیعت نمود چند جاهل دیگر در بیعت موافقت با وی نمودند و بنا
بر این ابوبکر امام شد و عمر و قرار ابوبکر است و ابوبکر او را امام ساخت و عثمان بموجب
وصیت عمر جماعت با وی بیعت نمودند و به این امام شد این است دلیل عمده
سنیان بر امامت این سه جفا کار اگر پرسند که آیا سنیان گفته‌اند که امامت
به بیعت چند نفر حاصل میشود بگو که جماعتی را اعتقاد این است که امامت حاصل نمیشود
مگر به رضای جمیع علما که در آن عصر باشند و این طرفه است که با اینحال ابوبکر را امام میدانند
با آنکه در صحیح بخاری و مسلم و غیر آن از کتابهای سنیان مذکور است که علی ابن
ابی طالب که سرور علمای امت و باقی بنی هاشم شش ماه رافض خلافت ابوبکر بودند
و روایات بسیار در کتاب اربعین از کتابهای سنیان نقل کرده‌ایم که دلیل‌اند بر اینکه
علی ابن ابی طالب علیه السلام هرگز بخلافت ایشان راضی نشد بلکه از ابوبکر و عمر و عثمان
شکوه میکرده و میگفته که بر این مدعا و دیگر مرا ظلم میکنند و حق مرا غصب نمودند و خطبه شقشقیه
و غیر آن دلیل است بر این مدعا و دیگر راویان اهل سنت همگی اتفاق کرده‌اند گفته‌اند این عبادت

کیانند سعید و بزرگ خزرج از بقای انصار است با تابعانش با ابوبکر و عمر
بیعت نکردند و اهل نقل گفته اند که عاقبت خالد بن ولید از برای خاطر عمر راه
بر سعد گرفت و به تیر او را هلاک گردانیده و بغایت او را بزرگ میدانند گفته که
اجماع در وقتی درست شد که سعد بن عباده را کشتند و قبیح این قول بر عاقل پوشیده
نیست و ابن ابی الحدید در کتاب شرح نهج البلاغه گفته که مرده ابن عمر و ابوبکر
بیعت نکرد و گفت بیعت که نمیکنم مگر که با علی و این مرد از صحابه است بار در این کتاب بزرگان
کتاب گفته که خالد بن سعید بن العاص با ابوبکر بیعت نکرده گفت که بیعت نمیکنم
مگر با علی القصه چون بسیاری از علمای سنی یافتند که اجماع بر خلاف ابوبکر واقع
نشده بنابراین ترک این قول کردند جماعتی گفته اند که چون پنج کس با یک کس بیعت
کنند امام میشود گفته اند که خلافت ابی بکر بر بیعت پنج کس واقع
شد عمر و ابوعبیده و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و سالم ابن مولی ابوحذ
یفه گفته اند که امامت عثمان نیز برضای پنج کس حاصل شد و این مذهب
اکثر فقها و متکلمین اهل بصره است و جماعتی از علمای کوفه اعتقاد کرده اند که
خلافت برضا بیعت دو کس بهم میرسد چنانچه دعوی بید و گواه ثابت میشود
و جماعه دیگر گفته اند که خلافت به بیعت یک کس ثابت است ای دوستان اهل بیت
ملاحظه نمایند و ببینید که محبت عمر چون سنیان را چه حال ساخته نظر نمایند
غلط اند همه ارشد سنیان در امام چه شرط کرده اند بگو که در بیعت شرط طعن نمی کنند

دیانتخال

من قریش و بعبارتی دیگر انچنین است ان هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنی
عشر خلیفة کلهم من قریش و بعبارات دیگر نیز واقع شده القصه این حدیث
از احادیث صحیحه اهل سنت است و اسیج سنی در صحت آن شک نمیتوانند نمود و احادیث
شیعه در این باب زیاده از آنست که در این مختصر است گنجد و در احادیث شیعه
و بعضی از احادیث سنیان نام ائمه اثنا عشر مذکور است و در کتاب اربعین نقل این
احادیث نموده ایم و این دلیل واضحست بر امامت ائمه اثنا عشر زیرا که شیعه و سنی
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که امت من هفتاد و سه گروه میشوند
غیر شیعه اثنا عشری که امام را دوازده نمیدانند پس معلوم شد که گروه ناجی شیعه
اثنا عشر نیست و انما اثنا عشر ائمه لحقند و مخفی نماند که در سفر اول در توراة حق تعالی
مژده بیدا شدن حضرت رسول صلعم و دوازده امام از نسل اسمعیل بحضرت ابراهیم داده
و ما عبارات توراة را در کتاب اربعین دیگر نموده ایم و دلیل سیم بر امامت اثنا عشر ائمه
هر یک از ایشان دعوی امامت نماید و معجزه ظاهر سازد و امام خواهد بود چنانچه در
نبوت مذکور شد و معجزات ایشان در کتابهای شیعه و سنی مذکور است و شیعیان
کتابهای بسیار در بیان معجزات ایشان تصنیف کرده اند و این رساله
گنجایش ذکر آن ندارد و دلیل چهارم آنکه در میان شیعه و سنی مشهور است
و بحد یقین رسیده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزدیک بزمان وفات
متوجه امت شده گفت انی تارک فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا ابدا کتاب الله

وعترتی اهل بیتی و لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض و معنیش اینست که بدرستیکه میگذارم در میان
شما چیزی را که اگر بدان بچسپید هرگز گمراه نخواهید شد وان کتاب الله و عترت من
که اهل بیت منند و این کتاب و عترت از هم جدا نمیشوند تا آنکه در پیش حوض کوثر بمن رسند اگر پرسند
که این حدیث چون دلیل است بر امامت ائمه اثنا عشر و حقیقت مذهب شیعه اثنا عشری بگو که از این
حدیث فهمیده میشود که تا بروز قیامت همیشه معصومی از اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله با کتاب خدا
میباشد پیروی وی باعث گمراهی نمیشود و غیر شیعه اثنی عشری گروهی از هفتاد و دو گروه امت از اهل
این مذهب ندارند پس معلوم شد که گروه رستگار از هفتاد و دو گروه شیعه اثنی عشری است و ائمه
بحق اثنی عشر اند دلیل پنجم قول حق تعالی است که ان اتقوا الله و کونوا مع الصادقین و ترجمه اش اینست
که از آیه مذکوره فهمیده میشود که واجبست با صادقان بودن و پیروی ایشان کردن و امامان شیعه
باتفاق شیعه و سنی صادق بودند و آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
دلیل صدق ایشان است و حاصل معنیش این است که الله تعالی میخواهد که شما را ای اهل بیت از رجس و
پلیدی پاک گرداند شما را بخلاف امامان سنیان که در صدق و راستی ایشان خلاف است و نزد
شیعه همیشه ایشان کافر و ظالم و کاذب بوده اند پس معلوم شد که ائمه بحق اثنی عشر اند و گروه
رستگار از هفتاد و سه گروه شیعه اثنی عشریست که پیروی صادقان و راستانند که صدق و راستی
ایشان باجماع و اتفاق ثابت است و دلیل ششم آنکه بیان کردیم که امام میباید که معصوم باشد
و امام مخالفین باجماع معصوم نبوده اند پس ثابت شد که ائمه بحق اثنا عشر اند دلیل هفتم آنکه
بیان کردیم که امام باید اعلم ناس باشد و امام مخالفین باجماع جاهل بوده اند پس ثابت شد که ائمه بحق اثنی عشر اند دلیل

هشتم قول

هشتم قول حق تعالی است که لا ینال عهدی الظالمین و ترجمه اش اینست که عهد
من که امامت است بظالمان نمی رسد دلیل نهم قول حق تعالی است که و لا
ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار و ترجمه این آیه اینست که هر که میل کند بظا
لمان که آتش میگیرد شما را دلیل دهم قول حق خدای تعالی است که ان جاءکم فاسق
بنبأ فتبینوا و مضمون این است که بقول فاسقان عمل مکنید اگر پرسند که از این
سه آیه چون فهمیده میشود که مذهب حق مذهب شیعه اثنی عشریست و ائمه بحق ائمه
اثنی عشر اند بگو که از این سه آیه فهمیده میشود که امامت بظالمان نباید کرد و بقول
فاسقان گوش نباید نمود و امامان سنیان ظالم و فاسق بوده اند پس امامت ایشان
باطل شد اگر پرسند که بچه دلیل امامان سنیان ظالم و فاسق بوده اند که ابوبکر و عمر
و عثمان سالها کافر و بت پرست و شارب الخمر بوده اند و بعد از آن که بطمع دنیا
اظهار اسلام نمودند باعتراف سنیان و چندین موضع مخالفت حضرت رسول
علیه الصلوة و السلام نمودند از انجمله در وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حدیبیه
با کفار صلح نمود و عمر بران حضرت اعتراض نمود و خاطر مبارکش را رنجانید و در اسلام
شک آورد و گفت ما شککت منذ یوم اسلمت الا یومئذ و این حدیث در الصحیحین
کتاب الجمع بین الصحیحین بلکه عمده کتابهای سنیان هست مذکور است
نیز حدیثی که دلیلست در مرتد شدن عمر و راویان شیعه و سنی نقل نموده اند که
سید المرسلین در مرض الموت اسامه غلامزاده خود را امیر ساخته امر کرد

که ابوبکر و عمر و غیر ایشان از مهاجر و انصار در خدمت اسامه بجنگ کفار روند
و اسامه خیمه بیرون زد و حضرت رسالت‌پناه علیه الصلوة والسلام می‌فرمود
که انفذوا جیش اسامه لعن الله من تخلف عن جیش اسامه یعنی روانه
سازند لشکر اسامه را لعنت خدا بر کسی که از لشکر اسامه تخلف نماید
و غرض حضرت رسالت‌پناه یکی این بود که مدینه از منافقین خالی شود و کسی
از منافقان نماند که با حضرت امیر که خاطر امامت کل عالمیان داشته باشند
و غرض دیگر آنکه بزرگان بفهمند که ابوبکر و عمر و عثمان اگر لایق امامت میبودند
حضرت رسالت‌پناه علیه الصلوة والسلام در وقت مرض الموت ایشان را
از خود دور نمی‌ساخت و خشم حکایت اینست که ابوبکر و عمر و عثمان و باقی منا
فقان در بیرون رفتن با اسامه امتثال تغافل کردند و تامل ورزیدن
مرض حضرت رسالت‌پناه اشتداد بهم رسانید و در این اثنا ابوبکر
و عمر و عثمان و جمعی دیگر از منافق و مؤمن بمجلس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
حاضر شدند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ایتونی بدوات
و قرطاس اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی یعنی قلم و کاغذ بیاورید
تا بنویسم از برای شما چیزی که بعد از من گمراه نشوید و چون عمر دانست که غرض
حضرت اینست که نقل روز غدیر را تازه سازد و تصریح به امامت حضرت امیر نماید
شروع در بیحیائی نمود و برداشت گفت که قد غلب علیه المرض عندکم قرآن حسبکم کتاب الله

یعنی تحقیق

یعنی تحقیق که مرض بر او غالب شده قرآن در پیش شما است بس است شما را
کتاب خدا این عبارت در کتاب جمع بین صحیحین است که از عمده کتابهای سنیان
است و در کتابهای که نقل شده که عمر گفت ان الرجل لیهجر یعنی بدرستیکه این
مرد هذیان میگوید بهمه حال نگذاشت که وصیت کند که نوشته شود و آواز در مجلس
حضرت بلند شد حضرت فرمود که بیرون روید که سزاوار نیست که نزاع
در پیش من واقع شود و شیاد روی ان اعمی که این بیچاره را امام خود دانند مخفی نماند
که هر اختلافی که در میان امت واقع شود هر خونی که بناحق ریخته شود سببش عمر
بن الخطاب شد که اگر او مانع وصیت نمیشد مردمان میدانستند که تابع باید
شد پس خلافت نمیکردند و بوادی ضلالت نمی افتادن و یکدیگر را بناحق
نمی کشتند نقل است که ابن عباس که هر گاه این قضیه یاد میکرد چنان میگریست
واشک از دیده می ریخت که زمین تر میشد و میگفت که مصیبت بزرگتر ان بود
که نگذاشتن که رسول صلی الله وصیت نامه بنویسد و سد ابواب ضلالت نماید
و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که مقدار یک قطره خون که ریخته میشود
که عمر در آن شریک نباشد لعنت بر عمر که ظلم ناحق فن اوست ؛ رحمت
بکسی که از دل و جان دشمن اوست ؛ بد کردن بشمر هم ز بد کردن اوست ؛ خون
شهدا تمام در گردن اوست ؛ این ظرفه است که نوادی که از بزرگان علمای سنیان
است در شرح صحیح گفته که ای جماعت مغز که عمر گرد حضرت رسول صلی الله در گذشتن

وصیت‌نامه و بیل و انای علم است چه اگر عمر میدانست که حضرت رسول متحقق
چیزی خواهد نوشت که بر مردم دشوار باشد و مخالفت نمایند و مستحق دوزخ شوند
نظر کن ای عاقل و ببین این ابله را که عمر که از همه صحابه جاهل‌تر بود و برادر سید
المرسلین الکلم شمرد و باقی حکایت آنکه چون حضرت سید المرسلین از دنیا
رفت و هنوز آن حضرت را دفن ننموده ابوبکر و عمر و عثمان جماعتی دیگر در سقیفه حاضر شدند
و مردم را فریب دادند که علی بن ابی طالب میلی ندارد بخلافت و عرب نیز بخلافت
او میل ندارند چرا که خویشان بسیار کشته و بعد از گفتگوهای بسیار عمر دست ابو
بکر را گرفته با وی بیعت کرد و جاهلان را گمان آنکه به بیعت امامت درست میشود پس از آن
از بعضی برضا و از بعضی بزور بیعت گرفتند و در کتاب اربعین حکایتهای بسیار از کتابهای
سنیان نقل نموده‌ایم که دلالت دارند بر اینکه بزور و حیله از مردمان بیعت گرفتند
و چون حضرت از ماتم سید المرسلین فارغ شد جاهلان و فاسقان بسیار
بر سر ابوبکر جمعیت نموده بودند رسول صلی الله علیه و آله او را بهر وصیت کرده بود بنابراین
بوصیت علیا با عمل نمود شمشیر را از غلاف نکشید بعد از آنی که جاهلان [illegible]
کردند بودی ننهاده طریقه پیش گرفتند بعبارت به بیعت جاهلان و ابلهان [illegible]
کسی پیش شما میفرستاد که من احتیاج بوجود عمر دارم او را ابتدا روانه کنید [illegible] حال
ابوبکر و عمر بر آن حضرت رسول را مخالفت کرده از لشکر اسامه تخلف نمودند و مستوجب
لعن خدا گردیدند و این طرفه که ابوهاشم که علمای بزرگ سنیان است در کتاب

جامع

جامع گفته مخالفت رسول را در زمان حیات نمیتوانند نمود تا بعد از وفات میتوان
نمود چه اگر ابوبکر نگذاشت که عمر همراه اسامه برود و دلیل است که مخالفت حضرت
رسول بعد از وفات میتوان نمود ای دوستان اهل‌بیت بر این گفتگوهای بگرید
و شکر کنید که از کوردلان عمر نیستید عقلای که این گفتگوها را بر بهایم عرض کنند است
بر سنیان خنده خواهند زد و نیز چه عقل است که با آنکه حق تعالی در کلام
مجید فرموده که وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی حضرت رسول
گفتگو نمیکنند رسول را جایز میدانند و مخالفت ابوبکر و عمر آنکه چون حضرت رسول
از دنیا رحلت نمود ابوبکر و عمر با یکدیگر مصلحت نمودند که در پیش اهل‌بیت چیزی
از مال دنیا نگذارند تا آنکه میل مردمان از ایشان کم شود پس ابوبکر از زبان حضرت
رسول صلی الله علیه و آله این حدیث ساخت که نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما
ترکناه صدقة یعنی ما جماعت پیغمبران کسی از ما میراث نمیبرد و آنچه گذاشته
ایم صدقه است و با بعضی دیگر از منافقان گواهی دادند که ما نیز این حدیث از حضرت
رسول شنیده‌ایم و چون جاهل و بیوقوف بودند و قرآن نمیدانستند نفهمیدند با قرآن
که این حدیث مخالفت دارند زیرا که حق تعالی فرموده که وورث سلیمان
داود یعنی میراث برد سلیمان از داود و از زکریا نقل نموده که فهب لی من
لدنک ولیا یرثنی حاصل معنیش اینست که زکریا بحق تعالی میگوید که ببخش ولی
که از من میراث ببرد به همه حال با این حدیث دروغ فدک و عوالی را از وکیل حضرت فاطمه

علیها السلام گرفتند با آنکه حضرت رسول در زمان حیات بحضرت فاطمه علیها السلام
بخشیده بود و با آنکه گواه بر صاحب تصرف نمی‌باشد حضرت فاطمه گواه گذرانیده که
حضرت رسول بوی بخشیده پس آن منافقان گواهانش را رد نمودند با آنکه گواهش
امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام بوده و دیگری ام ایمن بود که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله در آن ابشارت بهشت داده بود و در کتاب بخاری و مسلم که از جمله کتابهای عمده
سنیان است مذکور است که حضرت علی علیه السلام از ابوبکر و عمر آزرده بود تا آنکه از دنیا
رحلت نمود و همچنین در این دو کتاب و کتابهای دیگر از سنیان است که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرموده است که فاطمة بضعة منی یؤذینی ما یؤذیها یعنی فاطمه پاره از منست آزار میکند
مرا هر که آزار میکند او را پس از این دو نقل سنیان معلوم شد که ابوبکر و عمر ملعونند
چرا که ایشان آزار حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نمودند و حال آنکه آزار حضرت فاطمه
آزار حضرت رسول الله است و حق تعالی در کلام مجید میفرماید که ان الذین یؤذون الله
و رسوله لعنهم الله فی الآخرة یعنی بدرستیکه آنجماعتی که آزار خدا و رسول
مینمایند بلعنت خدا گرفتارند در دنیا و آخرت پس ثابت شد که ابو
بکر و عمر که ایذای حضرت فاطمه و رسول نمودند ملعونند در دنیا و آخرت و موفق بن
احمد که در میان سنیان بفخر خوارزم مشهور است از ابن عباس روایت
نموده که قال رسول الله صلی الله علیه و آله یا علی ان الله تعالی زوجک فاطمة وجعل
صداقها الارض فمن مشی علیها مبغضا لها حراما مضمون حدیث آنست که حضرت

رسول

رسول صلی الله علیه و آله بعلی بن ابی طالب علیه السلام گفت یا علی بدرستیکه الله تعالی بعقد تو در آورد دست
فاطمه را و گردانیده است مهر او را زمین پس هر که بغض حضرت فاطمه علیها السلام داشته
باشد راه رفتن بر روی زمین بر وی حرام است ای دوستان بچشم انصاف نظر
کنید و بنگرید که بیحیائی ابوبکر و عمر در چه مرتبه است که فدک را منع میداشتند از کسی که جمیع زمین
مهر ویست و بدانکه چون غصب فدک و ظلم بر فاطمه علیها السلام بغایت ظاهر و واضح بود بنابراین
جماعتی از خلفای بنی امیه و بنی عباس که میخواستند انصافی داشته باشند فدک را باولاد فاطمه علیها السلام
واپس دادند اول ایشان عمر بن عبد العزیز است که صالح بنی امیه بود و بعد از آن از بنی عباس مأمون و معتصم
فدک را بتصرف اولاد فاطمه دادند و چون نوبت بمتوکل رسید آنرا از ایشان گرفت و بعد از آن
معتضد رد آن نموده و مکتفی باز گرفت و مقتدر رد آن نمود و از کتاب لطائف الظرائف نقل شده که روزی
هارون الرشید با امام موسی علیه السلام گفت که فدک را تحدید کن که تا با تو بگذاریم میدانم که در آن امر ظلم
بر اهلبیت رفته است امام علیه السلام گفت اگر حد فدک را از برای تو ذکر کنم ترا دل بار نمیدهد که بمن بازگذاری
هارون سوگند یاد کرد که میگذارم امام فرمود حد اول عدن است رنگ هارون ازین سخن برگشت
و گفت دیگر بگو امام گفت حد دوم سمرقند است رنگ روی هارون زرد گشت گفت دیگر بگو
امام فرمود حد سیم افریقیه مغرب است رنگ هارون از زردی بسیاهی گشت و مدتی
مدید هارون سر در پیش افکند و بعد از آن سر برآورد و گفت ای کاظم تو حدود ممالک
ما را تمام بردی یعنی آنچه از ممالک در تصرف ماست مال فاطمه است و بنی عباس غصب و ظلم کرده‌اند
حضرت امام علیه السلام فرمود که ای هارون من ترا اول گفتم که تحدید آنرا نخواهی گذاشت و تو از من نشنیدی

[illegible]

واز ظلمها و قباحتهای عمر آنکه چون دید که چون حضرت مرتضی علی علیه السلام
و جماعت بنی هاشم بخلافت ابوبکر راضی نمیشوند آتش برداشت و بخانه حضرت فاطمه
علیها السلام رفت حضرت امیر و امام حسن و امام حسین علیهم و جماعت بنی هاشم در آنجا
بودند و آتش در آن خانه انداخت و شمشیر زبیر را شکست و بنی هاشم را بعنف بیعت
ابوبکر برد و از قول حضرت رسول که فرموده اللهم وال من والاه و عاد من عاداه اندیشه
نکرد و این قباحت عمر در کتاب شرح نهج البلاغه و غیر آن از کتابهای سنیان
مذکور است و از بدعتهای و قباحتهای عمر آنکه متعه را که حق تعالی از روی مرحمت حلال
گردانیده بود که تا مردمان بزنا نیفتند عمر آن را حرام ساخت و همچنین حج تمتع حرام گردانیده
و در منبر گفت که متعتان کانتا فی عهد رسول الله و انا احرمهما و اعاقب علیهما و این کلام را ابن ابی
الحدید در شرح نهج البلاغه نقل نموده و معنیش اینست که متعه و حج تمتع در عهد رسول الله حلال
بودند من حرام میسازم و عقوبت میکنم کسی را که این دو کار میکند و در کتاب صحیح
و در کتاب جمع بین الصحیحین ذکر شده که عمر متعه زنان را حرام گردانیده و در کتاب
صحیح ترمذی مذکور است که مسئله متعه را از عبد الله ابن عمر پرسیدند گفت
که متعه حلال است گفتند که پدر تو آن را حرام ساخته در جواب گفت پدرم آن را حرام
ساخت حضرت رسول آن را سنت گردانیده و چون کسی ترک سنت کند
و تابع پدر من شود ملعون است و نقل است که شخصی متعه میکرد از وی پرسیدند
که بچه دلیل متعه را حلال میدانی در جواب گفت که دلیل من قول عمر است چرا که در منبر گفت

که متعه زنان

ولید برادر مادری عثمان است (۱)

آنحضرت رسول را

که متعه زنان حلال بود و من آن را حرام میسازم و چیزی که خدا و پیغمبر آن را حلال ساخته باشند
عمر چکاره است که آن را حرام سازد و از قبایح عثمان که از کفر ابلیس مشهورتر است از آنجمله
حضرت رسول صلی الله علیه و آله حکم و مروان را از مدینه اخراج نموده بود و از درگاه خویشتن رانده بود
چون نوبت خلافت بعثمان رسید ایشان را بمدینه آورد و مروان را وکیل خود ساخت و او را صاحب
اختیار مؤمنان گردانید و ابوذر غفاری که از بزرگان صحابه آنحضرت بود رسول الله آنحضرت او را
دوست میداشت و ثنا میکرد بنابر راستگوییها که میکرد عثمان او را از مدینه اخراج نموده بشام
فرستاد و چون در شام معاویه علیه اللعنه ظلمها میکرد بر خلاف کتاب خدا و سنت نبی منع مینمود
و ابوذر راستگوییها میکرد و معاویه شکوه ایشان بعثمان نوشت عثمان بی پالان امر نموده و بر پالان
چوبهای سوارش نمودند و بتعجیل تمام بمدینه اش بردند و از غایت آزار ران مبارکش مجروح
شده بود و بعد از آن او را از مدینه اخراج نموده بربذه اش فرستاد و دیگر از قبایح عثمان آنکه
(۱) برادر مادری خود ولید نام حاکم کوفه ساخت و آن ملعون شراب خوری مشهور بود و در تاریخ
شیعه و سنی مذکور است که نیت نماز صبح چهار رکعت بجا آورد و بعد از آن رو بمردم کرد
و گفت که نشئه خوشی دارم اگر خواهید نماز زیاده بجا آورم و بعد از آن که گواهان گواهی دادند که ولید
خمر خورده است راضی نشد که او را حد بزنند تا آنکه او را حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر وی اقامت
حد نموده بهمه حال ظلم و فسق و عصیان عثمان بحدی رسید که مؤمنان و مسلمانان همه یکدل شدند که
عثمان را عزل نمایند یا بکشند و چون عثمان بنابر حبش که بر دنیا داشت از عزل ابا نمود مؤمنان را
اتفاق نموده در خانه اش را گرفتند و بخانه اش ریختند و بقتلش رسانیدند و چون مؤمنان او را

مؤمن و مسلم نمیدانستند بنابراین سه روز در کوچهٔ مدینه افتاده بود و کسی مباشر غسل و کفن و دفن
او نشد تا آنکه بعضی از دوستانش در شب او را برده در قبرستان یهود در زیر خاک کردند و آنچه
ما در این رساله از قبایح ابوبکر و عمر و عثمان ذکر نمودیم قطره ایست از دریا و اندکیست از
بسیار و در کتاب اسد بعیس اکثر قبایح ایشان را نقل نموده و اثبات کفر و نفاق کرده ایم
و آنچه در این رساله و در کتاب اسد بعیس ذکر نموده ایم در بیان ظلم و فسق و کفر ابوبکر و عمر
و عثمان و سنیان در کتابهای معتبر خود ذکر نموده اند و بعد از آن اتفاق دارند
ولیکن حب و محبت عمر و ایشان را کور و دل کر گردانیده بنابرین راه بحق نمی برند و از آنچه
مذکور ساختیم معلوم شد که امامان سنیان ظالم و فاسق بوده اند پس شایستهٔ امامت نباشند
پس ثابت شد که امامان بحق ائمهٔ اثنا عشر اند که دامن ایشان از آلایش معصیت پاک
و منزه است اگر پرسند ابوبکر کیست و نسبش چیست و چکاره بوده بگو ابوبکر پسر ابو قحافه است و از
اهل تواریخ نقل است که ابو قحافه است مشهور بجعل قوم لوط بود و این جعلان مردی بود که
در مکه طعامی می پخت و مردم را ضیافت میکرد و ابو قحافه در پشت بام خانه او ندا میداد
و مردم را بطعام خوردن میطلبید و اجرت میگرفت با آنچه در ته دیگهای مینهاد میگرفت و بعضی
گفته اند که از طائفه تیم اند تیم است که از همه طائفها خسیس ترند و نقل شده که چون با ابو
بکر بیعت کردند و او را خلیفه ساختند ابو قحافه بوی کلامی گفت که مضمونش اینست که ای
فرزند من چگونه مردمان با وجود بنی هاشم که صاحب رفعت شان و بلندی مرتبه
اند بخلافت تو راضی شدند با این بی نامی و نشانی و پستی نسبت تو فخری و ظلم
و نجاست

و نجاست بود و نه کرم و بدبازی بود پس ابوبکر در جواب گفت که چون من از همه بزرگتر بودم
بنابرین بخلافت من راضی شدند پس ابو قحافه در جواب ابوبکر کلامی ادا نمود که مضمونش اینست
که من در سن از تو بزرگترم پس بایستی که با من بیعت نمایند و مرا خلیفه سازند و مادر ابو
بکر سلمی است و بزنا مشهور بوده و چون عرب ننگ داشته اند از همه زنان زانیه
بنابراین او را از مکه اخراج نموده بودند و خانه اش در ابطح بود و علم سرخ داشت که
نشانه کشیدی بود اگر پرسند که عمر کیست و نسبش چیست بگو عمر پسر خطاب است
و در کتاب مایة (?) الصلب حنبلی مذکور است که خطاب الاغ فروش بوده است و کلبی که
شافعی گفته که صهاک کنیز هاشم بن عبد مناف بوده و حبشی بوده و نفل (?) هاشم
با وی جماع کرده عبدالعزی بهم رسیده و بعد از آن عبدالعزی با وی جماع کرده نفیل
بهم رسیده که جد عمر است این نقل سنیان است در بیان نسب عمر الا آنکه بعضی از شیعه
نقل کرده اند اینست که صهاک کنیز هاشم است و بعضی گفته اند که کنیز عبد المطلب بود و متعلق
بهاشم بن هشام بن مغیره شد و چون هشام بصهاک کاران زنا دانست او را تنبان پوست
می پوشانید و بر بند تنبان او قفل میزد که تا زنا نتوانند کرد پس نفیل که غلامی از غلامان
قریش بود بصهاک میلی بهم رسانید و برخواست که با وی زنا کند صهاک عذر آورد
که تنبان قفل دارد پس نفیل پاهای او را بر درخت آویخته تا گوشت بدنش کشیده
شد و اندک اندک تنبان او را بزیر کشید و با وی جماع کرد و مدتی در این
کار بودند تا آنکه صهاک آبستن شد و خطاب را به پنهان زائید و چون خطاب بزرگ شد

اقتدار

نظر بر سینهای بار خود انداخت طمعش بحرکت آمد بهار جفت شده متلی در این کار
بودند تا آنکه آبستن شد و به پنهانی او ختم رانیده و در میان حبشه مکه انداخت پس
هشام بن مغیره او را یافته بمنزل آورد و او را تربیت داد تا بزرگ شد و نام او را نخمه بنام اندر پس خطاب
با وی جماع کرد و عمر بهار رسید و در صحیح بخاری کلامی است که مضمونش اینست که راوی
حضرت رسول بیان نسب جمیع مینمود و درین اثنا عمر بزانو در آمد و عرض کرد یا رسول الله علیهما مارا
اظهار مکن که بر ما معلوم است که تا کسی صاحب این نسب نباشد بغض امیر المومنین و اولادش
نمیدارد اگر پرسند که عثمان کیست و نسبش چیست بگو که عثمان ابن عفان است و کلبی نسابه شافعی
گفته که عفان دف نوازی میکرد و نقلست که خود را می جنبانید و زنان مخنث بودند و خوانندگی میکردند و زنان
دستک میزدند اگر پرسند که معاویه که سفیان او را دادست میداند و پرا سنا و ستایش
میکنند کیست و نسبش چیست بگو که معاویه ملعون است که سالها با حضرت امیر المومنین علیه الصلوة
والسلام دشمنی ورزید و جنگ کشی نموده و بان امام متقیان محاربه و مقاتله کرد و وی پسر
ابوسفیان است و ابوسفیان ملعونیست که در جنگ احد سنگ انداخت و دندان مبارک
حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بشکست و مادرش هند است که جگر حمزه را که عم رسول الله
بمکید و پسرش یزید است که جگر گوشه حضرت رسول را شهید کرد و خانه خدا را خراب نمود
و مدینه را غارت کرد و اهل مدینه را بقتل رسانید بیت داستان پسر هند مگر نشنیدی که از و سه کس
او به پیغمبر چه رسید پدر او لب دندان پیمبر بشکست مادر او جگر عم پیمبر بمکید او بناحق حق
داماد پیمبر بگرفت پسر او سر فرزند پیمبر ببرید بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد لعنت الله بر یزید و بر آل یزید

وکلبی نسابه

وکلبی نسابه شافعی در کتاب مثالب گفته که عماره و مسافر و ابوسفیان و مرد دیگر مجد بن بهنه مادر
معاویه را می کشیدند و هند آبستن شد و معاویه را بزائید و در میان این چهار کس او را بگردن
ابوسفیان بست و هند زنی بود بسیار شهوت و سیاهان را دوست میداشت و بعضی از جد
های معاویه حمامه است و او از زنان کلان مشهورست و علما دانسته که زن از زنانکاری او
بوده از ابو اسمعیل همان که از علمای سنت است نقل شده که در کتاب مثالب گفته که مسافر
ابن ابو عمر چند سال با هند زنا میکرد و با او وعده میداد که ترا بعقد خواهم کرد و چون هند آبستن شد
و شش ماه از آبستنی او گذشت مسافر از رسوائی ترسیده بگریخت و بنزد نعمان بن منذر
رفت پس ابوسفیان هند را بخواست و بعد از سه ماه هند معاویه را بزائید یقینست که تا کسی
صاحب این چنین نسبی نباشد بغض امیر المومنین علیه السلام را نخواهد داشت بیت هر کو بود دشمن
و بغض علی است لعین باشد ز زنا نطفه او دشمن دین هر دل که در و ذره از بغض علیست
ناپاک بود صاحب آن دل بیقین در کتاب فردوس دیلمی که از عمده کتابهای سنیان است
مذکور است که زنی بخدمت حضرت امیر المومنین علیه الصلوة والسلام آمد و گفت یا امیر المومنین من بغض
تو دارم حضرت در جواب فرمود که پس تو میباید که سلقلق باشی زن گفت یا امیر المومنین
سلقلق چه معنی دارد حضرت امام علیه السلام گفت که حضرت رسول صلی الله بمن فرمود که
یا علی بغض تو ندارند از زنان مگر سلقلق گفتم یا رسول الله سلقلق کیست در جواب گفت
که سلقلق زنیست که خون حیض از راه عقب میبیند زن گفت راست گفته است رسول الله
من این حال را دارم و پدر و مادر من خبر ندارند بدخواه علی کافر مطلق باشد بدخواهی او ز دشمن حق باشد

ازان که بود در دل او بغض علی پیدا شد و ازان نجس متعلق باشد که عایشه و حفصه که سنیان بایشان
کمال اخلاص دارند چه کسانند که عایشه بنت ابو بکر است و حفصه دختر عمر است و چون بلاهای دنیا و محنتها متوجه
پیغمبر و مقربان درگاه الهی میشود بنابرین حضرت رسول صلی الله علیه و آله این دو بلا را بعقد خویش در آورده بود
حضرت نوح و لوط بدو زن بد مبتلا شده بودند و عایشه و حفصه رسول الله را مخالفت نموده و آزار کرده و سر
آن حضرت را فاش نمودند تا اینکه حق تعالی ایشانرا در قرآن مذمت نموده و آیاتی که در مذمت ایشان
واقع شده در سوره تحریم است در همین سوره پروردگار ایشانرا بزن نوح و لوط تشبیه نموده که هر دو
کافر بوده اند و پیوسته ایشان را با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و فاطمه علیها السلام عداوت می ورزیدند
تا آنکه عایشه بعد از وفات حضرت رسول الله خلاف خدا و رسول نموده و بر شتر سوار شده و از مدینه به بصره رفت و به مدد طلحه و زبیر لشکر عظیم جمع نموده و با حضرت امیر که امام زمان بود محاربه و مقاتله نموده و در آن جنگ نزدیک به بیست
هزار نفس هلاک شد و این طرفه است که سنیان با عایشه کمال اخلاص دارند با آنکه حضرت
مرتضی علی را امام خود میدانند و بعضی در کتابهای خود روایت میکنند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت که یا علی
حربک حربی و باز در عید غدیر خم در حق او فرموده اللهم وال من والاه و عاد
من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله و باز فرموده یا علی لا یحبک الا
مؤمن و لا یبغضک الا منافق و دیگر از عداوتهای عایشه با اهل بیت علیهم السلام آنکه چون حضرت
امام حسن علیه السلام وفات یافت و حضرت امام حسین علیه السلام خواست که جنازه آن معصوم را بجانب
روضه مطهره حضرت رسول صلی الله برد عایشه به گمان آنکه میخواهند که حضرت امام حسن را در پهلوی مرقد
رسول الله دفن نمایند بر استری سوار شده لشکر عظیم کشیده آغاز جنگ نموده و گفت که آن

حضرت

حضرت را در خانه جد بزرگوار خود دفن کنند و این بیت را در حق عایشه گفته اند تجملت تبغلت و لو عشت
تفیلت لک التسع من الثمن و بالکل تملکت تجملت یعنی بر شتر سوار و بر استر سوار شدی
و اگر زنده مانی بر فیل نیز سوار خواهی شد و نیز از خانه رسول صلی الله علیه و آله یک هشتم که باو داده است
که چون حضرت رسول وفات یافت نه زن داشت و میراث این نه زن یک هشتم است یک نهم از آن حصه
هر یک از این نه زن یک هشتم است بنابرین حصه عایشه و حفصه هر کدام
از حجره حضرت رسول صلی الله علیه و آله زیاده از یک وجب نمیشد با آن حال از روی ظلم نجس پدر خود را
در حجره رسول الله صلی الله علیه و آله دفن نمودند و جگر گوشه رسول الله را نگذاشتند که در پهلوی جد
بزرگوار خود دفن نمایند و این طرفه است که با این همه افعال قبیحه که از عایشه سر زده اگر مؤمنی
بنابر محبت اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله عایشه را مذمت نمایند یا لعن کنند او را رافضی مذهب میخوانند
و بر گشتن با وی همراهی مینمایند اگر پرسند که اشعری که سنیان عالم در اصول دین تابع وی اند
کیست و مذهبش چیست بگو که اشعری ابو الحسن نام دارد و او مردی احمق و جاهل بوده و چون
خواست که مشهور شود در میان عوام کند و اعتبار بهم رساند مذهبهای عجیب اختراع نمود و سنیان
از غایت بی عقلی پیروی کردند و از جمله اعتقادات وی آنست که هر که کفر و معصیت که از بنده
ظاهر میشود فعل خداست و قدرت بنده در آن تاثیری ندارد و بطلان این قول کمال ظهور
دارد زیرا که لازم می آید که تکلیف بطاعت و ترک معصیت و خلق جنت بار بغیت باشد
و عذاب باتش جهنم ظلم باشد خود بد کند و بنده مکافات دهد این شیوه اهل عدل و دانش
نبوده و دیگر از غایت اعتقادات باطله وی آنست که عقل انسان ادراک حسن و قبح افعال

نمیکنند و نمی فهمد که صدق و امانت خوبست و کذب و خیانت قبیح تا آنکه ندانسته که حق تعالی
پیغمبرانرا با وجود تقوی و ورع و طاعات عبادات به دوزخ برد و کافران و فاسقان را به بهشت
داخل سازد و همچنین قبیح ندانسته که حق تعالی بنده را امر به بردار نماید بی آنکه او را قدرت بریدن
دهد و با این حال ویرا عذاب نماید که چرا بردار نمودی و این طرفه است که با آنکه اعتقاد دارد که حق تعالی
جسم نیست و در مکان و جهت نمیباشد جایز دانسته که بندگان خدا را ببینند و بطلان
اینقول بغایت واضح است زیرا که هیچ عاقلی پوشیده نیست که تا چیزی جسم نباشد
و در برابر مکان و جهت در برابر نظر نباشد دیده نمیشود بلکه جایز دانسته که بوهای خوش و ناخوش
که بقوت شامه ادراک مینماید و طعمهای که بقوت ذائقه می یابند بچشم ببینند و جایز دانسته
که کوران شهر حبشه از شهرهای مشرق است پشه شهر اندلس را که از شهرهای مغرب است
ببینند و همچنین جایز دانسته که در پیش ما کوههای بلند با رنگهای مختلف باشد و با صحت بصر آنرا
نبینیم و همچنین جایز دانسته که در لشکر عظیم در پیش نظر با هم مقابله و محاربه و مقاتله نمایند و آوازهای
بلند سازند و با اینحال ما ایشانرا نبینیم و آواز ایشانرا نشنویم و اعتقادات باطل نیز بسیار است
و ما در این رساله اکتفا بذکر بعضی از آنها نمودیم بر مبتدیان که سهل و آسان باشد نموده ام اکثر تابعان سنت
که ابوحنیفه که در میان سنیان کمال شهرت و اعتبار دارد و ویرا امام اعظم میدانند و بهارستان
و اکثر سنیان مطیع و پیروی او اند و بند هر کس است پس چنین گویم که از کتابهای جمال مشکلات و غیر
آن از کتابهای سنیان مذکور است که نام وی نعمان است و نعمان پسر ثابت است و ثابت پسر زوطا است
و زوطا غلام بنی تیم الله بود آزاد شده و بعضی از علمای سنی او را مذمتها نموده اند شیعه که از علمای سنیان است

میگفت

میگفت که کفی حاکی بهتر است از ابوحنیفه سفیان و مالک و حماد و ... شافعی گفته اند که زاییده
نشده است در اسلام کسی که شوم تر بوده باشد از ابوحنیفه و مجلس شافعی میگفتند که نظر در کتاب
ابوحنیفه نمودیم صد و سی ورق آنرا بر خلاف کتاب خدا و رسول دیدیم و مالک گفته که ابوحنیفه
ضررش بر امت پیغمبر بیشتر است از فتنه ابلیس و ابن مهدی میگفت که فتنه بر دین اسلام بعد از
دجال عظیم تر از رای ابوحنیفه نبوده اگر پرسند که چون است که ابوحنیفه با این نسب و با این حال اکثر علما
تابع او شدند بگو که اکثر اهل عالم اهل هوا و هوس نفسانی اند و ابوحنیفه بسیاری از حرامها برای ایشان
حلال ساخته بنابراین است که پیروانش بسیارند و فتواهای قبیح ابوحنیفه بسیار است
و در این رساله چند فتوای او را ذکر میکنیم اول آنکه زنی در مشرق باشد و وکیل وی او را
بعقد مردی که در مغرب باشد در آورد و این زن با آنکه شوهر خود را ملاقات نکرده هر فرزندی
که آورد بشوهر تعلق دارد دوم هرگاه که مردی زنی را بعقد خود در آورد و فی الحال در حضور قاضی
زنرا طلاق بدهد و با این حال این زن طلاق داده هیچ شوهر ندیده اگر بعد از شش ماه فرزندی
بزاید تعلق به شوهر دارد سیم آنکه مردی سفر نماید و دو گواه گواهی دهند که او مرده است پس
عده نگاه دارد و شوهر کند و از شوهر دوم که فرزندی بهم رسند پس چون شوهر اول از سفر بیاید
جمیع آن فرزندان که از شوهر دوم بهم رسیده اند بوی تعلق دارند و از وی میراث برند
چهارم چون کسی بر ذکر خود حریر بپیچد و با محارم خود مثل مادر و دختر و غیر آن دخول کند حد بر وی ساقط
میشود ششم جایز میدانند لواطه را با پسرکی که او را باجاره گرفته باشند هفتم جایز میدانند
که بوزه و فقاع سازند و پوست مرده را جانماز سازند و پوست مرده بر زمین مغصوب

سجده بر فضله آدمی کنند و شرب خمری که خشک باشند و بجز نماز بزبان زاهدی یا ترکی یا ایران بجا آورند و بعوض
سوره دو برگ سبز بگویند و بعد از آن رکوع کنند و سر از رکوع راست نکنند و بعد از آن سجده کنند و سر
راست نکنند و فاصله میان دو سجده بمقدار دم شمشیر جایز دانسته و بعد از آن پیش از سلام اگر
بادی بکنی بلند اسرار زنند نماز درست است و اگر سهوا واقع شود نماز باطل است ببینید کوردلی سنیان را که
چون امامی را از برای خود برگزیده اند که مالک کیست بگو که مالک پسر انس است و در کتاب سلوه مذکور
است که مالک بغض حضرت سید نقی علا را داشته و در مجلس او نی و بعضی سازهای نواخته اند و نقل کرده اند که یک
مذهب خوارج داشته و شافعی میگفته اند که جایز نیست مالک را فتوی بدهید که نیم خورده سگ و خوک
اگر آب باشد مکروه میدانند و اگر غیر آب باشند مباح میدانند و گفته که اگر کسی نیم خورده سگ و خوک بنماید
بدان و مغلوب از دو جمیع مرغان را حلال میدانند و مجتبی همه حیوانات صحرا را حلال میدانند غیر از
خوک و لواطه را با غلام جایز میدانند و گوشت سگ را حلال میدانند و جایز میدانند که زن ما مفعول
بستن باشد و خدا را جسم میدانند و خر وحشی را بجهت شربت میدهند و جعفر بن سلیمان مالک را
بزد و شتر اهیر اشنید و شتر برنش سوار کرد اگر پرسند که شافعی کیست بگو شافعی مردی هوا پرست بود و نقل
است که شافعی پسر امرد را در خوش بردی در پهلوی خود نشستن به سه حدیث میکرد و فتوای قبیح او را
نیز بسیار است ما بالکی اختصار میکنیم پوست مرده را بد باغی پاک میدانند و در نماز اقتدا با خا
رجی و اهل بدعت و فاسق جایز میدانند و گفته که حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون نظرش بر زنی
افتاد و خوش نمی آمد بر شوهر حرام میشد و این افتراست و خوردن گل سفید را حلال میدانند
و شنیدن غنا و امثال آن را حلال میدانند و دف زدن و رقص کردن را حلال میدانند و مادر و دختر

دخواهررا

و خواهر را که از زنا بهم رسیده باشند بعقد حلال میدانند و جایز میدانند که در نماز ماموم در پیش امام
باشد اگر پرسند که احمد بن حنبل کیست بگو که نقل کرده اند که از اولاد ذی الثدیه است پیشوای
خوارج که حضرت امیرالمومنین علیه السلام در نهروان او را بقتل رسانیده جولانی میکرده و عطای
و جاهل بوده و یزید را لعن نمیکرده و در مسند جعفر مذکور است که احمد میگفته که تا کسی بغض علی
نداشته باشد اگر چه اندکی باشد او سنی نخواهد بود و غزالی در کتاب منتحل الجدل نقل نموده
که احمد بن حنبل فتوای بقتل مردی داد که کلام خدا قدیم نمیدانست از وی پرسیدند که بچه دلیل
فتوی بقتل وی داده گفت شخصی بخواب دیدم که شیطان از در خانه شخصی میگذشت گفتند
که چرا داخل این خانه نمیشوی جواب داد که در این خانه مردی است که کلام خدا را قدیم نمیداند پس
احتیاج است که من داخل این شوم پس بنابر این خواب کسی که کلام خدا را قدیم نمیداند
واجب القتل است و میخواستند که آن مرد را بفتوی احمد بقتل رسانند پس آن مرد گفت که آیا ابلیس
در بیداری کر فتوی من بدهد قبول فتوای او خواهید کرد گفتند نه پس گفت که در خواب بطریق
نفی اولی باید فتوای او را قبول نکنید احمد حنبل از برای حق تعالی جسم و دست و پهلو و قدم قرار میداد
و اعتقاد حنبلیه این است که هر شب حق تعالی از آسمان بر زمین می آید بصورت پسر امردی سوار بر خری و بنابر این
بعضی از حنبلیه در بغداد در پشت بام آخور بسته اند و جو و کاه در آن از برای خدا مهیا میزنند و گفته
اند که رحم خدا بدر آمده و ملائکه بعیادت رفته اند و گفته اند که طوفان چندان گریست که از
چشمش درد بهم رسانیده و نقل کرده اند که یکی از حنبلیه پسر خوش صورت در پشت بام مسجد
جامع دید گمان کرد که پروردگار است و بپای او افتاد و تضرع میکرد و میگفت که ای سید و مولای

مرا بیامرزد و ازین باب گفتگو نمیکرد و پسرا کان اگر مردی فاسقی به اراده نامشروع دارد پس
فرمایید برآورد تا آنکه جماعتی جمع آمدند و آنمرد را بمجلس حاکم انداختند و افعال بنده را از خدا میدانستند
و مسح بر عمامه جایز میدانند و مسح سر را بدست غیر جایز میدانند اگر پرسند که این چهار کس که ایشان
که بوده اند بگو که در کتاب رجال سنیان مذکور است که ابو حنیفه و مالک شاگرد حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام بوده اند و شافعی شاگرد مالک بوده و احمد حنبل شاگرد شافعی بوده و این طرفه
است که سنیان با آنکه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام استاد مجتهدان خود میدانند با این
حال مذهب آن حضرت و پدران ایشان را که شیعه اند پیروی جاهلان گمراه و مفسدان روسیاه
شده اند ناظم صد شکر که نه شافعی و حنبلیم ÷ نه پیرو بوالحسن کاهلیم ÷ با مذهب این دو نیست نباشد
کارم ÷ من پیرو قول و فعل آل علیم ÷ صد شکر که از مذهب جعفر دارم ÷ با بغض عمر هوای حیدر دارم ÷
خود مهر مهر از من مطلب ÷ من جوهریم متاع جوهر دارم ÷ از کل سنیان دوده ظلمت مطلب
وز جوهریان گوزن مطلب ÷ جز جوهر مهر علیم نیست ÷ متاع جوهر و مهره عمر از من مطلب ÷ که کسی
علی و اولادش را دوست دارد با ابوبکر و عمر و عثمان عداوت ندارد لا این دوستی بکار او
آید یا نه بگو که این دوستی فایده ندارد بلکه این را دوستی نمیتوان گفت ناظم در بغض عمر اگر نباشد
چون من ÷ حب علیت یقین نخواهد بودن ÷ در مغز دوستی نباشد صادق ÷ با دشمن او دوست
گر نباشی دشمن ÷ ای مانده زکعبهٔ محبت مهجور ÷ افتاده زراه دولت صد منزل دور ÷
تا حب عمر دم مزن از مهر علی ÷ کی جمع توان نمود با ظلمت نور ÷ مهر عمرت پلید و ناپاک کند ÷
بیقدر ترا چه خار و خاشاک کند ÷ چون باد عمر کسی برو لعنت کن ÷ کین شیشه بت از آن مرض ترا

پاک کند

پاک کند ÷ از مهر علی پرست جان و دل ما ÷ با آب محبتش سرشته آب گل ما ÷ از خواندن درس مصحف
مهر علی ÷ روشن شده صد شکر مراد دل ما ÷ گردیده محبت علی فرض ما ÷ از معدن بطحا ادب گوهر ما
گر بکند دراز فلک سر نصیب محبت ÷ مهر علی و آل بود بر سر ما که پناه قلعهٔ ایمان است ÷ خاطر جمع
از حوادث دوران است ÷ مهر علی و آل بود کشتی نوح ÷ ما را چه غم از کشش طوفان است ÷ در محل ولادت غم از
و وفات علی ابن ابی طالب علیه السلام بپرسند بگو که آن حضرت در مکه معظمه در میان کعبه در
روز جمعه سی سال بعد از عام الفیل متولد شد و بغیر از آن عالیجناب هرگز کسی در مکه متولد نشده
÷ چه خواست مادرش از بهر زادنش جائی ÷ درون خانه خواهش بدید جای جبار ÷ ز بهر مدخل
آن بتوای خیل نهان ÷ شکافت حضرت جبار کعبه را دیوار ÷ پس آن مطهره با احترام داخل شد
در آن مکان مقدس بزاد در یم وار ÷ برون چه خواست که آید پس چهارم روز ÷ ندا شنید که
نامش بر و علی بگذار ÷ فدای نام چنین زاده بود جانم ÷ چنین امام گزینید یا اولوا الابصار
و مخفی نماند که نقل ولادت حضرت امیر در میان کعبه خود در آن فاطمه علیها السلام در آن مکان از
اطعمه بهشت در سبیل سه روز دوشش بگوشش مادرش فاطمه بنت اسد که نامش علی بگذار
موافق و مخالف نقل نموده اند و در کوفه در شب بیست و یکم ماه رمضان در سال چهلم از هجرت
بنویه شهید شد اگر از ولادت و وفات امام حسن علیه السلام و مدت عمر آن حضرت پرسند
بگو که در مدینه در نیمه ماه رمضان در سال سیم هجرت متولد شد و بعضی گفته اند که در سال
دویم از هجرت شد و در وقت وفات حضرت رسول صلی الله عمرش نفیس بهفت و چند ماه
بوده بعضی گفته اند که هشت ساله بود و سی و هفت سال داشت که بخلافت نشست و بعد از

شش ماه و سه روز بنا بر بیوفائی لشکرش با معاویه علیه اللعنه صلح نموده و بعد از صلح ده سال در مدینه
بسر برده و زوجه اش جعده بنت قیس او را زهر داد و در سال پنجاه از هجرت در بیست و هشتم ماه صفر
مانده برحمت ایزدی واصل شد و عمر شریفش چهل و هشت سال بود اکر از ولادت و وفات حضرت امام
حسین علیه السلام بر سند بگو که تاریخ ولادت و وفات آن حضرت علما اختلاف کرده اند بعضی
گفته اند که در پنجم ماه شعبان از سال چهارم از هجرت متولد شد و بعضی گفته اند که در سیم ماه شعبان
و بعضی گفته اند که ولادت آن حضرت در آخر ماه ربیع الاول از سال سیم هجرت واقع شده و میان
ولادت امام حسن و امام حسین علیه السلام شش ماه بود و بعضی گفته اند که شش ماه و ده روز بوده و در کربلا
شهادت یافت در روز عاشورا بعضی گفته اند که دوشنبه و بعضی گفته اند که جمعه بود و آن حضرت
پنجاه و هفت سال بود یا پنجاه و شش سال اکر از ولادت و وفات حضرت زین العابدین علیه السلام
بر سند بگو که آن حضرت در مدینه در ماه شعبان در سال سی و هشت یا سی و هفت یا سی و شش
از هجرت متولد شد و بعضی گفته اند که در نیمه ماه جمادی الاول متولد شد و آن حضرت پنجاه و
هفت ساله بود که او را هشام بن عبد الملک شهید ساخت و آن عالیجناب در زمان وفات
حضرت امیر المومنین علیه السلام دو ساله بود و در وقت شهادت امام حسین علیه السلام
بیست و سه ساله بود اکر از ولادت و وفات حضرت امام محمد باقر علیهما السلام بر سند بگو که بعضی گفته اند که در
سیم ماه صفر در سال پنجاه و هفتم از هجرت متولد شد و بعضی گفته اند که در غره ماه رجب
متولد شد و در سال صد و چهارده بزهر هشام بن عبد الملک در مدینه شهید شد و عمر آن حضرت
پنجاه و هفت سال بود اکر از ولادت و وفات حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بر سند بگو که آن حضرت

و در روایتی در وقت شهادت امام حسین علیه السلام دوازده ساله بود

در مدینه

در هفدهم ربیع الاول از سال هشتاد و سه از هجرت در مدینه متولد شد و در سال صد و چهل و هشت
از هجرت در مدینه در ماه شوال یا در نیمه رجب بزهر منصور عباسی شهید شد و عمر آن حضرت
شصت و پنج سال بود اکر از ولادت و وفات حضرت امام موسی کاظم علیه السلام بر سند
بگو که آن حضرت در هفتم صفر از سال صد و بیست و هشتم از هجرت در ابوا که موضعی در میان
مکه و مدینه متولد شد و بعضی گفته اند که در سال صد و بیست و نه متولد شد و در بغداد بزهر ها
رون علیه اللعنه در بیست و چهارم ماه رجب در سال صد و هشتاد و سه از هجرت وفات یافت
و عمر شریفش پنجاه و چهار یا پنجاه و پنج سال بود اکر از ولادت و وفات حضرت علی بن موسی الرضا
علیه السلام بر سند بگو که آن حضرت در سال صد و چهل و هشت از هجرت در مدینه متولد شد
از ابو جعفر محمد بن بابویه روایت است که آن حضرت در صد و پنجاه و سه متولد شد بعد از وفات
حضرت امیر المومنین بزهر مامون علیه اللعنه در هفتم ماه رمضان در سال دویست و سه از هجرت شهید شد
و بعضی گفته اند که در بیست و سیم ذی قعده شهید شد و بعضی دیگر گفته اند که در آخر ماه صفر
شهید شد اکر از ولادت و وفات امام محمد بن علی الجواد بر سند بگو که در ماه رمضان از سال
صد و نود و نه از هجرت متولد شد و بزهر معتصم در بغداد در آخر ماه ذی قعده از سال
دویست و بیست از هجرت شهید شد و در روایتی دیگر آمده که قاتل آن حضرت مامون
بود و بر روایتی دیگر ام الفضل اکر از ولادت و وفات علی ابن محمد الهادی علیه السلام بر سند بگو که
آن حضرت ذی الحجه سنه دویست و دوازده از هجرت متولد و در روایت دیگر آنست که در پنجم
رجب سنه دویست و چهارده متولد شد در سر من رای در روز دوشنبه سیم رجب در سنه دویست

پنجاه چهار از زهر مغیره عباسی شهید شد و آن حضرت چهل و یک ساله بود و بعضی گفته اند که شصت
اضافه بود و وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بر سنت بگو که در ماه ربیع الآخر
در سنه دویست و سی و دو از مدینه متولد شد و در هشتم ماه ربیع الاول در سنه دویست و شصت
در سامره بزهر معتمد عباسی شهید شد اگر از دل که حضرت مهدی علیه السلام در چه تاریخ متولد
شد بگو که آن حضرت در سال دویست و پنجاه و شش از هجرت متولد شده آن محمد هادی که زمان
مستور است و از غیبت او کون و مکان پر نور است خواهی تو اگر حساب عمرش دانی تاریخ ولادت
شریفش نور است و چون امام محمد مهدی متولد شد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام او را جمع
کثیر از خواص شیعه نمود و ایشان را خبر داد که این طفل حضرت مهدی است و علمای شیعه از حضرت علیه
علیه السلام مسایل مشکل می پرسیدند و آنحضرت مسیح وار مشکلات ایشان را حل می نمود
تا هفتاد و در سال آن حضرت به شیعیان توقیعات می فرستاد و مشکلات ایشان را
حل می نمود و وکلای آن حضرت به شیعه می رسانیدند و غیبت آن حضرت را در این هفتاد و در سال
غیبت صغری میگویند و غیبت بعد از این را غیبت کبری می نامند و وکلای غیبت اول که از آن
حضرت چهار کس بودند اول ایشان عثمان ابن سعید است که حضرت امام حسن عسکری
او را وکیل گردانید و بعد از آن پسرش وکیل شد که محمد بن عثمان است و چون وفات محمد بن
عثمان نزدیک شد جماعتی بسیار از اکابر شیعه بر سرش حاضر شدند و گفتند بعد از
تو وکیل چه کس خواهد بود در جواب گفت که وکیل بعد از من حسین بن روح نوبختی است و چون
وفات حسین بن روح نزدیک شد بیان نمود که بعد از وی وکیل علی بن محمد سمری وفاتش نزدیک شد

[illegible]

علما

جواب

علمای و اکابر شیعه بوی گفتند که بکسی وصیت نما در جواب گفت که لله امر هو بالغه و بکسی
وصیت نکرد و ایشان را خبر داد که بعد از من وکیل نخواهد بود و برحمت خدا واصل شد و آن سنه
سیصد و بیست و نه از هجرت بود و بدانکه هر که بعد سمری که آخر وکلا است دعوی وکالت
نمود شیعه او را کافر میدانستند و از این جهت حکم بر کفر حسین بن منصور حلاج که سفلا
بوی کمال اعتقاد دارند کردند و شیخ طوسی رحمه الله در کتاب غیبت نقل نموده که حلاج بقم
آمده و در پیش عامیان و کم عقلان دعوی وکالت حضرت صاحب الامر مینمود تا آنکه علی
بن بابویه قمی بوی آزار رسانید بدین سبب آواره قم شد اگر ترا پرسند که چون است
که سنیان با این عداوتی که به شیعه میورزند منکر حضرت صاحب الامر علیه السلام
نشده اند بگو که آن مقدار روایات از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در
باب ظهور حضرت مهدی علیه الصلوة والسلام وارد شده که کسی را مجال انکار نیست
اگر ترا پرسند که سنیان در ولادت آن حضرت چه اعتقاد دارند گو آن حضرت متولد
شده و فرزند امام حسن عسکری است و این مذهب را نسبت داده اند بکنجی شافعی
و ابو المظفر سبط جوزی و در کتاب خصایص محمد بن طلحه شافعی خطیب دمشق
و ظاهر قول شیخ محی الدین و در کتاب فتوحات نیز این است که آن حضرت
متولد شده و اکثر سنیان چون احادیث زیاد از اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله استماع
ننموده و بعید دانسته اند که شخصی این مقدار عمر کند بنا بر این گمان کرده اند که آن حضرت
هنوز متولد نشده و گفته اند که امام حسن عسکری علیه السلام را نسل نبوده و طرفه آنست که این

جماعت در طول عمر حضرت مهدی علیه السلام تعجب نموده اند با آنکه اعتقاد بوجود حضرت خضر
و الیاس و عیسی علیه السلام دارند و دجال شقی را زنده میدانند و اعتقاد دارند که حضرت
نوح علیه السلام و غیر او از بعد او اشقیا عمرهای دراز کرده اند و شک نیست که با اعتقاد
طول عمر ایشان جماعت تعجب در طول عمر حضرت مهدی نموده اند محض جهالت و سفاهت است
و بدانکه علاء الدوله سمنانی که از شقیهای خود بوده و سنیان او را از بزرگان دین خود
میدانند خلاف اجماع شیعه و سنی نموده در تصنیفات ذکر کرده که جماعتی از اهل قبله که
ایشان را رافضی میگویند ایمان نزد ایشان آنگاه ایمان است که اعتقاد کنند که محمد بن حسن
عسکری زنده است و مهدی او است و بیرون خواهد آمد و خدا میداند که آنگاه که غایب شد
در طبقه ابدال در آمد همچنان عمر یافت تا قطب ابدال شد نوزده سال قطب بود و خدا میداند
که او مرده است و او را در مدینه رسول دفن کرده اند و بی شک و شبهه ای عزیز من بدانکه
بی شک و شبهه این قول افتراست و بی شک صاحب این اعتقاد ملعون است و این
طرفه است که درویشان نوربخشی با آنکه لاف شیعگی میزنند علاء الدوله را با این اعتقاد
باطل سر خود و اعتقادات باطله این مرد جاهل کذاب را در رساله علیحده ذکر نموده ایم اگر ترا
پرسند که بسبب غیبت قلت انصار و خوف از اعدا است و عنقریب بتابید پروردگار ظهور
مینماید و دنیا را پر از عدل سازد چنانچه پر از ظلم بود اگر ترا پرسند که در زمان غیبت وجود آن
حضرت سبب آسایش عالم است بر تقدیر آن مطلعت شمسی از دی رونق
ایمان باشد هرچند نهان ز دیده پنهان باشد گر ... ز نظر مستور است ... و جهد

محمد بن

صاحب الامر صلوات الله ...
حیث بگو که سبب ...
حضرت صاحب الامر ...
... بگو که ...
... وجود ...

او جهان

او جهان پر نور است هرچند که جان دیده غایب باشد از پرتو او کشور تن معمور است اگر ترا پرسند
که وقت ظهور آن حضرت معلوم است یا نه بگو که علم بظهور آن حضرت پروردگار است و از ائمه
معصومین علیه السلام روایت است که کذب الوقاتون یعنی دروغ گفته اند جمعی که وقتی از برای
ظهور حضرت صاحب الامر قرار داده اند اگر ترا پرسند که علامت ظهور آن حضرت چیست بگو که در احادیث
علامات بسیار از برای ظهور آن حضرت مذکور است و ما ببعضی اکتفا میکنیم بدانکه از علامات ظهور آن حضرت
افتادن دیوار مسجد کوفه است از جانب خانه ابن مسعود و دیگر از علامات کشته شدن نفس زکیه است
در ظهر کوفه که نجف اشرف است و بعضی از راویان گفته اند که مراد نفس زکیه پسری است از آل محمد که نامش
محمد بن حسن است کشته میشود بی آنکه او را گناهی و تقصیری باشد و روایت است که چون نفس زکیه
کشته شود بعد از پانزده روز حضرت صاحب الامر ظهور کند و کشته شدن مردی هاشمی در میان
رکن و مقام دیگر از علامات ظهور کسوف شمس است در نیمه ماه رمضان و خسوف است در آخر ماه رمضان
و دیگر از جمله علامات ظهور آن حضرت خروج سفیانی است که از جانب روم ظاهر میشود و در کوفه
شیعیان را بقتل میرساند و چون آن حضرت در مکه ظاهر میشود اول کسی که با او بیعت کند جبرئیل
علیه السلام خواهد بود و انصار آن حضرت سیصد و سیزده کس بوده اند که در مکه بعلی الارض جمع شوند
و حضرت عیسی علیه السلام از آسمان بزیر آید و از انصار و اعوان آن حضرت باشد در نماز
اقتدا بآنحضرت نماید و در بعضی از خطبها که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منسوبست مذکور است
که حضرت عیسی علیه السلام در زمان دولت صاحب الامر علیه السلام وفات یابد و در پهلوی مرقد حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله مدفون شود و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که در اول روز نما

از جانب آسمان ندا کنند که الا ان الحق فی علی و شیعته و در آخر روز ابلیس ندا کند که الا ان الحق فی عثمان
و شیعته و در این حالت اهل باطلان بشک افتند و بعد از آن حضرت عیسی علیه السلام از مکه معظمه با لشکر از
مکه روانه کوفه شود و چون بحدود کوفه رسد لشکری از سر راه آنحضرت روند و گویند که از راهی که
آمده برگرد که ما را بفرزندان فاطمه حاجتی نیست پس آن حضرت به تیغ آبدار ایشان را بدرید و لشکر آن شقاوت
شعار را بجهنم فرستد و بکوفه داخل شود و جمعی که مستحق قتل باشند بقتل رساند و بمسجد رفته خطبه
بخواند که مردم از بسیاری گریه ندانند که آن حضرت چه میگوید و بعد از آن این مردمان التماس کنند
که آن حضرت التماس مسجد بنا کند چه مسجد کوفه گنجایش خلایق ندارد پس آن حضرت تشریف
بنجف اشرف برده حد و د مسجد عظیم ترتیب داده از برای این مسجد هزار در قرار داده و در روایتی
است که منزل آن حضرت در پشت سر قبر حضرت امیر المؤمنین خواهد بود و امر فرماید که از جانب کربلا
نهری بنجف بیاورند و بر این نهر ثلثماه آسیاب قرار دهند و بر زنان گندم با آسیا بردن بی کرایه
آرد نمایند و از کوفه لشکری باطراف فرستد و عالم را تسخیر نماید و به برکت ظهور آن حضرت خیر
و برکات شود و گنجها تمام از زمین بیرون آید و مردمان غنی و توانگر شوند و فقیری بهم نرسد که
بوی احسان توان کرد و عالم پر از عدل شود و آن حضرت با الهام الهی در میان مردمان حکم نماید
و رجوع بشاهد و قسم ننماید و جمیع مذاهب را یکی گرداند و هر که بغیر مذهب اثنا عشری نماید اختیار
بقتلش رسانند و از هر کس فرزندان بسیار بهم رسد و همه پسر باشند و در آن عهد دختر
زائیده نشود و امنیت و عدالت بحدی رسد که گرگ و سایر درنده ها با گاو و گوسفند در یکجا
ضع با هم علف خورند و در میان مردمان لجاج و جنگ بردن و چون زنده را کسی بر قبر مرده بخند
گذر

از مهدی

از مهدی تا سنه خورده بگوید کاشکی در این زمان زنده میبودی و این امنیت و برکت و عدالت را
مشاهده مینمودی اگر ترا پرسند که آن حضرت در چه روز و در چه سال ظهور خواهند نمود بگو که روایت است
که آن حضرت در روز شنبه دهم عاشورا در سال طاق یک یا سه یا پنج یا هفت یا نه خواهد شد ظاهر
اگر ترا پرسند که مدت سلطنت آن حضرت چه مقدار خواهد بود بگو که بر روایتی مدت سلطنت آن حضرت
سیصد و نه سال خواهد بود و بروایت دیگر مدت هفت سال خواهد بود که هر روزش برابر ده روز
و هر ماهش برابر ده ماه و هر سالش برابر ده سال باشد اگر پرسند که رجعت در زمان حضرت
صاحب الامر موافقت و بچه کیفیت است بگو که در این امت متغیر ثابت شده که در زمان حضرت
صاحب الامر جماعتی از مؤمن و غیر مؤمن زنده خواهند شد و از حضرت امیر المؤمنین مروی روایت است که در ماه
جمادی الآخر و ده روز از رجب بارانی خواهد آمد که هرگز کسی ندیده باشد و بر این باران گوشتها
مردگان را در قبر روئیده گردانند از سعادتمندان جماعتی بخصوص در روایات مذکور است که زنده
خواهند شد پانزده کس از ذخیره داران اصحاب حضرت موسی و اصحاب کهف که هفت کس بوده
اند و یوشع ابن نون که وصی موسی است و سلمان فارسی و ابو دجانه و ابوذر الغفاری و مقداد
و بن اسود و مالک اشتر و ایشان انصاران حضرت خواهند بود اگر پرسند که دلیل بر این رجعت
بگو که دلیل بر این قول ائمه معصومین علیه السلام و ایشان همه خبر از رجعت داده اند و دلیل
قول حق تعالی است که و یوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب بایاتنا اگر پرسند که این آیه چون
دلیل است بر رجعت بگو که مضمون این آیه آنست که روزی است حق تعالی در این روز از هر امتی
جماعتی از مکذبین را حشر خواهد نمود و یقین که این روز غیر روز قیامت است چرا که در روز قیامت

خبر داده و گفته که و حشرنا هم فلم نغادر منهم احدا و مضمون این آیه آنست که حشر میکنم همه امتان
را و کسی از ایشان را وا نمیگذارم و دلیل دیگر این حدیث مشهور حضرت رسالت پناه است
که شیعه و سنی روایت کرده اند کلما کان فی الامم السابقه یکون فی هذه الامة و مضمونش اینست
که هر چه در امتان پیش واقع شده و باین امت واقع میشود حق تعالی در امتان پیش مرده ها را
زنده ساخته و در چندین موضع از قرآن خبر داده و بر عاقل پوشیده نیست که دلیل رجعت
بغایت واضح است و سنیان بعناد اهل بیت رسول منکر آن شده اند و در اول کتاب
کتاب صحیح مسلم که از عمده کتابهای سنیان است ذکر شده که جابر جعفی گفته که
هفتاد هزار حدیث از امام محمد باقر علیه السلام شنیده ام و اهل سنت احادیث از وی
روایت می کرده اند و چون دانستند که جابر اعتقاد برجعت دارد دیگر از وی شنیدند
و روایت نموده اند ای سنیان ببینید که اهل سنت چگونه با اهل بیت عناد می ورزیده اند
بمحض آنکه جابر در اعتقاد برجعت تابع اهل بیت بوده ترک احادیثش نموده اند و خود را
از فایده هفتاد هزار حدیث محروم ساخته اند و از عجایب آنکه با این حال حدیث
رسلی که بکاری از مروان الحکم روایت نموده عمل میکنند و حکم به صحتش میکنند با آنکه
حضرت رسول مروان را با پدرش از مدینه اخراج نموده اند و عثمان این برخوشی
که با وی داشت که مخالفت حضرت رسول نموده بمدینه اش آورد و او را وکیل خود کرد تا
آنقدر ارتکاب قبایح از مروان و عثمان صادر شده تا آنکه مسلمانان اتفاق نموده
عثمان را کشتند و مروان را با امام زمان که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است بیعت نکرده

بلکه عایشه

بلکه عایشه پیوست و از ان حربگاه از کشتن نجات یافته بلشکر معاویه پیوست و در چندین
معرکه با امام زمان حرب نمود با اهل سنت خود روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در غدیر خم در حق علی علیه السلام فرمود که اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر
من نصره واخذل من خذله یعنی خدایا دوست دار کسی را که دوست دارد او را و نصرت کنید کسی که
او را وا گذارد و باز خود روایت کرده اند که رسول الله بحضرت امیر المؤمنین گفت حربک حربی
یعنی کسی که با تو حرب کند چنان است که با من حرب کرده باشد و باز خود روایت کرده اند
که من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة یعنی هر که میرد و امام زمان
را نشناخته مردن وی مانند مردن کسانیست که پیش از زمان اسلام مرده اند
در واقع این چه عقل و چه مذهبست که بمحض اعتقاد برجعت هفتاد هزار حدیث جابر را
وا گذاشته اند بحدیث مرسل مروان با اینمقدار گناه و بدعت عمل نمایند و آن را صحیح
شمارند یقینست که این عمل محض عناد با اهل بیت رسول الله است و مشهور در میان شیعه
و سنی گفتگوی در باب رجعت شده نقل است که از ابو حنیفه مؤمن طاق که از شیعیان
اهل بیت بود از باب مزاح گفت که بمن قرض بده و در زمان رجعت که ما دو زنده میشویم
از من بگیر مؤمن در جواب ابو حنیفه گفت تو ضامن بده که خدای تعالی ترا بهمین صورت
خلق نماید تا هر چه خواهی بتو بدهم شاید که تو بصورت بوزینه خلق شوی و من ترا در آنوقت
نشناسم اگر پرسند که آیا حضرت صاحب الامر در زمان غیبت کبری کسی میتواند دید
چنانچه در زمان غیبت صغری شیعیان او را دیده اند بگو که اکابر شیعیان در کتابهای

التتمه

نقلهای بسیار کرده اند که جماعتی در زمان غیبت کبری بملازمت آن حضرت رسیده اند و تفصیل
آن در کتاب غیبت مذکور شده و در کتاب اکمال الدین و تمام النعمه و کتاب اهل سنت مذکور است
اگر پرسند که در زمان غیبت کبری در کجا میباشد بگو که در احادیث اهل سنت مذکور است
که نام قریه صاحب الزمان کرعه است و نقلهای بسیار در کتب شیعه مذکور شده که
جماعتی بقریه حضرت صاحب الزمان رسیده اند از آن جمله مردی از همدان در راه مکه معظمه
از قافله مانده بود بتوفیقات پروردگار بقریه صاحب الامر افتاد حضرت را ملاقات نمود
این معنی سبب تشیع او و قبیله او شد و آن قبیله را در همدان بنی راشد میگفته اند و در شیعگی
معروف بوده اند اگر پرسند که ثواب کسی در انتظار ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام
باشد چون است بگو که از روایات اهل بیت فهمیده میشود که اگر کسی در انتظار آن حضرت
بمیرد مانند کسیست که با حضرت صاحب الامر علیه السلام در خیمه نشسته باشد و از روایات
دیگر فهمیده میشود که اگر کسی گوید که هرگاه صاحب الزمان ظهور نماید او را نصرت و یاری خواهم نمود
ثواب او مانند کسیست که در خدمت صاحب الزمان شمشیر با کفار زند بلکه ثواب او مانند
ثواب کسیست که در خدمتش شهید شده باشد اگر پرسند که احوال دجال چون است
بگو که در خطبه از خطبهای امیر المومنین علیه السلام این احوال مذکور است و ما در این رساله بعض
از آن را ترجمه میکنیم دجال صاید بن صید است بیرون می آید از بلده که نام او اصفهان
است از قریه که نام او یهودیه است چشم راستش کور است و چشم دیگرش در پیشانی او است
و در میان دو چشم نوشته است که این کافر است و میخوانند او را هر صاحب سواد و بی سواد و در برابر او

کوهیست از دود و در عقب او کوهی است سفید و مردمان می پندارند که طعامست و ظهور آن
ملعون در سالی خواهد بود که در آن قحط و سختی باشد و هر گام حمارش یکمیل خواهد بود و زمین
در زیر پایش طی میشود و آن ملعون دعوی خدائی میکند و تابعانش اولاد زنا خواهند بود
و آنهائی که طیلسانهای سبز میپوشند و گویا طیلسان سبز رسانند و در بعضی از خطبهای
که بحضرت امیر المومنین علیه السلام منسوبست مذکور است که قامت دجال بیست
گز است و آنکه روایت شده چشمش از رو قست و بر پیشانی ساخته و دندانش بیرون است
و ناخنهای برگشته دارد و دور لشکرش هزار هزار و ششصد هزار خواهد بود و در کتاب اکمال الدین
حدیثی مذکور است که مضمون مختصری از آن اینست که دجال در زمان حضرت رسول الله باطفال
از صحابه مرتبه بخانه آن ملعون رفتند و فرمود که اقرار بوحدانیت خدا و رسالت من
بیاور پس آن ملعون ابا نمود و از فرمان شد تا آخر آن حضرت کلامی ادا فرمود که مضمون
بعض از آن اینست که هیچ پیغمبری نیامده مگر آنکه امت خود را از دجال ترسانیده
و خدای عزوجل وجود او را تا حال تاخیر انداخته تا زمان شما پس هرگاه که دجال خروج نماید
و دعوی خدائی کند و امر او بر شما مشتبه شود پس او را بشناسید و بدانید
که خدای شما یک چشم نیست و چون خروج کند سوار خواهد شد بر خری
که میان دو گوش او مقدار شش فرسخ باشد و اکثر تابعانش یهودان و زنان و صحرا
نشینان خواهند بود اگر پرسند که دابة الارض بعد از دجال در پیش صفها ظاهر خواهد شد
و با وی خاتم سلیمان است و عصای موسی پس میگذارد خاتم را بر روی هر مومن پس در آن نقش

[illegible]

می بیند که هذا مؤمن حقا و اگر مؤمن ندا میکند کافر را میگوید وای بر تو ای کافر و کافر ندا میکند
مؤمن را میگوید طوبی لک یا مؤمن خوشا حال تو ای مؤمن کاشکی امروز من مثل تو میبودم و مانند تو
سعادت عظیم یافتم و بعد از آن دابة الارض گردن خود را باذن پروردگار چنان بلند
گرداند که هر کس در میان مشرق و مغرب است او را ببیند و بعد از آن خواهد شد که آفتاب از مغرب بیرون
می آید و در این هنگام توبه برطرف شود و کسی را ایمان در آن وقت نفع ندهد مگر آنکه پیشتر ایمان آورده
باشد و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل است که فرمودند که والله دابة الارض دم ندارد
بلکه صاحب ریش است یعنی دابة الارض از نوع انسانست نه از قسم باقی حیوانات و در خطبه
لؤلؤیه که بآن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منسوبست مذکور است که ظهور دابة الارض چهار
سال بعد از خروج یاجوج و ماجوج خواهد بود اگر پرسند که یاجوج و ماجوج که حق سبحانه و تعالی در قرآن
ذکر نموده و فرموده ان یاجوج و ماجوج مفسدون فی الارض بگو که در بعضی از احادیث
مذکور است که یاجوج طایفه است و ماجوج طایفه دیگر است و هر یک از این دو طایفه چهارصد طایفه
اند و یکی از ایشان نمیمیرد تا نزاید هزار و بسیاری از ایشان بمرتبه ایست که چون از سد بیرون آیند
اول ایشان در شام خواهد بود و آخر ایشان در خراسان و بدریا رسند از فیل
و شتر و خوک و وحش بخورند و از سلمان فارسی علیه الرحمه نقل است که یاجوج و ماجوج
سه قسم اند یک قسم قامت ایشان یک گز است و عرض شان ده گز است و قسم دویم
قامت شان صد گز است و عرض شان هفتاد گز و قسم سیم قامت شان بمقدار گوش شان
است یک گوش را بزیر خود می اندازند و یک گوش دیگر را لحاف خود می سازند و در بعضی از خطبه حضرت

امیر المؤمنین

این صحبت

امیر المؤمنین علیه السلام مذکور است که قامت ایشان یک وجب است و یک گز و یک گوش را بزیر خود
می اندازند و یک گوش را لحاف خود می سازند و بعضی از ایشان بمقدار قامت شان است و دندا
نهای ایشان مانند کلنگ است و ایشان آب و گیاه زمین را میخورند و در زمین فساد مینمایند
و بعد از آن حق تعالی مرغان را بر ایشان مسلط می سازد مانند اصحاب الفیل و ایشان را هلاک
میگردانند و چون بوی مردار ایشان با لشد بدبوی و تعفن برود حق تعالی مرغان را می فرستد که تا
ایشان را از زمین بر چیده در دریا اندازند و در کتاب کمال الدین مذکور است که یاجوج
و ماجوج را کسوت نمی باشد همگی برهنه اند و پروردگار از برای دفع سرما و گرما بعضی را پر داده
و بعضی را کسوت مو پوشانیده و پاهای ایشان برهنه است و دندانهای ایشان مثل
دندانهای درندگان است و قوت ایشان از دهاست که آب را از دریا برداشته بر ایشان
میبارد و اگر در سالی از دها گم بارید نشود در میان ایشان قحط شود و چون از زمانی بر ایشان بگذ
رد و اهل این زمین جلای وطن نمایند و ایشان را از خود دفع نتوانند نمود و کسی بر ایشان
نظر نتوانند کرد و از نجاست و کراهت منظر و قبح هیئتی که با ایشان است نعوذ بالله
اگر پرسند که یاجوج و ماجوج فعل ... شنید بگو که عالم حقیقت اینحال خدای تعالی متعال
شیخ طبرسی در کتاب تفسیر از بعضی نقل نموده که ایشان را از اولاد یافث بن
نوح میدانند و یافث پدر ترک است و از بعضی نقل نموده که ترک از نوع یاجوج و ماجوج است
ترک در بیرون سد بماند و آن جماعت از یاجوج و ماجوج که سد بر روی ایشان بسته
شده است و یک طایفه بوده اند و از بعضی نقل نموده اند که ایشان فرزندان آدم اند بابین

[illegible]

روشن که آدم محتلم شد و نطفهٔ او با خاک آمیخته شد و حق تعالی از آن نطفه با خاک آمیخته
یأجوج و مأجوج را آفریده و در کتاب کلینی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است
که جمیع ناس فرزند آدمند مگر یأجوج و مأجوج که فرزند آدم نیستند اگر پرسند که معاد چیست بگو
که معاد اعتقاد کردن است بزنده شدن در قبر و احوال در و و اعتقاد داشتن بزنده شدن
و در روز حشر و بحساب و کتاب و نطق اعضا و حوض و صراط و شفاعت و بهشت و دوزخ
اگر پرسند که زنده در قبر بجهت چه و عذاب و نعیم قبر چونست که حق سبحانه و تعالی در قبر انسان
را حیات و شعوری میدهد که توان از وی سؤال کرد و تواند جواب گفت و تواند لذت
و الم را ادراک نمود پس هر که جواب ملکین را بر وجه صواب دهد نعمتهای که ارحم الرا
حمین برای ساکنان قبر مهیا ساخته برسد و روزنی از بهشت بر تربت بر رویش
بگشایند و هر که ادای جواب بر وجه صواب نتواند نمود بدام الم گزندهٔ مار و عقوب و عذاب
الهی گرفتار گردد و دری از درهای دوزخ بر رویش بگشایند و ابن بابویه رحمة الله در کتاب
الاعتقادات از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه حدیثی نقل نموده که مضمونش اینست
که مرگ دو نوع است چون دوستان مطیع ما بمیرند ایشان را مژده دهند بنعمت
ابدی و چون دشمنان ما بمیرند بشارت میدهند ایشان را بعذاب ابدی
و اما مؤمنان گناهکار چون بمیرند برایشان معلوم نشود که عاقبت ایشان چونست
و در ترس و بیم و حزن بوده باشند و اما حق سبحانه و تعالی حال ایشان را با اهل
دشمنان ما مساوی نخواهد ساخت بلکه ایشان را بشفاعت ما از جهنم بیرون خواهد آورد که

دیر از آن

و بعد از آن فرمودند که باید عمل نمائید و تکیه بر شفاعت مکنید و عقوبت را کوچک مشمارید
زیرا که بعضی از گناهکاران هستند که شفاعت ما به ایشان نمیرسد مگر بعد از عذاب
سیصد سال و از روایات اهل بیت مستفاد میشود که خدا را در دنیا بهشتی است
و در جانب مغرب و دوزخیست در جانب مشرق و از این بهشت و دوزخ درهای
به قبرها میگشایند و ارواح مؤمنان را از میوههای این بهشت تا روز قیامت محفوظ
و بهرهمند میشوند و کفار با آتش آن دوزخ تا بروز قیامت معذب خواهند بود اگر پرسند
که فشار اهل قبور را واقع میشود چونست و مخصوص کیست بگو که از روایات اهل بیت
مستفاد میشود که کم کسیست که از فشار قبر نجات یابد در روایت شده که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فاطمه بنت اسد را که والدهٔ امیر المؤمنین علیه السلام بوده است بسیار
دوست میداشت و از برای اینکه حق تعالی عذاب قبر را از وی دفع نماید قمیص خود را کفنش
ساخته در قبرش خوابانیده و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند که کسی را
که بردار کشند چگونه فشار می بینند آن حضرت فرمودند که حق تعالی هوا را امر مینماید
که او را فشار دهد مانند فشار زمین و از روایات اهل بیت علیه السلام فهمیده
میشود که بیشتر عذاب قبر از سخن چینی و بدخلقی و از بول اجتناب نکردن
است اگر پرسند که فائدهٔ جریدتین که با مؤمنان دفن میکنند چیست بگو که
از آثار رسالت پناه صلی الله و از ائمه صلوات الله علیهم مستفاد میشود که فائدهٔ جریدتین
دفع عذاب قبر است بلکه از بعض روایات فهمیده میشود که اگر جریدتین را با کافری در قبر دفن

نمایند باعث تخفیف عذابش میشود اگر پرسند که سبب اینکه جریدتین سنت شده چیست بگو که از روایات
اهل بیت مستفاد میشود که چون حضرت آدم علیه السلام از بهشت بزمین آمد و در روی زمین تنها بود پس
بعد از تنهائی و بی انیسی شکایت کرد حق تعالی درخت نخل را آفرید که انیس وی باشد پس حضرت آدم
وفات نزدیک شد وصیت کرد که با وی جریده نخل را دفن نمایند تا در قبر انیس وی باشد چنانچه در دنیا انیس
وی بود و بنابرین وضع جریدتین سنت شده اگر ترا پرسند با آنکه وضع جریدتین سنت است
چون است که سنیان بجا نمی آورند بلکه اگر مطلع شوند که کسی این عمل کرده او را آزار میکنند بلکه سنیان
بعضی اقرار دارند که جریدتین سنت است و حدیث در باب جریدتین در کتابهای ایشان نیز ثبت
افتاده اند که چند چیز است که رافضیان از شعار خود ساخته اند اگر چه سنت است لهذا ترک میکنیم
جریدتین را و انگشتر بدست راست و قبر را مسطح خواستن ای عاقلان نظر کنید بر دینداری ایشان
و ببینید که سنتهای رسول الله را بچه بهانهای باطل ترک میکنند و این طرفه است که میگویند که ما
از اهل سنتیم با بمعنی که سنتهای حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را عمل بکنیم اگر پرسند که آیا غیر جریدتین
چیز دیگر باشد عذاب قبر را دفع نماید بگو که از بعضی روایات اهل بیت علیهم السلام فهمیده میشود که اگر کسی
از ظهر پنجشنبه تا ظهر جمعه بمیرد از عذاب قبر ایمن خواهد بود و در روایت شده که هر که مداومت
بسوره زخرف نماید الله تعالی او را ایمن میسازد از فشار قبر و جانوران قبر و هم چنین
روایت شده که خواندن سوره ن در هر شب جمعه موجب نجات از فشار قبر است و در اخبار
دیگر مذکور است که مدفون در نجف اشرف از عذاب قبر ایمن است و دلیر را از مشهورات شمرده اند
اگر پرسند که عذابی که مومن در قبر میکشد کفاره گناهان وی میشود یا نه بگو که از روایات اهل بیت معلوم میشود

که پروردگار

که پروردگار مومن عاصی را بغمهای و المها و مرضها مبتلا میسازد که تا کفاره گناهان وی شود و اگر بر وی بعضی از
گناهان باقی بماند جان دادن را بر وی دشوار میسازد که تا کفاره گناهان باقی مانده او شود و اگر سختی جان
دادن نیز گناهان وی بر طرف نشود بعذاب قبر او را پاک میسازد که تا طاهر و مطهر بمحشر در آید
اگر پرسند که آیا در ظلمت کده قبر آدمی را انیس و یاری میباشد بگو که از آثار و اخبار اهل بیت معلوم میشود که در قبر
مومن مردی داخل میشود در بهترین جامهای پس مومن از وی می پرسد و میگوید که تو کیستی که من نیکوتر
از تو کسی ندیده ام پس در جواب میگوید که من اعتقاد نیکو و عمل صالح توام پس این شخص در آن مومن
خواهد بود اگر پرسند که حال کافر چیست بگو که از روایات اهل بیت فهمیده میشود که حق تعالی عمل و اعتقاد
کافر را بصورت مردی بغایت قبیح منظر و بدهیئات و بدبوی در آورد که وی را آزار دهد اگر پرسند که دلیل بر زنده
شدن در قبر و سوآل و عذاب قبر چیست بگو که دلیل بر این مدعا اجماع و اتفاق جمیع مسلمانان
و احادیثی که در این باب از حضرت رسول الله و ائمه معصومین متواتر شده اگر پرسند که ماوای ارواح مومنان
بعد از مفارقت از بدن در کجاست بگو که از آثار و اخبار اهل بیت مستفاد میشود که ماوای ارواح مومنین
وادی السلام است که نجف و حوالی نجف است اگر پرسند که ماوای ارواح کفار کجاست بگو که ماوای ارواح
کفار برهوت است که بلاد یمن است اگر پرسند که روح مومنان بعد از مفارقت از دنیا باز با ارواح مومنان
ملاقات مینمایند و یکدیگر را میشناسند یا نه بگو که از اخبار و آثار اهل بیت مستفاد میشود که چون روح از بدن
خاکی مفارقت نماید تعلق میگیرد به بدن لطیف مانند بدنهائی که در دنیا داشتند ارواح با یکدیگر
ملاقات مینمایند و یکدیگر را می شناسند و چون شخصی بمیرد و روحش با ارواح رسد احوال
واپس ماندگان را از وی می پرسند اگر چنانچه خبر داد که ایشان هنوز زنده اند امیدوار میشوند

پیش [illegible]

که غبار ایشان پرسند و اگر خیالچه خبر دهد که فلان مرد نام ایشان میگیرند و میگویند قدمو بعضی هلاک شد اگر پرسند
که آیا ارواح بمنزلهای خود رجوع میکنند بگو که از آثار و اخبار اهل بیت علیهم السلام فهمیده میشود که ارواح مؤمنان گاهی
بمنزلهای خود رجوع مینمایند و بر خویشان و اهل بیت خود مطلع میشوند و بسرور و خوشحالی ایشان میگذرند و بدیهای ایشان مطلع
نمیشوند و هر کس فضیلتش بیشتر است او را رجوع بخانه و اطلاع بر احوال اهل بیت بیشتر است اگر از کیفیت
روز قیامت پرسند بگو که روز قیامت مقدارش پنجاه هزار سال است و هول آن روز بنهایت عظیم است
و انبیا و اولیا از یاد آن گریان می شده اند و آیات قرآنی در بیان هول قیامت بسیار است و از جمله
در این آیه فی الجمله اشاره بهول عظیم آن روز شده یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة
شیء عظیم یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت وتضع کل ذات حمل حملها
وتری الناس سکاری وما هم بسکاری ولکن عذاب الله شدید یعنی ای مردمان بترسید
از خدا بدرستیکه زلزله روز قیامت چیزیست عظیم که روزی که غافل میشود هر زن شیر دهنده از طفل شیر خوار خود
میگذارد هر زن بار دار بار خود را و می بینی مردمان را مست و ایشان مست نیستند بلکه عذاب خدا سخت است
ابن بابویه رحمة الله علیه در کتاب امالی نقل نموده که شخصی بحضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله گفت
که محاسن مبارک تو زود سفید شد حضرت فرموده است که سفید گردانیده است محاسن مرا
چهار سوره قرآن هود و واقعه و عم و اذا الشمس کورت اگر از تو پرسند که حساب چگونه است بگو که در روز قیامت
حساب نعمتهای دنیا از بندگان می گیرند و علی ابن ابراهیم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده
که در روز قیامت بنده گام از گام بر نمیدارد تا آنکه از چهار چیز از وی پرسند که عمر را در چه صرف نموده
و بدن خود را در چه کار کهنه ساخته و مال خود را از کجا کسب نموده و در چه خرج کرده و می پرسند از محبت ما اهل بیت

حق تعالی

حق تعالی در چندین آیه خبر از حساب داده و از آن جمله در سوره غاشیه فرموده که ان الینا ایابهم ثم
ان علینا حسابهم اگر پرسند که کتاب چگونه است بگو که هر که کتاب اعمالش را بدست راست
دادند بهشتی است و حسابش را بزودی و آسانی میکنند و هر که کتاب اعمالش را بدست چپ او از عقب
سر دهند دوزخیست و حسابش را بدشواری میکنند اگر پرسند دلیل بر این چیست بگو که دلیل بر این قول
خدا و رسول خدا است و آنچه در سوره انشقاق فرموده فاما من اوتی کتابه بیمینه فسوف
یحاسب حسابا یسیرا وینقلب الی اهله مسرورا واما من اوتی کتابه وراء ظهره فسوف
یدعوا ثبورا ویصلی سعیرا اگر از نطق اعضای عاصیان پرسند نطق در آمده در حق ایشان گواهی میدهند
اگر از حوض حضرت رسول صلی الله علیه وآله پرسند بگو که اعتقاد بحوض از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت است
که من لم یؤمن بحوضی فلا اورده الله حوضی یعنی هر که ایمان بحوض من نیاورد خدا او را وارد
حوض من نسازد و از آثار ائمه علیهم السلام مفهوم میشود که حوض در صحرای محشر واقع است و از
جمله احادیث آنست که علی بن ابراهیم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل نموده که در روز قیامت
الله تعالی مردم را در یکجا وضع پنجاه سال باز داشته شده که عرقهای سخت از ایشان ریخته
بود و نفسهای سخت بزنند و بعد از آن منادی الهی در پیش عرش خاتم الانبیا
طلب نماید پس آن حضرت پیش از همه کس بیاید تا آنکه بحوض رسد و طولش بمقدار
باشد که از مکه تا صنعا که از بلاد یمن است پس در پیش حوض توقف نماید و حضرت امیر المؤمنین
را طلب نماید پس آن حضرت پیش آید و با حضرت رسول صلی الله علیه و آله بایستد پس
مردمان را رخصت دهد که تا بگذرند پس جماعتی بکنار حوض آیند و جماعتی دیگر را برانند و نگذارند

[illegible]

که خود را بحوض رساند و چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله جمعی از گناهکاران شیعه را ببیند
که میکشند و بکنار حوض آینده از روی رحمت گریه در آید و بگوید که پروردگارا می بینم شیعیان علی را که جانب
دوزخ میبرند و میکشند که بکنار حوض می آیند پس پروردگار علی را نزد حضرت رسول فرستد و میفرماید
که بگو ای محمد صلی الله علیه و آله شیعه علی را بتو بخشیدم بسبب دوستی تو و عترت تو پس ایشان
بکنار آیند و بشفاعت اهل بیت علیهم السلام فایض گردند و در چندین کتاب از کتابهای اهل سنت این حدیث
مذکور است که حضرت رسالت پناه صلی الله فرموده اند که در روز قیامت جمعی را از صحابه می بینم که بجانب دوزخ می برند
و میکشند که در پیش حوض می آیند پس چون ایشان را باین حال ببینم بگویم که پروردگارا اینها اصحاب منند پس
جواب گفته میشود که نمیدانی که ایشان بعد از تو چه کار کردند پس ایشان را بجانب دوزخ میبرند و بر عاقل پوشیده نیست
که کاری که صحابه بعد از وفات حضرت رسول صلعم نمودند که بسبب آن ایشان از آب حوض و بهشت محروم
بجهنم شدند غصب حق امیر المومنین بود و عداوت با وصی حق تعالی در کلام مجید اشاره بمخالفت صحابه حضرت
رسول الله با حضرت امیر المومنین علیه السلام نموده و گفته اند که افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم
یعنی آیا اگر رسول بمیرد یا کشته شود شما بعقب خواهید گردید و حضرت رسول نیز اشاره بمخالفت امت با علی
نموده و مکرر بآنحضرت فرموده که انت منی بمنزلة هارون من موسی یعنی نزد من بمنزله
داری که هارون نسبت بموسی داشت و درین کلام اشاره است باینکه چنانچه امت موسی از هارون
برگشتند و گوساله پرستی اختیار نمودند همچنین امت من از تو برخواهند گشت و در کتابهای سنیان
مذکور است که حضرت رسول صلی الله علیه بحضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام گفت که ستغدر
بک امتی یعنی زود باشد که امت من با تو بیوفائی کنند و این ظاهر است که سنیان در کتابهای خود

روایت کرده اند که جمعی از صحابه را از حوض حضرت رسالت پناه خواهند راند و بدوزخ خواهند برد و آن
حضرت شفاعت ایشان نخواهد نمود و با این حال گفته اند که جمیع صحابه عادلند و کسی نمی باید که عیب
ایشان بگوید و لعن بر ایشان نکند و هر مخالفتی که صحابه حضرت رسول نموده اند در مقام عذر میگویند که
ایشان اجتهاد کرده اند و این طرفه است که جایز دانسته که کسی از روی اجتهاد ضلالت خدا
و رسول کنند و جایز دانسته اند که کسی از روی اجتهاد سه بار جفا کار را لعن کنند و ایشان را نی لعنت نماید
اگر پرسند که کوثر در قرآن مذکور است همین حوض است یا نه بگو بعضی گمان کرده اند که کوثر همین حوض
است اما آنچه از اخبار اهل بیت علیهم السلام فهمیده میشود این است که کوثر نهریست در بهشت و آبش از شیر
سفیدتر است اگر از میزان پرسند بگو که میزان ترازوییست که بدان نامههای اعمال بنده گان را وزن
مینمایند و بعضی گفته اند که میزان کنایه از عدل پروردگار است اگر پرسند که دلیل بر وجود میزان چیست
بگو که دلیل بر وجود میزان قول خدا و رسول است و حق تعالی در سوره قارعه فرموده که فاما من ثقلت
موازینه فهو فی عیشة راضیة و اما من خفت موازینه فامه هاویة اگر از شفاعت
پرسند بگو که اعتقاد بشفاعت حضرت رسالت پناه واجب است و در روایات درین باب متواترست
و از حضرت رسول صلی الله علیه روایت است که من لم یومن بشفاعتی فلا اناله الله شفاعتی
یعنی هر که بشفاعت من ایمان نیاورده پس نرساند الله تعالی بوی شفاعت مرا و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایت است که من انکر ثلثة اشیاء فلیس من شیعتنا المعراج والمسئلة فی القبر والشفاعة
یعنی هر که منکر سه چیز شود از شیعیان ما نیست رفتن حضرت بمعراج و سوال قبر و شفاعت باز از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام روایت است که شفاعتنا لاهل الکبائر من شیعتنا و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل است

کما قال انما شفاعتی لاهل الکبائر من امتی پس معلوم شد که شفاعت واز برای اهل کبائر است اثر علی
که توبه نکرده باشند و اما اهل صغائر برکت نماز فرض و سنت و وضو و غسل جمعه و صوم و حج و غیر ایشان از حسنات آمرزیده
می‌شوند و احتیاج به شفاعت ندارند اما این در حالی که اصرار بر صغائر نداشته باشد اگر پرسند اصرار بر صغائر چه حکم دارد
بگو که معنی آن که گناه صغیره کند و از کرده پشیمان نشود و بلکه قصد داشته باشد که بار دیگر گناه را بکند و این اصرار
باعث این می‌شود که صغیره کبیره شود و حدیث آن است که لا صغیرة مع الاصرار و لا کبیرة مع الاستغفار یعنی صغیره با
اصرار و کبیره نمی‌باشد با استغفار اگر پرسند که شفاعت از برای هر عاقل پیر و واقع می‌شود یا نه بگو که شفاعت
واقع می‌شود از برای کسی که دین و ایمان درست و پسندیده باشد و اعتقاد درست بجمیع گفتهای خدا و رسول داشته باشد
و بداند که ثواب و عقاب حق است زیرا که حق تعالی در کلام مجید فرموده که و لا یشفعون الا لمن ارتضی
و تفسیر این آیه حضرت امام رضا علیه السلام واقع شده که شفاعت نمی‌کنند مگر از برای کسی که دین او پسندیده
باشد اگر پرسند که غیر از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله کسی دیگر شفاعت می‌کند یا نه بگو که ائمه علیهم السلام
و مؤمنان همگی اهل شفاعت‌اند و نقل است که بعضی مؤمنان بسی کس را شفاعت می‌نمایند ای عزیز پس باید
که از گناهان توبه کنی و خود را از چرک گناه و معصیت پاک سازی و تکیه بر شفاعت ننمایی چرا که آفات بر درگاه
عظیم است و در کتاب امالی ابن بابویه حدیثی نقل شده که مضمونش این است که حضرت رسول صلی الله
گفت که به درستی که بنده را از برای یک گناه از گناهانش در قیامت صد سال نگاه می‌دارند و می‌بینند
زنان و برادران خود را در بهشت و نمی‌گذارند که بوصل ایشان برسد پس چون توان تکیه بر شفاعت کرد
نشاید که بعضی را بعد از دخول جهنم شفاعت نمایند و قبل از این از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده
که فرمود بعضی از گناهکاران هستند که شفاعت به ایشان نمی‌رسد مگر بعد از آنکه آتش ایشان را بعد صد سال

عذاب نمایند

عذاب نمایند و دیگر ممکن است که چون بنده مکرر گناه کبیره نماید دلش تیره شود و در وقت جان دادن شیطان
بسا که ایمان از وی بعد از ایمان بر باید و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که لا شفیع انجح من التوبة
یعنی شفیع کارسازنده‌تر از توبه نیست که گناه کبیره احتیاج به توبه یا شفاعت دارد و معلوم نیست که طاعات و حسنات
بخشیده شود و حق تعالی در این آیه بیان است و فرموده که ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم
و ندخلکم مدخلا کریما کدام است بگو که گناه کبیره گناهی چند است که پروردگار فاعل این را به آتش
جهنم وعده نموده و در روایات مختلف در بیان گناهان کبیره واقع شده پس اگر کسی خواهد که از جمیع گناهان
کبیره اجتناب نماید باید که از این گناهان دوری کند شرک بالله و قتل نفس و قذف محصنه و اکل مال یتیم
و زنا و فرار از معرکه جنگ وقتی که در خدمت پیغمبر یا امام یا نائب بوده باشد و عقوق والدین
و لواط و سحر و ربا و قسم غموس و شهادت دروغ و کذب بر خدا و رسول و در دین بدعت
نمودن و با اولیاء خدا محاربه کردن و ارباح و شرب خمر و کبر و دزدی و از دار الاسلام بدار الکفر رفتن
و از رحمت خدا ناامید شدن و از عقوبت آن ایمن شدن و گوشت مرده خوردن و خون خوردن
و گوشت خوک خوردن و خوردن حیواناتی که به اسم بتان کشته باشند و سحت و قمار و خیانت
در بیت المال و خیانت در کیل و وزن و اعانت ظالمان کردن و حق مردمان را با قدرت نگاه داشتن
و ادا ننمودن و اسراف و تبذیر و خیانت نمودن و به ملاهی مشغول شدن مثل خوانندگی و ساز و نقاره
زدن و رقص و غیر این از آلات غنا و ترک نماز و روزه و زکوة و ترک حج و نقض عهد و قطع
رحم و اصرار بر گناهان صغیره داشتن اگر پرسند که حقیقت توبه چیست بگو که توبه این است که از
گناهان پشیمان شود و عزم کند که دیگر بر امور این نگردد و اگر حق الله باشد و قضا شده باشد مثل

نماز و روزه بگیر دن قضا مشغول شوی و اگر چنانچه حق الناس بوده باشد سعی نمائی و حقهای مال ایشان را
را به ایشان برسانی و اگر قدرت بر ادای آن نداشته باشی از ایشان حلالی طلب نمائی و اگر حلال نکنند
عزم نمائی که هر گاه که بهم رسانی حق ایشان را بدهی و اگر چنانچه حق جانی در ذمه داشته باشی دیت ایشان
را تصدق کنی و اگر چنانچه مردمان را بچشم و زبان و دست رنجانیده باشی ایشان را از خود راضی
نمائی اگر زنده باشند و اگر مرده باشند از برای ایشان استغفار کنی و از حق تعالی آمرزش طلب نمائی اگر از صراط پرسند
بگو که از آثار و اخبار اهل بیت علیهم السلام معلوم میشود که صراط بر جهنم است مومنان بایستی از آن
بگذرند و حق تعالی در کلام مجید خبر فرموده و ان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا ثم ننجی
الذین اتقوا و نذر الظالمین فیها جثیا و درین آیه معلوم میشود که هیچکس نیست که وارد جهنم نشود و لیکن
متقیان نجات یافته بیرون میروند و ظالمان در جهنم میمانند زیرا که ترجمه اش
اینست که نیست از شما کسی که وارد جهنم نشود پس نجات میدهیم از جهنم هر کرا متقی
باشد و وامیگذاریم ظالمان را در جهنم بر زانو درآمده اگر از بهشت پرسند که وصف بهشت
از حد بیرون نیست زیرا که منظور خود فقیر بیچون فرموده و ذکر آیات بسیار در وصف آن در کلام
مجید ذکر نموده اند از آنجمله در سوره بقره گفته و بشر الذین آمنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنات
تجری من تحتها الانهار کلما رزقوا منها من ثمرة رزقا قالوا هذا الذی رزقنا من قبل
و اتوا به متشابها و لهم فیها ازواج مطهرة و هم فیها خالدون و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت
است که حصار بهشت یک خشتش از طلاست و یکی از نقره و یکی از یاقوت و ملاطش مشک
اذفر است و کنگره هایش از یاقوت سرخ و زرد و سبز و درهای مختلف دارد و در رحمت از یاقوت سرخ است

و در خبر روایت

و اگر مرده باشند

و در خبر روایت که چیکی کنگره دار از یاقوت سرخ است دو کنگره دارد و دو کنگره دار از یاقوت سفید است و میان این
دو کنگره پانصد سال راه است و این در را حضرت ذوالجلال ناطق و گویا میسازد و با آواز بلند میگوید خدایا
اهل مرا نزد من آر در بهشت اعظم صالحان که از اهل زهد و دیانت اند داخل میشوند و چون از این در داخل بهشت
شوند در کشتی از یاقوت که مجداف آن از مروارید باشد نشسته با ملائکه در دو کنار نهر جنة المأوی
سیر میکنند و جنت عدن در وسط جنات و قصرها و شهرها و حصارش از یاقوت سرخ است و درش مروارید
است و از ابن عباس روایت است که جنت عدن را الله تعالی از در و در جمع آفرید و او را از همه خلق آسمان
و زمین پنهان داشته و پنهان و پوشیده خواهد بود تا اهل بیت در آن داخل شوند و بدانکه روایت شده
که بر در بهشت درختیست عظیم که در گرمی صد سال مرد در سایه چنین سازد و بر جانب راست اندر درخت
چشمه ایست که چون آدمی از آن چشمه بیاشامد دلش از آلایش حسد پاک شود و موی بدنش
یکبار از بدنش ریخته گردد و در جانب چپ درخت چشمه حیات است که چون غسل کنند حیات
ابدی یابند و از دردها و رنجها و بیماریها ایمن گردند بعد از آن ملائکه استقبال ایشان را امر نمایند که
دوستان مرا به بهشت ببرید و ایشان را بالا اخلاق نگاه دارید پس ملائکه ایشان را اندر تخت
رسانند و حلقه بر در زنند آواز حلقه بگوش هر حوری که از برای ایشان آفریده شده اندر رسد
پس خوشحال و شادمان شوند و چون حوران و بستان خدا را ببینند تحیت بجای آورند
و اظهار شوق و اشتیاق نمایند و از خوشحال از برای او بستان خود که ایشان آفریده الله در
دیوارها در بر چند و منقش از طلا و هر کنگره را هزار در است و هر دری ... نقشهای
و دیوارها و گچهای مختلف بر بالای هم افتاده و چون دیوان خندند که خنده و گوشت خوانده شود

و در خبر است که ... از یاقوت سرخ و زرد و دو ابواب او از زر ...

تاج پادشاهی بر سر شان گذارند و بر هر یک از ایشان هفتاد حله از حلهای بهشت با رنگهای مختلف بپوشانند
و در زیر مسکنهای ایشان آبهای روان باشد و هر مؤمنی بهشتی که او را باغهای بسیار نهرهای آب
و شیر و عسل میباشند و هر مؤمنی را هفتاد حوری میدهند و چهار زن از زنان دنیا و عشرت با حوری
میکنند و عشرت با آدمی و از بزرگیهای دوستان خدا نقل شده که چون ملائکه از جانب پروردگار
بنزد دوستی از دوستان خدا آیند حاجبان و دربانان نگذارند که بی رخصت بخانه ایشان
خدا در آیند بلکه بعد از آنکه اذن رخصت حاصل نمایند تا تحیت آن دوست خدا را ملاقات
کنند و در روایت است که کمترین اهل بهشت را پروردگار مقدار هزار سال راه از بهشت میدهد و تفوق
را پروردگار قوتی میدهد که اطراف مملکت خود را که هزار سال راه است تواند دید و طوبی درختیست که اصلش
در خانه حضرت رسالت پناه است و هیچ مؤمنی نیست که شاخی از آن درخت در خانه اش نباشد
و هر کس هر چه بخاطر گذراند از انواع میوهها و نعمتهای الوان تا بدو شراب طهور بر سر ایشان میباشد همگی
حاضر شود و از وی بول و غایط بهم نرسد بلکه از بدنش عرقی و ترشحی میشود از مشک خوشبوتر
و اگر از جهنم پرسند بگو که جهنم مظهر قهر رب العزت است و چنانچه بهشت مظهر فضل الهی است عظمت قهر
الهی نیز کذالک و در کلام مجید در بیان انواع عذابهای جهنم و قبح شدت آن آیات وارد شده از آن جمله
در سوره نساء که ان الذین کفروا بآیاتنا سوف نصلیهم نارا کلما نضجت جلودهم
بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب و روایت شده که جهنم را هزار سال افروختند تا سرخ
شد و هزار سال دیگر افروختند تا آنکه سیاه شد و حال آتش آن سیاه و تیره است و زنجیری
که از برای عاصیان ساخته شده طولش هفتاد گز است و هر حلقه از آن زنجیر بر کوههای دنیا گذارند

[illegible]

بگدازد

بگدازد و طعام اهل جهنم زقوم است اگر بوی قطرهٔ از آن بمشام اهل دنیا رسد همگی از بوی بد آن هلاک شوند
و مختصری از کلام حضرت امام محمد باقر علیه السلام در صفت اهل جهنم نقل میشود که اهل جهنم در جهنم
مانند سگان و گرگان از الم عذاب فریاد میکنند شیاطین ایشان را میرانند و نه تخفیفی در عذاب ایشان میدهند
همگی گرسنه و تشنه و کور و کرند و جمله سیاه رو و ذلیل و پشیمان زقوم میخورند و حمیم میآشامند و سکان
ایشان را امید رانند و ملائک عذاب بر ایشان رحم نمیکنند و اگر دعا کنند مستجاب نمیشود و اگر
حاجتی طلبند بر آورده نمیگردد و این مختصری از احوال جهنم است اعوذ بالله من النار و اصله الجنة
اگر پرسند که بهشتی کیست و دوزخی چه کس است بگو که مشرکان و کافران و منافقان ابد غرقه در جهنم
مخلد خواهند بود زیرا که حق تعالی در کلام مجید خبر داده که ایشان در آتش مخلد اند و کذب بر حق تعالی محال است
و اجماع نیز بر این شده پس اگر کسی اعتقاد کند که ایشان را نجات خواهد بود کافر است و مؤمنی که گناه کبیره کرده باشد
یا توبه کرده باشد یا نشده در بهشت مخلد خواهد بود ولی اکثر اول بجهنم عذاب نمایند زیرا که عذاب
مطیع و تائب قبیحست و لائق نیک الا اعتقاد و اقرار بجمیع گفتهای خدا و رسول داشته باشند و با حال خود را آلوده
بگناه کبیره نموده باشند بشفاعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام امید وار خواهد بود
بلکه بشفاعت ایشان قبل از دخول بجهنم و قبح فرار از جهنم رستگاری یافته به بهشت داخل شوند
و اگر بعد از دخول جهنم ایشان را شفاعت کنند در آن وقت از جهنم بیرون آورند و به بهشت
داخل سازند و اگر خدا نخواسته است که شفاعت ننمایند بمقدار گناه عذاب کشند و آنگاه از جهنم نجات
یافته به بهشت داخل شوند فصل در بیان مختصری از کیفیت نماز یومیه و شرایط آن بر وجه احتیاط بدانکه
طهارت شرط نماز است و بی طهارت نماز صحیح نیست و طهارت اسم وضو و غسل و تیمم [illegible]

دارد و واجب است در غسل نیات آنست که قصد شستن نیت کردن در وضو رفع حدث و مباح بودن
نماز و اطاعت امر خدای تعالی باشد و باید متصل به نیت روی را بشوید و شستن رو از رستنگاه
موی سر است تا پایین زنخ و آنچه بر انگشتان میان انگشت ابهام و انگشت میان بگردد
و احتیاط آنست که ابتدا از رستنگاه موی سر نیز دو دست را پایین کشد و بشوید تا پایین ذقن
و بعد از آن احتیاط چنانست که از مرفق گرفته بشوید تا انگشتان و اگر انگشتری در انگشت دست
داشته باشد آب به زیر آن برساند و احتیاط آنست که اگر چرکی در زیر ناخن بوده باشد آن را
پیش از وضو پاک نماید و همچنین در غسل و بعد از آن دست چپ را بعنوانی که دست راست را
بشوید و بعد از آن به باقی مانده تری اندکی از پیش سر را مسح نماید و احتیاط آنست که از سر
انگشتان تا پشت پا مسح نماید و بهتر آنست که پشت پا را به همه کف دست مسح نماید و اگر جنب
باشد یا حایض یا مستحاضه یا نفاسی یا مس میت کرده باشد بعد از آنکه بدنش
بسبب مرگ سرد شده باشد و او را غسل نداده باشند باید که در این صورت غسل کند
و نیت در غسل واجب است چنانچه در وضو واجب است و باید که متصل به نیت باشد و آب را
بر سر ریخته بشوید و احتیاط آنست که بعد از شستن جانب راست را بشوید و بعد
از آن جانب چپ را بشوید و کافیست او را که نیت کند یکبار به آب فرو رود و اگر نبودن آب
یا بیماری مانع وضو و غسل باشد واجب است که تیمم نماید و در نیت قصد چنین کند که تیمم
میکنم از برای مباح بودن نماز واجب از برای فرمان برداری خدا و متصل به نیت دست بر خاک
زده جبهه و دماغ را بدو کف مسح نماید و بعد از آن به کف دست چپ و بعد از آن به کف دست راست

پشت دست

پشت دست چپ را مسح نماید و اولی آنست که در تیمم بدل از وضو و غسل هر دو بار دست بر خاک
زند یکبار از برای مسح پیشانی و یکبار از برای پشت دست و بعد از آن واجب است که چون وقت نماز داخل
شود رو بقبله کند با بدن و رخت پاک از نجاست مگر آن نجاستی که شارع از آن عفو فرموده باشد
شروع در نماز نماید و اگر رخت و بدن به بول نجس شده باشد باید دو بار بشوید و احتیاط آنست که هر جا نجس
گشته دو بار بشوید چنانچه رخت باید که نجس نباشد و همچنین مغصوب و ابریشم محض نباشد و از پوست
و پشم و موی حیوان که گوشت آن را نخورند نباشد مثل خز خالص و سنجاب و احتیاط آنست که
در پوست خز و سنجاب نیز نماز واقع نشود پس چون با بدن پاک و رخت نمازی متوجه قبله
شود باید که پیش از نماز هجده فصل اذان و هفده فصل اقامت بجا آورد و مشهور میان علما آنست
که اذان و اقامت هر دو سنت اند و احتیاط آنست که اذان و اقامت را در صبح و مغرب ترک ننماید
مگر آنکه دو نماز را در یک وقت بجا آورند که در این صورت به یک اذان و دو اقامت اکتفا جایز است
و اولی آنست که در کیفیت نماز اکتفا به نقل صورت نماز حضرت امام جعفر صادق علیه السلام واقع
و بدانکه در خبر صحیح آمده که حماد بن عیسی گفت که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روزی مرا گفت
که ای حماد میتوانی نماز کردن را گفتم یا سیدی من حفظ کرده ام کتاب حریز را که در نماز نوشته است
پس فرمود که برخیز و نماز کن پس برخاستم در پیش آن حضرت و متوجه قبله شدم و شروع در نماز کردم و رکوع
و سجود بجا آوردم پس گفت که ای حماد نمیدانی نماز گذاردن را چه قبیح است که مردی شصت سال یا هفتاد
سال عمرش بگذرد و یک نماز را تمام با حدود آن بجا نیاورد حماد گفت که ذلتی در نفس من بهم رسید گفتم که فدای
تو شوم مرا تعلیم نماز کن پس آن حضرت رو بقبله کرد و راست ایستاده و هر دو دست را فرو گذاشت بر رانها

خوب

نه بجانب راست نه در چپ و نه در برابر و بالکه آنچه حضرت امام علیه السلام بجا آورده و بعضی واجب و بعضی
سنت است اما استقبال قبله نمودن و دست خود را انداختن واجب است اما دست بر ران گذاشتن
و انگشتان را بهم ضم نمودن سنت است و همچنین قدمها را از هم جدا کردن بمقدار سه انگشت تا یک شبر انگشتان
را بجانب قبله نمودن سنت است و همچنین خشوع و شکستگی چنانچه بنده ذلیل در پیش ملک جلیل مینماید سنت
اما الله اکبر واجب است و ترک کنش عمدا و سهوا نماز باطل است و اما نیت حضرت امام بر زبان جاری نساختند زیرا که نیت
بزبان نیست بلکه قصد است که بدل واقع میشود و اما خواندن الحمد باجماع علما فرض است اگر کسی عمدا ترک نماید
البته نمازش باطل خواهد بود و همچنین اگر یک کلمه از آن را از غیر مخرج ادا کند نمازش باطل است مگر انکه زبانش
نگردد و یا نتواند گرفت و اما تنزیل اگر بمعنی درست ادا کردن حروف است از مخارج واجب است و اگر بمعنی وقف کردن
در موضعی که وقف باید کرد سنت است اما سوره قل هو الله احد یا غیر آن در میان علما خلاف است که آیا
سنت است یا واجب و احتیاط آنست که ترک ننماید و در قرائت بلند خواندن واجب است در نماز صبح و دو رکعت اول
نماز شام و خفتن و در باقی آهسته باید خواند مگر بسم الله که احتیاط آنست که در رکعت اول ظهر و عصر بلند گفته شود
و اما ایستادن بعد خواندن سوره بمقدار یک نفس ظاهرا واجب نیست ولیکن اولی آنست که ترک نشود و کف نفس الله
اکبر بعد از رکوع مشهور این است که سنت است اما چون بعض آن را واجب دانسته اند و در اخبار صحیحه امر
بدان واقع شده احتیاط آنست که ترک نشود و هم احتیاط آنست که چون تکبیر گوید دست بردارد تا برابر
روی زیرا که سید مرتضی علیه الرحمه دست برداشتن را در همه تکبیرها واجب دانسته اند و ائمه علیهم السلام در
تکبیرات دست برمیداشته اند و اما رکوع فرض است و رکن نماز است و هر که از عمدا یا سهوا ترک نماید یا زیاده
کند نمازش باطل میشود و مشهور میان علما این است که در رکوع انحنا بمقداری باید که دست بزانو
رسد و اما کف را از زانوها بر نمودن و انگشتان را گشاده ساختن و زانو را بعقب گردانیدن و گردن

خوب

خود و انگشتان خود را بهم ضم نمودن و قدم را از هم جدا نمود تا انکه فاصله میان دو قدم بمقدار یک شبر
از یک شبر کم نبود و انگشتان پاهای خود را متوجه قبله ساخت با خشوع و شکستگی ایستاد و گفت الله اکبر پس انگاه
الحمد را با تنزیل بخواند و بعد از ان قل هو الله احد بخواند و بمقدار یک نفس صبر کرده راست بایستاد و دستها
گفت الله اکبر و بعد از ان رکوع کفهای را از زانوها بر نمود و انگشتان را گشاده ساخت و زانوی
خود را بعقب برگردانید تا انکه پشتش را چنان راست نموده که اگر قطره آبی یا قطره روغن بر ان
میچکید از جای خود بر نمیگردید و گردن خود را کشیده و چشمها را بهم گذاشت بعد از ان سه بار
با تنزیل گفت سبحان ربی العظیم و بحمده و بعد از ان نیز اشارات نمود و چون درست بایستاد
گفت سمع الله لمن حمده و بعد از ان بسجود رفت و دستهای خود را بزمین گذاشت پیش از انکه
زانوها بزمین رسد و چون سجده کرد سه بار گفت که سبحان ربی الاعلی و بحمده و چون
کمال سجده کرد که هیچ عضو تنش بعضو دیگر چسبیده نبود و سجده بر هشت استخوان کرد
پیشانی و کف دست و دو زانو و دو انگشت بزرگ پاها و دماغ و گذاشتن هفت عضو فرض
است و گذاشتن دماغ نیز بهمین سنت است و اتفاق علما میگویند و چون سر از سجده برداشت گفت
الله اکبر و چون بر جانب چپ نشست قدم راست را بر کف پای چپ گذاشت
گفت که استغفر الله ربی و اتوب الیه و بعد از ان نشست الله اکبر گفت و سجده دوم رفت
و هیچ عضو خود را بعضو دیگر نچسبانید نه در رکوع و نه در سجود بلکه در همه حال کشاده بود و المقصود
باهم چسبیده نبود پس دو رکعت نماز باین هیات بجا آورد و گفت که با جماعت
این چنین نماز کنید و بهیچ طرف التفات مکنید و بدستها و انگشتان خود بازی مکنید و آب دهن میندازید از

نماز

پدر پدر و زنان مادر و زنان اجداد پدری و اجداد مادری و همچنین موطوهای آبا و اجداد پدری و مادری

هر چند بالا روند بر فرزندان حرامند خواه بعقد دوام یا متعه یا تحلیل باشد و خواه بملک یمین ایشان باشد

پس معقودهای آبا و اجداد و موطوهای ایشان بر فرزندان ایشان حرامند اگر چه عقد کرده باشند پس

عقد آبا و اجداد هر چند بالا روند و وطی ایشان بسبب حرمت است بر فرزندان هر چند پایین روند

و موطوهای حرام است خواه وطی در قبل کرده باشند خواه در دبر و اگر عقد کرده باشند آن آزاد را یا کنیز

دیگر آزاد و طی نیز کرده باشند حرمت نیز شود و اگر آبا و اجداد کنیز را مسی نموده باشند یا بوسیده باشند

یا یکی با ایشان بخشیده باشند بمجرد حلیت بر آبا و اجداد بر فرزندان حرام نشوند تا وطی نکنند اما اگر نظر

کرده باشند بروی کنیز یا دست ایشان به بدن کنیزان رسیده باشد از روی شهوت بر فرزندان حرام

نمیشوند بلکه اگر از روی خواهش بر نظر کرده باشند بر دست رساینده باشند بدست حرام نمیشوند

علی الظاهر اما اگر آبا و اجداد کنیز را بوسیده باشند یا نظر ببدن ایشان خصوصاً فرج باشند یا دست

ببدن ایشان رسانیده باشند خلاف است اظهر عدم حرمت است و احوط حرمت است پس اجتناب

نمایند احتیاطاً و همچنین کنیز را بفرزندان ندهند مگر لکه فرزندان تقوی داشته باشند و دانند که پدر

با ایشان نظر و دست بازی نموده و بمنزله مادر خود دانند و خواطر جمع باشند که نزدیکی نخواهند نمود که

در این صورت اگر پدران بفرزندان بخشیده فرزندان را دو اگر پدر خوف فتنه فرزندان داشته باشند

با فرزند خوف نداشته باشند که فرزند تقوی دهد و بدهد و فرزند قبول نکند و مبالغه بسیار در این

باب در قرآن و حدیث وارد شده است ذکر انساب حوالی است ضمیمه دیگر حق تعالی فرموده است که حرمت

علیکم امهاتکم یعنی حرامست بر شما مادران شما یعنی هر چند بالا روند مثل مادر خود و مادر پدر و مادر مادر و پدر پدر و مادر مادر

پدر و مادر

داده الحمد که زبهر او جهان شد موجود هم اول انبیا و هم خاتم بود موجودات

از بهر وجودش آدم هر چند که آمد اول از آدم بوجود اگر بپرسند دلیل بر راستی پیغمبران

چیست بگو که دلیل بر راستی پیغمبران معجزه است و معجزه چیزیست که بغیر خدا

کسی قدرت بران نداشته باشد مثل مرده زنده کردن و کور را بینا کردن و امثال

آن پس هر که دعوی پیغمبری کند و حق تعالی دعای او را مستجاب کند معجزه در دست

وی ظاهر سازد میدانیم که او در دعوی خود صادق است چرا که اگر کاذب باشد

خدای دانای عادل دعای او را مستجاب نخواهد ساخت و معجزه در دست او

ظاهر نخواهد گشت زیرا که معجزه در دست کاذب ظاهر ساختن و تصدیق کاذب

ظاهر ساختن و تصدیق کاذب قبیح است و ما بدلیل دانستیم که حق تعالی عادل است

و از وی هیچ قبیح سر نمی زند و معجزات پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام نقل معجزات

آن حضرت کرده اند شیخ طبرسی گفته که آنچه از معجزات آن سید کاینات ضبط

نموده اند هزار معجزه است و بدانکه این معجزات غیر آن معجزاتیست که از امام

ان و جانشینان آن حضرت ذکر مینمائیم و از جمله معجزات آن حضرت امور عجیبه

است که در شب ولادت و قبل از اظهار رسالت واقع شده مختصری از آن

اینکه در شب ولادت آن حضرت لرزه بر بنای کفر افتاده چهارده کنگره

از ایوان کسری که پادشاه گبران بود افتاد و آتشکده فارس که هزار سال

بود آتش آن فسرده نشده بود فسرده گردید و دریاچه ساوه خشک شد و ...

از شیر خود را زرخت داده‌اند و بر سر دشمنان سرنگون گشتند و از جمله معجزات آنحضرت
اظهار رسالت آنکه پیوسته ابر بر سرش سایه انداخت و دیگر آنکه آفتاب عالمتاب را
سایه نبود بیت: امی لقبی کرد بنیاد اعلم : احمد نامی که نقش ره عالم بود : زان سایه او
نبود همراه او : محرم جائی که و سایه با محرم بود : و از معجزات آنحضرت بعد از اظهار رسالت
که تا قیام قیامت خواهد بود قرآن است که کلمات و عبارات آن بر وجهی ترتیب
یافته که خلاصه عرب و فصحا هر چند خواستند که یک سوره مثل سوره‌های قرآن گویند
نتوانستند و عاجز شدند اکثر آیات بجهه دلیل بود اند در فصحای عرب همه از آوردن
مثل قرآن عاجز شدند بگو که اگر نادری بود دیگر مثل یک سوره قرآن بیارند نتوانستند
و آنحضرت را الزام میدادند و بسی حاجت نبود که لشکر کشند جنگ و حرب
نمایند و جان و مال خود را در معرض تلف آورند اگر میتوانستند مثل سوره قرآن ساختندی
تا ما نیز ببینیم که این جهال الکتاب [illegible] که دشمنان دین همیشه با رهبران [illegible] او
ملحدان پس [illegible] اند مثل سوره از سوره‌های قرآن ساختن
دشمنان دین نقد [illegible] کردند تمامی رسید و دیگر از جمله معجزات آنحضرت
آنکه بر جذع نخل خطبه میخواندند و چون منبری از برای ایشان ساخته ترتیب
دادند و از برای خطبه بمنبر رفته جذع نخل از فراق ایشان ناله میکرد و آواز میکرد
شنیده شتر [illegible] و چون آن او را در [illegible] گرفته ساکت میشد و دیگر از معجزات
آنحضرت آنکه زنی یهودی از روی عداوت بآنحضرت [illegible]

گوسفندی را

گوسفندی را کشت و بخته بزهر ناش آلوده ساخت و چون حضرت و صحابه خواستند
که از آن تناول نمایند گفتند ای گوسفند [illegible] در آمده گفت که یا محمد مرا مخور که مرا بزهر آلوده
نموده اند و بعد از آن جبرئیل نازل شد و ایشانرا تعلیم نمود که بسم الله بگویند و غذا
بعظمت یاد نمایند و بخورند و آن بعد از حجامت کنند و چون چنین کردند هیچ آسیبی از آن
زهر بحضرت رسول صلی الله علیه و آله نرسید و نیز بر صحابه نقلست که اهل طائف گوسفندی
بخته را بزهر آلوده نمودند چون حضرت خواست که تناول نماید دست گوسفندی بنطق در
آمد گفت یا رسول الله مخور که بزهر آلوده ساخته اند و دیگر از جمله معجزات آنکه در خیبر سنگی برداشته
صحابه شنیدند که آن سنگ در دست مبارک آنحضرت تسبیح میکرد و دیگر از معجزات
آنکه در حدیبیه از تشنگی شکوه نموده اند پس آنحضرت دست مبارک خود را در کوزه فرو
برده از انگشتانش چشمه‌ها روان شد و صحابه همگی سیراب شدند و اسبان را سیراب
ساختند و ظرفها را پر آب کردند و دیگر از معجزات آنکه قلب جادیه جنگ بود پس
آنحضرت تیری از ترکش بیرون آورد و به براء ابن عازب داد و فرمود که برو در
[illegible] نشان و چون چنین کرد دوازده چشمه از آن تیر روان شد و دیگر از معجزات آنحضرت
آنکه چهل کس از بنی هاشم را که هر کدام یک گوسفند میخواستند خورد و یکپای گوسفند
هیچ و یک صاع نان همه سیر گردانید و دیگر از معجزات آنکه در مکه درختی را طلب نمود
پس آن درخت بسوی آنحضرت شتافت و هر شاخش را تسبیح و تهلیل بود و درخت
را فرمود که نیمه شد و باز فرمود تا دو نیمه بهم چسبیدند و بعد از آن درخت را

[illegible]

فرمود که گواهی ده بر رسالت من پس درخت گواهی داد و باز درخت را فرموده بجای خود
برو رفت نقل کرده اند که این معجزه در مکه بموضعی واقع شده که در آنجا شتران
می کشتند و دیگر از معجزات آن حضرت آنکه چون بمدینه آمد در روز جمعه اهل مدینه بخدمتش
رفتند و از کمی باران شکوه نمودند پس آنحضرت دست برداشته دعا کرد پس فی الحال
دعای آنحضرت مستجاب شده ابری پیدا شد و شروع در باریدن کرد و متصل میبا
رید تا آنکه در جمعه دیگر اهل مدینه بخدمت آن حضرت آمدن و از باریدن شکوه کردند که
دیوارهای ما را خراب نموده و راه بر مسافران بست پس آن دعا کرده باریدنگی از مدینه
برطرف شد و دو مرتبه شتر بتکلم در آمده با آن حضرت گفتگو نموده و سوسمار بتکلم در آمده
و بر رسالتش گواهی داده و دیگر از معجزات آن حضرت خبر از غیب است که در میان اهل نقل
متواتر است از آنجمله خبر داد که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با سه طائفه محاربه خواهد نمود با ناکثین
و قاسطین و مارقین و دیگر خبر داد که حضرت امام حسن علیه السلام با اعدا صلح خواهد نمود
و بزهر شهید خواهد شد و حضرت امام حسین علیه السلام را در کربلا به تیغ اعدا شهید خواهد شد و دیگر
خبر داد که عمار یاسر را اهل بغی خواهند کشت بالجمله آنچه از معجزات آن حضرت ذکر نمودیم
قطره ایست از دریا و دانه ایست از بیدا و مخفی نماند در نظر اهل فهم و بصیرت
که پیغمبری آن حضرت احتیاج باین نوع معجزات ندارد و بلکه ارباب فراست نظر بر
دین و آیین آنحضرت و انواع طاعات و عبادات [illegible] شب در روز اهتمام میکرده
کنند و با حکام از رسالت پناه از واجب و سنت و حرام و مکروه و مباح مطلع نموده یقین میکنند

که او پیغمبر

که او پیغمبر بحق است و دین او دین خدا است   ختم رسل آنکه انبیا را شاه است هر کس
در او شک آورد و گمراه است با دیده دل هر که بدینش نگرد   داند بیقین که او رسول الله است
ختم رسل آن خداوند کریم   حیران بر خش مسیح و موسی و کلیم   با دیده دل بهر طرف مینگرم
روشن بود از پرتوان در یتیم   نقلست که بعضی از کفار که باینان فهمی و بصیرتی
بوده و چون جمال با کمال برگزیده خدای متعال را میدیدند بی آنکه از وی معجزه ببینند ایمان
برسالتش می آوردند و می گفتند که روی او بروی دروغ گویان نمی ماند   هر کز دل
ز نور حق منزه است دیدن روی پیغمبر معجزه است   وجهی دیگر در اثبات نبوت که اهل حدس
و بصیرت از آن علم الیقین حاصل میشود آنکه میگوییم که محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله دعوی
میکرد که آن پیغمبری که در کتابهای آسمانی مثل تورات و انجیل مذکور است که خواهد آمد منم
و من افضل و اکرم و اعلم پیغمبرانم و بعد از من پیغمبری نخواهد بود و اوصیاء من افضل از او
صیای پیغمبران دیگرند و عاقل صاحب بصیرت را پوشیده نیست که مجانین دعوی بزرگی
نمیکنند مگر پیغمبری صادق القول یا مجنون کذاب یا جاهل دنیا دوست هوا پرست لاابالی
که او را از رسوائی باکی نباشد و هر که مشاهده احوال و اوضاع آن عالیجناب نماید علم جزم و قطع
بهم میرساند که مجنون و جاهل و کذاب و لاابالی نبوده پس ثابت میشود که او پیغمبر بحق
صادق القول بوده و شمه از احوال آن حضرت آنکه بی پدر و مادر و معلم در میان قومی نشو و نما
نمود که جاهل و کافر و مشرک بودند و بت می پرستیدند و ملائکه را دختران می دانستند و با
عمال قبیحه و افعال شنیعه مثل قتل نفس و شرب خمر و زنا و لواطه و قمار و امثال اینها

اشتغال داشتند و صاحب صفات ذمیمه مثل تکبر و حرص و طمع و حسد و طول امل و غیر ان
بودند و آنحضرت چهل ساله بود که بامر رسالت مأمور شد و در این مدت در میان
ایشان قومی بسر میبرد و هرگز بوی بوی نسبت عمل ناخوشی و صفت قبیحی نمودند
بلکه او را کافران ابو القسم امین میگفتند و بامانت و راستی و درستی شهرت
تمام داشت و بعد از آنکه اظهار رسالت نمود دلائل واضحه بر معرفت خداشناسی نصب
کرده است طریق مجاهده نفس و کرامت و اکتساب صفات حسنه و ترک خصال
ذمیمه را انهمایی نمود و باعمال پسندیده مثل احسان و صلهٔ رحم و ادای امانت و صدق
و راستی و انواع طاعات و عبادات مأمور ساخت و از اعمال قبیحه مثل قتل نفس و شرب
خمر و زنا و لواطه و کذب و خیانت و سرقه و قمار و غیر ان نهی فرمود و از برای هر یک
خصوصت و نزاع حکمهای مقرر فرمود پس هر که مشاهدهٔ این احوال و اوضاع و سیر و این
نماید یقین میکند که محمد بن عبد الله رسول بر حق بوده از جانب خدای متعال و دلیل و علم
و دانایی و راستی او همین بس است و حضرت مرتضی علیه الصلوة والسلام شاگرد و دست پرورد
او بود و شک نیست که حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام صاحب معجزات و کرامات است
و استاد جمیع علما و فقها و فصحا و بلغاست و هادی همه عارفان و زاهدان و عابدان است
و کمالات عالیجناب بدرجه بود که بسیاری از کوتاه نظران گمان کرده اند که رب العا
لمین و مالک یوم الدین است و همچنین علم و دانایی و احوال و اوضاع و طاعات و عبادات
و دعوات و معجزات و کرامات باقی ائمه اثنا عشر دلیل واضحست بر صدق و راستی سید المرسلین

صلی الله

[illegible]

صلی الله علیه و آله و سلم و بدانکه این دلیل که ذکر نمودیم حق سبحانه و تعالی در کلام مجید
بدان اشاره فرموده که قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا مثنی و فرادی ثم
تتفکروا ما بصاحبکم من جنة ان هو الا نذیر لکم بین یدی
عذاب شدید و شیخ طبرسی علیه الرحمه در کتاب تفسیر در معنی این آیه کلامی ادا
نموده که مضمونش اینست که بگو ای محمد امت را که من شما را موعظه میکنم که اگر بدان
عمل نمائید میرسید و موعظه اینست که از برای خدا از روی اخلاص بی عناد
و مکابره دو دو یکیک بایستید و فکر کنید و چون فکر نمائید خواهید دانست
که دعوی منصب عالی پیغمبری که پادشاهی دنیا و آخرتست و میکنند مرد دیوانه
که باک از رسوائی نداشته باشد یا عاقل کامل که مؤید من عند الله باشد
و کسی مشاهده احوال حضرت رسول الله نماید میداند که دیوانه و بی باک نیست پس
باید که عاقل کامل مؤید من عند الله فصل اگر از معراج پرسند بگو که واجبست
اعتقاد نمودن که حضرت سید المرسلین در یک شب حق تعالی بقدرت کامله
خود او را از مکه معظمه به بیت المقدس برد و بعد از آن را باسمان ها برده آثار
و بزرگی خود را بوی نموده و باز همان شب بمکه اش رسانید اگر گویند که دلیل این
چیست بگو که این امریست ممکن و حق سبحانه تعالی قادر است بر همه چیز و در کلام
مجید خبر از وقوع این داده و احادیث متواتر در این باب واقع شده پس
میدانم که بمعراج رفتن آن فخر نبی آدم حقست پس اگر کسی از روی جهل و سفاهت

در این باب انکار نماید یا شک کند مؤمن نخواهد بود و از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام نقل است که هر که منکر سه چیز شود از شیعه ما نیست معراج و سؤال قبر و شفاعت
رباعی هر کس که بود منکر معراج رسول ؛ باشد کافر نزد ارباب عقول ؛ هر [illegible] از
منکر معراج نبی ؛ کو دور نیست فرمنیده چه عقول ؛ اگر گویند کدام آیه قرآن دلالت
بر معراج دارد بگو که حق تعالی در سوره بنی اسرائیل فرموده که سبحان الذی اسری
بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه
من آیاتنا انه هو السمیع البصیر و در سوره والنجم هم فرموده که علمه شدید القوی
ذو مرة فاستوی و هو بالافق الاعلی ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین
او ادنی فاوحی الی عبده ما اوحی ما کذب الفؤاد ما رای افتمارونه علی ما یری و لقد
راه نزلة اخری عند سدرة المنتهی عندها جنة المأوی اگر از کیفیت معراج پرسند
بگو که احادیث در این باب بسیار است و ما در این مختصر ی از مضمون
احادیثی که در کتاب امالی و کتاب من لا یحضره و کتاب روضة الواعظین
و کتاب مجمع البیان و تفسیر [illegible] مذکور است ذکر می‌نماییم بدانکه حضرت
جبرئیل علیه السلام حضرت رسالت پناه را بر براق سوار نمود و براق
از الاغ بزرگتر و از استر کوچکتر بود و دو بال داشت و آنحضرت را به بیت
المقدس برد و آنحضرت در آنجا نماز گذارد و بعد از آن او را با آسمان
برد و اهل آسمانها او را تعظیم و تکریم نمودند تا آنکه بجایی رسید که اراده

الهی

الهی بدان تعلق گرفته بود و در آن مکان مقدس با پروردگار تکلم کرد حق تعالی
از برای وی تعیین وصی و جانشین نموده و ائمه همگی را از حضرت امیر المؤمنین
علیه الصلوة والسلام تا حضرت مهدی صلوات الله علیهم باسم و صفت مذکور
ساخت و نص بر امامتشان نموده و پنجاه نماز بر او و بر امتش فرض گردانید
و آنحضرت به بهشت واصل شده و میوه بهشت هم تناول فرموده
و جهنم را هم مشاهده فرموده و در وقت برگشتن گذرش بر پیغمبران
دیگر هم [illegible] نگفتند تا آنکه مرورش بحضرت موسی علیه السلام واقع
شد پس از رسالت پناه پرسید که چند نماز پروردگار بامتت فرض
گردانید حضرت رسالت پناه در جواب فرمود که پنجاه نماز گفت که امتت
تو طاقت پنجاه نماز ندارند برگرد و از حضرت حق سبحانه تعالی طلب تخفیف کن
حضرت رسالت پناه بر شفاعت موسی برگشت و طلب تخفیف نمود حق
تعالی دعا را مستجاب ساخته و نماز را تخفیف داده چون برگردید و باز با موسی
ملاقات نمود پرسید چند نماز بر امتت فرض شد حضرت فرمودند که چهل
نماز باز حضرت موسی گفت که امتت طاقت چهل نماز ندارند برگرد و طلب تخفیف
کن القصه حضرت رسالت پناه بالتماس پیغمبر سه مرتبه برگردید و طلب تخفیف نمود
و در چهار مرتبه چهل نماز تخفیف یافت و در هر مرتبه ده نماز و در آخر پنج نماز تخفیف
یافت و چون نماز به پنج رسید دیگر قبول التماس ننمود تا آنکه بعد از التماس

موسی طلب تخفیف کرد بگو که ابن بابویه رحمه الله در کتاب من لا یحضره حدیث
نقل نموده که مضمونش اینست که زید فرزند امام زین العابدین علیه السلام از پدر
خود پرسید و عرض نمود که ای پدر جد ما حضرت رسول در وقتی از اوقات که حق
تعالی پنجاه نماز بروی واجب کرد آیا چرا خود طلب تخفیف ننمود تا آنکه بعد از شفاعت
موسی طلب تخفیف نمود حضرت در جواب فرمود که حضرت سید المرسلین
صلوات الله علیه اینچنین نبود که پروردگار او را امر فرماید و او فی الفور در مقام
در آید که طلب تخفیف نماید که چون بحضرت موسی علیه السلام برگشته طلب
تخفیف نموده دیگر زید پرسید که چون شد که نماز به پنج رسید دیگر
قبول شفاعت موسی علیه السلام ننمود حضرت امام فرمود که خواست که سید
المرسلین صلی الله علیه و آله خواست که امت او با تخفیف در نماز او پنجاه
نماز داشته باشند زیرا که حق سبحانه تعالی فرموده است که من جاء بالحسنة
فله عشر امثالها بنابر این چون حضرت رسول صلی الله بر زمین تشریف
آورد جبرئیل علیه السلام بروی نازل شد و گفت که پروردگار ترا سلام
میرساند و میفرماید که این پنج نماز به نزد ما به پنجاه نماز محسوبست دیگر زید
گفت که ای پدر بزرگوار پروردگار بی مکانست او را بمکان وصف
نمیتوان پس چه معنی دارد که موسی میگوید برگرد و بنزد پروردگار طلب تخفیف کن
پس حضرت امام زین العابدین یعنی سید الساجدین در جواب کلام او فرمود که مضمونش

اینست که

اینست که چنانچه در زمین مسجد خانه خداست کسی که قصد مسجد نماید و بمسجد رود
قصد خدا کرده است بنزد پروردگار رفته و همچنین در آسمانها مکانها میباشد
که کسی که بدانجا رود و به نزد خدا رفته است و ابن بابویه رحمه الله علیه در کتاب امالی حدیثی
نقل نموده که مضمون از آن اینست که حضرت صلی الله علیه و آله در برگشتن از بیت المقدس
گذرش بر قافله افتاد از قافله های قریش و ایشان شتری گم نموده بودند و ایشان را
ظرف پر آبی بود حضرت از آن آب تناول فرمود و تتمه آنرا ریخت چون حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله بمکه رسید در روز گفت الله تعالی مرا شب به بیت
المقدس برد و آثار پیغمبران و منزلهای ایشان بمن نمود و گذرم بر قافله قریش افتاد
و در فلان موضع و ایشان شتری گم کرده بودند و من از آب ایشان خوردم
و باقی مانده را بر زمین ریختم پس ابوجهل بقریش گفت که فرصت بدست شما افتاد اینجا جمعی
هستند که بیت المقدس را دیده اند و احوال آنجا را خوب میدانند از محمد بپرسید که
چند ستون و چند قندیل در بیت المقدس است پس جبرئیل نازل شد و صورت
بیت المقدس را در برابر آنحضرت آویخت پس از هرچه می پرسیدند جواب میداد
و چون قریش جواب بر وجه صواب شنیدند گفتند که صبر میکنیم تا قافله
بیاید و آنچه در باب ایشان گفته است بپرسیم حضرت رسول صلی الله فرمود دلیل براستی
قول من اینکه قافله در وقت طلوع آفتاب خواهد رسید و پیش آهنگ شتران
شتری خاکستر رنگ خواهد بود چون روز دیگر شد مردمان بجانب عقبه رفتند که حضرت

رسول را امتحان نمایند پس همگی در انتظار غافله دیده‌بان رفتند که حضرت رسول صلی الله
خبر داده بود رسیده و پیش آهنگ شتران خاکستری رنگ بود و از شتر گم کرده بودند
و آب ریختن برسیدند باز آنچنان خبر دادند که حضرت رسالت پناه فرموده بود
در تفسیر قمی از حضرت امام جعفر صادق علیه الصلوة والسلام منقولست که چون
رسالت پناه خبر داد که غافله طلوع آفتاب خواهد رسید قریش بعضی
را باستقبال قبیله فرستادند ذره ذره بفرستاده گمان سفارش نمودند که در
هر موضعی که بغافله برسید ایشان را نگاه دارید و مگذارید که تا گفته محمد صلی الله علیه و آله
درست شود پس جبرئیل نازل شد نگذاشت که غافله توقف نماید و در همان ساعت
که حضرت رسالت پناه صلعم خبر داده بود غافله رسید و قریش با وجود این معجزات
ظاهره بکفر ورزیدند و ایمان نیاوردند فصل اگر پرسند که ایشان مشرب فلاسفه دارند حاجت
و گمان میکنند که آسمانها انخراق نمیپذیرد و رخنه در آسمانها ممکن نیست و داخل شدن
در آسمانها محال است و از این راه منکر معراج جسمانی شده‌اند و گمان کرده‌اند که روح
آنحضرت بمعراج رفته نه جسم آنحضرت آیا ایشان را مؤمن میتوان گفت
یا نه بگو که کسانی چنین اعتقاد مؤمن نیست بلکه این مذهب زندیقان که از روی ظن
و گمان این اعتقاد نموده‌اند و این اعتقاد مخالف اعتقاد جمیع پیغمبران و اوصیاء
پیغمبران است و ما دلیل معراج را بر وجه اختصار ثابت کردیم و از ائمه معصومین
علیهم الصلوة والسلام روایات در حد وحدت علم متواتر است و این آیه بر صحت

در حدوث

پدر و مادر پدر مادر و مادر مادر مادر پس در مرتبه اول یک مادر است و مرتبه دوم دو است و در مرتبه سیم چهار است
و مرتبه چهارم هشت‌اند و مرتبه پنجم شانزده‌اند و مرتبه ششم سی و دو و هر چند بالا میروند مضاعف میشوند
و بناتکم یعنی حرامند بر شما دختران شما هر چند پایین روند پس دختران بی واسطه دختر است که از زن آن کس
متولد شده باشند یا از متعه یا از حلال یا از کنیز خود و همچنین دختران پسر و دختران دختر در مرتبه سیم چهارند که دختر
پسر پسر باشند و دختر دختر پسر و دختر پسر دختر و دختر دختر دختر و در مرتبه چهارم هشت طبقه‌اند و در پنجم شانزده و در ششم
سی و دو و همچنین هر چند پایین میروند مضاعف میشوند بنحو جدات و اخواتکم و حرامند بر شما خواهران شما
خواه خواهر پدر و مادری باشند و خواه پدری تنها یا مادری تنها و خواهر نیز بالا نمیروند و چون نام دختر و پایین
حق سبحانه و تعالی فرموده است که و عماتکم و عمه عبارت از خواهر پدر خواه از پدر و مادر خواهر باشند و خواه از
پدر تنها و خواه از مادر تنها و هر چند بالا روند مثل عمهای پدر و عمهای مادر و عمهای جد و جده خواه از
پدر و خواه از مادر و همچنین عمهای پدران و مادران اجداد بنحو سابق و خالاتکم و حرامند بر شما خالهای شما هر چند
بالا روند بترتیب ثلاثه و عمه و خاله خواهران پدر و مادر خواه از پدر و مادر هر دو باشند یا از پدر تنها یا از
یا از مادر تنها یا بالا رفتن عمه و خاله باین نحو است که عمه و خاله پدر باشند یا عمه و خاله جد باشند همچنین
لازم نیست که ~~خواهر خواهر باشند همچنین لازم نیست~~ که عمه عمه عمه باشند یا خاله خاله خاله باشند
چون عمه و خاله نیز خواهر پدر و مادر اند پس در خواهر ممکن است که خواهر پدری باشند و او خواهر مادری
داشته باشد برادر پدری و خواهر پدری خواهر مادری خواهر پدر را میتواند خواست مثل آنکه شخصی زنی کند
که آن زن دختر از شوهر سابق داشته باشد و آن شخص پسر از زن دیگر داشته باشد این پسر آن دختر را میتواند
خواست و اگر از این زن دختری بهم رسد پس این دختر خواهر مادری دختر سابق زن است و خواهر پدری

پس سابق مراد است پس خواهر خواهر است خواهر میت چون از پدر و مادر با میت نسبت و همچنین در خواهر پدر که عمه
باشد و در خواهر مادر که خاله باشد بهمین نسبت که مذکور شد عمه بهم میرسد که عمه
نباشند و خاله خاله بهم میرسد که خاله نباشد پس مراد از بالا رفتن عمه و خاله آنست که خواهر پدری یا مادری
یا پدر و مادری یا اصل پدری باشد و یا خواهر پدری یا مادری یا پدر و مادری پدر و مادر باشند یا خاله پدری یا مادری
یا پدر و مادری جد پدری یا جده مادری باشند یا عمه پدری یا مادری یا پدر و مادری پدر جد پدری یا پدر جد پدری
یا پدر جد مادری یا پدر جده مادری باشند و همچنین هر چند بالا روند عمه و خاله پائین نمیروند چون
دختر عمه و دختر خاله و خالو را میتوان خواست و بنات الاخ و حرامست بنات دختر برادر تا خواه برادر
پدر و مادری باشند یا پدری باشند یا برادر مادری که دختران همه را معقد و همچنین دختران پسران ایشان و دختران
دختران ایشان بنحویکه دختران پائین میروند بحسب طبقات و بنات الاخت و حرامست بنات دختران
خواهر شما خواه پدری باشند یا مادری یا مادر پدری که دختران ایشان و امثله هر چند پائین روند خواه
دختران ایشان باشند و خواه دختران پسران ایشان یا دختران دختران ایشان بنحویکه در طبقات دختر
مذکور شد و این هفت طبقه محرمات نسبت اند بنحویکه مذکور شد و امثله دو محرمند و عبارت جمل آنست
که همه خویشان نسبی حرامند مگر اولاد عم و عمه و خال و خاله همچنانکه زنان بر مردان و امثله بر مردان نیز
بر زنان و امثله مثل پسران بر مادران هر چند مادر بالا رود و هر یک بحسب مرتبه پائین رود و همچنین آبا و اجداد
بر دختران و برادران بر خواهران و عموها بر دختران برادرها و خالوها بر دختران خواهرها چون حق سبحانه
تعالی محرمات نسبی را بیان فرمود محرمات رضاعی را بیان فرمود و بعد از مرد و محرمات مصاهره را که در مقام
امهاتکم اللاتی ارضعنکم یعنی حق تعالی حرام گردانیده است بر شما مادرهای شما را که شیر داده اند شما را و اخواتکم

من الرضاعة

من الرضاعة و حرام است بر شما خواهرانی که بهم رسیده باشند از شیر و در احادیث صحیحه متواتره از حضرت
سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین بما رسیده است که آنچه را که حق تعالی حرام گردانیده است بر شما
از نسب حرام گردانیده است مثل آنها از رضاع بتفصیلی که بعد از آیه کریمه مستحضر شود پس بترتیب حرام است
مادر رضاعی که قدری معتد به شیر داده باشد و آن قدر در روایات صحیحه منکره وارد است که آن مقدار
است از شیر که گوشت بر رویاند و استخوان را سخت کند و مجمل است تفصیلش بعد ذکر خواهد شد و است یکی
یک شبانه روز که اکثر علما ذکر کرده اند دوم عدد شیر قوی شده است که یک شیر کامل سبب حرمت است و این قول
نادر و ظاهر است چون مخالف با احادیث متواتره از طرق خاصه و عامه و بازای اکثر قول قول ابن الجنید است
و سیم ده شیر است که پانزده شبانه روز است [illegible] و ظاهر قول صدوق [illegible] و این دو قول نیز شاذ
و نادر است و آنچه مشهور است دو قول است اکثر متقدمین برآنند که ده شیر کامل حرمت دارد و اکثر متاخرین برآنند
که پانزده مرتبه است بچند شرط اول آنکه شیر زن باشد و از وطی صحیح بهم رسیده باشد خواه بعقد دوام
و خواه متعه و خواه تحلیل یا ملک یمین یا بشبهه بهم رسیده باشد بنابر قول اشهر پس اگر شیر بی وطی
یا خنثی مشکل یا از زن بهم رسیده باشد بدون وطی یا از زنا بهم رسیده سبب حرمت نمیشود دوم آنکه
زن زنده باشد که اگر چهارده شیر را در حال حیات خورده باشد و یکی یا بقیه پانزدهم را بعد از موت خورده
باشد نشر حرمت نمیکند علی الاشهر سیم آنکه بعد از ولادت باشد پس اگر بعد از حمل و قبل از ولادت باشد
~~پس اگر بعد از حمل و قبل از ولادت [illegible] شده باشد [illegible] نشر حرمت نمیکند~~
چهارم آنکه شیر آدمی باشد پس اگر شیر حیوانی را بخورد گوشت آن حیوان حرام نمیشود و اگر شیر
شیر زنی را بخورد حرام نمیشود گوشت آن طفل اگر چه مکروه است [illegible] شیر دادن و خوردن از حیوانات

مگر در وقت ضرورت و بر تقدیر وقوع مکروه است و گوشت این بحث آنکه از پستان بمکد پس اگر بدوشند و بدان
طفل با پیاله و بعنوان شیر با چیز بخورد و طفل دهند نشر حرمت نمیکند علی المشهور ششم شرطست در عدد رضعات
که هر رضعه کامل باشد بآنکه خود سیر شود بی سببی مثل شنیدن صدای یا شخصی کار ما کنند که طفل را مشغول خود کنند که در بین
صورتها از عدد محسوب نیست پس هر چند ناقص باشد در عدد محسوب نیست الا در شدّ عظم و نبات لحم هر نحوی
که واقع شود خواه کامل و خواه ناقص نشر حرمت میکنند و همچنین در یک شبانروز یا شبانروز چنانکه در فقه
رضویست یا پانزده شبانروز از شیر کامل و ناقص یکسانست هفتم شرطست که متوالی باشد یا مکرّدات را بی
شبانه روز یا ده رضعه یا پانزده شیر دیگر نوشند و خوردن آب و طعام ضرر ندارد هشتم اگر شیر خالص باشد
پس اگر چیزی دیگر منضم سازند که با هم ممزوج شده بنوشد خلافست و احوط آنست که چنین نکنند و اگر کنند
آن رضعه را در عدد رضعات حساب کنند با که اگر بچنین شیری که ممزوج شده باشد یا پانزده داده باشند آن زن
را نخواهد داد اگر خواسته باشند طلاق بدهد نهم شرطست که ارضاع در طفلی که شیر دایه را خورد قبل از اتمام دو سال
باشد که اگر یک شیر را بعد از اتمام دو سال بخورد نشر حرمت نمیکند و اگر دو سالش شده باشد و طفل را
از شیر باز گرفته باشند بخورد نشر حرمت نمیکند علی الاشهر والاظهر و احتیاط را ترک نمیباید کرد کالمقدم دهم
شرطست که فرزند دایه کمتر از دو سال داشته باشد و بعضی گفته اند که شرطست و احتیاط را ترک نمینمایند یازدهم
شرطست اتحاد فحل در دو متلطفا با یکدیگر هر چند مرضعه دو زن باشد پس اگر از شیر یک شوهر پسری را بیست دهم
و از شیر شوهر دیگر دختری را بیست دهد بر هم حرام نمیشوند چنانکه در روایات صحیحه متواتره منقولست و بنابر قول شیخ
امین الدین ابو علی الطبرسی شرط نیست و بنابر قول او در صورت مذکوره بر هم حرام میشوند و از دهم
شرطست که تمام عدد از یک زن باشد اگر چه شیر یک شوهر باشد پس اگر شخصی از زن و خاله دختر داشته

باشد و هر یک

باشد و هر یک از این زنان طفلی را پانزده شیر داده باشد از شیر یک شوهر بهم بر هم حرام نمیشوند و اگر طفلی
هفت شیر از یک زن از شیر شوهر بنوشد و هشت شیر را از زن دیگر از همان شوهر بنوشد رضاع بهم نمیرسد بنابر قول
اشهر و اگر هفت شیر زنی را بنوشد و از شیر باز گیرند و شوهر آن زن را طلاق دهد و بعد از عده شوهری
دیگر بگیرد و از او فرزندی بهم رسد و هشت دیگر از شیر این شوهر بدهد نشر حرمت نمیکند چون فحل متعدد
است اگر چه مرضعه یکیست و مثل اگر که شیر فرزند شوهر اول را داشت که از شوهر ثانی حامله شود و قبل از وضع
حمل هفت شیر قبل از وضع حمل داد و هشت شیر بعد از وضع حمل که در این صورت نیز نشر حرمت نمیکند
علی المشهور تخصیص بدانکه هر گاه رضاع متحقق شود مردی که شوهر دایه است و شیر از اوست و در ع
فات علما او را فحل مینامند پدر طفل میشود و شیر دهنده مادر طفل میشود و فرزندان فحل خواه نسبی باشند
و خواه رضاعی برادر و خواهر طفل میشوند و فرزندان نسبی دایه اگر چه از این شوهر نباشند خواهران
و برادران طفل میشوند اما فرزندانی که شیر داده باشند از شیر غیر این شوهر بر طفل حرام نمیشود و برادران
فحل خواه پدر و مادری و خواه پدری و خواه مادری و خواه نسبی و خواه رضاعی در غیر رضاعی مادری عموهای
طفل میشوند و خواهرهای فحل بدستور عمه های طفل میشوند و برادران و خواهران دایه خواه نسبی و خواه
رضاعی در غیر رضاعی مادری خالوهای و خاله های طفل میشوند و طفل نیز فرزند دایه و فرزند شوهر دایه میشود و همچنین
فرزندان طفل هر چند پایین روند خواه از دختر و خواه از پسر اولاد اولاد فحل دایه میشوند و اعمام
و اخوال فحل و زوجه اش اجداد طفل میشوند باید دانست که بمقتضای روایات صحیحه متواتره و اجماع
اهل علم از اصحاب و غیرهم و مشهور میان اصحاب و علامه آنست که از قرآن مجید حکم مادر
و خواهر رضاعی ظاهر میشود پس و این جمعی که مذکور شد حرمت و محرمیت ایشان از احادیث

اعمام و اخوال طفل میشوند و هم چنین عمها و ... لهای ... فحل و زوجه اش اجداد میشوند

متواتره و اجماع امت ظاهر میشود حتی مذکور شد در تفسیر محرمات بسبب نسبی هم از قرآن مجید ظاهر
نمیشود و استبعادی ندارد که همه مراد الهی باشد و حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات
الله علیهم اجمعین بیان فرموده باشند مراد الهی را و اگرچه بر سبیل مجاز باشد بلکه غالباً مجاز
شایع تر است از حقیقت و در آیت کریمه هفت طائفه رضاعی نیز مراد الهی باشد که امهاتکم
شامل امهات و جدات بوده باشد و لازم داد که مادر بودن اینها دختر بودن و فرزندان اب
را خواهد علی الخصوص لفظ اخواتکم من الرضاعة شامل باشد اخوات پدری و مادری و پدری
و مادری را و لازم داشته باشد و اولاد ایشان را و هم چنین عمات و خالات را چون ایشان نیز داخل
اند در اخوات چون اخوات پدر و مادر و بعد از ایشان مصاهره را فرمود تا ظاهر شود که رضاع
تابع نسب است نه مصاهره و الا انسب آن بود که رضاع بعد از همه باشد تا شامل همه باشد
و مؤید این معنی است کلام حضرت باقر علوم الانبیاء و المرسلین صلوات الله علیهم که برید عجلی در صحیح
با سانید متکثره روایت کرده که از آنحضرت سؤال کردم از تفسیر قول الله سبحانه و هو الذی
خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا و ترجمه اش این است که حق سبحانه و تعالی میفرماید که خدای
تو خداوندیست که از آب نوع بشر را ایجاد فرمود یعنی از آب که جمیع بنی آدم و دیگران را از آن
ایجاد فرموده است آب منی که جمعی از مفسران ذکر کرده اند و از این نوع بشر یا از آب نسب
مقرر فرموده که این خویشاوندی است و مقرر فرمود که نکاح دادن مقرر سازند تا خویشا
وندی بسببی نیز بهم رسد و در این نسبی با این خویشی نزدیک کردند پس حضرت صلی الله
علیه و آله در جواب او فرمودند که حق سبحانه و تعالی از آب بشر یعنی از طینت حضرت آدم بقدرت کامله مخلوق

حضرت

حضرت طینت آدم بیدی ابعدی حضرت حوا را آفرید و زوجه اش حوا را از ماده او آفرید در نسخه
اصح از زمین شوره آفرید از ماده استخوان آخرین پهلوی چپ و بسبب این خلقت خویشی زیرین
نسبی و سببی بهم رسیده یعنی میل بزنان و قابلیت ازدواج بهم رسید پس حضرت حوا را بعقد
حضرت آدم در آوردند و بسبب این نکاح خویشی سببی بهم رسید پس این چه نسبت
از طرف مردان است و آنچه سببی است از رهگذر زنان است بر یکدیگر عرض نمودیم که
بیان فرمایند معنی قول حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را که حرام میشود از شیر دادن
آنچه حرام میشود از نسب که این هفت طبقه اند از رضاع بهم رسید یکی از اینها بهم برسد
حضرت فرمودند که هر زنی که شیر دهد از شیر شوهرش فرزندان دیگر را خواه پسر باشد
و خواه دختر برای شیر دهد این رضاعیت حضرت فرمودند که بسبب حرمت میشود و این طبقات نسب
حاصل میشود و هر زنی که شیر دهد دو طفل را هر یکی را از شیر شوهری رضاع نسب بهم نرسد میان
این دو فرزند اگرچه نظر بزن و شوهر نسب بهم میرسد و هر دو طفل فرزندان میشوند هر فرزندی از زن
این شوهر میشود که شیر را از او نوشیده است خویشی که او را با زن حاصل شود خویشی مهادات زن چون
از جانب زوج است بسبب از جانب زوجه است در ضمن مسائل حدیث ظاهر خواهد شد:
ان شاء الله تعالی و احادیث صحیحه بسیار است در اشتراط اتحاد فحل نظر بحرمت فرزندان و نسب
رضاعی ایشان از شیخ طبرسی عجیب است که غافل شده از احادیث ملکه حمل کنیم که او و دلالت آیه را ذکر کرده
است که حدیث صحیح ندارد یا الحمد حدیث صحیح دارد و حدیث حسن و موثق کالصحیح
سوای احادیث که تخصیص داده است احادیثی را که دلالت بر آنکه هر چه حرام است بسبب رضاع

که مشهور است برین معنی و اجماع اصحاب نیز است و قول طبرسی را اعتباری نیست با وجود این دلائل پس این احادیث

حرام نشود والا میبایست که خواهران رضاعی که شیر مرضعه را خورده اند از غیر فحل حرام شوند و همچنین در برابر تربیه
که بالا روند مانند عموها و خالها رضاعی در این باب چنانچه مسئله است اول هر گاه رضاع متحقق شود آیا پدر
مرتضعه که طفلست میتواند خواهر اولاد صاحب شیر را خواه اولاد نسبی باشند و خواه رضاعی و همچنین
اولاد نسبی مرضعه را روایت وارد شده است که نمیتواند خواست لیکن نکاح در اولاد فحل دو مکاتبه در اولاد
دایه اگر چه ممکن است که حمل کنیم نهی را بر کراهت چنانچه ظاهر روایات معتبره و اصول و قواعد است چون نسبت اصل
رضاعت و درین میت چیزی که سبب حرمت باشد و درین شیر ان فرزندان اند و فرزندان زن
و در رضاع وقتی فرزند رضاعی میشوند که شیر اینکس را خورده باشند و این اولاد شیر اینکس را نخورده اند
و فرزان [illegible] موجب مصاهرت است نه نسب و محتملست که نهی از تزویج از جهت مرتفع بولایت ولیکن احتیاط
آنست که نخواهند و اگر چنین امری واقع باشد طلاق گویند دویم آیا حرام شوند این اولاد فحل
نسبا و رضاعا و اولاد نسبی مرضعه بر فرزندان پدر طفلی که شیر نخورده باشند از این فحل
دایه جمعی گفته اند که حرام نشوند چون بمنزله اولاد پدر ایشان اند و چون بمنزله
اولاد پدر اند پس بمنزله خواهران و برادران اولاد پدر شیر خواره شده اند ظاهر
اخبار و ادله عدم حرمت است چون جایز است خواهر خواهر نسبی را خواستن
جایز باشد خواهر خواهر رضاعی را خواستن و خواهر زن را [illegible] باشند حرام باشند و خواهر
و برادر در رضاع آنست که شیر همراه خورده باشند پس هر دو تا که شیر همراه نخورده باشند
حرام باشند بر هم ولیکن احوط آنست که اگر نخواسته باشند نخواهند و اگر خواسته باشند
ممکن و [illegible] باشند مفارقت طلاق گوید و الا با هم باشند و نزدیکی نکنند و برابر هم بنشینند

صحیح

رفت چون

رفت چون بحث ظاهر رفت و اگر حرام شده باشند خواهر و برادر اند و شکی نیست که اولاد نسبی و رضاعی
فحل و اولاد نسبی مرضعه را این طفلی که شیر خورده است نمیتواند خواستن و اگر بنادانی خواسته باشد بعد از آنکه
ظاهر شود از هم جدا میشوند و احتیاج بطلاق نیست و اگر فرزند بهم رسیده باشد حکم حلال زاده دارد و نفقه برش
تا بشر میکنند در حرمت اما اگر دانسته باشد که بر هم حرام اند عقد کنند زنا خواهد بود و فرزندی که بهم رسد
ولد الزنا خواهد بود دیگری که بزنا بهم میرسد سبب حرمت نمیشود بنا بر مشهور میان الاصحاب بلکه خلافی
نکرده است بحسب ظاهر و علما نیز نقل کرده اند قول کسی را که بزنا سبب حرمت شود سیم هر گاه شخصی زنی را کام
که شیر خواره باشد و زن شیر دهد صغیره را صغیره بر شوهر حرام میشود چون فرزند شوهر میشود و همچنین بر ام والدی
که از آقا فرزند آورده باشد اگر شیر دهد صغیره را صغیره بر آقا حرام میشود و بهم عقد و اگر شیر از وجه کبیره باشد از ام ولد
غیر آقا بوده باشد او صغیره را شیر دهد اشهر نزد اصحاب آنست که بمجرد حصول رضاع زوجه کبیره حرام میشود چون
مادر زنست و اگر بکبیره دخول کرده باشد هر دو حرام میشوند و اگر دو زوج شیر دهد صغیره را صغیره خواهر زوج میشود بر شوهر
حرام میشود و اگر خواهر زوج شیر دهد زوجه را دختر خواهر میشود و اگر زن برادر زوج شیر دهد دختر را دختر برادر زوج میشود
و عقد باطل میشود در جمیع این صور و اگر شیر ابیها را شیر داده باشند حرام میشوند بر شوهر و نمیتواند نفقه ایشان را
خواستن چهارم طلاق در این مسئله که چون فحل پدر رضاعی مرتفع شده است آیا جده مرتفع که بمنزله مادر
زن است بر فحل حرام میشود و اخوات مرتفع بر فحل حرام میشوند یا نه اکثر اصحاب بر آنند که حرام نمیشوند
چنانکه دختران فحل نسبت بصاحب شیر [illegible] مانند فرزند شوند بنص و حق آنست که قیاس است در اصل
نیز نسخ است چنانکه مذکور شد و همچنین مادر مادر مرتضع دلیلی ندارد و رای قیاس و اگر مردی احتیاط کنند
بهتر است و درین باب چند مسئله دیگر است اول هر گاه زنی از شیر فحل برادر یا خواهر پدر مادری خود را یا پدری یا مادری

[illegible]

خود را بدهد یا مادر برادر شیر دهد چون برادرش فرزند شوهرش نشد زن بمنزله فرزند شوهر می‌شود چون خواهر فرزند
است جواب آنست که خواهر فرزند وقتی است که فرزند یا ربیبه و در رضاع وقتی خواهر می‌شود که با یک شیر طفل را
خورده باشند و در اینجا هیچیک نیست مسئله هشتم بمصاهرت نسب و حضرت فرموده است که هر چه به نسب
حرام است در رضاع همان حرام می‌شود نه بمصاهرت چنانکه گذشت و در مصاهرت خواهر فرزند را می‌توانند خواست مثلاً
اگر زنی نخواهد داد و دختری داشته باشد دختر او بمنزله فرزند زوج و خواهر فرزندان زوج است اگر پیش از
دخول زن را طلاق دهد آن دختر را می‌تواند خواست و گفته است در این صورت که زن شیر دهد خواهر یا برادر را
مادرش در خانه شوهرش حرام می‌شود چون بمنزله مادر زن می‌شود چون زن شیر مادر او هر نشو ولد او است
و مذکور شد که نه زن و مادر زن نسبی و رضاعی است بلکه بمنزله مادر زن رضاعی است و منزله را اعتبار
نیست یا اکثر در مادر زن رضاعی نیز سخن است چنانکه خواهد آمد ان شاء الله تعالی دویم آنکه زن شیر دهد فرزند
برادر خود را پس فرزند عمه شد و عمه فرزند بر شوهر حرام است پس زن بمنزله خواهر شوهر شود جواب
نیست که عمه ولد اگر خواهر باشد باعتبار خواهر بودن حرام است و در کتاب خدا و سنت رسول صلی الله
علیه و آله جائی واقع نشده است که عمه ولد حرام باشد مگر وقتی که خواهر نسبی یا رضاعی باشد و در اینجا
هیچیک نیست و گفته است که در این صورت زن برادر در خانه شوهر حرام می‌شود جواب آنست که زن
برادر نه خواهر نسبی است و نه رضاعی و منزله را اعتباری نیست سیم آنکه زن شیر دهد دختر خواهر خود
را پس زن بمنزله خواهر زن می‌شود و خواهر زن حرام است جواب آنست که خواهر زن حرام نیست
مگر وقتی که با زن جمع شود یا آنکه خواهر نسبی یا رضاعی را بعد از طلاق قبل جمع نماید در عقد و در اینجا چنین نیست
دویم چنین مادر طفل بر شوهر حرام نمی‌شود هر چند خواهر مادر رضاعی طفل است همان وجه چهارم آنکه

جدّه نیز دهد فرزند پسر خود را یا فرزند دختر خود را پس در فرزند پسر زن یا پسر بمنزله مادر شوهر می‌شود و مادر حرام است
و مرضعه بمنزله زن پدر شوهرش می‌شود و هر دو منزله باطل است و محرم نیست اگر فرزند دختر را نیز دهد
دختر در خانه شوهر بمنزله مادر زن می‌شود و جدّه در خانه شوهرش بمنزله دختر می‌شود و در صورتی که فرزند
دختر شیر را نیز دهد شوهر جدّه که جدّ مادری است اولاد فحل است بر شوهر حرام می‌شود بنا بر احادیثی
که گذشت و مشهور میان اصحاب آنست که اولاد فحل بر اب مرتضع حرام می‌شوند و لیکن منزله
چون احادیث دارد احتیاط لازم است اما باقی منزله‌ها اصلی ندارد مگر قیاس و لیکن باطل
نزد ما پس در این صورت جدّه در خانه شوهرش حرام نمی‌شود اما دخترش در خانه شوهر حرام می‌شود بر شوهر
شوهرش حرام می‌شود پنجم هرگاه زن شیر دهد عم یا خال خود را یا عمه خود را عم و عمه فرزند شوهر لیکن زن می‌شوند
پس زن دختر برادر یا خواهر فرزند فحل می‌شوند و دختر برادر یا خواهر فرزند شده‌اند و فرزند فرزند حرام
است جواب آنکه فرزند فرزند نسبی یا رضاعی حرام است و در اینجا هیچیک از هر دو نیست و منزله‌ها حالتی
از شارع نرسیده است که حرام باشند و هم چنین اگر گویند که مادر عم و عمه جدّه است پس زن
بمنزله جدّه زن است و جدّه زن حرام است جواب آنست که ظاهر نشد که جدّه رضاعی کدام
است و بر تقدیری که باشد حرمت بمصاهره است و در مصاهره دلیلی نیست ششم آنکه
زن شیر دهد خال یا خاله خود را در این صورت آن دختر خواهر فرزند شوهرش می‌شود چنانکه
گذشت یا فحل بمنزله جدّ مادری یا بمنزله شوهر مادر مادر می‌شود و جواب همان است که مذکور شد
هفتم آنکه نیز فرزند عم یا فرزند عمه خود را یا زن دیگر شوهرش شیر دهد فرزند عم زن را شوهر بمنزله
عم زن می‌شود هشتم آنکه نیز دهد فرزند خال یا فرزند خاله خود را در این دو صورت فرزندان فرزند فحل

میشود و فحل بمنزلهٔ عم و خال میشود در عم و خال اما در عمه و خاله بمنزلهٔ شوهر عمه و شوهر خاله میشوند و اینان حرام نیستند

باتفاق و در عم و خال که شوهر بمنزلهٔ ایشان میشود جواب همان است که مذکور شد که این منزله معتبر نیست

شرعا و عم و خال پیش گذشت که نسبی و رضاعی که مانند و فحل در این صورت هیچیک از ایشان نیست نهم

هرگاه زن شیر دهد برادر شوهر یا خواهر شوهر را از شیر شوهر زن بمنزلهٔ مادر برادر یا مادر خواهر میشود و مادر برادر

خواهر یا مادر است یا زن پدر و هر دو حرامند بر شوهر و جواب آنست که از شارع متعلق نشده است که مادر

برادر یا مادر خواهر حرام است بلکه مادر نسبی یا رضاعی یا زن پدر نسبی یا رضاعی علی قول حرام است

و در اینجا هیچیک از اینها نیست دهم اگر شیر دهد زن فرزند برادر شوهر یا فرزند خواهر شوهر را در فرزند

برادر که اصلا عقد قیمتی ندارد زیرا که زن بمنزلهٔ زن برادر شوهر میشود و آن حرام نیست و همچنین اگر

شیر دهد فرزند خواهر شوهر را اگرچه زن بمنزلهٔ خواهر میشود خواهر شوهر میشود بر شوهر حرام است اما خواهر نیست

نه بنسب و نه برضاع و منزله معتبر نیست یازدهم اگر زن شیر دهد فرزند فرزند شوهرش را اگر فرزند پسر

شوهر باشد زن بمنزلهٔ زن پسر میشود و اگر فرزند دختر باشد زن بمنزلهٔ دختر شوهر و هر دو بر شوهر حرامند پس

زن حرام شود جواب آنست که دختر نسبی و رضاعی حرام است و زن پسر نسبی حرام است و در زن

پسر رضاعی خلاف است و در اینجا هیچیک نیست و منزله دلیلی ندارد مگر قیاس دوازدهم اگر زنی

شیر دهد عم شوهرش را یا عمه شوهرش را یا خال شوهرش یا خاله شوهرش پس زن بمنزلهٔ

مادر اینها میشود و مادر عم و عمه جده پدری است یا زن جد و در خال و خاله جده مادری است یا زن جد

مادری و همه بر فرزند زاده حرامند جواب آنکه اینها بر فرزندان فرزندان حرامند جواب ~~آنکه اینها~~

~~فرزندان~~ و در اینجا زن بمنزلهٔ جده شده است نه اینکه زن شوهر زن جده است برضاع

باب

یا نسب و نه شوهر بر فرزند زاده است برضاع یا نسب و منزله اعتبار ندارد سیزدهم اگر کسی دو زن داشته باشد و یکی

از این دو زن فرزند فرزند دیگر را شیر دهد گفته بعضی که هر دو زن در خانهٔ شوهر حرام میشوند انکه شیر داده است

بمنزلهٔ دختر یا عروس شوهر میشود و آن زن دیگر بمنزلهٔ جده فرزند شوهر میشود و همه حرامند جواب آنست که راه

حرمت یا نسب است یا رضاع و در اینجا هیچیک از این دو نیست و منزله در حکم عدم است چهاردهم هرگاه زنی

صغیره داشته باشد و هر دو شیر یک زن را خورند تا نیز پانزدهم و هر دو با هم بخورند نیز پانزدهم را اگر یک از

یک پستان هر دو یکبار فارغ شوند هر دو بر شوهر حرام میشوند بنابر قول جمعی از اصحاب و عقد هر دو باطل میشود

بعد از آن هر یک را خواهد عقد تازه میکند و اگر بدفعات خورند و اول پانزدهم تمام شود عقد هر دو صحیح است

و دیگر از زن دوم پانزدهم تمام شود عقد هر دو باطل شود بنابر مذهب جمعی که مصاهره را اعتبار کرده اند

دهم چنانچه اگر دو زن داشته باشد و ظاهر شود که اینها خواهر رضاعی بوده اند و هر دو در یک عقد خواسته باشد

کاشف میباید که عقد هر دو باطل بوده است و اگر یکی را پیشتر خواسته باشد دومی باطل خواهد بود یازدهم

دهم اگر دو زن ~~یکی برادران زن را خورده باشد یا نیز خواهر خواهران زن دیگر را خورده باشد یکی~~

از اینها عمه خواهد بود دیگری دختر برادر و یکی خاله خواهد بود و دیگری دختر خواهر رضاعی بنابر حدیث

صحیح که با زن عمه و خاله پس اگر عمه و خاله راضی باشند که با دختر برادر رضاعی و دختر خواهر رضاعی

جمع باشند هر دو عقد صحیح است باتفاق علمای شیعه و اگر راضی نباشند پس اگر اول دختر برادر

یا دختر خواهر را خواسته باشد و بعد از آن عمه و خاله را پیش از عقد دانسته باشند که رضاع متحقق

شده است عقدها صحیح است و هیچیک را اختیار فسخ نیست و اگر اول عمه و خاله رضاعی را خواسته باشد

و بعد از ایشان دختر برادر و خواهر یا رضاعی عمه و خاله مشهور آنست که عقد دختر برادر و خواهر باطل است بی عقد

و در اینجا نیز خلاف است و مشهور آنست که نمیتوان کرد عمه را برادر و خاله را با دختر خواهر رضاعی

[illegible]

عمه و خاله صحیح است و اگر نشناخته باشند که رضاع واقع شده است و بعد از عقد دانسته
باشند مشهور آنست که عقد عمه و خاله صحیح است و عمه و خاله که راضی نباشند عقد دو دختر برادر و خواهر
باطل است نزد بنده دوم اگر زن صغیره را بخواهد و مادر شوهر یا خواهر شوهر یا زن برادر شوهر یا جده شوهر یا دختر
شوهر این زن صغیره را شیر دهند پانزده بار کامل تمام شود زن بر شوهرش حرام می‌شود و خواهر شوهر یا
دختر خواهر شوهر یا دختر برادر شوهر یا عمه شوهر یا خاله شوهر یا فرزند شوهر می‌شود و اگر زن شوهر از شیر شوهر شیر فرزند
دهد صغیره را دختر شوهر می‌شود و در این صور تمام با جماع زن صغیره بر شوهرش حرام می‌شود و اگر ظاهر شود
بعد از عقد که اینها زن را شیر داده اند کاشف می‌باید که آن زن حرام بوده است بر شوهر پس
اگر ندانسته باشند که رضاع متحقق شده بوده است یا رضاع را می‌دانسته اند لیکن ندانسته اند
حرام است وقتی که دانسته اند از هم جدا می‌شوند و فرزندی که بهم رسیده در حکم حلال زاده است
و نسب ملحق است و اگر زن از شیر شوهر دو بکر شیر دهد این صغیره را پس اگر آن شوهر جماع کرده است
با این زن هر دو حرام می‌شوند بر شوهر زیرا که بزرگ مادر زن است و کوچک دختر زن و اگر جماع نکرده
نکرده باشند بزرگ حرام می‌شود بر شوهر و صغیره را عقدش باطل می‌شود و شوهر مختار است که عقد بکند اگر
که خواهد نکند سوم هرگاه شخصی لواط کند با پسری والعیاذ بالله بمقدار آنکه اندکی از سر ذکر داخل
دبر شود حرام می‌شود بر لواط کننده مادران پسر هر چند بالا روند و دختران پسر هر چند پایین
روند و خواهران پسر و همچنین حرام می‌شود مادر رضاعی او و دختر رضاعی او و خواهر رضاعی او و دختر
رضاعی او علی المشهور بین الاصحاب بنابر آنکه حکم رضاع حکم نسب است در حرمت چهارم هرگاه
شخصی مالک شود یکی از عمودین نسب آباء و اولاد یا محارم نسبی خود را بر او آزاد می‌شوند باجماع اصحاب و همچنین

در رضاع

در رضاع بمقتضی روایات صحیحه پس اگر مالک شود فرزندان را هر چند پایین روند از فرزندان رضاعی و
و فحل را و پدران و مادران ایشان را هر چند بالا روند علی المشهور بین و بالا و همچنین خواهرهای رضاعی را
هر چند بالا روند علی المشهور یا دخترهای برادرهای رضاعی یا دخترهای خواهرهای رضاعی را هر چند پایین
روند علی المشهور همه بر او آزاد می‌شوند نوزدهم هرگاه رضاع متحقق شود بر فرزند رضاعی محرم می‌شوند مادر
که شیر داده باشد و فحل هر چند بالا روند و اولاد نسبی و رضاعی فحل و اولاد نسبی مرضعه هر چند پایین
روند چون همه خواهران او شده اند و همچنین عمه‌ها و خاله‌ها هر چند بالا روند و دختران برادران
و دختران خواهران هر چند پایین روند فی الجمله هر که بر او حرام می‌شود برضاع محرم می‌شود و خلوت می‌تواند
کرد با محارم رضاعی چنانکه خلوت می‌تواند کرد با محارم نسبی چون حرام است خلوت کردن با اجانب
با این معنی که مرد و زن اجنبی را بغیر ضرورت که در جایی باشند که ثالثی در آنجا نباشد علی المشهور
و با محارم نسبی و رضاعی احتیاج بثالث نیست بیستم بسبب رضاع میراث نمی‌برند و مستحق نفقه
نمی‌شوند و پدر رضاعی ولایت ندارد بر فرزند رضاعی و مادر رضاعی حق حضانت ندارد و گواهی مرتضع
بر فحل مسموع است و اگر فحل او را بکشد در عوض می‌کشند فحل را مثل پدر نسبی نیست که در عوض فرزند
نتوانند کشت و همچنین استیفای حدود از فحل می‌تواند نمود و در قسمت دیت داخل است
و حکم او اگر قاضی باشد بر فحل جاریست و بی رخصت فحل قسم و عهد و نذر با او می‌تواند نمود
بیست و یکم پدر رضاعی که فحل است مانند پدر نسبی است در آنکه حلیله او خواه زن دائمی یا متعه
یا موطوءه بتحلیل یا موطوءه بملک را نمی‌تواند خواستن و محرم است علی المشهور بین الاصحاب
و همچنین حلیله پسر رضاعی حرام است بر فحل علی المشهور و الاحوط آنست که پدر مرتضع مادر مرضعه را

نخواهد و برابر نرود و همچنین خواهر مرضعه با او است آن است که اولاد مرتضع بر فحل حرام است و محرم اما در فرزندان
مادر و پدر مرتضع بر فحل خلاف است و غایت احتیاط لازم است بر فحل بر اولاد او حتی اکثر بعضی نقل اجماع نموده
اند بر حرمت پس احتیاط آن است که نخواهد و برابر یکدیگر نروند اما اولاد نسبی در رضاعی فحل و نسبی مرضعه بر اب
مرتضع حرمند بمقتضای اخبار صحیحه خلافی که گذشت اگر برابر نروند غایت احتیاط خواهد بود بحث دوم
اگر کنیزی فرزندان آغا را شیر دهد مکروه است او را فروختن چون بمنزله مادر فرزندان است بحث سیم
اگر مالک شود شخصی برادر رضاعی خود را یا پدر برادر رضاعی را یا خواهر رضاعی یا پسر عم یا پسر عمه یا پسر خال
یا پسر خاله رضاعی را مکروه است که ایشان را بندگی فرماید یا بفروشد و سنت مؤکد است که ایشان را آزاد
نمایند بحث چهارم سنت است که زنان را نهی کنند از شیر دادن بهر که رسند چون بسیار است
که شیر می‌دهند و فراموش می‌کنند و فرزندان بهم می‌رسند و عاقبت ظاهر می‌شود که مادر خواهر خود را
خواسته اند بنابر آنکه مذکور شد که ده شیر حرمت ندارد و اگر ده شیر هم بدهند و در میان زن
دیگر طفل دیگر را شیر دهد اگر هزار شیر چنین بدهند حرمت ندارد و عمده حرمتها از دایها می‌شود هرگاه شخصی دایه گرفت مدتی
و فرزند او را شیر داد و دیگری باز آن دایه را گرفت و فرزند او را شیر داد هرگاه شوهر دایه در هر دو حال یک
کس باشد لبن هر دو طفل بر هم حرام شده‌اند و خواهر برادر شده‌اند و ممکن است که اینها
را نخواهند چون غالبا این معنی فراموش می‌شود تا خواهرها و برادرهای این طفل بزرگ شوند و ام می‌شوند بسیار
که عقد واقع می‌شود و فرزندان بهم می‌رسند و آخر مطلع می‌شوند تا چون مذکور شد که ظاهر عدم
و حرمت است حرمت ندارد لیکن تا ممکن احتیاط را از دست نمی‌باید داد و حضرت سید المرسلین
و ائمه معصومین صلوات الله علیهم باحتیاط فرموده اند مثل در عقد در رضعات محرمه خلاف عظیم است این

ابن جنید

ابن جنید یک شیر را سبب حرمت میدانند و ابن بابویه که معاصر او است اقلا یک سال را محرم میدانند و اکثر قدما
ده شیر را محرم میدانند و اکثر متأخرین پانزده شیر را بجهت آنکه شکسته را بجا طریق آن است که حدیث یک شیر اگر صحیحست
محمولست بر تقیه و احادیث متواتره از طرق خاصه و عامه وارد است که یک شیر و دو شیر حرمت ندارد و احادیث ده شیر
معارض دارد و با خبار صحیحه که ده شیر سبب حرمت نمیشود و احادیثی که وارد است ده شیر سبب حرمت میشود ظاهرش نیست
پس اگر احتیاط کنند که از ده شیر نکنند اولی است و حدیث پانزده یک حدیث دلالت بر حرمت میکند و حدیث
موثق است و حدیث موثق دیگر است که پانزده شیر سبب حرمت نمیشود و حدیث یکشبانه روز همان حدیث پانزده
شیر است که موثق است و تعجب در این است که اکثر علما که ده شیر را سبب حرمت میدانند قایل به یکشبانه روز نشده اند و در فقه از اصحاب
رضوی که معتمد علی بن بابویه و محمد بن بابویه بوده است و جزم داشته اند که تصنیف حضرت امام علی بن موسی
الرضا است صلوات الله علیهما اقل رضاع یکشبانه روز است و ابن بابویه نهایت اعتماد پانزده
روز میکردند تا دو حدیث دیگر وارد است یکی یکسال که صحیحست در تهذیب و من لا یحضر دوم دو سال که در من
لا یحضر قوی است با حسن و در تهذیب صحیح است ابن بابویه در من لا یحضر بعضی از این دو حدیث را ذکر کرده است پس ظاهر
آن است که اقل از یکسال سبب اند و این اقاویل و احادیث سبب توسع است که زود بزرگ حکم بحرمت
نکنند پس احتیاط آن است که به پانزده شیر نرسد و اگر سابقا رضاع واقع شده باشد لیکن زن را نخواهند و اگر
خواسته باشند طلاق دهند و جمعی از اصحاب تمسک بآیه کریمه کرده اند که احادیث همه متعارض اند عمل
بظاهر قرآن مجید میکنیم و ظاهر قرآن یکمرتبه شیر را شامل است و نه چنین است بلکه تغییر اسلوب آیه و تغییر عبارت و امهاتکم
اللاتی ارضعنکم می‌گوید امهات بر شما آنها را که شما را شیر داده باشند اشعار دارد که مدتی شیر داده باشند
که مادر شما شده باشند و اگر مراد یکمرتبه بودی می‌فرمود که اللاتی ارضعنکم یا آنکه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله

[illegible]

در حدیث متواتر فرموده اند که من از میان شما میبردم دو چیز بزرگ میگذارم کتاب خدا و اهل بیت خود را
و هرگز از هم جدا نمیشوند و کتاب خدا و اهل بیت را در حوض کوثر بر من وارد شوند و معنی این حدیث متواتر
آنست که صورت کتابت بنحوی که نازل شده است و معنی کتاب الله نزد اهل بیت است پس رجوع بایشان
کنند در رجوع باخبار ایشان رجوع بایشان است و مجلسی حدیث متواتر که آنحضرت صلی الله فرموده اند
که من شهرستان علم و حکمت الهی ام و علی در آن شهرستان است یعنی علوم مرا از علی تعلیم کنید و از در
بدر رسید چنانکه از آیات بسیار و اخبار متواتره بیشمار در این باب وارد و چنین تقیه عظیم بوده است و این
اختلاف وارد است و میتوان جزم کرد باینکه بکمتر از پانزده رضعه حرمت بهم نرسد و در ابلغ نحو باشد
هرچند عمل باخباری که در ده رضعه وارد است از مذاهب علماء عمل بعتر است لیکن در هر باب عمل باحوط نمودن بهتر است
اگرچه جایز باشد عمل بهر چیزی که باشد و هرگاه همه جایز باشد میان اقوال مشهوره عمل به پانزده باشد بهتر
و احتیاط پانزده بلکه ده با من ترک نباید نمود دلیل احادیث صحیحه متواتره از طرق عامه و خاصه که حضرت سید
المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم فرموده اند که رضاعی محرمست که استخوان را سخت کند و گوشت
برویاند یا خبر برویاند جمعی از اصحاب گفته اند که رجوع باهل خبرت میباید نمود هرگاه دو عادل بگویند بلغ از آن
عمل میتوان نمود معلوم نیست که این مجمل را غیر معصوم تواند یافت چنین ظاهر است که هر شیری که طفل میخورد شد و خود
بدان میخورد استعداد عظیم و نبات لحم و دم بآن حاصل میشود و ظاهر آنست که مقداری میشود از بین برآید
و آن قدر را هیچکس نمیداند بغیر از معصوم که مراد الله را میداند پس علامتی نیست بغیر از عمل باحتیاط و این
اجمال نیک علامتست که این ملاعین با آنکه در صحیح بخاری و مسلم و ابو داود و نسائی نقل نموده اند از
عایشه ملعونه که گفت که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرموده اند که حرام نمیشود یک رضعه و دو رضعه و در صحیح مسلم

ونسائی

ونسائی از ام الفضل عباس را روایت کرده اند و از آنحضرت شده رضعه و سه رضعه روایت کرده اند و در
صحاح سته ایشان غیر بخاری ده رضعه مذکور است و در جمیع صحاح ایشان است که حضرت صلی الله علیه
رضعه فرموده اند با این همه احادیث اکثر ایشان قائلند با آنکه قلیل و کثیر محرمست بظاهر آیه و مذکور شد که
ظاهر آیه برخلاف فهم ایشان است چون اکثر این ملاعین ابن عباس اعتقاد داشتند حضرت ائمه هدی تقیه
فرموده اند و این اختلاف مانده است نزد علمای شیعه نیز ثابت است بخبر رضاع ثابت میشود بگواهی
عادل متواتر که جمعی کثیر شهادت دهند که علم حاصل شود و جمعی گفته اند که ثابت میشود بشهادت یکمرد
عادل یا دو زن عادله یا چهار زن عادله و خالی از قوت نیست اما اگر دو زن اقرار کنند که ما خواهر و برادر
رضاعیم باقرار خود مواخذ اند پس اگر پیش از عقد باشد عقد باطلست مشروع نیست و اگر بعد
از عقد باشد باطل نمیشود اما اگر بعد از اقرار بگویند که ما را گمان این بود که گفته بگوزن کافیست یا یک شیر
و دو شیر یا پانزده شیر متفرق کافیست و الحال دانستیم که کافی نیست قول ایشان را میشنوند چون
بسیار است که استبعاد میکنند و مسائل نمیدانند لهذا اکثر اصحاب گفته اند گواهی رضاع را
بر سبیل اجمال نمیشنوند بلکه بتفصیل میباید شهادت دهند باین نحو که بگویند ما بچشم خود دیدیم
در هر مرتبه که طفل شیر میخورد از فلان زن که او را میشناختیم شیر داد و پستان در دهن او گذاشت
و دیدیم که طفل میمکید و شیر بحلقش میرفت یا حاضر بودیم که پانزده شیر کامل با او داد بتفصیل سابق
و دور نیست که هرگاه دیده باشند که بغیر از این زن دایه شیر داده نبوده باشد در آن خانه کافی باشد هرچند
احتمال بعید بوده باشد که در همه مراتب طفل شیر را نمیمکیده باشد یا در هر چهارده شیر که دایه اول
داده باشد یکمرتبه دایه دیگر داده که پانزده شیر متوالی بهم نرسیده باشد که در عرض یکسال که شیر داده باشد

با وجود امثال این احتمالات شیر ما استخوان دار در رضاع باعتبار علم عادی و لیکن اکثر اصحاب گفته‌اند علم یقینی میباید
و همین کافی نیست و سنت است که مادر شیر دهد فرزند خود را اگر شیرش خوب باشد و اولی آنست که مادر
که طلب اجرت شیر از پدر طفل نکند و اولی نظر به پدر آنست که اجرت بدهد اگر داشته باشد و اگر مادر اجرت خواهد
اجرت بسیار و دایه بکمتر از آن راضی باشد از مادر میتوان گرفت و بدایه بدهند و اگر ممکن باشد که دایه را بخانه آورند که حضانت
مادر بحال خود باشد بهتر است و اگر مادر راضی شود باجرتی که دایه گیرد مادر اولی و اگر زن دیگر را مقرر کنند که طفل را بدایه
دهند سنت است که دایه بگیرند که صالحه باشد و اعتماد با او توان کرد و خوش خلق باشد و خوش صورت و نیکو
اثنی عشریه باشد و عاقله باشد و فصیحه باشد چون شیر را اثر عظیم است در مزاج طفل و مکروه است که دایه احمق و کم
عقل باشد یا غیر اثنی عشری باشد یا بدصورت باشد یا بدسیرت و کج خلق باشد و مکروه است
که ولد الزنا باشد یا فرزندش ولد الزنا باشد و اگر دایه دیگر بهم نرسد سنت است که از آقا کنیز طلب
کنند که حلال کند کنیز را که زنا کرده است و بعد از حلال کردن کراهت بعضی میگویند زایل و اگر شیعه بهم
نرسد بزن یهودیه و نصرانیه میتوان داد اما ممنوع دایه را بخانه آورند و نگذارند که شراب بخورد
و اگر یهودیه و نصرانیه نیز بهم نرسد بمجوسیه میتوان داد نزد علما سابقا که بخانه نبرد و شراب نخورد
و سنت است که دایه از هر دو پستان شیر بدهد و از یک پستان همیشه نیز ندهد و چون دایه بمنزله
مادر طفل محسوب است سنت است که طفل را بعد از شعور تعظیم دایه بکنند و بمنزله مادر خود دانند و او را همچنین
شوهر دایه را بمنزله پدر دانند و فرزندان ایشان را خواهر و برادر دانند و خوبان که محرم او شده‌اند
بمنزله فرزندان خود دانستند در تعظیم و توقیر ایشان بکوشند سنت است که فرزندان را
دو سال شیر بدهند بکمتر ندهند و جایز است بیست و یک ماه دادن و احوط آنست که کمتر از این شیر ندهند

نزد بعضی بمجوسیه شیر نمیتوان داد و اکثر علما منع نکرده‌اند

مگر با ضرورت

مگر با ضرورت چنانکه بسیار است که مادر حامله میشود و شیرش کم میشود و طفل آزار میکشد و دایه بهم نمیرسد
و لیکن مؤونت اجرت دایه ندارند اکتفا بکمتر میتوان کرد و احوط آنست که زیاده از دو سال ندهند
مشهور آنست که دو ماه یا کمتر زیاده میتوان داد و اولی آنست که ضرورتی نباشد زیاده ندهند و شیر زن حرام
است بر غیر طفلی که دو سال داشته باشد یا کمتر علی المشهور بین الاصحاب پس اگر مضطر
شوند جایز است مثل آنکه طفل بیمار باشد یا هوا گرم باشد و خوف اسهال باشد و مجملا با ضرورت
جایز است زیاده بر دو سال اگرچه ده سال باشد منقول است که شخصی عرض نمود بحضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه که زن شیر خود را دوشیده است و بکنیز داده است که تا شوهر بر او حرام شود حضرت
فرمودند که زن را نگاه دارد و تازیانه چند بر پشت او زند که پشت او را بدرد آورد که چنین کاری
کرده است بسند صحیح منقول است که پرسیدند از حضرت معصوم صلوات الله علیه که زنی بزغاله را
شیر داده بود مدتی تا استخوانش سخت شده و گوشت رویانیده و بزرگ شده و بر او کشیده‌اند
و زاییده است آیا شیرش را میتوان و با گوشتش را میتوان خورد حضرت فرمودند که این فعل مکروه است
دیگر گوشتش را باکی ندارد والحمد لله رب العالمین مطابق بنحو نیکو شد ۱۲۴۱ حرره هذه الکتاب محمد باقر [illegible]

عرض این کتاب ...

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي نسخ بشريعة محمد ص سائر الشرائع
الماضية وجعلها باقية الى يوم القيمة وا
لصلوة على محمد وآله وعلى من روحي احكامه
من جزاه وحلاله اما بعد پس چنین گوید
بنده راجی حسب الله بن علی سید الساجی اصلا
الکاشانی مولدا ومسکنا که اکمل شرایع وافوا
مذاهب شریعت سنیه حضرت سید انبیا و
مرسل محمد مصطفی ومذهب اهل بیت اطهار
اوست ولهذا شریعت آخر حضرت نسخ کرد بقرینه
دینها است ابدی

بسم الله الرحمن الرحیم و درین چند باب است **باب اول** در بیان مقدمات است
و درین چند فصل است **فصل اول** در تقسیم صلوة است بدانکه نماز منقسم میشود
بواجب و مستحب و یکی ازین دو قسم منقسم میشود بچند قسم اما نماز واجب پس آن هم
شش است **اول** نماز یومیه است **۲** نماز جمعه است **۳** نماز عید است **۴**
نماز آیات است **۵** نماز طواف است **۶** نمازی است که بنذر و عهد و نحو آنها
لازم میشود و نماز یومیه پنج است **فصل دوم** در بیان اوقات این پنج نماز است و
درین چند بحث است **بحث اول** در بیان وقت نماز ظهر است بدانکه اول وقت
نماز ظهر زوال شمس است و علامت آن زیاد شدن ظل شخص است بعد از نقصان
در غالب بلاد و بعد از تحقق زوال مقدار چهار رکعت در حق حاضر و دو رکعت در حق
مسافر مختص است بنماز ظهر و بعد از انقضای این مقدار از اول زوال داخل میشود وقت
نماز عصر و وقت هر دو نماز ممتد است تا باقی ماند بغروب شمس مقداری که کفایت کند
ادای نماز عصر را چهار رکعت نسبت بحاضر و دو رکعت نسبت بمسافر و این مقدار
مختص بنماز عصر میباشد و ما بین هر دو مشترک خواهد بود میان الصلوتین و معتبر در
رکعت درین مقام همان قدر واجب است از فعل و قول در حق کسیکه معتدل القرائة
باشد در سرعت و بطوء و هم چنین در فعل توضیح این اجمال مقتضی آن است که
گفته شود چونکه مذکور شد بعد از تحقق زوال مقدار چهار رکعت در حق حاضر مختص
بنماز ظهر است و مختص است که زمان رکعت مختلف است بزیاده و نقصان باعتبار اشتغال

این بر واجب و مستحب میکوئیم مراد درین مقام رکعت مشتمل بر واجب است و این نیز
مختلف میشود باعتبار سرعت قراءة و بطوء ان میکوئیم مراد مقداری است که ادا
شود دران ماهیت حروف و چونکه این نیز مختلف میشود باعتبار اختلاف
اشخاص در مراتب سرعت و بطوء میکوئیم مراد حال اغلب ناس است و هم
چنین است کلام در فعل بعض اشخاص که فعل انها بسرعت صادر میشود بخلاف
بعضی دیکر معیار صدور ماهیت فعل است بالاضافه بحال اغلب اشخاص و بعد از
اطلاع بر مراتب مرقومه میکوئیم فروعات مترتبه بر دقایق مذکوره چند است
اوّل ان است دو نفر فرض میکنیم در اول زوال شروع کردند بنماز ظهر یکی
در رکعت اول طول داد بسبب رعایت آداب و سنن و دیکر اقتصار کرد باقلّ واجب
و این از نماز ظهر فارغ شد و اوّل هنوز از رکعت اولی فارغ نشده بنا بر انچه مذکور
شد میکوئیم جایز است در حق شخص ثانی اقتدا کند در صلوة عصر خود بان شخص
بعلت انکه نماز عصر بمقتضای انچه مذکور شد داخل شده است اکرچه امام هنوز از رکعت
اول نماز ظهر فارغ نشده باشد با انکه خود در یک آن مشغول بنماز ظهر شده اند
۲ آن است هرکاه فرض شود شخصی بطیء القراءة بعد از انقضای مقدار
یک رکعت از نماز بحال واز اول زوال شروع کرد بنماز عصر باعتقاد انکه
نماز ظهر را بعمل اورده بعد از فراغ از نماز عصر عالم شد بحقیقت حال صلوة عصر محکوم
بصحت است بنا بر انکه ان مقدار وقت وسعت کل اقل واجب از صلوة ظهر را داشته
باشد

باشد بخلاف انکه اکر مراد چهار رکعت مختص بالاضافه بخود این شخص بطیء
القراءة بوده باشد ۳ ان است هرکاه فرض شود شخص باعتقاد انکه زوال
متحقق شده مشغول شد بنماز ظهر و بعد فساد اعتقاد او منکشف شد هرکاه بعضی از صلوة
ظهر مصادف با وقت شده باشد بحدیکه ان وقت وسعت اقل واجب نماز ظهر را داشته
باشد و این وقت من غیر تامل حکم میکنیم بجواز اتیان بصلوة عصر من غیر فصل بخلاف
انکه هرکاه وسعت ان را نداشته باشد ۴ هرکاه فرض شود بطیء القراءة بمقدار
چهار رکعت از اخر وقت باقی بوده باشد و همین مقدار نسبت با غلب اشخاص
هشت رکعت نماز را داشته باشد در اینصورت در حق این شخص جایز نیست مشغول نماز
عصر شود و عدول کند از نماز ظهر مطلقا بلکه اکر ممکن بوده باشد در حق این شخص
اتیان صلوتین بجماعت آن متعین خواهد واکر جماعت ممکن نبوده باشد و متمکن
بوده باشد بترک قراءة سوره در هر دو نماز درک کل صلوة ظهر و درک رکعت
از عصر را قضا عدا قبل از غروب چنین کند واکر فرض شود که چنین ممکن نبوده باشد
دور نیست که بکوئیم در چنین صورت این شخص مخیر است ما بین انکه اتیان بصلوة
ظهر نماید اداء و نماز عصر را قضا نماید و بالعکس و ممکن است که کفته شود عدول از ظهر نماید
و متعین بوده باشد در حق این نماز عصر و نماز ظهر را بعد از ان قضا نماید نظر بانکه
مقدار دو رکعت اخیر مختص بنماز عصر است بلا اشکال و مقدار دو رکعت اول مشترک
است ما بین صلوتین پس در صورت اختیار نماز عصر در وقت خود اتیان شده خواهد

مختص

بوده دو رکعت آن در وقت مشترک ما بین هر دو نماز و دو رکعت دیگر در وقت
مختص نماز عصر بخلاف آنکه هرگاه اختیار کند نماز ظهر را در این صورت اگرچه دو رکعت
اولی از آن در وقت مشترک شدن خواهد بود ولکن دو رکعت آخر آن در خارج وقت
خود بلکه در وقت مختص نماز عصر اتیان شده خواهد بود و اگر چنین نماید و بعد از نماز ظهر
قضا نماز عصر را بر اعاده نیت قضا نماید اکمل و اتم خواهد بود مطلب ۳ در ذکر خلاف است در اینکه
وقت صلوتین بدایتا و نهایتا مطلب ۴ در بیان وقت نماز مغرب و عشا است بدانکه
اجماع علما منعقد است بر اینکه وقت نماز مغرب داخل میشود بتحقق غروب شمس
و اشکال در این است و علامت غروب معین کردن حمره مشرقیه است از سمت
راس بجانب مغرب و این قول مستقیم است از اقوال و توضیح این اجمال که بعد از آنکه
قرص شمس از افق در جانب مغرب پائین رفت سرخی که جانب مشرق است معین بارتفاع ... بد
و هر قدر که قرص آفتاب پائین تر میرود سرخی از جانب مشرق بالاتر میرود تا اینکه آن سرخی
بمحاذاه سر میرسد بعد از اینکه آن سرخی از جانب سر میل بجانب مغرب نمود با انتقال
وقت نماز مغرب و وقت افطار خواهد بود و قبل از آن شروع بنماز مغرب نتوان
نمود و هم چنین جایز نیست افطار و بنا بر قول اول که علامت غروب استتار
قرص است این که قرص آفتاب مخفی شد شروع بنماز مغرب و افطار جایز خواهد
بود و بنا بر مختار جایز نخواهد بود مگر در مقام تقیه و هم چنین اگر فرض شود کسی نماز
عصر نکرده باشد تا آنکه قرص شمس مخفی شد بنا بر مختار نماز عصر را نیت ادا
نتوان

بتوان شروع نمود و بنا بر قول اول قضا خواهد بود و لکن احتیاط در امثال مقام این
است که کسی عمدا تاخیر نماز عصر تا آن وقت نماید و اگر اتفاقا تاخیر شد تا آن وقت
اگرچه نماز عصر در این حالت ادا است لکن احتیاط این است که متعرض ادا و قضا
نشود و اکتفا بقربت مطلقه نماید بعد از آنکه مشخص شد که اول وقت نماز مغرب غروب
شمس و علامت غروب میل حمره مشرقیه از سمت راس بجانب مغرب بی اشکال
در این وقت شروع بنماز مغرب بتوان نمود و هم چنین است کلام در افطار
در حق صایم و بعد از تحقق غروب مقدار یکه کفایت کند بمعنی که مذکور شد مختص
بنماز مغرب است بعد از انقضای این از زمان از اول غروب وقت نماز عشا
داخل میشود و وقت هر دو نماز باقی است تا نصف شب چنانچه از اول وقت بمقدار
ادا نماز مغرب مختص باو است هم چنین در آخر وقت مقدار ادا نماز عشا مختص
بنماز عشا است پس وقت نماز مغرب داخل میشود بغروب آفتاب و ممتد است تا آنکه
باقی بماند از نصف شب مقدار یکه کفایت نماز عشا نماید و وقت نماز عشا داخل میشود
بعد از آنکه از غروب منقضی شد مقدار یکه کفایت نماز مغرب بدو و ممتد است تا نصف
شب و منقضی میشود بانتصاف لیل مطلب بنا بر این هرگاه کسی در اول شب خوابید قبل از
ادا نماز عشا بیدار نشد مگر بعد از نصف شب ظاهر این است که نماز او قضا بوده
باشد کلامیکه در این مقام هست این است که آیا واجب است بر این شخص روزه بگیرد
همان روز را بقصد کفاره این عمل یا نه ظاهر این است که واجب بوده باشد خواه خوا
بیدن باختیار این شخص بوده باشد یا باضطرار خواه معتاد بوده باشد به بیدار شدن

[illegible]

یا نه ظاهر این است که صوم واجب بوده باشد در جمیع صور مذکوره و هم چنین
ظاهر این است که وجوب بوده باشد خواه نوم او بعد از اتیان نماز
مغرب بوده باشد یا قبل از اتیان هر دو نماز لکن ظاهر این است که و
جوب صوم مختص بوده باشد بصورتیکه نشأ نوم نموده بعد از دخول لیل
و انقضای مدتی مانیکه وسعت هر دو نماز را داشته باشد و اما هرگاه
چنین نبوده مثل اینکه قبل از تحقق غروب خوابید یا بعد از انتصاف
لیل ظاهر این است که صوم واجب نبوده باشد و هم چنین است
هرگاه خوابید بعد از تحقق غروب لکن قبل از انقضای زمانیکه وسعت
هر دو نماز را داشته باشد بدانکه مفروض در نفس کلام اصحاب است که بیدار
شود بعد از نصف شب و قبل از فجر پس هرگاه فرض شود خوابید و بیدار نشد
مگر بعد از طلوع صبح ظاهر این است در این وقت نیز روزه واجب نیست
و همچنین محل سؤال در حدیث معتبر که مستند حکم در مسئله است اگر چه
مرد است فرقی در این باب مابین زن و مرد نمی‌باشد پس هرگاه
زن قبل از نماز عشا خوابید و بیدار نشد مگر بعد از انتصاف لیل
روزه آن روز بر او نیز واجب خواهد بود و آنچه مذکور شد در صورتی
بود که اخلال نماز عشا شده باشد در وقت آن بجهة نوم و اما هرگاه اخلال
بآن شده باشد بسبب اغماء یا سهو یا بسبب مستی یا متعمداً ترک نماز کرده باشد
آیا در این صورت روزه آن روز بر آن شخص واجب خواهد بود یا نه میگوئیم اما اغماء پس

اشکال

اشکال است میتوان گفت که روزه بر مغماء علیه واجب نبوده باشد لکن این
در صورتی است که اغماء باختیار خود این شخص نبوده باشد باین معنی که این
شخص باختیار خود احداث سبب اغماء نموده باشد و اما هرگاه باختیار خود احداث
سبب اغماء نموده باشد ممکن است که گفته شود این شخص حکم عامد خواهد بود
و حکم بعد مذکور خواهد شد و اما اخلال بنماز عشا بسبب سهو پس میگوئیم که سهو بر
دو قسم است اول آن است که معتقد این بود که نماز عشا را بعمل آورده با این
نماز عشا نکرده و بعد از انتصاف شب مشخص شد فساد اعتقاد او و ظاهر این است
در این صورت حکم بوجوب روزه آن روز نتوان نمود و اکتفا بهمان
قضا نماز مینماید دوم آن است که غافل شد از نماز کردن و وقتی متنبه شد که
نصف شب شده بود و احتیاط در این مقتضی این است که در این صورت اخلال
بروزه آن روز ننماید و اما اخلال نماز عشا بجهة مستی میگوئیم این نیز بر دو
قسم است یک قسم آن است که مستی باختیار خود نباشد در این صورت
اگر چه حکم بوجوب روزه آن روز ممکن نیست لکن طریقه احتیاط مقتضی
آن است که اخلال بروزه آن روز ننماید و قسم دیگر آن است که مستی
باختیار خود این شخص بوده باشد که احداث سبب مسکر آن باختیار خود نموده
و در نیت حکم عامد بوده باشد پس میگوئیم اما عامد یعنی کسیکه عمداً ترک نماز
عشا کرده تا نصف شب گذشت آیا روزه آن روز بر آن شخص واجب است یا نه

که واجب بوده باشد پس هرگاه اخلال بروزه نماید معاقب خواهد بود بترک
صوم چنانچه معاقب است بترک صلوة و بنا بر غیر آن از وقت آن تنبیه باید نمود
و از این است که ختم مبحث شود و بایراد چند ان است که وجوب
صوم مذکور آیا مختص است در صورتیکه اخلال ناز عش شده باشد در حضر یا ثابت
است در سفر و حضر حق است که تفصیلی داده شود در مسئله ماین کثیر السفر و سایر
سفر و معصیت بوده باشد و غیرها اگر کثیر السفر بوده باشد ظاهر این است که واجب
بوده باشد که روزه گرفته باشد در آن و اما هرگاه چنین نبوده باشد روزه بر آن شخص
واجب نخواهد بود و همچنین هرگاه این امر در شبی اتفاق افتاده باشد که روزه آن روز
بشریعت طاهره مجوز نبوده باشد مثل اینکه در شب عید این اتفاق افتاده و همچنین است
هرگاه عایقی از صوم در آن روز هم رسید مثل اینکه مریض شد یا اینکه حایض شد
و هکذا اجمالا هرگاه این سبب صوم در شبی هم رسید که صوم آن روز در شریعت
ممنوع و حرام بوده باشد روزه در آن روز واجب بلکه جایز نخواهد بود و تفصیل
مقام مقتضی این است که گفته شود این سبب صوم در شبی که هم رسید صوم
آن روز در شریعت مطهره یا حرام است یا جایز است یا واجب پس اگر حرام
بوده باشد ظاهر این است که روزه آن روز در این مقام مطلوب نبوده باشد
بلکه جایز نخواهد بود و اگر ممکن بوده باشد یعنی مانعی از صوم نبوده باشد واجب است
و اما اگر واجب بوده باشد این محتاج به تفصیل است یا این نحو واجب یا معین است

مثل اینکه

مثل اینکه این امر در ماه مبارک اتفاق افتاد یا در شبی که روزه آن روز بر آن
شخص معین بود بنذر یا غیر نذر در این صورت ظاهر این است که لازم بوده
نیت هر دو روزه نماید پس صومین تداخل خواهند نمود یا اینکه نیت روزه
ماه مبارک یا نذر معین نماید که این مجزی باشد از آن صومیکه مستند است
باخلال ناز عش و تحقیق این مسئله کما هو حقه بتوفیق رب الارباب در جلد خامس
از مجلدات مطالع الانوار در مباحث صلوة کسوف ایراد نموده ایم و اشاره
اجمالیه در جلد اول در مبحث مواقیت و فصول این مسئله نیز شده است و هرگاه
صوم آن روز معین نبوده باشد مثل اینکه صوم منذور بنذر مطلق
بر ذمه او بود و منظورش این بود که فردا را بهمان قصد روزه گرفته باشد
شب چنین امری اتفاق افتاد و همچنین است قضاء ماه مبارک در صورت
ضیق وقت در این صورت امتثال در حق این شخص بدو طریق ممکن است اول
آن است که روزه را بقصد کفاره تاخیر صلوة عش روزه گرفته و بعد
روزه را واجب بنذر مطلق مثلا تاخیر انداز د بوقت دیگر ۲ آن است
که همان روزه را بنیت هر دو صوم روزه گرفته صومین در اینجا نیز
تداخل خواهند نمود و فرق ما بین این صورت و صورت سابقه آن است که تداخل
در آنجا لازم بود بخلاف این صورت که تداخل در این مقام جایز خواهد
بود بنابراین هرگاه کسی مشغول بصومی بوده باشد که تتابع و توالی در آن شرط
بوده باشد مثل کفاره ماه مبارک رمضان در صورت عدم تجاوز از نصف معین

هرگاه چنانچه ... ماه مبارک روزه ... فوت شده باید ... شصت روز روزه ... بنیت کفاره ... هرگاه در ... مخالف اتفاق ...

امری اتفاق افتد و میتواند در آن روز قصد هر دو صوم نماید امتثال بهر دو
او حاصل میشود و بنا بر این اخلال بتتابع هم نخواهد تا آنکه لازم باشد استیناف صوم
کفاره نظر باخلاف امر تتابع بعلاوه حکمی است که گفته شود در صورتیکه نادی
تدارک نموده باشد بلکه همان روز … این صوم بسبب اخلال بصلوة
بخصوص روزه شود و گفتگو در همچنین امری موجب اخلال بتتابع مطلوب در آن صوم
نشود خصوصا در صورتیکه ابتدا بسبب اختیار این شخص نبوده باشد مثل اینکه فرض
شود کسیکه شب سابق در روز آن هیچ خواب نکرده و بعد از ادای نماز مغرب سجده
شکر مستحبه را بعمل آورده باشد در اثنای سجده خواب باو غلبه نموده خوابیده و فرض بیدار
شد که هوا صبح است لکن از فتح باب این احتمال بتوفیق الموفق الاکبر حاجت باین
دیگر نخواهد بود … آن است که هرگاه شب همچنین امری اتفاق افتاد در روز
انشاء سفر در حق چنین شخص مجوز خواهد بود یا نه حق در مسئله تفصیل در این مقام
است ما بین آنکه انشاء سفر قبل از زوال بوده باشد یا بعد از زوال بوده باشد
میگوئیم جایز است چه مسافرت بعد از زوال منافات با تمام صوم در آن ندارد
و اگر قبل از زوال بوده باشد تفصیل داده شود ما بین کثیر السفری که رافع حکم آن
بطور نرسیده باشد و غیر آن اگر کثیر السفر بوده باشد حکم شود بجواز سفر و لزوم صوم
در این روز و اگر غیر کثیر السفر بوده باشد در این وقت تفصیل داده شود ما بین سفر واجب
و غیر واجب اگر غیر واجب است حکم میشود بعدم جواز آن و تعیین بر آن شخص در آن روز روزه است
و اگر واجب بوده باشد در این وقت لازم میاید تعارض واجبین سفر و صوم در این صورت

مگر رجوع بترجیح و اختیار اهم در نظر شرع مثلا هرگاه فرض شود چنین امری در شب
اتفاق افتاد و در روز قافله حاج میروند و این شخص مستطیع است و با تخلف از این
قافله مایوس از درک حج است در این سال در این صورت ظاهر این است
که اختیار مسافرت نماید و از روزه آن روز میگذرد و تقدم امکان بترجیح مخیر
خواهد بود ما بین اختیار احد واجبین و ترک دیگر … آن است که آیا
قضای این روزه در صورت اخلال بسبب عذر واجب یا غیر عذر واجب خواهد بود یا نه
مثل اینکه فرض شود چنین امری اتفاق افتد در حق ضعیف و صبح حایض شد
یا در حق مریض اتفاق افتاد یا روز مریض شد یا متذکر بحقیقت حال شد در
روز و حال آنکه کل بعمل آورده بود و یا آنکه روزه روز آن شب بنظر ممنوع شرعی
ممکن نبود مثل آنکه شب احد عیدین بود یا لیالی التشریق که عبارت از یازدهم
و سیزدهم و سیم ذی الحجة الحرام بوده باشد در منی یا آنکه اخلال بصوم نموده متعذر
اثنا ظاهر این است که حکم بوجوب قضای آن روز ممکن نبوده باشد در جمیع صور
مفروضه … آن است که این حکم مختص بنماز عشا است و در سایر صلوة
مغرب ثابت نیست پس هرگاه بعد از زوال و انقضای زمانیکه وسعت فریضتین
داشته باشد کسی خوابید و بیدار نشد تا غروب یا آنکه در شب اعتقاد آنکه
نماز مغرب را کرده است نماز عشا را بعمل آورده و خوابید و بیدار نشد مگر
بعد از نصف شب در آن وقت فساد اعتقاد او منکشف شد و مشخص شد که نماز مغرب
را بعمل نیاورده است یا آنکه بعد از دخول شب و انقضای زمانیکه کفایت صلوتین

نمود خواهید قبل از ادای صلوتین و بعد از رشد کرد قبل از نصف شب مقداری که کفایت
نماز نمود مکر ادا، صلوة عشا را در جمیع این قسم صوم آن روز ثابت نیست و زمان
کلام را در این مقام اگرچه تجاوز از اعتدال نموده لکن نظر باینکه مباحث مهمه
بود و اصحاب رفع الله تعالی بحث ۴ در بیان وقت نماز صبح است و تحدید آن بدایتاً و نهایتاً
پس میگوئیم اوّل آن حین ظهور سفیدی است فوق افق منتصب بافق در جانب شرق که
منبسط و منتشر است در عرض افق منتصب بآن و این اوّل فجر است که تعبیر از آن بصبح صادق
میشود در مقابل صبح کاذب که عبارت از سفیدی منتصب بافق نیست بلکه فوق افق
است و ظلمتی یعنی سیاهی فاصله است مابین این سفیدی و افق مشرق که تعبیر از آن میشود بصبح
کاذب و این روشنی که عبارت است از روشنی متصل بافق شرق و منتشر در عرض آن است اوّل
وقت فریضه صبح است و در این وقت حرام میشود اکل و شرب بر کسیکه عازم صوم است
و وقت نماز ممتد است تا طلوع شمس باین معنی که وقت نماز صبح منقضی میشود بطلوع شمس اما اینکه
اوّل وقت حین ظهور سفیده است که مذکور شد پس محل اتفاق است و اما انقضای
وقت آن بطلوع شمس پس این مشهور مابین فقها است و شیخ طوسی تفصیلی داده مابین
مختار و مضطر و ممکن است ارجاع هر دو بیک چیز بحث ۹ اوّل در بیان مطالبیکه
مناسب مباحث سابقه بوده است و این بیان است ۲ در عروض اسباب مسقط
بصلوة و دفع آن است و در این دو مقام است اوّل در عروض و حدوث این اعذار
بدانکه هرگاه حیض یا نفاس یا جنون یا اغما یا رسید بعد از دخول وقت نماز اگر بعد از دخول
وقت نماز تا عروض این اعذار مقداری منقضی شده باشد که کفایت نماز و شرایط مفقوده

نماید در این صورت قضای آن لازم نیست تفصیل مسئله مقتضی این است که گفته شود
که هرگاه است همان انقضای مقداریکه کفایت چهار رکعت یا سه رکعت یا دو رکعت
نماید کفایت میکند در حکم بوجوب قضای ظهر یا مغرب یا نماز صبح و هرگاه است
آن قدر کفایت در حکم بلزوم قضا نماز باید اول در صورتی است که کسی در حین
وقت فریضه جمیع شرایط صلوة در حق او محقق بوده و مقدار چهار رکعت از زوال
و سه رکعت از غروب و دو رکعت از طلوع فجر که منقضی شد عذر مسقط
تکلیف حادث شد مثل اینکه ضعیفه حایض شد در این صورت بی اشکال نماز
لازم است و اما هرگاه در حین دخول وقت چنین نبوده باشد انقضای
این مقدار کفایت نمیکند در حکم بلزوم قضا انقضای این مقدار کفایت
نمیکند در حکم بلزوم قضا بلکه لابد است در حکم بلزوم قضا از انقضای شدن
مقداریکه کفایت نماز و شرایط مقصوده نماید و همچنین است نفاس و جنون
و اغماء و امثال آن ۲ در رفع اسباب مانعه است بدانکه هرگاه این اسباب رفع شد
و آخر وقت درک نمود مقداری را که کفایت شرایط مفقوده و یک رکعت
از نماز نماید در این صورت اتیان بآن نماز واجب است پس هرگاه ضعیفه
از حیض پاک شد و از آخر وقت درک نمود مقداری را که کفایت غسل و یک
رکعت از نماز کند نماز واجب است و همچنین هرگاه طفل بالغ شد بعد از بلوغ درک
نمود مقداری را که کفایت وضو و یک رکعت از نماز نماید ظاهر این است که نماز از او
ادا بوده باشد پس نیت ادا تواند نمود بلکه ظاهر این است که اگر زمان کفایت غسل

دیگر رکعت را نماید لکن کفایت نمیتیم و یکرکعت را نماید باز نماز واجب بوده باشد و ظاهر
این است که وسعت زمان بجهت دفع خبث معتبر نبوده باشد پس اگر زمانی
کفایت در رفع خبث نماید بان خبث نماز لازم خواهد بود و در جمیع صور مذکوره
هرگاه اخلال بنماز در همان وقت نماید آثم و قضای آن نماز واجب بوده باشد
از آنچه مذکور شد معلوم میشود که اگر قبل از غروب درک نماید مقداری را که
کفایت پنج رکعت نماید بنماز ظهر و عصر هر دو بر آن شخص لازم خواهد و همچنین
هرگاه قبل از نصف شب درک کند مقدار پنج رکعت را نماز مغرب و عشا را هر
دو لازم خواهد و اما هرگاه بقدر چهار رکعت درک کند درین وقت لازم است
اتیان بنماز عشا و اتیان به نماز مغرب جایز نیست نظر باینکه این مقدار مختص بنماز
عشا است پس صادق نیست که یکرکعت از نماز مغرب در وقت خود درک نموده
قول بوجوب نماز مغرب و عشا در این صورت ضعیف است و چنان از آنچه مذ
کور شد ظاهر میشود بعلاوه آنکه وقت مختص بنماز عشا مقدار چهار رکعتی است که
دو رکعت با حمد و سوره بوده باشد و دو رکعت مع غیر سوره در این وقت
متمکن از اتیان سه رکعت نماز مغرب یکرکعت نماز عشا که با حمد و سوره بوده باشد
نخواهد بود پس از مفروض خارج خواهد بود مگر آنکه گفته شود که چون در وقت
ضیق وقت است سوره در ضیق وقت واجب نیست لکن بنا بر این در چهار رکعت
و پنج رکعت نیز چنین میگوئیم یعنی هرگاه بقدر رکعت از آخر وقت درک نموده

هر دو نماز

هر دو نماز واجب است و این نیز چون در ضیق وقت است پس پنج رکعت
پنج رکعتی خواهد بود که مشتمل بر سوره نبوده باشد و مقدار رکعتی است
نماز عشا چهار رکعتی است که مشتمل بر سوره نبوده باشد پس این فرض
که شد در چنین صورت نماز مغرب و نماز عشا هر دو واجب خواهد
بود تحقیق در مسئله این است در مختار که وقت چهار رکعتی که مختص بنماز
عشا است چهار رکعتی است که دو رکعت با حمد سوره بوده باشد و دو
رکعت بدون سوره باین معنی که تاخیر نماز عشا در حق مختار تا این حد
جایز است اما تاخیر زیاده بر این ظاهر این است که جایز نبوده باشد اگر
چه کفایت چهار رکعت بدون سوره بکند و اما معاذیر پس هرگاه بمقدار
پنج رکعت بدون سوره از وقت درک نماید ظاهر این است که هر دو
نماز واجب بوده باشد نظر بضیق وقت و اطباق فقها بعدم وجوب سوره
در این حالت ظاهر است لازم است قبل از شروع نمودن
بنماز تحصیل علم بدخول وقت نماز با امکان علم و اما در صورت عدم
امکان علم بمظنه دخول وقت جایز است پس هرگاه در صورت تمکن
از علم اکتفا بمظنه نمود و شروع بنماز نمود نماز باطل خواهد بود خواه
مشخص شود که کل نماز واقع در خارج وقت شده یا بعض در خارج وقت شده و بعضی
در وقت یا نه بلکه نماز باطل است اگر چه مشخص شود که کل نماز واقع در وقت

بمظنه

شده باشد و اما هرگاه متمکن از تحصیل علم نبوده باشد در این صورت اعتماد
میتوان نمود و این منقسم بدو قسم میشود آن است که متمکن از تحصیل علم
در حال نیت و هم چنین است رجاء حصول علم در استقبال هم
در این صورت اعتماد بمظنه در دخول وقت بی اشکال است آن است
که متمکن از تحصیل علم در حال نیت لکن رجاء حصول علم در استقبال است
مثل یوم غیم در این صورت نیز اعتماد بمظنه ظاهر این است نمود
لازم نیست که تامل نماید تا علم بدخول وقت حاصل شود بلکه بمجرد مظنه
بدخول وقت نماز میتوان نمود پس اگر اعتماد بمظنه در این صورت نمود
از این نیست یا معلوم شد که ظن او مطابق واقع نبوده باشد یا مطابقه
و عدم مطابقه هیچیک معلوم نشد صحت صلوة در قسم اول مسلم است
و همچنین است در قسم ثالث و اما در قسم ثانی پس این [illegible] سه قسم میشود
یک قسم آن است اگرچه فساد اعتقاد مشخص باشد لکن بعضی از اجزاء
صلوة در خارج وقت شده و بعضی در ظرف وقت [illegible] شده و بعضی در وقت
واقع شده در این قسم نیز نماز صحیح است اگرچه [illegible] واقعه در وقت
اقل بوده باشد نسبت باجزای واقعه در خارج وقت لکن این در صورتی
است که فساد اعتقاد او بعد از فراغ از نماز مشخص شود لکن قبل از
دخول وقت اما بحدیکه اگر نماز را اتمام نماید در این نماز وقت داخل میشود

و بعضی

و بعضی اجزاء نماز بعد از دخول وقت میشود در این صورت ظاهر این است
که نماز باطل بوده باشد پس قطع نماز در این وقت که مشخص شد که هنوز
وقت داخل نشده متعین است اگرچه عالم بوده باشد که قبل از اتمام
صلوة وقت داخل میشود قسم دیگر آن است که کل اجزاء صلوة واقع شود در
خارج وقت در این قسم نماز باطل و اعاده در وقت لازم است مطلب ۴
جنبی متطهر هرگاه بالغ شود در اثنای وقت فلا از این نیست یا قبل از اشتغال
بنماز خواهد بود یا میان اشتغال یا بعد از فراغ از نماز و بر جمیع تقادیر بعد از بلوغ
وقت وسعت یکرکعت نماز یا زیاده را دارد یا نه بر کل تقادیر یا بلوغ مبطل طهارت
نیست مثل اکمال سن یا مبطل است پس مسئله بچندین صورت متصور میشود و در
دو قسم نماز واجب نیست و این در صورتی است که زمان بعد از بلوغ وسعت یکرکعت
نماز را نداشته باشد خواه قبل از اشتغال نماز بوده باشد یا بعد از اشتغال یا آن بعد از
فراغ از آن و تفاوتی نیست که بلوغ بچیزی بوده باشد یا نه او هم چنین است در صورتیکه
که مبطل وضو بوده باشد مثل احتلام
زمان بعد از بلوغ وسعت یکرکعت نماز و طهارت را نداشته باشد لکن بلوغ
بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت بوده باشد و در تتمه صور نماز واجب است
و این در صورتی است که بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت نبوده باشد
و زمان بعد از بلوغ وسعت یکرکعت را داشته باشد خواه قبل از شروع بنماز بوده
باشد یا در اثنای نماز یا بعد از فراغ و هم چنین است در صورتیکه بلوغ بچیزی بوده

باشد که مبطل طهارت بوده باشد لکن زمان بعد از بلوغ وسعت طهارت و تکبیرت
آنهم و قضای آن لازم خواهد بود مطلب ۲ آن است هرگاه کسی مشغول نماز عصر شده
باعتقاد آنکه نماز ظهر را بعمل آورده است یا مشغول نماز عشا شد باعتقاد آنکه اتیان
بنماز مغرب نموده است بعد فساد اعتقاد او ظاهر شد ظهور فساد اعتقاد
او یا در اثنای نماز عصر و عشا است یا بعد از فراغ از هر دو نماز پس در این مطلب
دو مقام است اول آن است که ظهور فساد اعتقاد در اثنای نماز بوده باشد
این بر شش قسم میشود اول آن است که شروع بنماز متاخر در وقت مختص بنماز متقدم
بوده و ظهور فساد اعتقاد نیز در وقت مختص بهمان نماز بوده باشد ۲ آن است
که شروع بنماز متاخر در وقت مختص بنماز سابق شده باشد لکن ظهور فساد
اعتقاد در وقت مشترک مابین صلوتین بوده باشد ۳ آن است که شروع بنماز
لاحق و هم چنین ظهور فساد اعتقاد هر دو در وقت مشترک بوده باشد
در هر سه قسم لازم است که بمحض اطلاع بر حقیقت حال عدول نماید از نماز لاحق
بسوی نماز سابق یعنی قلب نیت نماید از لاحق بسابق یعنی در نزد خود قرار دهد
که این نماز ظهر است یا مغرب ۴ آن است که ثانیاً شروع بنماز و زمان
تذکر هر دو در وقت مختص بنماز متاخر بوده باشد مثل آنکه شروع بنماز
عصر یا نماز عشا در آخر وقت نمود باعتقاد آنکه ذمه اش از نماز ظهر یا مغرب بری شده
است در اثنای نماز بخاطر آورد که نماز ظهر را یا نماز مغرب را اتیان ننموده در این

صورت

صورت بی اشکال عدول جایز نیست بل لازم است همان نماز بقصد آنکه
عصر است یا عشا است باتمام رساند بعد از آن این نماز سابق را قضا نماید
۵ آن است که وقت شروع بنماز لاحق وقت مشترک بوده
وقت تذکر بحقیقت حال وقت مختص بنماز لاحق بوده و این قسم اگرچه
بنحوی است که اگر عدول بنماز سابق نماید و تمام کند متمکن از درک
یکرکعت از نماز لاحق در وقت خود نخواهد شد باز عدول جایز نیست
و اگر چنین نبوده باشد یعنی بعد از عدول بنماز سابق و اتمام آن میتواند
یکرکعت از نماز لاحق را در وقت اتیان نمود خالی از اشکال نیست لکن
باز ظاهر این است که عدول نتواند نمود مخفی نماند از آنچه مذکور شد در قسم
پنجم ظاهر میشود حکم قسم ششم باز مقام آن است که ظهور فساد اعتقاد
بعد از فراغ نماز بوده باشد احتمالات سابقه در این جا جایز نیست توضیح حال
مقتضی این است که گفته شود که فراغ از نماز لاحق یا در وقت مختص بنماز
سابق است یا در وقت مشترک است یا در وقت مختص بنماز لاحق خواهد بود
و بر جمیع تقادیر زمان شروع در نماز لاحق یا موافق است با زمان فراغ
یا مخالف پس احتمالات متعدد خواهد نمود و اول آن است که زمان فراغ از نماز
لاحق مختص بوده بنماز سابق و هم چنین زمان شروع در این وقت ظاهر این
که نماز باطل بوده باشد و اعاده آن بعد از اتیان بنماز سابق لازم بوده باشد

پس عدول در این مقام ثابت نخواهد بود   اما آنست که زمان فراغ مخالف با
زمان شروع است باین نحو که زمان شروع به نماز لاحق اگرچه مختص به نماز
سابق است لکن زمان فراغ وقت مشترک مابین هردو نماز است و این
صورت نیز ظاهر این است که آن نماز باطل بوده پس اعاده این نماز بعد از
اتیان به نماز سابق لازم خواهد بود   اما آنست که زمان فراغ از نماز لاحق
موافق باشد با زمان شروع در آن باین نحو که زمان فراغ از آن در زمان شروع
بان هردو در وقت مشترک میان هردو نماز باشد در این وقت
مشترک بشند میان هردو نماز باشد در این وقت اگرچه عدول ثابت نیست
لکن ظاهر اینست که نماز لاحق صحیح بوده باشد و اعاده آن واجب نبوده
باشد پس اتیان مینماید به نماز سابق به تنهائی چهارم آنست که زمان شروع
با زمان فراغ از نماز لاحق مختلف بوده باشد باین نحو که زمان فراغ موافق
بوده با زمان فراغ موافق بوده باشد با زمان شروع باین نحو که هردو
در وقت مختص به نماز لاحق بوده باشد در این صورت نیز نماز لاحق
صحیح است و عدول ثابت نیست و لازم است اتیان نماید به نماز سابق
لکن در این دو صورت نماز سابق قضا خواهد پس اتیان مینماید او را به نیت
قضا پس از آنچه مذکور شد مشخص شد که عدول از نماز لاحق به سابق بعد از
فراغ از نماز ثابت نیست خواه دو نماز باهم در عدد رکعات مساوی باشند

یا مختلف

یا مختلف و در صورت مساوات هردو چهار رکعتی بوده باشند یا سه رکعتی یا دو
رکعتی لکن در اینصورت نیز لا محاله احدهما باید قضا بوده باشد و دیگری ادا
یا هردو قضا بوده باشند بخلاف دو چهار رکعتی چنانچه تصویر در دو قضا ممکن است
در دو ادا نیز ممکن است و همچنین در مختلفین پس هرگاه از عدول مختص مراد
شد بصورتیکه متذکر بحقیقت حال شود در اثنای نماز و این اعم است که هردو
نماز ادا بوده باشد چنانچه کلام در این بود یا هردو قضا بوده باشد یا مختلف
باین معنی که معدول منه ادا باشد و معدول الیه قضا و تصویر عکس اگرچه ممکن است
لکن خالی از اشکال نیست و عدول در صورتیکه معدول منه و معدول الیه هردو
مساوی در عدد رکعات بوده باشند ثابت است مادامیکه فارغ نشده
اگرچه قبل از صیغه سلام بوده باشد که با آن از نماز فارغ میشود و هم چنین است
در صورتیکه معدول منه و معدول الیه مختلف بوده باشند لکن رکعات
معدول الیه زیادتر بوده باشد از رکعات معدول منه نماز مغرب است مثلا
و معدول الیه نماز عصر و اما هرگاه رکعات معدول منه بیشتر بوده باشد از
رکعات معدول الیه مثل اینکه معدول منه نماز عشا است و معدول الیه نماز مغرب
شکی در این نیست که حکم بجواز عدول قبل از فراغ بر وجه اطلاق صحیح نیست
چه ظاهر است که بعد از رفع راس از سجود رکعت اخیره ملحق به چهار رکعت خواهد
بود و مشخص است که نماز مغرب سه رکعت است پس عدول در این صورت ممکن
نخواهد بود بلکه شبهه نیست که محل عدول فوت میشود بدخول در رکوع رکعت چهارم

در صورت مفروضه کلامیکه در این مقام است این است که آیا فوات
عدول موقوف بادنی رکن است نسبت بمعدول الیه یا مطلق زیادتی
است فی مارنز و فقیر ثانی است بنابراین همین که در صورت مفروضه
ایستاد و در رکعت چهارم نز و فقیر دیگر عدول نمیتواند نمود و اگر چه شروع
بقرائت یا تسبیح ننموده باشد پس لازم است در فرض مفروض هرگاه
متذکر بحقیقت حال شد بعد از آنکه ایستاده بجهة رکعت چهارم نماز عشا را
تمام نماید بقصد نماز عشا بعد از فراغ از این نماز اتیان به نماز مغرب نماید
از آنچه مذکور شده معلوم شد که عدول چنانچه بعد از فراغ از عمل ثابت نیست
و همچنین است در اثنای عمل هرگاه تجاوز نمود از محل عدول و هم چنین مشخص
شد که اختلاف در کیفیت ما بین معدول منه و معدول الیه در قرائت و جهر
و اخفات مانع از عدول نیست و لهذا جایز است عدول از نماز مغرب به نماز
عصر و از نماز ظهر به نماز صبح و هکذا

فصل چهارم در بیان قبله است

بدانکه قبله در اصطلاح اهل شرع عبارت است از موضعیکه لازم است استقبال
بسوی آن در حالت نماز و لازم است گردانیدن انسان را بسوی آن
در حالت احتضار و دفن نمودن میت را بسوی آن و گردانیدن مقادیم بدن را
در حالت ذبح بسوی آن و ترک نمودن توجه بسوی آن را در حالت بول و غایط
و فقهای اعلی الله مقامهم اختلاف کرده اند در تعیین آن و حق آنست که قبله عبارت
از فضای است که کعبه معظمه حالا آنجاست و فوق تا سموات علی و در تحت
تا تحت الثری در حق اشخاصیکه متمکن هستند از استقبال بآن و جهة همین فضا است
در حق کسانیکه متمکن از استقبال بآن نیستند و این قول مختار محققین از فقهاست
و هرگاه سمت قبله مشخص نبوده باشد لازم است اجتهاد در تشخیص آن و لکن در
بلاد مسلمین اعتماد بمحاریب مسلمین و مقابر ایشان میتوان نمود مگر در صورتیکه
علم یا مظنه داشته باشد بر خطاء آن در هریک از این دو صورت که بوده
باشد اعتماد نمیتوان نمود بلکه لازم است اجتهاد در تشخیص قبله تا تحصیل علم یا مظنه باشد
بلکه در صورت شک نیز چنین است مجملا سمت قبله میباید یا معلوم باشد
یا مظنون تا توان اعتماد نمود و در صورت انتفای مظنه و عدم تمکن از آن
در جهت معینه اگر جمیع جهات در نظر مکلف مساوی بوده لازم است اتیان بچهار
نماز در چهار سمت و اگر مساوی نبوده بلکه امر قبله منحصر در سه جهت بوده باشد
لازم است سه نماز در سه سمت و اگر منحصر در دو باشد اقتصار نماید و هرگاه متحیر در
قبله مشغول نماز شد بقصد اینکه چهار نماز بچهار سمت مثلا بجا آورد بعد از اداء یکی از رفع
تحیر او شد خالی از این نیست که نمازی که قبل از زوال تحیر او صادر شده یا بسمت قبله
بوده بی اشکال اکتفا بآن نماز میتوان نمود بلکه لازم است بنا بر آن گذاشتن اگر بسمت
قبله نباید و اگر آن نماز بسمت قبله بوده باشد در جواز اجتزای بآن اشکال است
احوط اعاده آن نماز است ثانیا و این حکم مذکور یعنی اتیان بچهار نماز بچهار سمت
آیا مختص است بنماز یومیه یا عام است تفصیل در این مقام باین نحو است اما نماز
پس ظاهر اینست که اکتفا بیک نماز به هر سمت که بوده باشد میتوان نمود و اما غیر آن

مثل نماز آیات غیر کسوفین که موقت بوقتی نبوده باشند بگوییم تا قیران نماید
نماز مع تجبر شود واما کسوفین اگر وقت وسعت چهار نماز بجا آمدن داشته
باشد لازم است که اتیان کند واگر وسعت نداشته باشد اقتصار کند
بآنچه وقت وسعت دارد و دور نیست در امثال مقامات [illegible]
[illegible] نماز میت و نماز خسوف و کسوف در چنین وقتی عمل
بمقتضای قرعه نمودن اولی باشد خصوصا در مثل نماز میت و دیگر متحیر در قبله جایز
است اقتدای نماید بغیر متحیر معتقد است که سمت قبله نیست بی اشکال جایز
~~نیست واما در سمتیکه معتقد این است که سمت قبله نیست بی اشکال جایز~~
نیست واما در سمتیکه معتقد این است که سمت قبله است حکم بجواز اقتداء
مشکل است و بدان که واجب است رعایت استقبال در جمیع احوال نماز پس هرگاه
التفات از قبله نماید در اثنای نماز این بر دو قسم است عمدا یا سهوا و علی
التقدیرین یا بهمه بدن است یا بروی تنها و بر جمیع تقادیر یا بخلف قبله
یا بسوی یمین و یسار است یا مابین یمین و یسار پس اقسام دوازده است
شش قسم در عمد و شش قسم در سهو اما اقسام [illegible] اول آنست که التفات
نماید بهمه بدن بخلف قبله و دویم آن است که [illegible] نماید بوجه [illegible]
بخلف قبله قسم یکی در بطلان نماز در این دو قسم نیست پس استیناف [illegible]
لازم است سیم آنست که التفات نماید بکل بدن بجانب یمین یا بجانب
یسار و در این قسم نیز نماز باطل میشود و استیناف آن لازم است چهارم آن است

که التفات نماید بکل بدن بمابین یمین و یسار این قسم نیز نماز باطل است خواه
مشغول بوده باشد در حین انحراف ببعض افعال نماز یا نه در هر صورت نماز باطل
و استیناف آن لازم است پنجم آنست که التفات نماید بوجه تنها بجانب
یمین خود یا یسار خود این قسم ظاهر این است که نماز صحیح ولکن اصل فعل مکروه
بوده باشد ششم آنکه التفات نماید بوجه تنها بمابین یمین و یسار صحت در قسم
خامس مستلزم صحت در این قسم است بطریق اولی بلکه حکم بکراهت در این
صورت ممکن نیست واما اقسام سهو اول آنست که التفات نماید بوجه
تنها بمابین یمین و یسار دویم آنست که التفات نماید بوجه تنها بسوی یمین
یا یسار شبهه در صحت صلوة در این دو قسم نیست حکم بصحت نماز در این دو
صورت بطریق اولی سیم التفات بوجه تنها است بخلف قبله و در این
صورت اگرچه ظاهر از بسیاری فقهاء رفع الله تعالی قدرهم صحت نماز است در مثل دو
صورت مذکوره ولکن مختار نزد حقیر این است که نماز باطل و استیناف آن لازم
باشد ۴ التفات بکل بدن است بخلف قبله پنجم التفات بکل بدن است
بجانب یمین یا یسار مختار در این دو صورت نیز فساد نماز است ششم التفات
بکل بدن است بمابین یمین و یسار در این وقت مشغول بعضی از واجبات
نماز بوده باشد نماز باطل میشود واگرچه از واجبات غیر رکنیه بوده باشد
و اگر مشغول نبود حکم به بطلان مشکل است احتیاط در اعاده است و دیگر بدانکه
ظهور فساد [illegible] اعتقاد در امر قبله یا بعد از فراغ از نماز بوده باشد این قسم میشود

اوّل آنست که نماز واقع شده است مابین یمین و یسار قبله دویم آنکه
نفس یمین یا نفس یسار باشد سیم بخلاف قبله بعبارة اخری بعد مابین سمت قبله
و مابین آن سمتیکه متوجه شده در حال نماز یا اقل از ربع دوره است یا مساوی
آن است یا بیشتر از ربع است پس از اوّل میشود مابین مشرق و مغرب
و از ثانی نفس مشرق و مغرب و از ثالث باشد یا اگر اوّل است نماز صحیح
است و محتاج باعاده نیست و در ثانی اعاده لازم است هرگاه انکشاف
خلاف اعتقاد او در وقت شده باشد و اگر انقضای وقت بوده باشد
قضا لازم نیست و در ثالث خلاف عظیمی است مابین فقها مختار این است
که در صورت ثالثه هست اعاده نماز در وقت لازم و بعد از آن قضا
قضا لازم نیست لکن احوط در این قسم اتیان بقضا است و اما هرگاه ظهور
خلاف اعتقاد در اثنای نماز بوده باشد در اینصورت اگر مابین یمین و یسار
است لازم است میل نماید بسوی قبله و نماز را تمام کند در حال میل ظاهر
این است که لازم است مشغول واجبات نماز نشود و در دو صورت
دیگر لازم است نماز را قطع نموده متوجه قبله شده استیناف نماید اگرچه
متمکّن از اتیان یک رکعت نماز در وقت نبوده باشد بلکه هرگاه از وقت
در یک رکعت باید مقداری که کفایت یک رکعت نماید لازم است قطع نمود
استیناف نماید بعد از توجه بسمت قبله و اما هرگاه فرض شود بعد از قطع
متمکن از درک یک رکعت نماز در وقت نخواهد شد آنچه جماعتی از متأخرین

قطع نماز

فقها ظاهر میشود آن است که در اینصورت تجویز نماز نموده اند و مختار
نزد حقیر خلاف است بلکه لازم است قطع نماز حتی در اینصورت
و چونکه مفروض این است که ما بقی از وقت کفایت یک رکعت
از نماز را نمیکند لازم است نماز را بقصد قضا اتیان نماید و آیا
حکم در جاهل بسمت قبله یا ناسی مثل کسی است که خبط در سمت قبله نموده
باشد یانه میگوئیم اما جاهل پس ظاهر این است که حکم چنین نیست بلکه
لازم است اعاده نماز اگرچه نماز او مابین مشرق و مغرب
که مذکور شد واقع شده باشد بلکه جاهل حکم عامد است پس هرگاه
کسی عمداً نماز را بغیر جهت قبله نموده باشد نماز او باطل است اعاده
یا قضای آن متعیّن است جاهل نیز مثل اوست و اما ناسی مبنای
این است اوّل بیان شود که مراد از ناسی چه چیز است آن وقت معلوم شود
بحکم آن پس میگوئیم مراد از ناسی در این مقام دو احتمال دارد اوّل آن است
که مراد ناسی حکم بوده باشد دویم ناسی موضوع و مراد از ناسی بحکم
کسی است که اوّل میدانسته که در نماز واجب است استقبال قبله لکن
این مطلب را فراموش نموده و مراد از ناسی موضوع آن است که اوّل
سمت قبله را تشخیص نموده لکن فراموش نموده و نماز بسمت دیگر نموده
باعتقاد اینکه این سمت همان سمتی است که تشخیص نموده بوده است
اما ناسی بحکم پس این دو قسم میشود یکی آن است که در نسیان مقصّر

یعنی منشأ نسیان قلت مبالات و مسامحه در دین بوده و دویم ان است که فیما بین
اول ظاهر این است که حکم ان حکم جاهل است پس صلوة او محکوم به بطلان است
اگر چه واقع شده باشد مابین مشرق و مغرب بلکه حکم بصحت صلوة او مشکل است
اگر چه واقع شده باشد بسمت قبله نظر بانکه امتثال بقوله تعالی و حیثما کنتم
فولوا وجوهکم شطره با جهل بلزوم استقبال ممکن نیست و دور نیست حکم
در ثانی نیز چنین باشد و جه ان از انچه مذکور شد مشخص میشود و تفاوتیکه هست
میان ان است که در اول بجهت نسیان اثم است بخلاف ثانی و اما ناسی موضوع پس
ایست که حکم این حکم کسی است که غلط در سمت قبله نموده باشد پس اگر نماز او فیما بین یمین و
یسار بوده باشد صحیح خواهد بود و اگر منفس یمین یا یسار یا بخلف قبله بوده باشد یا وقت
بلکه دور نیست که گفته شود تلافی لازم بوده باشد اگر چه متذکر شود بحقیقت حال در خارج
وقت پس اعاده صلوة در وقت و قضای ان در خارج وقت لازم خواهد بود و این در
صورتست که متذکر شود بحقیقت حال بعد از فراغ از نماز و اما هرگاه متذکر در اثنای نماز بوده باشد
پس اگر ما بین یمین و یسار بوده باشد نماز او صحیح خواهد بود لازم میل است
و اگر منفس یمین یا یسار یا بخلف قبله بوده باشد نماز باطل قطع نماز
و استیناف او لازم است فصل در لباس مصلی است
و در این چند مطلب است
اول جایز نیست نماز در اجزای حیوان غیر ماکول اللحم خواه ان حیوان نجس العین
بوده باشد مثل کلب و کافر و خوک یا طاهر العین بوده باشد مثل گربه و روباه و
غیرها و خواه ان جزئیکه از حیوان طاهر العین میشد نجس بوده باشد مثل بول

کربه

گربه مثلا یا نجس نبوده باشد مثل شیر گربه و آب دهن آن و موی آن و فرقی
که هست میان بول گربه در لباس مصلی با دامیکه رطوبت باقی است از
دو راه مانع صحت نماز است یکی از راه نجاست و دیگری از آن راه که
جزء حیوان غیر ماکول اللحم است و در صورت زوال رطوبت و تحقق جفاف
منحصر میشود مانعیت از راه نجاست و اما مثل آب دهن او مانعیت در ان
منحصر است در غیر ماکول اللحم بودن و معلوم است این در صورتیست
که رطوبت باقی بوده باشد پس در صورت خشک شده مانعی نخواهد بود
تحقیق حال در مقام مقتضی این است که گفته شود نماز با جزء غیر ماکول اللحم
با علم بموضوع و حکم است یا جهل هر دو یا با علم بموضوع ان است
که عالم بوده باشد که این جزء حیوان غیر ماکول اللحم است و مراد بعلم
بحکم ان است که عالم باشد که جزء غیر ماکول اللحم نماز جایز نیست بلکه فاسد
است و هرگاه این دانسته شد میگوئیم شبهه در فساد نماز در قسم اول نیست
و ظاهر اینست که در قسم ثانی نیز نماز باطل بوده باشد و همچنین در
سیم که عبارت از علم بموضوع و جهل بحکم بوده باشد و اما در قسم چهارم
یعنی در صورت جهل بموضوع و علم بحکم مثل انکه مبدا ان نسبت که نماز در
جزء غیر ماکول اللحم صحیح نیست لکن نمیداند است که جزء غیر ماکول اللحم
با او هست در این صورت ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد
و معنی دیگر جهل بموضوع ان است که میداند این جزء با او هست لکن

نمیداند که این جزء با اوست لکن نمیداند که جزء حیوان غیر ماکول اللحم با اوست لکن
در حال نماز فراموش کرد و نماز کرد و بعد از فراغ از نماز متذکر شد دویم نامی حکم است
درین دو صورت نیز نماز باطل است و خفی نماند آنچه مذکور شد اعم است از اینکه
جزء لباس مصلی بوده باشد یا محمول بوده باشد مثل اینکه شعر اینکه چسبیده باشد به بدن
مصلی یا ثوب مصلی نیز چنین است بلی ممکن است که تفصیل داده شود
در محمول این نحو که اگر ملاصق بدن یا ثوب مصلی بوده باشد نماز باطل باشد
و اگر چنین نبوده باشد مثل اینکه در جوف قلمدان بوده باشد که در جیب
مصلی است در این صورت حکم ببطلان نماز ممکن نیست آنچه مذکور شد در
صورتی است که حیوان غیر ماکول اللحم غیر انسان باشد اما انسان پس بحث
در اجزای آن از دو وجه است اول اجزای شخص است بالاضافه بخود این شخص ظاهر
اینست در غیر اجزائیکه نجس بوده باشد مثل خون و بول و منی و غایط چیزی
بوده باشد مثل موی و ناخن و عرق و فی و آب دهن و بینی و دودی
و وذی و غیر اینها پس بودن اینها با خود شخص موجب بطلان نماز نشود و اگر
دندان بوده باشد بنابراین هرگاه دندان کسی افتاده باشد و این
دندان را بقل خود بگذارد و نماز کند نماز صحیح است و این در صورتی است که آن
جزء گوشت نداشته باشد و اگر گوشت داشته باشد مثل اینکه انگشت کسی را
بریده باشند و آن انگشت را با خود داشته نماز نماید در این صورت نیز حکم
ببطلان نماز مشکل است اما احوط اجتناب است دویم آنست که اجزای شخص

دیگری

دیگری و در این ظاهر این است که در مثل مو و ناخن و عرق و آب دهن
و فی و آب دماغ موجب بطلان نماز نیست و اما مثل دندان و انگشت و نحو اینها
ظاهر این است که موجب بطلان نماز شود و اما شیر اگر شیر بوده باشد
پس خالی از اشکال نیست احوط اجتناب است لکن بقای رطوبت و اما در صورت
جفاف پس حرجی نیست اگر چه شیر دو خشک باشد و خشک نبوده باشد که آنچه
مذکور شد در اجزای حیوان غیر ماکول اللحم است در صورتیکه صاحب خون
جهنده بوده باشد و اما هرگاه نفس سائله نداشته پس هرگاه گوشت نداشته
باشد مثل شپش و کیک و پشه و مگس اشکالی در عدم لزوم اجتناب نیست و همچنین
است زنبور خصوصا موم و عسل بنابراین شمع در جیب بوده نماز کند موجب
بطلان نماز نیست و از این باب است کرم ابریشم پس اجتناب از آن
لازم نیست و اما در مثل حیوانیکه نفس سائله ندارد و لکن صاحب گوشت باشد
مثل بعضی از اقسام ماهی که ماکول نیست پس دور نیست که اجتناب از اجزای
آن در حال نماز لازم بوده باشد و از حیوانیکه صاحب نفس سائله نیست خلاف
است تا حیوانیکه [illegible] است پس مستفاد میشود از حدیث صحیح و اما اینکه
صاحب نفس سائله نیست پس ظاهر آنست از مشاهده و لکن ظاهر این است
که اجتناب از اجزای آن در حال صلوة لازم نباشد سیما هرگاه بدن
که در جوف آن میباشد بلکه ممکن است ادعای استقرا سیرت مسلمین و عدم
اجتناب از آن و اما چیزی که مشتبه بوده باشد یعنی مردد باشد مابین اینکه از حیوان

ماکول اللحم است یا غیر ماکول اللحم پس اگر جلد بوده باشد یا غیر جلد لکن جزء لباس بوده باشد
در این دو صورت ظاهر اینست که لازم بوده باشد و اما مثل شعر ... که به بدن
مقلی چسبیده باشد میته بوده باشد که از ماکول اللحم است ظاهر آن است
که اجتناب از آن لازم نبوده باشد و همچنین است اشیائی که مردد باشد مابین اینکه
از ماکول اللحم بوده باشد یا غیر ماکول اللحم بلکه اگر چه احتمال این بوده باشد که از
نجس العین بوده باشد باز اجتناب از آن در حال نماز لازم نیست و ظاهر آن است
که وجوب اجتناب اجزای حیوان غیر ماکول اللحم مخصوص بوده باشد بانکه حرمت
اکل لحم او بالاضافه بوده باشد بلکه ثابت است اگر چه حرمت اکل لحم او بالعرض
بوده باشد مثل حیوانیکه نعوذ بالله سبحانه موطوء انسان بوده باشد یا جلال
بوده باشد و نحو اینها پس لزوم اجتناب از اجزای آنکه اکل گوشت آن حرام بوده
باشد ثابت است در جمیع حیوانیکه حرمت اکل لحم اینها ثابت بوده باشد
مگر به چیزی که مشهور است که اجتناب از آن نیکه معمول از کرک آن بوده باشد
لازم نیست باتفاق فقها و همچنین است جلد آن لکن بنا بر قوی احتیاط
از کرک و پوست خز در نماز لازم نیست و اما سایر اجزای آن مثل
عظم و غیره محل اشکال است ظاهر لزوم اجتناب است و دویم سنجاب است
سیم حواصل آن است ابن بیطار در جامع خود که در طب جمع نموده
گفته است حواصل مرغ بزرگی است در بلاد مصر معروف است مجملا
مقصود این است که سنجاب و حواصل اگر چه از حیوان غیر ماکول اللحم است

لکن استعـ

لکن استعمال ثوب معمول از جلد و وبر اینها در نماز جایز است اگر چه اجتناب احوط است
و اما اجزای دیگر این دو حیوان مثل عظم و غیره چنانچه در خز مذکور شد پس استعمال
اینها در نماز جایز نیست آیا حکم بعدم جواز استعمال جزء حیوان بجهة جزء میته بودن
در نماز و غیر نماز آیا مخصوص است بصورتیکه علم حاصل شد برانکه این جزء از اجزای
میته است پس در صورت عدم حصول علم بان حکم میشود بجواز استعمال اعم
از اینکه عالم باشد به تحقق تذکیه یا نباشد بلکه جواز استعمال مشروط بثبوت تذکیه
است و با عدم ثبوت تذکیه حکم میشود بعدم جواز استعمال ظاهر ثانی است بنا
بر این پس در دو صورت جلود مثلا محکوم است بعدم جواز استعمال یکی آنست
که عالم بوده باشد به میته بودن و دیگری در صورت عدم ثبوت تذکیه است پس
استعمال جلد مردد مابین آنکه از میته باشد یا مذکی در نماز جایز نخواهد بود ولکن
ثبوت تذکیه بچند چیز است اول مشاهده صدور تذکیه از مذکی دویم صدور
اخبار از عدلین ~~بلکه از عدلین~~ بلکه از عدل واحد متحقق تذکیه سیم بودن جلود
در بازار مسلمین اگر چه مشاهده تذکیه حیوان ننموده و هم چنین عدلین یا عدل
واحد اخبار بتذکیه ننموده باشد اعم از اینکه ذو الید معلوم الاسلام بوده باشد
یا مجهول الحال و اما اگر معلوم الکفر بوده باشد استعمال جایز نیست مگر در صورتیکه
مشاهده تذکیه حیوان را از مسلم نموده باشد یا عدلین یا عدل واحد اخبار نماید
بر صدور تذکیه از مسلم و اما جلود مطروحه در بلاد مسلمانان پس اگر آثار تصرف

در انها بوده باشد مثل اینکه قطعه از کفش بوده یا جلد کتاب و مثل اینها ظاهر این است
که استعمال ان در نماز وغیر نماز جایز بوده باشد و اما هرگاه آثار استعمال در ان نبوده
باشد اگر چه شبهه داشته بوده باشد در اینصورت استعمال ان جایز نیست مگر در صو
رتیکه یکی از وجوه تذکیه ان ثابت شود یا مظنون التذکیه بوده باشد ظن از جهت مذکوره
که حاصل شود ظاهر این است که کفایت بکند و اما جلود مو بوده در بلاد مسلمین
غیر بازار پس اگر اثار استعمال در ان است مثل پوستین مثلا در دست مسلمانی
در غیر بازار و در این صورت نیز اشکالی در جواز مبالغه و جواز ان در نماز وغیر نماز نیست
و اما اگر اثار استعمال مطلقا در ان نبوده باشد پس اگر مظنه بشد که بهم رسد استعمال ان جا
خواهد بود و الا فلا ضابطه قول در لباس مصلی مختصر این است که گفته شود لباس
یا ماخوذ از نباتات است مثل قطن و کتان و نحو ها یا از حیوانات است شبهه در جواز
ان مطلقا نیست و اگر از حیوانات است پس اگر از حیوان غیر ماکول اللحم مطلقا اگر از نباتات
جایز نیست خواه مذکی بوده باشد یا غیر مذکی پس اگر مردد شود ما بین انکه نماز عاری
بوده باشد با لباس معمول از حیوان ماکول اللحم البته عاری یا متعین است و اگر
از حیوان ماکول اللحم بوده باشد ماخوذ از مذکی است یا از میته اگر اول است جایز
و اگر از ثانی است جایز نیست و اما در صورت اضطرار پس اگر مردد شود ما بین لباس
ماخوذ از میته غیر ماکول اللحم و میته ماکول ظاهر این است که ترجیح ثانی متعین
بوده باشد و اگر مردد شود ما بین لباس ماخوذ از میته ماکول اللحم و از مذکی غیر ماکول اللحم
اشکالی

اشکال در ترجیح است و نیست که ترجیح میته ماکول اللحم اولی بوده باشد از عکس
یا تخییر **مطلب** در احکام حریر است جایز نیست در حق مردان پوشیدن لباس
حریر محض خواه در حال نماز بوده باشد یا غیر حال نماز بلکه اگر بپوشد قبای حریر
و نماز در ان بجا آورد نماز باطل خواهد بود و اما نسبت بزنان پس پوشیدن حریر
بی اشکال جایز است و اما نماز زنان در حریر محض اگر چه شیخ صدوق قائل
بعدم جواز شده لکن مشهور و حق در مسئله این است که جایز بوده باشد
بلکه مسئله در نزد حقیر محل اشکال نیست اگر چه مرحوم علامه در منتهی توقف فرموده
و باید دانست که منع از حریر و نماز در ان در حق مردان در صورتیست
که مخلوط بچیزی نبوده باشد که نماز در ان جایز نبوده باشد پس هرگاه لباس مرکب
بوده باشد از ابریشم و ریسمان پوشیدن ان در حق مردان و همچنین نماز
کردن در ان جایز خواهد بود خواه اکثر [illegible] ابریشم بوده باشد و اگر بوده
و ریسمان یا بعض هر یک از تار و پود [illegible] بوده باشد و هم ریسمان مجملا
منع از پوشیدن حریر محض و از نماز در ان است [illegible] امتزاج به نحوی بوده
باشد که صادق نباشد که حریر محض است [illegible] و بدانکه حریر
از موانع علم است پس هرگاه کسی در حریر نماز کند یا جهل [illegible] نداند
که این ثوب حریر است مثل انکه در شب تار جامه پوشید و نماز کرد و بعد از
فراغ از نماز مشخص شد که نماز در ان شده ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد
اعاده ان لازم نیست اگر چه عالم بحقیقت حال در وقت شود و اما [illegible] عکس این

بوده باشد باین نحو که نماز در جامه اتیان نمود با اعتقاد اینکه آن جامه حریر نمی‌باشد
بعد از فراغ از نماز مشخص شد که حریر بوده است ظاهر این است که نماز
باطل بوده باشد و اما ناسی بحکم یا بتفصیل آن تفصیلی در مبحث مغصوب ظاهر خواهد
شد و باید دانست که بطلان نماز متحقق باین نیست که حریر فقط بوده باشد
که نماز به تنهایی در آن توان نمود بلکه ثابت است اگرچه مالا یتم به الصلوة بوده
باشد پس نماز در بند زیر جامه از حریر باطل است و هم چنین است نماز
در کلاه حریر لکن این منظور چند صورت میشود یک قسم آنست که دو روی
و آستر کلاه هر دو حریر بوده باشد دوم آنست که رویه تنها حریر بوده
باشد سیم عکس این و در هر یک ازین سه صورت که بوده باشد نماز باطل
خواهد بود چهارم آن است که بعض از رویه کلاه حریر بوده باشد یا بعض از
آستر آن و درین صورت اگر حریر قلیل بوده باشد اشکالی در جواز آن نیست
و اگر بسیار بوده باشد محل اشکال است و حکم بجواز اظهر است اگرچه اجتناب
اقرب بطریق احتیاط است تتمه در بیان مسائل متعلقه باین مقام
مسئله اولی آنست که هرگاه فرض شود که مکلف متمکن نبوده باشد مگر از
لباس حریر و امر مردد باشد مابین اینکه نماز در لباس حریر یا عاریا
اختیار نماید پس نماز در حریر جایز نخواهد بود اگرچه در چنین صورت
بوده باشد مسئله ثانیه هرگاه امر مردد شود مابین اینکه نماز در متنجس نماید یا در جا

حریر

حریر لازم است و اولی اختیار نماید مسئله سیم واجب نیست بر ولی منع نماید مولی
علیه را بر پوشیدن حریر و جایز بوده باشد مسئله چهارم آن است که لازم است
بر مکلف که اجتناب نماید از هر چیز که بر سر هرگاه لباس مردد باشد باینکه
حریر است یا غیر حریر و تشخیص آن ممکن نبوده اجتناب از آن لازم است
و همچنین هرگاه شک کند ممزوج است بحریر که نماز در آن مباح بوده باشد
یا نه مسئله پنجم در حریر محمول است بدانکه حمل حریر در غیر حالت نماز شبهه در
جواز آن نیست و اما در حال نماز پس ظاهر اینست که موجب بطلان نماز
نشود اگرچه جامه دوخته باشد مسئله ششم در لباس ملفوف بحریر است بنحو
جامه که سجاف آن حریر بوده باشد بدانکه پوشیدن چنین لباس اشکال آن جایز
است و اما نماز در آن پس ظاهر این است که جایز بوده باشد و هم چنین است
جامه که قیطان آن از ابریشم در آن دوخته باشند خواه در اطراف جامه بوده
باشد یا عدم مثل اطراف بدن عرقی یا جوقا یا بارانی یا میل نظایر آن و مثل آن است
ابریشم که متعارف در بخچه جیب کن میگذارند و هم چنین است آستین و مثل آن
تکمه ابریشم در بخچه و سر آستین میدوزند مجملا جمیع این ها بی عیب و نماز با آنها
صحیح است و هم چنین است بند حریر که بقبا میدوزند آن نیز صحیح است
مبحث پنجم در حکم نماز در طلا است بدانکه بی اشکال حرام است از برای مرد
پوشیدن جامه که از مفتول طلا بافته شده باشد خواه کل ثوب از آن
مفتول بافته شده باشد یا جزئی که پوشیدن لباس از آن جایز بوده باشد مثل
یا اینکه مخلوط شده باشد

اگر لباس بافته شده باشد از مفتول طلا و نقره یا از مفتول طلا و ریسمان و ابریشم
و غیرها و همچنین نماز در چنین لباس باطل است بلکه پوشیدن چنین لباسی جایز
نبوده باشد اگرچه در خارج نماز بوده باشد پس نماز در جامه طلا باطل است
خواه طلای محض بوده باشد یا ممزوج بچیزی که نماز دران جایز نیست مثل
ابریشم یا ممزوج باشد بچیزی که نماز دران جایز بوده باشد مثل مفتول نقره
و ریسمان و این اعم است از آنکه عورت مستور بلباس طلا بوده باشد یا نه پس
اگر فرض شود عورت مستور بلباس دیگران بوده باشد لکن لباس طلا را یا لباس
ممزوج بطلا را فوق آن پوشیده باشد باز نماز باطل خواهد بود و انتها در صورتی
است که لباس طلا یا ممزوج بطلا ما یتم به الصلوة بوده باشد اما اگر ما لا یتم به الصلوة
بوده باشد ظاهر این است که تامل در بطلان نماز در مثل بند زیر جامه و کمربند و
عرق چین نبوده باشد و اما انگشتر طلا پس اشکال نیست در اینکه در حق مردان
جایز نیست که در دست کنند و اما بطلان نماز مرد در صورتیکه انگشتر طلا
در دست او بوده باشد اگرچه محل کلام است لکن ظاهر این است که باطل
بوده باشد و اما مثل تکمه طلا در قبا یا غیر قبا و قماش و همچنین پارچه منسوج از مفتول
طلا را سجاف لباس نمودن پس مثل این استعمال نیز جایز نیست و دور نیست که
موجب بطلان نماز نیز بشود و اما افراش و جلوس بر فرش طلا دور نیست که اینها
نیز حرام بوده باشد و جمیع آنچه مذکور شد در صورتیکه طلای خالص بوده باشد
ظاهر است و اما هرگاه خالص نبوده باشد باین نحو که طلا را آب و کثرت نموده باشند

اگرچه

اگرچه حکم صریح بحرمت و بطلان نماز دران خالی از اشکال نیست لکن احتیاط
شدید در اجتناب از آن است خواه در نماز بوده باشد یا خارج از نماز و اما
محل یعنی طلا با خود داشتن ظاهر این است که موجب بطلان نماز نبوده باشد
خواه مسکوک بلکه یا پارچه که منسوج از مفتول طلا بوده باشد هرگاه با مصلی بوده بوده باشد یا غیر مسکوک
موجب بطلان نماز نمیشود و بنابراین منع در صورتی است که ملبوس مصلی بوده
باشد یا جزء ملبوس از طلا محمول مثل حریر محمول است موجب بطلان نماز
نیست مخفی نماند که آنچه مذکور شد در حق مردان است و اما در حق زنان
مطلقا نقصی ندارد و نه پوشیدن لباس از طلا و نه نماز نمودن در آن از
جلوس بر آن و نه خوابیدن بر روی آن و نه بر روی آن انداختن مطلب ششم
آنست که مانع از نماز در لباس یا ذاتی یا عرضی اول مثل حریر و طلا و نحو اینها دوم
مثل پوست حیوان غیر ماکول اللحم در صورتیکه ماخوذ از مذکی نبوده باشد بجهة و ماکول اللحم
آنکه عدم جواز نماز دران بجهة نجاست آنست که باعث آن عدم تذکیه
است مانع ذاتی گاه است مانع است مطلقا خواه در حق مرد بوده باشد
یا زن اجزای غیر ماکول اللحم پس نماز دران جایز نیست خواه مصلی مرد بوده
باشد یا زن قسم ثانی آنست که مانعیت آن مختص است بمردان در حق زنان
نماز دران جایز است مثل حریر و طلا چنانچه دانسته شد و مانع عرضی نیز بر
دو قسم است لکن بعکس مانع ذاتی یک قسم آنست که مانعیت آن [illegible] در حق
زنان مثل لباسیکه حاجب ما ورای خود نبوده باشد در صورتیکه اقتصار بآن نمایند و

ودبر ستور بچه دیگر بوده باشد دوّیم آنست که مانعیت آن مشترک است میان
زن ومرد واین چند چیز است یکی مغصوب بودن لباس است کلام در تفهام
در بیان این مطلب است بدانکه لازم است در لباسیکه مکلّف دران نماز
میکند اینکه منفعت آن لباس مملوک او بوده باشد بمتابعت عین یا بالانفراد
مثل اینکه منفعت لباس را در مدّت معیّنه مالک آن با و مصالحه نموده باشد
یا مالک نبوده باشد لکن مأذون بوده باشد از قبل مالک پس هر لباسی که
این شخص مالک منفعت او نبوده باشد مغصوب خواهد بود و نماز دران باطل
است اذن بر سه قسم است اوّل اذن صریح دوّیم اذن فحوی سیّم اذن شاهد
حال اذن صریح یا بالخصوص نماز است مثل اینکه میگوید مأذونی که نماز در این
لباس بکنی یا مطلق است بنحویکه شامل نماز است مثل اینکه میگوید هر تصرّفی که خواهی
بکنی در این جامه ثانی مأذون هستی کلامیکه دران مقام است اینست که معتبر دران
صریح آنست که مفید علم برضای مالک بوده باشد تا تصرّف و نماز دران جایز باشد و امّا اذن فحوی
پس آن استفاده برضای مالک است در تصرّف اعلی یا عقبه رسد ورا دون آن از مالک در تصرّف
ادنی این که هست نسبت بمتصرّف در احداث بالاضافه بانواع تصرّف بالنسبت بمتصرّف متعدد
است مختلف بشرافت و دنائت اوّل مثل اینکه میگوید بشخص من راضیم تو این لباس را استعمال
نمائی در وقت بتاتی نمودن مثلا از این اذن استفاده میشود رضای او در استعمال لباس در حال
نماز کردن و هکذا العموم مثل اینکه بشخص میگوید که راضیم که استعمال این لباس نمائی در حال نماز
پس از این استفاده میشود رضای او در پوشیدن آن لباس در حق دوست او و یا آنکه نسبت

بشما حق گوید راضیم که این جامه را بپوشی در حال نماز از این جا استفاده میشود
رضای او در این استعمال در حق شخص صالح و امّا اذن شاهد حال پس آن
اذنی است که استفاده میشود بملاحظه ارتباطی که بین مالک و متصرّف
میباشد و بعبارت اخری اذن شاهد حال اذنی است که حاصل میشود بجهة
متصرّف بملاحظه حال مالک خود و گاه است کفایت میکند در حصول
اذن معرفت اسلام مالک معلوم نبوده باشد مثل نماز در صحرای متسعه
همین قدر که مشخص شد که مالک این صحرا مسلمان است حال آن ناطق
است برضای آن مالک در نماز کردن دران صحرا احتمال اینکه شاید مالک
این صغیر بوده باشد ظاهر این است که مضر نبوده باشد به اذن و
در امثال مقامات که بعدم تقرّر مالک است کفایت میکنند و امّا
کفایت نمیکند در تصرّف نمودن در خانه کسی یا در باغ کسی بلکه لابد است
از تحقق ارتباط اتم از این مقدار که مذکور شد مثل صلاح مالک یا صداقت
او با قرابت او به متصرّف پس هر تصرّفی که اسلام مفید اذن او هست
طرفین مفید است بعلاوه و هکذا هر تصرّفی که صلاح طرفین من غیر قرابت
موصل بان است صلاح طرفین با قرابه موصل بان هست با علاوه
و ظاهر این است که معتبر دران اذن شاهد حال علم برضای مالک است
ظن کفایت نمیکند مگر در صحاری متسعه که ظاهر فقها این است که ظن برضای
مالک کافی میدانند پس گاه کسی نماز کند در جامه که مالک منفعت آن نبوده باشد

باب اول [illegible] که در پوشش می آید

و مأذون نیز نبوده نه باذن صریح و نه باذن فحوی و نه باذن شاهد حال در این
صورت اگر عمدا بوده باشد آثم و نماز او باطل و اعاده آن لازم است و اگر
نسیانا بوده باشد خالی از این نیست یا ناسی موضوع بوده یا ناسی حکم اما
ناسی موضوع مثل اینکه میدانست این ثوب مملوک او نیست و همچنین
مأذون از جانب مالک آن نیست و در نماز بعمل آورد و لکن در وقت پوشیدن
آن و نماز کردن در آن فراموش کرد و بعد از نماز متذکر شد در اینصورت
ظاهر اینست که نماز او صحیح بوده باشد و تدارک آن لازم نبود باشد اگرچه
متذکر بحقیقت حال شود در وقت نماز اما ناسی حکم مثل اینکه فراموش کرد که نماز
در خانه لباس مغصوب جایز نیست پس اگر این نسیان از تقصیر او بوده
مثل اینکه بی مبالاتی و مسامحه در ضبط آن نمود تا فراموش کرد در این صورت
ظاهر اینست که نماز او باطل و اعاده آن لازم بوده باشد و اگر نسیان مستند
بتقصیر او نبوده باشد مثل اینکه ذاهل بالمره شد بدون اینکه قصد او مسامحه
در دین بوده باشد یا اینکه مکرر متذکر این حکم بوده بنحویکه مطمئن شد که از
خاطر او محو نخواهد شد لکن خلاف آن بظهور رسیده محو شد با عدم تقصیر
در این صورت ظاهر اینست که نماز او صحیح بوده باشد و اعاده آن لازم نبوده
باشد اگرچه اعاده اقرب باحتیاط است و اما اگر جاهل بموضوع بوده باشد
مثل اینکه نماز در لباس بعمل آورد باعتقاد اینکه لباس از خود اوست یا مأذون
است در تصرف در آن یا اینکه ذو الید او را مأذون نموده که نماز در آن نماید با دعای

اینکه این

اینکه این جامه از اوست یا اینکه اکتفا بهمان ذو الید بودن او نموده و
نماز در آن لباس بعمل آورد ظاهر اینست در جمیع این صور نماز صحیح است و
اعاده آن لازم نباشد اگرچه عالم شود بحقیقت حال در اثنای وقت مطلب ششم
هرگاه مالک ثوب مغصوب اذن ندهد در نماز کردن در آن ثوب پس
آن اذن یا اختصاص بغیر غاصب پیدا شده یا بالاضافه بخود غاصب یا مطلق خواهد
بود اول آنست که ظالمی لباس کسی را غصب نمود و بشخصی داد و مالک آن
لباس آن شخص معین را مأذون نمود که نماز در آن لباس نماید در اینصورت
بی اشکال نماز آن شخص در آن جایز و بی عیب خواهد بود خواه آن اذن صریح
بوده باشد چنانچه مذکور شد یا باذن فحوی یا شاهد حال هر یک بوده باشد
کفایت میکند در حکم بصحت نماز مشخص است این حکم مختص بمأذون است پس
غیر مأذون متحقق نیست و توهم آنست که این اذن نسبت بغاصب است
و فی الحقیقة اذن هم بوده باشد در اینصورت نماز کردن غیر غاصب در آن با
اشکال خواهد بود اما نماز خود غاصب بلی اشکال است نظر بعدم معلومیت انصراف
اطلاق یا عموم در حق غاصب مثل مناطق صحت نماز در لباس غیر تحقق اذن از مالک
در حق هر کس متحقق شده یا اشکال است اگرچه غاصب بوده باشد و در صورت
عدم تحقق اذن نماز جایز نیست اگرچه غیر غاصب بوده باشد بنابراین فرقی در مابین
غاصب و غیر غاصب در این نخواهد بود مگر اینکه غالب اینست که غاصب مغصوب
مالک است رضای او در تصرف او معلوم نیست بلکه غالبا معلوم العدم

بیان

مطلب نهم واجب است بر مردان ستر عورتین در حال نماز و همچنین در غیر حالت
نماز لکن بشرط حضور ناظر محترم چنانچه خواهد شد و مراد بعورتین که ستران
بر مردان واجب است در نماز بنابر مشهور و مختار بین اقوال قبل و دبر است و مراد بقبل
نفس ذکر و خصیتین است و مراد از دبر نفس مخرج یعنی محل خروج غایط است نه
عانه که عبارت است از محل روئیدن موهاست فوق ذکر از عورت است و همچنین است
عجان که عبارت است از مابین ذکر و مقعد و همچنین دو طرف مقعد و فخذ نمانند
چنانچه واجب است بر مرد ستر عورتین در نماز همچنین شرط صحت نماز نیز هست پس
هرگاه کسی نماز کند با کشف عورتین یا احدهما فالا این نیست یا عمدا خواهد بود یا نسیانا
یا جهلا پس اگر عمدا بوده باشد آثم و نماز باطل خواهد بود و اگر نسیانا بوده باشد
خواه ناسی موضوع بوده باشد یعنی میدانست عورتش منکشف است لکن
در حال نماز فراموش کرد که ستر عورتین در حال نماز واجب است در هر دو صورت
نماز باطل خواهد بود و اما اگر جاهل موضوع بوده باشد یعنی نمیدانست که عورت او
مستور نیست بلکه معتقد این بود که عورتش مستور است بعد از فراغ از نماز مطلع
شد که عورتش مستور نبوده ظاهر اینست که نماز او در این صورت صحیح بوده باشد
اگرچه عالم شود بحقیقت حال در وقت و آنچه مذکور شد در حق مردان است و اما
عورت زن که ستران در نماز لازم است پس زن یا حره است یا امه یعنی یا آزاد است
یا کنیز پس اگر حره بوده باشد واجب است در حق او جمیع بدن خود را در حال نماز بپوشاند
مگر رو و دو کف و دو قدم بنابر مشهور ما بین اصحاب و مختار ما بین اقوال و مراد از رو

که ستران

که ستران بر زن یقین در حال نماز لازم نیست و کشف ان مضر بصحت نماز او نیست
ان مقداری است که شستن ان در وضو واجب است پس علاوه بر این مقدار
لازم است که مستور بوده باشد بلکه بعضی از مقداریکه غسل ان در وضو لازم
است میباید من باب المقدمه پوشانیده شود تا ستر آنچه لازم است متحقق
شود و از آنچه مذکور شد ظاهر شد که بر زن لازم است که گوش و موی سر را در حال
نماز بپوشاند و اما کف پس ظاهر این است که مراد از آن از زند باشد تا سر انگشتان
پاشنه تا فوق اجتماع استخوانهای ساق و قدم پس این مقدار مکشوف بودن مضر بصحت
نماز زن نیست لکن چنانچه در رو و ید مذکور شد قبلی باید پاره‌ای از مفصل هم پوشانیده
تا معلوم شود که مقدار لازم را پوشانیده خواهد بود و بنابراین پس مکشوف بودن پشت
قدم مضر بصحت نماز زن نیست پس ستر عقب پا که عبارت از پاشنه پا بوده باشد
لازم نیست و اما باطن قدم پس نظر باینکه در حال قیام ان مستور است بسبب ملاصقت
ان بزمین در حال سجده مستور است بجامه که زن پوشیده است و همچنین است
در حال جلوس مستور است بجامه و بعض اعضای بدن بنابراین ثمره چندانی ندارد
که گفته شود چونکه متعارف و معهود آنست که باطن قدم مستور بوده باشد چون
متعارف و معهود آنست که باطن قدم مستور بوده باشد چنانچه بیان شد پس احتیاط
مقتضی آنست متعارف و معهود عمل شود و فرقی در آنچه مذکور شد نمیباشد مابین
وجود ناظر و عدم آن پس اگر فرض شود احدی در آنجا نبوده باشد لازم است رعایت
آنچه مذکور شد کرده باشد اگرچه فرض شود ناظر در موضع بوده باشد که قطع داشته باشد

که کشف آن مغرب است پس اگرچه ممکن است که گفته شود

احدی دران مکان نیست و تردد نخواهد نمود باز لازم است آن مقدار که
مذکور شد بپوشاند و نماز کند پس اگر اخلال باین نماید کلاً و بعضاً نماز باطل
خواهد بود و اگرچه قاطع باشد که احدی دران موضع نخواهد نمود بلی هرگاه
ناظری بوده باشد گاه است این مقدار که مستثنی شده نیز لازم شود که
پوشیده شود و امّا هرگاه تخلّف یعنی وجود ناظر ناظری که ستر … واجب
لازم بوده باشد … و را بپوشاند و نماز کند ظاهر اینست که نماز باطل نبوده
اگرچه بر ترک ستر در چنین صورت آثم بوده باشد بلا … است در حق
مردان و زنان در حال نماز ستر عورت نمایند پس هرگاه اخلال باین نمایند نماز
باطل خواهد بود خواه عمداً بوده باشد یا نسیاناً بتفصیلی که بیان شد و امّا با جهل بموضوع
مثل اینکه ضعیف مثلاً نمیدانست که گوشی او مکشوف بوده بعد از نماز مطلع شد
ظاهر اینست که نماز در اینصورت صحیح بوده باشد چنانچه در حق مردان بیان شد
فرقی دراین باب بین مرد و زن نمیباشد پس در صورت جهل بموضوع نماز
هر دو صحیح میباشد و امّا در صورتیکه متذکّر شد در صورت نسیان یا عالم شد
در صورت جهل بعد از فراغ از نماز و امّا هرگاه در اثنای نماز بوده باشد پس آن یا در
صورت جهل است یا در صورت نسیان پس دراین مقام است اوّل آنست که
عورت او منکشف بوده و این شخص جاهل بوده در اثنای نماز عالم شد بحقیقت حال
این منقسم بچند قسم میشود بجهة اینکه بعد از علم بحقیقت حال این شخص یا متمکّن از تحصیل
ساتر هست بنحویکه مستلزم فعل منافی نبوده باشد یا نیست و در صورت ثانیه بعد از قطع

نماز

نماز با تمکّن خواهد بود و از تحصیل ساتر یا نه در صورت تمکّن مع وسعت وقت
یا در ضیق وقت پس اوّل آنست که بعد از علم بحقیقت حال متمکّن بوده از ستر عورت
بنحویکه مستلزم فعل منافی نبوده باشد در اینصورت بعد از علم بحقیقت حال
و قبل از ستر عورت یا مباشر فعلی از افعال واجبه صلوة شده یا نه در صورت
عدم مباشرت یا فصلی متخلّل شده مابین علم بحقیقت حال و ستر عورت یا نه در
صورتیکه عالم بحقیقت حال شد و مباشر فعلی از افعال نماز نشد فصلی هم متخلّل
نشد یعنی بعد از اطلاع بلا فصل ستر عورت نمود و نماز را تمام نمود بی اشکال
نماز صحیح خواهد بود و در صورتیکه فصلی متخلّل شده باشد لکن مباشر
فعلی از افعال نشده باشد باز نماز صحیح بوده باشد و امّا هرگاه قبل از ستر مباشر
فعلی از افعال واجبه شده باشد دراین صورت نماز او باطل است دوّیم آنست
که بعد از علم بحقیقت حال متمکّن از تحصیل ساتر با عدم فعل منافی نبوده باشد
دراین صورت یا وقت مضیق است بنحویکه اگر نماز را قطع نماید و تحصیل ساتر
نماید متمکّن از یک رکعت از نماز در وقت با ستر عورت نخواهد بود یا موسّع در صورت
اوّل لازم است که نماز را تمام نماید با عدم ستر عورت لکن اکتفا نماید در رکوع
و سجود با ایماء بدل هر یک از آنها و در صورت ثانیه لازم است قطع نماز نموده
بعد از ستر عورت استیناف نماز نماید سیم آنست که متمکّن از تحصیل ساتر نبوده
باشد اگرچه قطع کردن نماز بوده باشد دراین صورت قطع نماز جایز نیست بلکه لازم
بهمان حالت نماز را تمام نماید لکن در رکوع و سجود چنانچه مذکور شد اکتفا نماید بایماء بدل

در حال قیام و در صورت عدم امن اتیان به نماز نماید

هر یک و فرقی در این وقت ما بین ضیق وقت و سعت آن نمی‌باشد و در صورت امن
از ناظر محترم اتیان به نماز باید کرد و در این صورت سابقه که نماز را ایستاده اتیان
نماید و در صورت امن از ناظر احتیاط در این مقام این است که دست را بر عو
رت بگذارد و مقام دویم در صورت نسیان است یعنی عالم بود به کشف عورت قبل
از نماز و در حال غفلت به نماز فراموش کرد و در اثنای نماز متذکر شد در این صورت
اگر متمکن از تحصیل ساتر بوده باشد و وقت موسع بوده باشد قطع نماز لازم است
پس قطع نماز نماید و بعد از ستر عورت استیناف نماز نماید و در صورتی که قطع نماز لازم
بوده باشد اگر چه متمکن از ستر در اثنای نماز بوده باشد با عدم فعل منافی و اما هر گاه
متمکن از تحصیل ساتر نبوده باشد در این صورت ساتر نبوده باشد و در این صورت قطع
نماز جایز نیست لکن نماز را اتمام نماید ایستاده در صورت امن از ناظر و به جهت سجود و رکوع
اکتفا نماید بایماء بسر خود و در صورت عدم امن از ناظر اتمام نماز نماید نشسته و اما در صورت
ضیق وقت پس اگر در اثنای نماز متمکن از ستر عورت بوده باشد به نحوی که مستلزم فعل
منافی نبوده باشد لازم است ستر عورت نموده نماز را اتمام نماید و اگر متمکن از ستر
عورت باین نحو نبوده باشد به همان حالت نماز را اتمام نماید ایستاده در صورت امن
از ناظر و نشسته در صورت عدم امن با وضع بر عورت و ایماء بسر به جهت رکوع و سجود
و ظاهر نیست که آنچه مذکور شد غیر متمکن از ستر عورت در صورت عدم امن از ناظر تمام
نماز می‌نماید نشسته این در صورتی است که ناظر از جمله کسی بوده باشد که ستر عورت به او
لازم بوده و اما هر گاه ناظر موجود است و لکن ناظر از جمله کسی است که ستر عورت نسبت به او

لازم نیست

لازم نیست مثل اینکه زوجه این شخص است یا کنیز او است ظاهراً در چنین
صورت متعین است که نماز ایستاده بوده باشد عدول از قیام به جلوس
در این صورت جایز نبوده باشد و همچنین هر گاه فرض شود که این شخص ایمن
از ناظر نیست بلکه ناظر موجود است لکن در جنب این شخص می‌باشد و مطمئن است
تا فراغ این شخص از نماز از مکان خود دور نخواهد شد به نحوی که آمده باشد که قبل از
او شود در چنین صورت ظاهر این است که نماز ایستاده متعین بوده باشد و عدول
از قیام به جلوس ... شخص در چنین حالت ظاهر نیست که جایز بوده باشد و دیگر هر گاه
کسی متمکن باشد از چیزی که با آن ستر یکی از دو عورت را می‌تواند نمود آیا لازم است ستر
قبل را بان نماید یا ستر دبر را یا مخیر است ظاهر این است که دبر را مستور نماید بعد از آن
اتیان به نماز نماید با رکوع و سجود نظر باینکه ایماء بدل از رکوع و سجود در حق
عاری در حدیث صحیح معلل است به بدو و ظهور دبر پس هر گاه رکوع با ستر
دبر باعث شود علت عدول از رکوع و سجود به ایماء منتفی می‌شود و انتفاء علت
مستلزم انتفاء معلول پس در چنین صورت رکوع و سجود متعین خواهد بود و هر گاه
کسی متمکن نبوده باشد مگر از لباس نجس و امر او مردد بوده باشد ما بین اینکه نماز
عاریاً بوده باشد با ایماء به جهت رکوع و سجود یا نماز در لباس نجس بوده باشد با رکوع
و سجود و بعضی ترجیح نماز در جامه نجس داده اند و بعضی ترجیح نماز عاریاً داده و بعضی قائل
به تخییر شده و مختار نزد حقیر قول ثانی است پس لباس نجس در چنین صورت جایز نخواهد
بود بلی هر گاه ضرورتی داعی در صلوة در نجس بوده باشد منحصر در وقت هوا در این صورت

امری است دیگر کلام ما در صورت اختیار است **فصل** در مکان مصلی است و این
چند بحث است **بحث اول** در تعریف مکان در این مقام است بدانکه فقیر
محتاج است به بحث در مکان مصلی از دو وجه یکی باعتبار اباحه و غصبیه و دیگری
باعتبار طهارت و نجاست مکان باعتبار اول عبارت است از چیزی که محل استقرار و
وقوف مکلف و مصلی بوده باشد خواه بلا واسطه مثل قطعه زمین که بر روی او
ایستد یا بواسطه واحده یا بوسائط متعدده مثل فرش ... که بر روی هم
میگذارند و بر روی انها می ایستد در این وقت بر قطعه زمین که زیر همه است
صادق است که مکان مصلی است بجهة اینکه محل استقرار و وقوف مصلی است
با واسطه و بر هر یک از این فرشها نیز صادق است که مکان مصلی است بجهة اینکه
بر هر یک صادق است که محل و وقوف است غیر از یک بواسطه و یکی که فوق
ما بعد ان محل وقوف مصلی است بلا واسطه لهذا پس مکان مصلی باعتبار اباحه
و غصبیت عبارت است از محل وقوف مصلی اگر چه بواسطه بوده باشد با فضائی که مشغول میکند
ان را بدن مصلی در هر حالتی از احوال نماز که بوده باشد اگر چه بگوشه از جامه او بوده
باشد که فعلی از افعال نماز بنابراین هرگاه کسی چند فرشی بر روی هم بگذارد
و بر روی ان یکی که فوق همه است بایستد اگر این فرش یا قطعه زمینی که این فرشها
بر روی ان واقع شده همه مملوک مصلی بوده است عینا و منفعة تنها در این وقت میگویم
مکان مصلی مباح است یعنی اباحه مکانیکه معتبر است در نماز متحقق است و اسم
چنین است هرگاه مأذون بوده باشد باذن صریح یا فحوی یا شاهد حال چنانکه ...

و نا مأذون از قبل مالک نیز نبوده باشد

تمام در لباس ذکر شده پس هرگاه کسی در مکانی نماز بعمل آورد و مالک منفعه او
نبوده باشد این متصور بچند صورت میشود **اول** آنست که عالم بوده باشد
که این مکان مغصوب میباشد در این صورت است مصلی بلا اشکال آثم و نماز
او باطل است و اعاده ان در وقت و قضای ان در خارج وقت لازم
است خواه عالم بآن بوده باشد که نماز در مغصوب صحیح نیست یا نه **۲**
آنست که جاهل بغصبیه ان مکان بوده مثل اینکه کسی او را بآنجا خود برده
و مأذون نمود و نماز در انجا بعمل آورده باشد بعد از نماز مطلع شد که این خانه
مغصوب بوده در این صورت ظاهر این است که نماز او صحیح بوده باشد اعاده
ان لازم نبوده باشد اگر چه بعد از علم بحقیقت حال وقت ان نماز باقی
بوده باشد **۳** آنست که ناسی بوده باشد این دو قسم است بجهة اینکه ناسی
بموضع بوده باشد باین معنی که عالم بود که این مکان غصب است لکن فراموش
نمود و بعد از نماز در ان مکان متذکر شد در این وقت ظاهر اینست که نماز
صحیح بوده باشد و اعاده ان اگر چه وقت ان باقی باشد ضرور نباشد و ظاهر
این است که فرقی نبوده باشد ما بین اینکه عالم بحکم بوده باشد یا نه و اگر ناسی
بحکم بوده باشد یعنی میدانست که در مکان غصب نماز جایز نیست بعد از ان فراموش
نمود و نماز را در ان مکان با علم بغصبیه بعمل آورد در این صورت اگر ناسی این
مسئله بتقصیر این شخص بوده باشد آثم و نماز او باطل خواهد بود و اگر ناسی مسئله بتقصیر
او نباشد به نحویکه در مبحث لباس مذکور شد ظاهر اینست که نماز صحیح بوده
باشد

واما مکان مصلی باعتبار طهارت ونجاست پس میگوئیم صحت نماز مشروط نیست
بخلو مکان از نجاست مطلقا بلکه ان قدر که مسلم است ان است که محل جبهه طاهر بوده
باشد از مطلق نجاست اگرچه متعدی بمصلی نبوده باشد لکن فقها مواضع
دیگر که ملاقی باعضاء مصلی یا لباس او میشود از مطلق نجاست معتبر نیست بلکه
معتبر این است که خالی از نجاست متعدیه بوده باشد یعنی نجاستی نبوده باشد
که سرایت بمصلی یا لباس او نماید بنابراین هرگاه موضع وقوف مصلی نجس
بوده باشد لکن نجاست ان تعدی بمصلی ننماید مضر نخواهد بود اگرچه میگوئیم
که مکان مصلی نجس است و این حالت پس چندان ثمری در تعریف مکان مصلی
باعتبار طهارت ونجاست مترتب نمیشود پس هرگاه یکطرف دیگر خشک باشد
در این صورت طرف نجس ان جای نماز را متصل بزمین نماید و بطرف دیگر
بایستد نماز خواند بعمل آورد بی عیب است **بدانکه** جماعتی از اکابر علما مثل مرحوم علامه
وشیخ شهید دروس تفرقه فرموده اند ما بین اتیان بصوم واجب در مکان مغصوب
وغیره پس حکم فرموده اند ببطلان قراءة منذوره و اداء زکوة بخلاف صوم
که فرموده اند صحیح است بنابراین هرگاه کسی نذر کرده باشد سوره از سوره قرآنیه
را مثل سوره یس تلاوت نماید پس هرگاه این قرائت در مکان غصبی بعمل آورد
از عهده نذر خارج نشده خواهد بود و وجه فرق آن است که چون صوم
عبارت از امساک مخصوص است بانیت و مشخص است که نیت امر قلبی است
پس مطلقا در صوم تصرفی در مغصوب نشده است مگر کون در ان و این خارج از حقیقت

صوم است

صوم است بخلاف قراءة نظر باینکه قراءة موقوف است بتحریک شفتین و این
تصرفی است در غصبی منهی عنه است نهی از لازم است پس قراءة منهی عنها خواهد
بود لکن دور نیست که بگوئیم که قراءة صحیح بوده باشد بلکه میتوان گفت
نهی شامل امثال این تصرفات نیست پس اتیان بامور به کرده خواهد بود
وانچه که متعلق نهی است کون در ان مکان است و ان خارج از حقیقت قرائت است
اداء زکات در مکان مغصوب پس ان نیز که است نباید تامل در صحت ان بوده
مثل اینکه مال زکوة در مکان مغصوب است و بزکی خطاب میکند بمالک ان مکان که این
زکوة مال من است بتو دادم و ان شخص نیز قبول مینماید در این صورت نباید تامل
کنیم در صحت ان و هم چنین هرگاه زکوة در مکان غصبی بوده باشد و شخص مستحق
در ان باذن مالک داخل شود و این شخص مستحق ان مال را برداشته باخود برده باشد
و هم چنین هرگاه پول زکات در جیب ان شخص بوده باشد و پول را از جیب خود در آورد
و بدست مستحق دهد و بعد ان را در ان مکان بزکوة محسوب دارد این نیز بی اشکال است
واما صوم واجب در مکان مغصوب پس اجراء ان اظهر از زکوة و قرائت منذوره
ولهذا کسی که حکم بفساد این ها نموده در صوم حکم بصحت نموده از ان راه که مذکور
شد مگر شهید ثانی در شرح ارشاد اشکال در صحت صوم در مکان غصبی نموده نظر
باینکه صحت صوم مشروط به نیت است و نیت اگرچه امر قلبی است لکن موقوف
است بر مکان و این قول ضعیف است **فصل** در بیان چیزی است که سجده بران صحیح است جایز
نیست سجده مگر بر زمین یا چیزی که از زمین روئیده باشد بشرط انکه ماکول یا ملبوس نبوده باشد

بر سجده بر پشم و استخوان و گوشت و جلو و فرش و حریر و صدف و مروارید و طلا و نقره
و عقیق و فیروزج و آهن و فولاد و مس و نحو اینها جایز نخواهد بود و تفاوت نیست در عدم
جواز سجود بر غیر ارض ما بین اینکه هیچ ارض نبوده باشد یا اینکه در اصل ارض بوده
باشد لکن با استحاله خارج از ارض شده باشد مثل بعضی از چیزهائیکه مذکور شد پس
سجده بجبهه لازم است که بر ارض بوده باشد یا بر نباتات ارض بتفصیلیکه مذکور خواهد
شد لکن اجزای ارض گاه است که بجهة اقتران ببعض خصوصیات مختلف میشود و در رجحان
و مرجوحیت مثل تربت جناب سید الشهدا صلوات الله و سلامه علیه که سجده بران
ترجیح دارد بجمیع قطعات ارض عالم بدانکه اجزای زمین مختلف است در خروج از وصف
ارضیت و عدم خروج آن بعض مقطوع است که خارج از ارض شده مثل طلا و نقره
و امثال اینها پس شکی نیست در عدم خروج مثل غالب اجزای ارض نیز شکی در
جواز سجود در آن نیست بجهة اینکه مشخص است که مقصود سجده بر قطعه و جزئی از ارض
خواه متصل بکره ارض بوده باشد خواه منفصل و بعضی محل تشکیک است مثل آجر
و کوزه و تنگ و اجزای اینها ظاهر عدم خروج از ارضیت است پس سجده بر اینها جایز خواهد
بود بلکه ظاهر از کلمات جماعتی از فقها آنست که جواز سجود بر خزف محل خلاف
نیست بعلاوه جواز سجود بر نفس که عبارت است از سنگ ریزه بود و باشد مدلول علیه
است بجمله از احادیث معتبره و اما سجود بر گچ پس این محل خلاف است ظاهر این
که جایز بوده وجه آن در مطالع الانوار مفصلاً مذکور است لکن اجتناب در صورت
تمکن از غیر اقرب به سداد و اوفق بطریق احتیاط و بدانکه ظاهر این است که سجده

بر هر نباتی

بر هر نباتی جایز بوده باشد مگر نباتی که ماکول یا ملبوس بوده باشد سجده بران جایز نیست
و این در صورتیکه در جمیع بلاد ماکول بوده باشد ظاهر است و اما هرگاه
فرض شود چیزی در بلدی ماکول است و در بلد دیگر ماکول نیست آیا
حکم هر بلدی تابع حال آن بلد خواهد بود پس حکم میشود در بلدی که ماکول است
بعدم جواز سجود بران در حق آن بلد و بجواز سجده بران در حق اهل بلد
دیگر یا خیر همینکه ماکول در بلدی شد حکم میشود بعدم جواز سجود بران اگر
چه بالاضافه باهل بلدی بوده باشد که آن در آن بلد ماکول نبوده باشد
ظاهر ثانی است و اما هرگاه فرض شود نباتی دو حالت داشته باشد در
یکی از دو حالت ماکول بوده باشد بخلاف حالت دیگر تنقیح مقام مقتضی است
که گفته شود نباتات بر چهار قسم است **اول** آنست که ماکول است بدایة
و نهایة مثل لیمو و بقولات دویم مقابل آنست که ماکول نیست لا بدایة
و لا نهایة مثل غالب اقسام گیاهها و برگ بسیاری از اشجار حکم در این دو قسم
ظاهر است باینمعنی که سجده بر قسم اول جایز نیست در جمیع احوال و بر قسم دوم
جایز است سیم آنست که ماکول است بدایة لا نهایة مثل برگ مو و توت
بادام و پوست خربزه در این قسم ظاهر اینست که حکم هر حالی تابع آن حالت
است پس سجده بر برگ مو در اوایل احوال جایز نخواهد بود بخلاف در آخر که جایز
است و اما مثل خربزه و بادام و پسته و فندق که پوستهای ماکول است در اول
نه در آخر پس سجده بر آنها در اول جایز نیست و هم چنین است در آخر لکن مادامیکه

شکسته نشده میگوئیم سجده بر پوست آن جایز نیست و هم چنین است پسته
و فندق و گردو و بعد از انکه شکسته شد و مغز آن اخراج شد در اینوقت سجده
بر مغز اینها اگرچه جایز نیست لیکن سجده بر پوست اینها در این حال که منفصل
از مغز شده جایز خواهد بود و انچه مذکور شد حکم ملبوس بوده باشد جزو وجود
ندارد پس مراد از ملبوس که در اخبار استثنا شده آنست که در آن قوه بود استعداد
ملبوس بوده متحقق بوده باشد فعلا و نباتات منقسم میشوند بدو قسم یک قسم است
که در او قوه ملبوسیت محقق است مثل پنبه و کتان و قسم دیگر آنست که چنین نیست
مثل تالف اقسام گیاه تشکیکی در جواز سجود بر قسم ثانی نیست و کلامیکه هست
در قسم اول است یا بمعنی همین استعداد ملبوس بودن کفایت میکند در حکم
بعدم جواز سجود یا خیر مختار اول است پس سجده بر قطن و کتان جایز نخواهد بود
و خواه قبل از غزل بوده باشد یا بعد قبل از بافتن بوده باشد **فصل ٤** در
بیان افعال نماز است بدانکه افعال واجبه نماز هشت است **اول** نیت است
و در آن چند مبحث است **اول** آنکه نیت در لغت بمعنی قصد است نزد
و در این مقام این است که معتبر در صحت نماز آنست که مصلی در حین شروع
در نماز تا آخر این بوده باشد که اتیان باین نماز میکنم مینمایم بجهة امتثال امر
خداوند عالم جل شانه ظاهر این است که همین قدر کفایت مینماید در صحت صلوة
خواه واجب بوده باشد یا سنت خواه ادا بوده باشد یا قضا و یا تمام بوده باشد یا قصر
لکن احوط آنست که در نماز واجب قصد وجوب و در نماز مستحب قصد ندب و در قصد تمام و در قصر قصد

قصر نماید

معلوم شد که نیت امر قلبیست زبان را در آن دخلی نیست پس هرگاه که آنچه مذکور شد
قصر نماید باین نحو در نماز ظهر ادای حضری چنین نیت کند که اتیان بنماز
ظهر اداء حضری مینمایم بجهة اینکه خلاق عالم جل شانه بر من واجب ساخته است
قربة الی الله و اگر قضا است تبدیل اداء بقضا نماید و هکذا و بدانکه انچه مذکور
شد او را در تحت لفظ درآورد و اگر باعتقاد این است که انچه تلفظ نموده
نیت است تشریع خواهد بود و فرق در این باب ما بین نماز و غیر نماز از
عبادات مثل وضو و غسل و تیمم و زکوة و خمس و صوم و حج نیست نیت
در جمیع اینها همان امر قلبی است که متعلق بهر یک از عبادات مذکوره
و اتیان بلفظ بقصد اینکه ملفوظ عین نیت است تشریع خواهد بود لکن ظاهر
این است که موجب فساد اصل عبادات نشود مگر در صورتیکه فرض شود
انفکاک ملفوظ از آن امر قلبی که شرط صحت عبادات است لکن این
بسیار بعید است در صورتیکه متلفظ با شعور و اراده بوده باشد بلکه در این
حالت انفکاک از آن ممکن نیست و اگر تلفظ باین نماید لکن نه بقصد اینکه
این کلام نیت است در این صورت این کلامی خواهد بعد از قامت الصلوة
احوط اجتناب از آن است و بدانکه انچه مذکور شد که مصلی در حال نیت لازم
نیست که متعرض قصر یا اتمام بشود در صورتیکه هر یک از قصر و اتمام متعین بوده
بوده باشد ظاهر است و اما در صورت عدم تعین مثل اماکن اربعه که عبارت
از مکه معظمه و مدینه منوره و مسجد کوفه و حایر حسینیه بوده که مکلف مختار است ما بین
قصر و اتمام آیا حکم در این اماکن مثل غیر اینها است پس تعیین قصر یا اتمام در صورت ... لازم

بالازم است ظاهر اوّل است وانکه کفتیم اوّل افعال نماز نیت است مباحث است بلکه
این کلام بنابر اصطلاحات اشخاصی است که نیت را جزء میدانند شرط صحت پس بنابر تحقیق
اوّل افعال نماز است ولکن چونکه بنای کلام در اوّل بنابر جزئیّه گذارده شد میگوئیم
دوم از افعال نماز قیام است منقّح مطلب با یراد کلام در چند مبحث است اوّل
در تقسیم قیام ثابت در اثنای نماز است بدانکه قیام در اثنای نماز بر چند
قسم است ۱ اوّل قیام رکنی و آن قیامی است که در ضمن تکبیرة الاحرام بوده باشد
و همچنین قیام متصل ۲ قیام واجب غیر رکنی مثل قیام در ضمن قرائت حمد و سوره و قیام
بعد از رفع راس از رکوع ۳ قیام در تکبیرات مستحبه و ادعیه افتتاحیه و در حال
استعاذه و قنوت و نحو ۴ قیام مباح است و آن قیامی است بعد از فراغ از آیات
حمد و سوره و علاوه فرموده اشکالی در هیچ یک از اقسام نیست مگر قیام متصل
برکوع پس باید دانست که مراد از قیام متصل برکوع قیامی است که از آن منفصلا
منتقل میشود برکوع مطلق بقیامیکه بعد از فراغ از قرائت بوده باشد نیست
و هم چنین مطلق قیامیکه از آن منحنی میشود نیست بلکه مراد از آن قیامی است
که از آن منتقل میشود برکوع شرعی ثمره این قید در چند موضع ظاهر میشود اوّل
آنست که کسی منحنی شد بقصد سجود قبل از بلوغ جبهه بمحل سجده متذکر شد رکوع را
بعمل نیاورده در این جا میگوئیم لازم است راست بایستند بعد از آن
برکوع رفته بعد از اتمام رکوع و رفع راس از رکوع نموده اتمام نماز نماید پس هرگاه
راست نشود نماز او باطل خواهد بود اگر چه خود را بهیئة راکع برساند وجه بطلان

اخلال بقیام

اخلال بقیام متصل برکوع است ۲ آنست هرگاه کسی منحنی از قیام شد بقصد
رکوع در اینوقت متذکر شد که اخلال قراءة سوره مثلا نموده پس اگر بحد
رکوع شرعی رسیده باشد عود بجهة تدارک منسی جایز نیست نظر باینکه عود
مستلزم زیادتی دو رکن است یکی قیام متصل برکوع و دیگری رکوع و اگر بحد
رکوع شرعی عبارت از انحنائیست متمکن بوده باشد از رسانیدن دو
دست بر دو زانو و امّا هرگاه متذکر شود منسی نظر باینکه [illegible] اگر قبل از
بلوغ باین حد در این وقت لازم است که عود نماید بجهة تدارک منسی
نظر باینکه این تذکر قبل از دخول در رکن است پس عود مستلزم زیادتی
در رکن نخواهد بود و هرگاه قیام متصل برکوع منحنی شود مطلقا اگرچه
بحد رکوع شرعی متذکر شد که اخلال بقنوت نموده باشد در اینصورت عود
بجهة تدارک قنوت ننموده باشد [illegible] عود بجهة تدارک قنوت
منسی جایز بلکه مستحب است ۳ آنست که کسی منحنی شد بقصد رکوع قبل از بلوغ
بحد شرعی رکوع متذکر شد که رکوع را بعمل آورده نشست بقصد سجود در اینصورت
ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد نظر باینکه این زیادتی سهواً رکن نیست
پس زیادتی آن مضر بصحت صلوة نیست اگر قیام متصل برکوع آن قیامی
میشود که از او بقصد رکوع منحنی شده باشد میباید حکم ببطلان شود در صورت
مفروضه ۴ از مواضع مذکوره آنست [illegible] که منحنی شد بقصد رکوع
شرعی غافل از رکوع شد یا معتقد این که رکوع را بعمل آورده است در اینصورت میگوئیم

لازم است راست بایستد الوجه میخ شود بقصد رکوع و عود بهیئت رکوع کفایت نمیکند نظر بعدم
صدور قیام متصل برکوع مبحث دویم بدانکه واجب است که قیام بعنوان استقلال بوده باشد
توضیح مالت مستقلی آنست که گفته شود قیام که بهر گونه متصور میشود اول آنست که بایستد بنحویکه
بدن او ملاصق بهیچ چیز منفصل نباشد دویم آنست که بایستد و بدن او ملصق دیواری یا چیز دیگر
بوده باشد لکن همان محض ملاصقه بوده باشد مطلق القاء ثقل بدن را باید آن نموده
باشد سیم آنست ملاصقه و اعتماد و القاء ثقل بدن فی الجمله بوده باشد ۴
آنست که ایستاده باعتماد و استناد بچیزی بحیثیتیکه اگر آن چیزی برداشته
شود غفلة این شخص بیفتد شکی در قسم اول نیست بلکه اکمل و اسلم اقسام است
و هم چنین است قسم ثانی این نیز محل کلام نباید بشود و اما قسم ثالث پس
آنچه جماعتی از اجلاء اصحاب ظاهر میشود آنست که آن نیز مضر بصحت صلوة نیست
نظر باینکه تفسیر استقلال فرموده اند باینکه اعتماد و استناد ننموده باشد بچیزیکه
اگر مستند الیه زائل شود غفلة این شخص بیفتد بنا بر این محل کلام قسم چهارم
خواهد بود مشهور مابین فقها عدم جواز است نقل کرده اند از حلبی که قائل شده
لکن این قول ضعیف است پس چنین اعتمادی در حالت قدرت و اختیار بکراهت
جایز نیست بلکه احتیاط مقتضی اجتناب از مطلق اعتماد است مبحث سیم در
بیان وجوب اعتمادات بهر دو پا در حالت قیام یا عدم وجوب آنکه
امتثال بسه طریق حاصل میشود اول آنست که حامل هر دو پا بوده باشد لکن
بطریق مساوات دویم آنست که چنین بوده باشد لکن باختلاف باین نحو که القای

ثقل بدن

ثقل بدن را بپای راست بیشتر انداخته نسبت بپای چپ یا عکس این است ظاهر
اینست که همه اینها جایز بوده خواه کل اینها در نماز واحد بوده باشد بلکه در رکعت
واحد یا در نمازهای متعدده مبحث ۴ در بیان عدول از قیام است بقعود بدانکه
هرگاه کسی متمکن نبوده باشد از قیام نه بطریق استقلال و نه بطریق استناد
درانصورت عدول نماید از قیام بقعود چون حالت اضطرار و در این
سه حالت لازم است که اتیان نماز نماید قاعدا و احتمال استقلال و استناد
در قیام در این جاری است پس هرگاه متمکن از قعود استقلالی نبوده لازم است
اختیار قعود استنادی نماید و عدول باضطجاع جایز نخواهد بود مبحث ۵ بدانکه
هرگاه مکلف متمکن از قیام بوده باشد لکن بداند که هرگاه اختیار قیام نماید
محتاج خواهد شد بایماء جهة رکوع و سجود بخلاف اینکه هرگاه عدول از قیام
بقعود نماید در این وقت اگرچه نماز او قاعدا خواهد بود لکن رکوع و سجود
بطریق معهود خواهد بود در این وقت بعضی از علما حکم فرموده اند بجواز عدول
از قیام بقعود و این قول باعتقاد حقیر ضعیف است بلکه لازم است اختیار قیام نماید
و ایماء کند بجهة رکوع و سجود مبحث ۶ بدانکه هرگاه مکلف قدرت بر نشستن
نداشته باشد لازم است به پهلو بخوابد بجانب یمین رو بقبله بهیئتیکه کسی را
بقبر میگذارند و در صورت قدرت بر یمین اختیار جانب یسار ننماید بعکس
و الا اختیار جانب یسار نماید
آنحالت و هرگاه متمکن از هیچیک از این دو نباشد به پشت بخوابد یا او را
بسمت قبله دراز نماید مانند حالت احتضار و در این سه حالت لازم است که رکوع و سجود

بایماء بوده باشد بر و لازم است زیرا که سجود زیادتر بوده باشد از رکوع و با عدم
تمکن از ایماء بچشم نماید پس غمض عینین را رکوع و سجود قرار دهد و فتح عینین را قائم
مقام رفع راس نماید و در صورت ایماء بر واجب است ما یصح السجود را بلند نماید
که به پیشانی برسد و در صورت ایماء بعینین لازم نیست اگر رعایت آن نماید
شاید اسلم باشد **سیم از افعال تکبیرة الاحرام است** یعنی الله اکبر که مکلف بان داخل در
نماز میشود و بدانکه تکبیرة الاحرام رکن نماز است پس اخلال بان موجب بطلان نماز است
خواه عمدا بوده باشد یا سهوا و تفاوتی در این باب نمیباشد ما بین آنکه اخلال بنفس
آن بوده باشد یا بجزوی از اجزای معتبره در آن مثل قیام در حال تکبیر پس هرگاه
صورت تمکن از قیام اتیان بان نماید قاعدا یا در حین شروع بقیام تکبیر
بگوید قبل از آنکه راست شود اگرچه انتهای تکبیر در حال ایستاده بوده باشد
در جمیع این صور نماز باطل است و همچنین زیاد کند تکبیرة الاحرام را نماز نیز
باطل میشود خواه عمدا بوده باشد یا سهوا پس هرگاه کسی اتیان بتکبیرة الاحرام نماید
ثانیا نماز باطل میشود و هرگاه ثالثا اتیان کند نماز صحیح خواهد بود و همچنین است
حال در هر فرد نماز صحیح خواهد شد و در زوج باطل و کسیکه اتیان به تکبیرات سبع
افتتاحیه مینماید باید تکبیرة الاحرام را تعیین کند و تعیین آن بیکی از سه طریق
ممکن است اول آنکه قصد نماید که این تکبیر واجب است دویم آنست که قصد نماید
که این تکبیرة الاحرام است یا تکبیر ابتدائی در نماز است سیم آنکه قصد نماید که
این تکبیری است که بان دخول در نماز محقق میشود و هر یک از آنها که بوده باشد کفایت مینماید

چهارم

چهارم از افعال نماز قرائت است و در آن چند بحث است **اول** بدانکه وجوب
قرائت بر دو قسم است عینی و تخییری اما وجوب عینی پس در هر دو رکعت
از نمازهای دو رکعتی مثل نماز صبح و نماز ظهر و عصر و عشای سفری و نماز کسوف
و خسوف و زلزله و نحو آنها و همچنین در هر دو رکعت اول از نماز چهار رکعتی و سه
رکعتی که متعین است قرائت حمد در اینها بالاتفاق و اما وجوب تخییری
پس در رکعت ثالثه از نماز مغرب و در رکعتین اخیرتین از نماز چهار رکعتی که مکلف
مخیر است در اینها ما بین حمد و تسبیحات اربع چنانچه بیان خواهد شد بحث
دویم بدانکه هرگاه کسی اخلال نماید بقرائت سوره حمد عامدا از قرار یکه مذکور
شد نمازش باطل است قطعا و همچنین هرگاه کسی اخلال بآیة یا بکلمه از آن نماید
عمدا یا جهلا و همچنین هرگاه اخلال بحرفی از حروف آن نماید و از این قبیل است
هرگاه تبدیل حرفی از حروف آن نماید بحرف دیگر مثل تبدیل حاء بهاء و
طاء بتاء و عین بالف و غین بقاف و ضاد بزاء و همچنین نماز غالب اشخاص باطل
میشود باین سبب که تبدیل حرف مینمایند بحرف دیگر و ظاهر اینست که
دقایقی که قاریها میگویند موقوف علیه صحت قرائت نیست بلکه لازم
همان قدر است که تلاوت شود بنحوی که امتیاز ما بین حروف متحقق
شود و همچنین کل اذکار واجبه در نماز مثل تکبیرة الاحرام و ذکر رکوع
و سجود و تشهد و تسلیم که اخلال بحرف واحد از هر یک از آنها بوده باشد
عمدا باعث بطلان نماز است خواه ترک آن بوده باشد یا تبدیل حرف

اخلال

تا بلفقات نمود بر شرایع و دعوی نفی خلاف بران نموده بنابران حکم بجواز
شک بلکه ممکن نیست پس رعایت مد متصل لازم خواهد بود و اما مد سکون
لازم مدغم پس رعایت ان نیز لازم است بحث پنجم در لزوم قراءة
سورهٔ مبارکهٔ حمد سوره از سوره قرانیه را از قراریکه مذکور خواهد شد تلاوت
نماید و اخلال ان جایز نیست و بدانکه جایز نیست اختیار نمودن سوره که وقت
بسبب قراءة ان فوت شود و هم چنین جایز نیست قراءة سوره که بجهة تلاوت
ان سجده بر قاری ان واجب شود و این چهار سوره است اول الم تنزیل سجده دوم
و در عدم جواز قران میان دو سوره است در نماز واجب بدانکه قران درین مقام
عبارت است از جمع نمودن میان دو سوره است با یک سوره و بعض سوره دیگر
بعد از فراغ از سوره مبارکه حمد بقصد اینکه از قرائت مطلوبه در نماز است و ظاهر
اینست که جایز نبوده باشد بلکه موجب بطلان نماز میشود و بنابراین هرگاه کسی
شروع سوره نمود بعد از حمد و در اثنای قراءة مشخص شد که یک کلمه از ان سوره
فراموش شده دران صورة هرگاه در اثنای نماز چاره نتوان نمود که کلمه منسیه را
تلاوت نماید لازم است عدول سوره دیگر نماید این قران منهی عنه نخواهد
بود و هم چنین شروع بسوره نمود غفلة یعنی قبل از انکه تعیین ان سوره نماید
اگرچه بعد از فراغ از قراءة کل سوره متذکر شد بحقیقت حال در این صورت
ظاهر اینست که اجتزاء باین سوره نمیتوان نمود بلکه لازم است عود نمودن
بسوره دیگر بعد از تعیین قرائت نماید و قران دراین صورت نخواهد بود بحث ۱۱ در بیان

پس سوره مقروه را بعد از تعیین

رعایت

رعایت جهر و اخفات بدانکه صلوة یومیه از حیث منقسم به سه قسم میشود لازم الجهر
و لازم الاخفات و جایز الامرین اما لزوم الجهر پس آن در قرائت حمد و سوره
است در دو رکعت از نماز فریضه صبح و اولین از نماز مغرب و نماز عشا و اما لزوم
اخفات پس ان در قرائت حمد و سوره است در ظهر و عصر سفری و دو رکعت اولیین
از ظهر و عصر حضری و هم چنین در قرائت حمد یا بدل او از تسبیحات در رکعتین اخیرتین
مغرب و عشا و در رکعت ثالث مغرب و اما جواز امرین پس در ما عدای اینهاست
و این قسم ثالث منقسم به سه قسم است راجح الجهر و راجح الاخفات و متساوی الامرین
و این در ماسوای از نوافل نماز است و بدانکه اعتبار جهر و اخفات در انچه مذکور
شد من باب الحتم و الالزام مختص است بر رجال و در حق زنان ثابت نیست پس لازم
نیست بر زن که جهر نماید در قرائت نماز صبح و غیره بلکه مخیر است ما بین جهر و اخفات
مگر در صورتیکه معلوم او بوده باشد که اجنبی صوت او را میشنود در این صورت
اخفات در حق او متعین است و اما اخفات بر زنان در صلوة اخفاتیه پس
ظاهر این است که لازم بوده باشد فرقی ما بین مرد و زن نمیباشد در این باب بنابرین
هرگاه زن جهر در قرائت نماید در نماز ظهر مثلا نماز او باطل خواهد بود اگر عمدا [illegible]
از کلمات بوده باشد بدانکه از جمله امور مستحبه ترتیل در قرائت است مراد از ترتیل
از قراریکه ظاهر میشود از جمله از اخبار وارده از ائمه اطهار آنست که اقتصار در قراءة
نماید باین معنی اجتناب نماید از سرعت مفرطه و بطوء مفصله یعنی قرائت را بسیار
سریع نماید و هم چنین بسیار بطی نماید بحدیکه افتراق ما بین کلمات حاصل شود و مشخص

رکعتین

کمراد در صورتی است که سرعت بحدی نبوده باشد که اخلال بکلمه یا بحرف شود
و هم چنین بطؤ بمرتبه نبوده باشد که تقطیع باین حروف کلمات حاصل شود و الا
قرائت باین نحو موجب بطلان عمل خواهد بود واز مرحوم محقق در کتاب معتبر
و علامه و غیرهما ظاهر میشود تقسیم ترتیل بمستحب پس راجع میشود بانچه مذکور شد
و اما ترتیل واجب پس اخراج حروف از مخارج است و وجوب اخراج حروف
از مخارج سابق بر این بیان شد و بعضی ترتیل واجب را باین تفسیر نموده
ادای حروف از مخارج و حفظ احکام وقوف باین نحو که وقف بحرکت و وصل
بسکون ننماید تحقیق حال در این مقام مقتضی این است که گفته شود اولا وقف بحرکت
پس ان مهجور است نزد قاطبه اهل لسان پس اجتناب از ان لازم و بعدم
اجتناب از ان محکوم ببطلان خواهد بود و اما وصل بسکون پس ظاهر این است
که بعنوان اطلاق بیان مرام مستدعی این است که گفته شود در این مقام
چهار احتمال است وقف بسکون و وقف بحرکت و هم چنین وصل بسکون و وصل
بحرکت اما قسم اول پس ان احسن اقسام است و قسم دوم که ثانی است دوم
حکم ان مذکور شد قسم رابع نیز محل تامل نیست مگر در صورتیکه کلمه موصول
الیها مفتتح بهمزه وصل بوده باشد و اسقاط ان همزه ننماید مثل رب العالمین
الرحمن الرحیم باظهار فتحه نون و اثبات همزه الرحمن الرحیم در این صورت حکم بصحت مشکل
بلکه بطلان اقرب بصواب است و اما قسم سیم که عبارت از وصل بسکون بوده باشد
پس این منقسم بچند قسم میشود اول آنست که فصلی متخلل شود ما بین فراغ از کلمه سابقه و شروع

بلا حقه

بلا حقه و لکن قطع نفس ننماید این صورت ظاهر این است که صحیح و بی عیب بوده باشد
بلکه ممکن است که بگوئیم ان وقف بسکون بوده نظر بعدم اعتبار قطع نفس در
حقیقه وقف پس چنانچه وقف صادق است در صورت قطع نفس بعد از
فراغ از کلمه و قبل از شروع بکلمه اگر چه فصلی متخلل نشود هم چنین
صادق است در صورت تخلل فصل اگر چه قطع نفس نشده باشد دوم
آنست که فصلی متخلل نشود ما بین کلمه سابقه و شروع بکلمه لاحقه مفتتح بهمزه وصل
نبوده باشد مثل الرحمن الرحیم مالک یوم الدین اظهار حرکت میم الرحیم
ننماید و شروع نماید با یه بعد با عدم قطع نفس و عدم تخلل فصل در این صورت
در نظر حقیر حکم ببطلان قرائت نمیتوان نمود بلکه ظاهر این است که صحیح بوده
باشد سیم مثل دوم است مگر اینکه کلمه لاحقه مفتتح بهمزه وصل بوده باشد
در این صورت حکم بصحت مشکل بلکه دور نیست که باطل بوده باشد پس در سه
صورت قرائت محکوم ببطلان میشود اول در صورت وقف بحرکت دوم
در صورت وصل بحرکت لکن در موضعیکه کلمه لاحقه مفتتح بهمزه وصل بوده
و اثبات ان همزه نماید سیم در صورت وصل بسکون در صورت عدم
فصل عرفا بعد از فراغ از کلمه لاحقه در جائیکه کلمه لاحقه مفتتح بهمزه وصل بوده
باشد و هم چنین در سه صورت قرائت محکوم بصحت است اول در صورت
وقف بسکون یعنی با قطع نفس خواه کلمه لاحقه مفتتح بهمزه وصل بوده باشد
یا نبوده باشد و قرائت حقیقت دوم در صورت وصل بحرکت لکن مشروط باینکه همزه کلمه

وصل بوده باشد یا نبوده باشد دویم در صورت وصل بحرکت لکن مشروط

باینکه هرگاه کلمه مفتتح بهمزه وصل بوده باشد اسقاط ان همزه نماید سیم در

صورت وصل بسکون یعنی با عدم قطع نفس بشرط انکه هرگاه کلمه لاحقه مفتتح

بهمزه وصل بوده باشد فصلی عرفا متخلل سازد ویا این فراغ از کلمه سابقه

وشروع بکلمه لاحقه واما هرگاه کلمه لاحقه مفتتح بهمزه وصل نبوده باشد قرائت

صحیح است اگرچه با عدم تخلل فصل بوده لکن احتیاط در دین مقتضی اجتناب از مثل

این است **هفتم از افعال نماز رکوع است** ودران چند مبحث است مبحث اول

بدانکه رکوع واجب است در هر رکعت یکمرتبه مگر نماز آیات که هر رکعت ازان

مشتمل است بر پنج رکوع واین رکوع چنانچه واجب است در صلوة منفرد رکن

نیز هست اخلال وزیادتی ان موجب بطلان نماز است عمدا بوده باشد یا سهوا در

رکعتین اولیین بوده باشد یا اخیرتین واین مشهور مابین فقهاست وظاهر این

است که مسئله قطعی تامل نبوده باشد کلامیکه درین مقام هست این است

آیا تذکر بان بعد از دخول در سجده اولی کفایت میکند در حکم به بطلان نماز

بانه ظاهر اول است اگرچه مشغول بذکر واجب شده باشد اما هرگاه متذکر بان

شد قبل از دخول در سجده ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد اگرچه بعد از وضع

بدن بزمین بجهة سجده بوده باشد مادامیکه جبهه بمحل سجود نرسیده تاملی درین

نباید نمود بلی اشکالیکه درین مقام است این است که آیا لازم است قیام بعض

واجب است بعد از تذکر بحقیقت حال بایستد اولا بعد از ان منحنی شود بجهة رکوع

بانه بلکه میتواند برخیزد تا بحد رکوع رسد اکتفا نماید ظاهر اول است واین در

صورتیست که انحنا در اول بجهة سجود بوده باشد محل تامل است واما هرگاه چنین

نبوده باشد بلکه انحنا بجهة رکوع بوده باشد لکن قبل از رسیدن بحد رکوع شرعی

غافل شده ونشست بجهة سجود بعد از متذکر شد دراین صورت نیز باعتقاد حقیر لازم

که راست بایستد بعد ازان منحنی شود بجهة رکوع نظر باینکه قیام متصل برکوع قیامی است

که ازان منتقل شود برکوع شرعی نه مطلق قیام بعد از فراغ از قرائت ومفروض اینست

دراین مقام قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی غافل شد از رکوع ومنحنی شد بقصد سجود

پس قیام متصل برکوع بعمل نیامد پس لازم است قیام متصل برکوع بعمل آمده باشد

مبحث ۲ در تحقیق انحنائیست که بان رکوع شرعی متحقق میشود بدانکه رکوع

شرعی در حق قائم مختار عبارت از انحنائیست که متمکن بوده باشد مکلف بسبب

ان از رسانیدن یدین بر رکبتین مقصود درین مقام دو چیز است اول

آنست که منحنی شود براینکه وصول روس اصابع کفایت میکند در تحقیق بلکه لابد است

رکوع شرعی از انحنائی که متمکن بوده باشد بسبب ان از رسانیدن کفین

بر رکبتین واین بدو نحو متحقق میشود یکی آنست که منحنی شود بنحویکه سینه ودست بزانو

برسد ثانی اینست که منحنی شود بحدیکه باطن انگشتان بزانو برسد ظاهر

اینست که هردو کفایت کند در اتیان بمامور به اگرچه اول اکمل است

دویم آنست که منحنی شود بنحویکه مذکور شد در حق رجال است پس در حق زنان

چنین نیست بلکه انحناء واجب در حق زنان کمتر ازین قدر است که مذکور شد بلکه

اوس منثو با اوس

هرگاه زن خم شود بحدیکه رؤس اصابع بزانوهای برسد این قدر کفایت مینماید در
تحقق رکوع در حق زن بلکه دور نیست که گفته شود بکفایت اقل ازین
بقلیلی مبحث چهارم در بیان امور واجبه متعلقه برکوع است بدانکه امور واجب
متعلق برکوع چند چیز است اول آنها باقی بودن است در حالت رکوع بمقدار ذکر
واجب و بعبارة اخری لازم است شروع بذکر واجب بعد از بلوغ
بحد رکوع و شروع برفع رأس ننماید قبل از فراغ از آن پس هرگاه شروع
نمود بذکر واجب قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی یا رفع رأس نمود قبل از فراغ
از آن عامدا نماز باطل خواهد بود دویم طمأنینه است بقدر ذکر واجب در حال
اتیان بآن و مراد بطمأنینه سکون بدن مصلی است پس حرکت بعض اصابع
بلکه حرکت دست مضر و منافی با طمأنینه بمعنی مذکور نیست پس هرگاه اتیان
بذکر واجب نماید کلا او بعضا در حالت عدم استقرار بدن عمدا نماز باطل خواهد
بود سیم ذکر واجب در رکوع و در آن مخیّرست اختیار تسبیحه واحده کبری است یا سه تسبیح صغری بدانکه ذکر
است و مراد بتسبیح کبری سبحان ربی العظیم و بحمده است و مراد بتسبیحه صغری سبحان
الله است پس مکلف مخیّرست مابین اینکه بگوید سه مرتبه سبحان الله یا یکمرتبه سبحان
ربی العظیم و بحمده لکن تسبیح کبری افضل است و در حال ضرورت اکتفا
بیک سبحان الله میتوان نمود و مختار در نزد حقیر جزئیت لفظ و بحمده است
چهارم رفع سر از رکوع است بنحوی راست بایستد لکن لازم که رفع راس بعد از
فراغ از ذکر واجب بوده باشد چنانچه لازم بود که شروع بذکر واجب بعد از بلوغ

بحد رکوع

بحد رکوع و استقرار بوده باشد پنجم از امور واجبه متعلق برکوع طمأنینه بعد از رفع
در این مقام این است بعد از آنکه رفع رأس از رکوع نمود بحدی بایستد
که صادق باشد بر آن شخص که ساکن و مستقر است همین قدر کفایت
میکند چنانچه سابق بیان شد حرکت بعضی از اعضا مثل اصابع بلکه حرکت
ید مضر نیست ششم از افعال واجبه نماز سجود است بدانکه تحقیق مقام مستدعی
ایراد کلام است در چند مبحث اول در وجوب سجده است در نماز بدانکه
واجب است در هر رکعتی از نمازهای واجبه دو سجده و وجوب شرعی اگرچه
شرطیت آن ثابت است در جمیع صلوة مندوبه باشد یا مفروضه و از اجزاء
رکنیه نیز هست که اخلال بهر دو موجب بطلان نماز است اگرچه سهوا بوده
باشد و هم چنین است زیادتی هر دو پس نسیان سجدتین در رکعت واحده
در هر جا که بوده باشد موجب بطلان نماز است در صورتی که متذکر نشود مگر
بعد از دخول در رکعت دیگر و این فی الجمله اشکالی نیست و اما نسیان سجده
واحده باین نحو که سجده واحده فراموش نموده و متذکر نشد مگر بعد از دخول
در رکوع در رکعت دیگر و در این خلاف است مابین فقها و قولی است باینکه موجب
بطلان نمیشود و این مختار مابین اقوال و مشهور مابین فقهاست و در کتاب
غنیه و دیگری دعوی اجماع بر این شده است پس نماز صحیح است لکن قضای سجده
منسیه بعد از تسلیم لازم است و اشکالی در این نیست که دو سجده باسم رکن است
و رکن نماز آن است که اخلال با آن موجب بطلان نماز شود اگرچه سهوا بوده باشد

این است که اخلال بسجده واحده اخلال بجزء رکن است و اخلال بجزء موجب اخلال بکل است پس اخلال بسجده واحده موجب اخلال برکن است پس میباید حکم شود ببطلان نماز و هم چنین است حال در صورت زیاده و محلی است جواب ازین اشکال باین نحو که نصوص داله بر صحت نماز در صورت اخلال بسجده واحده سهوا دلیل است براینکه اخلال برکنیت موجب بطلان نماز در سجده آنست که اخلال بان در ضمن هر دو سجده شده باشد توضیح مطلب مقتضی این است که گفته شود اخلال بکلیت و طریق مقصود میشود یک قسم اخلال است در ضمن اخلال بکل متحقق شود و جمع مابین کلمات فقها که رکن آنست که اخلال بان موجب بطلان نماز است اگر چه سهوا بوده باشد با حکم مشهور و معروف باینکه نسیان سجده واحده بطلان نماز نمیشود قرینه است بر تقیید این حکم در ما نحن فیه با خلالیکه در ضمن اخلال بکل بوده باشد پس اشکال مندفع است بحث دویم در بیان امور واجبه در حال سجود است و آن شش چیز است اوّل بگذاردن هفت عضو است بر زمین مثلا و این هفت عضو عبارت است از جبهه و کفین و رکبتین و ابهامی الرجلین و جواز اکتفا در ابهامین بمسمی محل تامل و هم چنین است حال در اکتفا بمسمی کفین و رکبتین بلکه اکتفا بمسمی در اعضای سته مذکور محل تامل نیست بلکه از جمله عبارات ظاهر میشود انتفاء خلاف در مسئله کلامیکه هست در جبهه نظر باینکه اختلاف کرده اند فقها در ان بچند قول و قول اوّل آنست

کو مثل اعضای

که مثل اعضای سته مذکوره است و این قول مشهور مابین اصحاب است و مختار در مسئله است و سائر اقوال ضعیف اند و مستند انها محمول بر تقیه است دویم از شش چیزیکه واجب است در حال سجود مراعات آنست که موضع جبهه نباید بچیزی که سجده بران صحیح بوده باشد و تحقیق ما یصح السجود علیه بتفصیل تمام گذشت سیم از امور ستّه واجبه در سجود آن است که مساوی بوده باشد محل جبهه با محل وقوف یا بلندتر بوده باشد بقدر لبنه پس و این متحقق میشود بمنخفض شدن مصلی تا باین حد پس انحنا واجب من باب المقدمه است تحقیق مقام مقتضی اینست که گفته شود انحنا بعد از رکوع متصور میشود بچند نحو اوّل آنست که منحنی شود بقصد سجود و پس دویم آنست که منحنی میشود از برای غیر سجود و ... مثل اینکه منحنی شد بقصد اینکه افتاد در زمین تشکیکی در صحت دو قسم اوّل نیست و امّا قسم ثانی پس مقتضای کلام بعضی از اصحاب بلکه مصرح به در جمله انها بطلان نماز است و مختار در نزد حقیر خلاف آنست تنقیح مقام اینست که گفته شود سابق بیان شد سجود عبارت از وضع جبهه است بر زمین پس مقصود بالذات از امر متوجه بسجود همان وضع جبهه است بر ارض و انحنا مطلوب من باب المقدمه بعنوان توصل بوضع جبهه بر ارض الاّ هرگاه که از حال قیام منحنی شد بقصد سجود و سجده را بعمل آورده است هم مطلوب بالتبع و هم مطلوب بالذات را و امّا هرگاه شخص منحنی شد لکن نه بقصد سجود بلکه بجهة اخذ چیزی از زمین در این صورت اگر چه مطلوب

مطلوب بالتبع را بفعل نیاورده است لکن مع ذالک ممکن است که گفته
شود بر این شخص لازم نیست که برخیزد تا ثانیا منحنی شود بقصد سجود نظر باینکه
بعد از آنکه نشست دیگر انحنا باقی نماند بر وصف مطلوبیه پس فرق آنست در
صورتیکه منحنی شد بقصد سجود هم مطلوب بالتبع وهم مطلوب بالذات هر دو را
بعمل آورده است واما هرگاه منحنی شد لکن نه بقصد سجود در این صورت اگر
چه مطلوب بالتبع را نیاورده است لکن بعمل آورده است چیزی را که مسقط بالتبع است
پس لازم نیست برخیزد تا ثانیا منحنی شود بقصد سجود نظر باینکه انحنا مطلوب بود
برجهت توصل بسجود نه بالذات واین بخلاف رکوع است نظر باینکه در سابق
بیان شد رکوع در شریعت عبارت است از انحناء [?] مخصوص پس
هرگاه منحنی شد نه بقصد رکوع اجتزاء بآن نمیتوان نمود نظر باینکه مطلوبیت ان
ذاتی است نه توصلی پس هرگاه منحنی شد تا بحد رکوع رسید لکن نه بجهة رکوع بلکه
بجهة اخذ چیزی از زمین در این صورت اجتزاء بآن نمیتوان نمود بلکه لازم
است راست شود بعد از آن بقصد رکوع منحنی شود و توهم نشود که این موجب زیادتی
رکن میشود پس موجب بطلان نماز خواهد بود نظر باینکه آنچه در اول بعمل آورد بقصد
رکوع شرعی نبوده زیادتی انحنا مطلق موجب بطلان نمیشود مخفی نماند بنا بر آنچه در سجود
مذکور شد در صورتیکه انحنا بقصد سجود نبوده باشد خواه بجهة غیر سجود بوده باشد
یا نه در هر دو صورت جایز است بهمان حالت که هست سجود رفته امام علیه نماید کلامیکه
در این است این که آیا جایز است که بایستد بعد از آن باقی ماند در این مقام کلام در تساوی

موقف

موقف و محل جبهه مصلی فتی کلام اینست که معتبر در صحت نماز در حالت اختیار
این است که محل جبهه بلندتر از محل قدم نبوده باشد باکثر مقدار لبنه واین متحقق
میشود در ضمن چهار صورت اول آنست که ارفع بوده باشد از محل قدم
بمقدار لبنه دویم آنست که ارفع بوده بکمتر از قدر لبنه سیم آنست که محل جبهه با محل
قدم مساوی بوده باشد چهارم آنست که محل جبهه اخفض بوده باشد از محل
قدم ظاهر اینست که جواز در هر یک از اقسام اربعه ثابت بلکه بی اشکال است
کلامیکه در این مقام هست این است که آیا امر در انخفاض مثل امر در
ارتفاع است پس اخفضیت محل سجود از محل قدم جایز است بقدر لبنه وکمتر دون
زیادتر یا غیر تحدیدی در انخفاض نیست ظاهر ثانی است اگرچه احتیاط در اول است
وظاهر اینست که تحدید لبنه بچهار انگشت مضمومه است همچنانکه در کلام جماعتی
از اعاظم تحدید شد واعتبار این معنی در محل جبهه است بموقف ودر محال
اعضای دیگر معتبر نیست اگرچه رعایت آن احوط است وهرگاه جبهه واقع
شود بر چیزی که سجده بران جایز نبوده باشد وعالم بحقیقت حال شود قبل
اتیان بذکر واجب مخیر است ما بین جر جبهه تا برساند بما یصح السجود علیه یا بر
ما یصح السجود علیه را بجبهه بلکه دور نیست رسانیدن ما یصح السجود علیه را بجبهه بعض
جهات اعتباریه اولی والعد بوده باشد از بعض مناقشات وارده واما
هرگاه عالم شود بآن بعد از اتیان بذکر واجب خواه بعد از رفع رأس از سجود
بوده باشد یا قبل از آن در هر دو صورت سجود صحیح وچیزی براو نیست

هرگاه عالم بحقیقت حال بعد از رفع راس بوده باشد بلی هرگاه عالم شود
بان در سجود بعد از فراغ از ذکر واجب و قبل از بیان بدگر مستحبست
که جبهه را بکشاند تا برساند بما یصح السجود علیه یا عکس و امّا هرگاه متمکن از اینکه
نبوده باشد مگر بارتکاب فعل منافی در این صورت اگر این در وسعت وقت
بوده باشد قطع نماز لازم است بعد از تحصیل ما یصح السجود علیه موجب القضای
وقت نماز ظاهر میشود که اعتبار ما یصح السجود علیه ساقط است چهارم از امور
سته واجبه در سجود ذکر است و مختار در نزد تعیین تسبیح است و مکلف
مخیّر است مابین تسبیحه واحده کبری اعنی سبحان ربی الاعلی و بحمده و سه تسبیح صغری اعنی
سبحان الله یا افضلیت واحده کبری چنانچه در رکوع بیان شد پنجم از امور سته مذکوره
طمانینه است در سجود بقدر ذکر واجب یعنی مکلف از حین شروع بذکر واجب
تا فراغ از آن مستقر و ساکن بوده باشد باین معنی که در عرف بگویند که این
شخص در این مدت ساکن است و مشخص است که صدق این معنی موقوف
بسکون کل اعضای مثل اصابع یدین بلکه کل یدین نیست پس سکون جمیع
اعضاء و جوارح معتبر در تحقق طمانینه نیست و واجب ششم از امور
واجبه متعلقه بسجود رفع راس از آن است یعنی سر برداشتن از سجده خواه سجده
اولی بوده باشد یا ثانیه که بعد از رفع آن جلوس لازم نیست چنانچه بیان خواهد
شد هفتم از افعال واجبه نماز تشهد است تنقیح مقام در بیان مرام محتاج است بایراد
کلام در چند مبحث اول در عدد تشهد واجب است در هر نماز دو رکعتی یکمرتبه خواه نماز

صبح بوده

صبح بوده باشد یا نماز سفر یا نماز جمعه یا نماز آیات و عیدین و واجبست
در نماز سه رکعتی و چهار رکعتی دو مرتبه یکی بعد از رفع راس از سجده ثانیه در
رکعت ثانیه بعد از جلوس مطمئناً دویم بعد از رفع راس از سجده ثانیه در
رکعت ثالثه در نماز سه رکعتی و در رکعت رابعه در نماز چهار رکعتی بعد از آنکه
مطمئن در جلوس شد و در قدر واجب از تشهد خلاف است و حاصل
اختلاف جمع میشود بشش قول اول آنست که قدر واجب از شهادتین عبارتست
از قول اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً
عبده و رسوله و این قول مختار ما بین اقوال است دویم تشهد و دیگر اعتبار صلواة است در تشهد بر سرور
انبیا و سید رسل و آل اطهار آن سرور است و اعتبار این مشهور و معروف ما بین علمای شیعه است و اعاظم
علمای شیعه دعوی اجماع نموده اند و ظاهر اکثر اصحاب اینست که معین است ما بین لفظ اللهم صل علی
محمد و آل محمد و مختار ما بین اقوال است پس اجتزاء بهر صیغ جایز نخواهد بود هشتم از افعال
واجبه نماز تسلیم است و وجوب آن مختار محققین از فقها است و صیغه سلام
دو است یکی السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و دیگر السلام علیکم
و رحمة الله و برکاته و امّا السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته
اگر چه جماعتی قائل بوجوب آن شده اند لکن شبهه در ضعف این قول نیست
پس سلامیکه مخرج از نماز است یکی دو صیغه مذکوره است لکن اجماع فقها منعقد است
بر اینکه هر دو مدخلیت در خروج از نماز ندارد باین معنی که واجب بوده باشد بر مکلف
که اتیان بهر دو صیغه نموده باشد چنین نیست بلکه اکتفا بیکی از این دو صیغه میتوان

یا السلام علینا متعیّن است پس عدول از آن جایز نیست

نمود لکن فی این است که لا السلام علیکم متعیّن است در این باب
پس ترک آن و اختیار السلام علینا جایز نیست و یا مکلف مخیّر است در اختیار
هر یک از دو صیغه که بوده باشد لکن در صورت اختیار السلام علینا خروج
از نماز متحقق میشود و بی اشکال اتیان بصیغه السلام علیکم بعد از آن مستحب است
و امّا هرگاه اختیار نماید السلام علیکم را در حکم استحباب اتیان بصیغه السلام
علینا بعد از آن اشکال است نظر بعدم معلومیّه سیّد لکن نظر بعدم
فتوی بآن از اصحاب جماعت از اعیان اصحاب حکم باستحباب در نیست و
ظاهر این است که اکتفا بصیغه السلام علیکم توان نمود و انضمام ورحمة الله
وبرکاته اولی و احوط است لکن لازم نیست امّا عاریت هیئة مذکوره
ظاهر اینست که لازم بوده باشد لا خروج از نماز موقوف است بتعیین مخرج
از نماز آنست که شرع ناطق بآن است که آن مخرج است محتاج بتعیین
مکلف نیست و مختار در نظر قاصر ثانی است و این مشهور ما بین فقهاست
بلکه قائل بلزوم آن ظاهر نیست لکن استحباب آن مضایقه نداریم لا لزوم
نیت خروج مطلقا باین معنی که قصد نماید که من از نماز خارج میشوم قطع
نظر از خصوص مخرج نموده پس این هم ثابت نیست

در بیان احکام شک و سهو است

و در این دو مقام است مقام اوّل در احکام شک است
بدانکه شک یا در شرط صلوة است و یا در نفس صلوة است و یا در اجزای صلوة
است پس تنقیح مقام مقتضی ایراد کلام است در سه مبحث مبحث اوّل در حکم شک

در شرط

در شرط نماز مثل وضو مثلا میگوئیم این شک یا قبل از شروع در نماز است
یا در اثنای نماز است یا بعد از فراغ از نماز اگر قبل از شروع در نماز است
اتیان بمشکوک فیه نماید تا اتیان به نماز با عدم آن جایز نیست و اگر بعد از
فراغ از نماز است مثل اینکه بعد از آنکه از نماز فارغ شد با تحقق فصل یا عدم
فاصله شک میکند که قبل از شروع به نماز من اتیان بوضوء نموده‌ام پس نماز صحیح خواهد
بود یا نه پس نماز باطل خواهد بود و هم چنین است هرگاه شک در بعض اجزاء وضو
یا در بعض شرائط آن بوده باشد پس در اینصورت اعتنای باین شک نیست پس
نماز صحیح خواهد بود بلکه این مطّرد است در جمیع عبادات مثل وضو و غسل و تیمّم
و غیرها پس هر شکی بعد از فراغ از این اعمال بوده باشد آن شک معتبر نیست لکن
نسبت بعملیکه این شک بعد از فراغ از آن واقع شده و امّا نسبت به نمازیکه
اتیان مینماید پس اتیان بشرط مشکوک فیه در این صورت لازم است و امّا هرگاه
شک در اثنای نماز بوده باشد مثل اینکه بعد از اتیان بدو رکعت نماز ظهر شک
میکند که من قبل از شروع به نماز اتیان بوضو نموده‌ام یا نه ظاهر این است که قطع
نماز لازم بلکه جایز نبوده باشد پس اتمام نماز مینماید و احتیاط مقتضی اعاده نماز است
بعد از اتیان بطهارت مبحث دوم در شک در نفس صلوة است یعنی شک دارد
نماز بجا آورده است یا نه و این اگر در وقت نماز بوده باشد مثل اینکه قبل از
غروب شک میکند که اتیان به نماز ظهر و عصر کرده است یا نه در این صورت لازم است
که اتیان بهر دو نماز نموده باشد و هم چنین هرگاه قطع دارد براین که نماز ظهر را

بعمل آورده است لکن شک دارد که اتیان بنماز عصر نموده است یا نه در این
صورت لازم است که اتیان بنماز عصر نموده باشد و اما هرگاه عکس این فرض شود باین
معنی که قاطع است بر اینکه اتیان بنماز عصر نموده است لکن شک دارد
که اتیان بنماز ظهر نموده است یا نه در این صورت بالازم است
اتیان بهر دو نماید اما ظهر بجهة شک در اتیان آن با بقای
وقت و اما عصر بجهة لزوم تاخیر آن از ظهر یا جایز است اکتفا بظهر
تنها یا اتیان بهیچ یک لازم نیست اما عصر بجهة قطع باتیان
و اما ظهر بجهة اینکه ظاهر حال مسلمی که عالم بوده باشد بلزوم تاخیر
عصر از ظهر آن است که مشغول بنماز عصر نمیشود مگر بعد از برائت
ذمه از صلوة ظهر ظاهر احتمال ثانی است اما اتیان بصلوة ظهر بجهة آنچه مذکور شد
و اما عدم لزوم اعاده نماز عصر بجهة اینکه امتثال مقتضی اجزاست و قدر مسلم
است آن است که با علم ببقای تکلیف بظهر اشتغال بعصر جایز نیست و این
در مفروض متحقق نیست لکن احتیاط مقتضی اعاده صلوة عصر است بعد از
اتیان بصلوة ظهر و ممکن است که گفته شود این فرض از جمله کلام خارج
است نظر باینکه ظاهر مکلف این است که مشغول نماز عصر نشود مگر بعد از
اعتقاد برائت ذمه او از نماز ظهر بنا بر این بعد از التفات صدور نماز
ظهر از این شخص مظنون میشود از عنوان شک خارج و مندرج تحت عنوان
ظن میشود که بعد باعانة الهی مفصلاً بیان خواهد شد و آنچه مذکور شد در صورتی

بود که شک بعد در صلوة با بقای وقت صلوة بوده باشد و اما هرگاه
این شک بعد از انقضای خروج وقت نماز بوده مثل اینکه شک میکند
که نماز مغرب و عشا و هر دو یا احدهما به شب انی او صادر شده است یا نه
بلکه ظاهر این است که در این مقام حکم بلزوم قضا ممکن نبوده باشد اگر چه اتیان
بقضای بی عیب است خصوصاً در حق کسیکه عادةً قاضی بر اتیان نماز در
وقت در حق او نبوده باشد مبحث سیم در بیان شک در اجزای نماز است
میگوئیم این شک یا در عدد رکعات نماز است یا در غیر آن لیس در
اینجا دو مقصد است مقصد اول در بیان حکم شک در تکبیرة الاحرام یا قرائت
حمد و سوره یا شک در احدهما یا شک در آیات انها یا در کلمات آیات و
بکذا بدانکه شک در اجزای مذکوره یا قبل از دخول در فعل دیگر است یا بعد از
آن اگر قبل از دخول در فعل دیگر است لازم است که اتیان بمشکوک فیه نماید
مثل شک در قرائة حمد قبل از دخول در سوره یا شک در سوره قبل از
دخول در رکوع بلکه شک در آیة حمد قبل از دخول در آیه دیگر و هم چنین شک در
کلمه قبل از دخول در کلمه دیگر و اگر بعد از دخول در فعل دیگر است اعتنائی در این
شک نیست بنا بر صدور مشکوک فیه میگذارد و بمقتضای آن معمول داشته نماز را
باتمام برساند پس هرگاه شک در تکبیرة الاحرام نمود بعد از دخول در قرائة
یا شک در قرائة حمد نماید بعد از دخول در سوره یا شک در سوره نماید بعد از دخول
در رکوع التفاتی بآن نیست بلکه چنین است حال هرگاه شک در آیه از آیات فاتحه

یا سوره نماید بعد از دخول در کلمه نیز چنین بوده باشد یعنی هرگاه شک در کلمه
نماید بعد از دخول در کلمهٔ دیگر باز بنا بر تحقق مشکوک فیه میگذارد و عود بجهة
اتیان بمشکوک فیه لازم نیست تا حکم در اجزای مستحبه مثل اجزای واجبه
است میگوییم این متصور بصورت میشود اوّل نیست شک در جزء
مستحب نماید بعد از دخول در جزء دیگر از آن مستحب مثل شک در فقره
از فقرات قنوت نمود بعد از دخول در فقره دیگر از آن دوّیم آنست
که شک در واجبی از واجبات نماز نمود بعد از دخول در مستحبی از مستحبات
نماز مثل شک در تکبیرة الاحرام نماید بعد از دخول در استعاذه یا بعد از فراغ
از آن قبل از تسمیه سیّم عکس آن است مثل شک در استعاذه نمود بعد از
دخول در تسمیه یا بعد از فراغ از آن ظاهر اینست حکم در جمیع اینها همان
که مذکور شد پس اعتنای شک در هیچ یک از اقسام مذکور نیست کلامیکه در این
مقام است این است که چنانچه دخول در جزء از اجزاء نماز که بعد از مشکوک
فیه است دخول در مقدمات جزئی که بعد از مشکوک فیه است مثل دخول
در جزء است پس هرگاه شک در رکوع نمود بعد از آنکه نشست بجهة سجود
یا شک در سجود نمود بعد از آنکه حرکت نمود بجهة ایستادن از آنجائیکه منتقض شود
در قیام ظاهر اینست که دخول در مقدمات مانع از عود نباشد بنابراین هرگاه میل
نموده بجهة ایستادن مادامیکه راست نه ایستاده است هرگاه که نمود که سجده بعمل
آورده است یا نه عود مینماید سجده مشکوک فیها بعمل میآورده چنانچه حدیث صحیح

وآن برین مطلب است بنابراین هرگاه در تشهد شک نماید بعد از آنکه حرکت نمود بجهة
قیام مادامیکه نه ایستاده است می نشیند تشهد میخواند بعد از فراغ از
تشهد اتمام نماز مینماید لکن ظاهر حدیث صحیح که وارد شده است در آن خلاف است
بنابراین طریق احتیاط مقتضی اینست که هرگاه شک در رکوع نماید بعد از میل
بسجود قبل از وصول بحد سجود در این صورت عود نموده نماز را تمام نماید بعد از
فراغ اعاده نماید مخفی نماند فرقی در این مقام نیست ما بین اینکه مشکوک فیه رکن
از ارکان نماز بوده باشد یا نه پس هرگاه شک در رکوع نماید در حالیکه ایستاده است
لازم است رکوع نماید و اگر بعد از دخول در سجود شک نماید بنا بر تحقق مشکوک فیه میگذارد
نماز را تمام نموده اعاده هم در نیست و همچنین حال در تکبیرة الاحرام و غیرها بلی فرقیکه
هست ما بین رکن و غیر رکن آن است که هرگاه اتیان بمشکوک فیه نموده است
در جائیکه لازم بوده که اتیان نماید نماز باطل است و استیناف آن لازم و اگر غیر رکن
بوده باشد نماز صحیح از زیادتی موجب بطلان نماز نمیشود و جماعتی از اعاظم علما
در رکوع تفصیلی داده اند باین نحو که اگر بعد از رفع رأس از رکوع متذکر شد که
رکوع را بعمل آورده بوده است نماز باطل خواهد شد و اگر در اثنای رکوع متذکر
شد و در همان حالت بسجود میرود و نماز در این صورت صحیح خواهد بود
و این قول ضعیف است بلکه در هر دو صورت باطل است خواه متذکر بفعل
رکوع بعد از رفع رأس از رکوع بوده باشد و در اثنای رکوع در هر دو صورت زیادتی
رکن متحقق است بلکه زیادتی در رکن لازم میآید یکی قیام متصل برکوع

ودیگری خود رکوع مشخص است که رفع راس از حد غلتیدن در تحقق ماهیت رکوع
نمیباشد بلکه آن واجب خارجی است پس بمحض دخول در رکوع زیادتی در رکن
متحقق میشود و دلیلی که دلالت کند که در این مقام برابنکه زیادتی رکن مغتفر است
نداریم پس مقتضی بطلان باقی است و عدم معارض پس عمل بمقتضای آن لازم است
بدانکه فرقی در آنچه مذکور شد مابین نماز واجبی و سنتی نیست پس شک در اجزای نماز
نافله هم مثل شک در اجزای معروضه است بنابر اظهر بخلاف آنکه هرگاه شک
بعد از تجاوز از محل بوده باشد مقام دویم در حکم شک در عدد رکعات نماز است
بدانکه این شک اگر در نماز دو رکعتی بوده باشد مثل نماز صبح و عشا و ظهرین در سفر
و نماز جمعه و نماز آیات یا در نماز سه رکعتی مثل مغرب باعث بطلان نماز میشود
پس استیناف آن لازم است و اشکالی در این نیست کلامیکه در این مقام هست
این است که آیا محض شک در عدد رکعات در آنچه مذکور شد موجب بطلان
نماز است پس استیناف نماز در این صورت لازم است اگرچه بعد از تروی و تامل
احد طرفین نزد او مظنون بوده باشد یا چنین نیست بلکه هرگاه تروی نمود
احد طرفین مظنون شد عمل بمقتضای مظنه جایز بلکه متعین است ظاهر جماعه
نصوص معتبره اگرچه موهم اول است یا این معنی که تحقق شک مبطل بوده باشد لکن
ظاهر در شک مستقر است باین معنی که بعد از شک و بعد از تروی یعنی تفکر و تامل
در قرائن در تحصیل اعتقاد باحد طرفین میباشد بعد از افعال واجبه نماز است نماز
باطل و استیناف آن لازم است خواه بعد از آن مظنه باحد طرفین هم رسد تا به بلکه

ظاهر

بطلان
ظاهر است در این صورت اگرچه بعد از آن قاطع شود بحقیقت حال
و اگر مبادرت نشد و تامل نمود و بعد از تامل ظن او متعلق باحد طرفین شد
ظاهر اینست نماز صحیح بوده باشد بمقتضای مظنه خود عمل مینماید هرگاه چنانچه
هرگاه شک نموده و مبطلی از و صادر نشد بعد از آن قاطع شد بتحقیق
حال ظاهر اینست که صحت صلوة در این صورت محل اشکال نبوده بلی
هرگاه تامل نمود و ظن او متعلق باحد طرفین نشد در این صورت نماز
باطل و استیناف آن لازم است آنچه مذکور شد در صورتی بود که شک
در نماز دو رکعتی یا سه رکعتی بوده و اگر شک در نماز چهار رکعتی بوده باشد
پس اگر در دو رکعت اول بوده باشد حکم آن حکم شک در نماز دو
رکعتی است که مذکور شد پس هرگاه بعد از تروی احد طرفین مظنون شد
عمل بمقتضای آن مینماید و اگر وصف شک باقی باند نماز باطل استیناف
لازم است و اگر شک در غیر رکعتین اولیین است پس این منقسم میشود باقسام
منکثره و در بسیاری از این اقسام نماز باطل چنانچه در جمله انها نماز صحیح است
تفصیل مقام مقتضی این است که گفته شود شک در نماز چهار رکعتی منقسم
میشود قسم اول شک است مابین یک و دو نمیداند رکعتی که در آن مشغول است
رکعت اول است یا رکعت ثانیه است خواه در حالت قیام بوده قبل
از شروع بقراءة یا در اثنای قراءة یا بعد از فراغ از قراءة قبل از هوی
بجهة رکوع یا بعد از هوی بجهة رکوع لکن قبل از وصول بحد رکوع نرسیده یا حالت

رکوع یا بعد از رفع الراس از آن یا در سجده اولی بوده باشد یا بعد از رفع
راس از آن یا در سجده ثانیه بوده باشد یا بعد از رفع راس از آن پس این
ده قسم میشود در هر قسم نماز باطل است ۲ شک است ما بین رکعت اولی
است یا ثالثه در هر یک از اقسام عشره که بوده باشد که در جمیع احتمالات نماز
محکوم به بطلان است سیم شک است میان یک و چهار در هر یک از احوال
عشره که بوده باشد ۴ شک است میان یک و دو و سه و چهار پس عدد اقسام
مذکوره میرسد بچهل نماز در جمیع انها باطل است و استیناف آن لازم در صورتیکه
بعد از تروی احد احتمالین مظنون نشود و با تعلق مظنه باحد طرفین عمل بمقتضای
مظنه لازم است چنانچه مذکور شده ۵ شک است میان دو و سه در هر یک از
احتمالات عشره که بوده باشد حال قیام یا در حال رکوع یا بعد از رفع راس از آن
یا در سجود اولی یا بعد از رفع راس از آن یا در سجود ثانی یا بعد از رفع راس از سجده
۶ شک است میان ۲ و ۴ باز در احوال عشره مذکوره ۷ شک است میان
۲ و ۳ و ۴ در هر یک از اقسام عشره مسطوره که بوده باشد در بیست هفت قسم از این
اقسام مذکوره نماز باطل است و این اقسام با نضمام چهل قسم مذکوره میرسد عدد
اقسام بشصت و هفت نماز در جمیع انها باطل در سه قسم اخیر از اقسام ثلثه اخیره یعنی
شک میان دو و سه و دو و چهار و دو و سه و چهار در هر یک از این ها بعد از رفع راس
از سجده ثانیه نماز صحیح است یا اول بنا بر سه میگذارد و بعد از تمام اتیان بیک رکعت نماز
ایستاده یا دو رکعت نماز نشسته مینماید اختیار یکرکعت ایستاده افضل بلکه احوط است و

درثانی

و در ثانی بنا بر چهار میگذارد و بعد از سلام اتیان بدو رکعت نماز ایستاده
مینماید و نماز را اتمام میکند و در ثالث نیز بنا را بر چهار میگذارد و بعد از سلام
اتیان بدو رکعت نماز ایستاده و دو رکعت نماز نشسته مینماید و دو رکعت
نماز ایستاده را مقدم میدارد بر دو رکعت نماز نشسته پس عدد اقسام
مذکوره تا بحال بهفتاد رسیده در سه صورت نماز صحیح و در شصت و هفت صورت
نماز باطل است ۸ شک است میان سه و چهار در هر یک از احتمالات
عشره مذکوره که بوده باشد نماز صحیح است بنا بر چهار میگذارد و اتمام نماز نموده
بعد از سلام یکرکعت نماز ایستاده یا دو رکعت نماز نشسته بعمل میاورد و اختیار
نشسته در این مقام افضل است پس عدد اقسام مذکوره منتهی شد بهشتاد در
سیزده صورت نماز صحیح و در تتمه باطل ۹ شک است میان دو و پنج در جمیع احتمالات
عشره مذکوره نماز باطل است بانضمام این اقسام باقسام سابقه موجب این است
که عدد اقسام میرسد بنود ۱۰ شک است میان سه و پنج در شش قسم از اقسام مذکوره
نماز باطل میشود اینکه در حال رکوع بوده باشد یا بعد از رفع راس از رکوع یا در سجده
اولی یا بعد از رفع راس از آن یا در سجده ثانیه یا بعد از رفع راس از آن و در چهار قسم
ممکن است که بگوئیم صحیح باشد و این در صورتی است که این شک در حال
قیام پیدا شود قبل از شروع در قرائت یا در اثنای قرائت یا بعد از فراغ از قرائت قبل
از میل بجهت رکوع یا بعد از ان الی قبل از بلوغ بحد رکوع بوده باشد در این صورت قیام
را منهدم ساخته بنشیند و در این وقت شک او راجع میشود بدو و چهار بعد از اکمال

حکم آن مشخص شد عدد اقسام بعد از انضمام این به سابق منتهی میشود بیک صد
و هفده صورت نماز صحیح و در تتمه که عبارت از هشتاد و سه قسم بوده باشد
نماز باطل است یازدهم شک میان چهار و پنج است و این در پنج صورت
ظاهر اینست که نماز باطل بوده باشد مثل اینکه در حال رکوع بوده یا بعد از
رفع راس از آن یا در سجده ثانیه بوده و در پنج صورت ظاهر این است که
نماز صحیح بوده باشد اول اینست که این شک بعد از رفع راس از سجده اخیر بوده
باشد و در این صورت بنا بر چهار میگذارد و نماز را تمام نموده بعد از آن دو سجده
سهو بجا میاورد دویم اینست که این شک در حال قیام بوده باشد قبل از
شروع در قراءة سیم اینست که این شک در اثنای قرائت بوده باشد ۴
اینست که شک مذکور بعد از قراءة بوده باشد قبل از هوی بجهة رکوع ۵ اینست
که این شک بعد از هوی بجهة رکوع بوده باشد لکن قبل از بلوغ بحد رکوع عشر
در این صورت خمس ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد لکن بهمان حالت که
هست از آن حالت منهدم ساخته بنشیند و در این وقت شک راجع میشود
بسه و چهار بنا بر چهار میگذارد و اتمام نماز نموده بعد از تسلیم یک رکعت نماز ایستاده
یا دو رکعت نماز نشسته بعمل میاورد مذکور شد که دو رکعت نشسته در این مقام
افضل است احتیاط آنست بدو سجده سهو نماید طریقه احتیاط مقتضی اعاده نماز است
در کل این اقسام خمسه مذکوره بعد از انضمام این با اقسام سابقه عدد مجموع
میرسد بیک صد و ده قسم و در بیست و دو قسم بنا بر آنچه مذکور شد نماز صحیح

در شق

و در هشتاد و هشت قسم نماز باطل خواهد بود و مخفی نماند آنچه مذکور شد از اقسام خمسه مذکوره
شک که یکصد و ده قسم بوده این تصویر در است که ملاحظه رکعت ششم نشود و اگر رکعت
ششم نیز ملحوظ شود با رکعت ثانیه و یا فوق آن عدد اقسام حاصل از این میرسد
بده حاصل میشود از ترکیب ثنائی و ثلاثی و رباعی و خماسی باین نحو شک میان دو و شش
و دو و سه و شش و دو و سه و چهار و شش و دو و سه و چهار و پنج و شش و شک میان سه و شش و
و چهار و شش و سه و چهار و پنج و شش و شک میان چهار و شش و چهار و پنج و شش و شک میان
پنج و شش و ملاحظه هر یک از اقسام عشره مذکوره را با احوال عشره در هر یک به نحوی که در
سابق بیان شد میرسد عدد اقسام با یکصد و ده قسم سابق موجب بلوغ عدد اقسام
است بدویست و ده لکن مذکور در غالب کتب فقهیه از این اقسام نیست بلکه
قسم با چهار قسم کثیر الوقوع حکم در آن چهار قسم اگر چه دانسته شد از آنچه در سابق مذکور
شد مناسب اینست که در اقسام شکوک مذکوره لازم است عمل شود به نحوی که مذکور
شد پس هر گاه غیر از این نماید مثل اینکه در میان عروض یکی از این شکوک استیناف نماز
نماید تشکیکی در اینست نمازیکه استیناف نموده صحیح است یا باطل حق در این مقام
تفصیل است باین نحو اگر مبطلی از مبطلات نماز را بعمل نیاورده است استیناف نماز نموده ظاهر
اینکه نماز او باطل بوده باشد نظر باینکه مکلف اول این بود که اتمام نماز نماید بعد از آن
عمل نماید بمقتضای آنچه مذکور شد پس این نمازیکه استیناف نموده مامور به در حق
او نبوده و انتفای امر مستلزم انتفای صحت است و اگر منافی از منافیات نماز بعمل
آورده مثل اینکه پشت بار قبله نموده یا حدثی از خود صادر نموده باختیار در این صورت اکرم

این شخص آثم است از چند راه یکی بجهة ترک مأمور به و ثانی بجهة ابطال عمل و ثالث ترک
تعلم باحکام شک در صورتیکه تحصیل ان ننموده باشد لکن ظاهر این است در این
صورت نمازیکه استیناف نموده محکوم بصحت بوده باشد مطلب دویم آنست که
هرگاه یکی از اقسام شکوک مذکوره عارض شد در حق کسیکه مکلف بود بنماز نشسته باشد
مثل مریضیکه متمکن از قیام نباشد در نماز نشسته ظهر مثلا چنین شکی در حق او اتفاق
افتاده پس هرگاه شک در دو و سه بوده باشد بعد از اتمام چنانچه قائما قیر بود بایستی
یکرکعت ایستاده و دو رکعت نشسته لا در صورت مفروضه باز چنین کس این شخص
قیر خواهد بود ما بین دو رکعت تا وی این بوده باشد که قائم مقام یکرکعت ایستاده
است دو رکعت دیگر که ثابت بود یا انکه تخییر در منتفی نظر باینکه فرد تخییر رکعت
ایستاده بود مفروض اینست که غیر مقدور است و انتقال از ان بیدل آن محتاج
بدلیل است پس درینصورت معین در حق این شخص دو رکعت نشسته است که درین
وقت ثابت بود بطریق تخییر غایت ما فی الباب احد فردین مقدور نیست و این
موجب سقوط فرد مقدور نمیشود با اینکه میگوییم مسئله شک از جهت بنا بر اکثر
چون مخالف اصل است نظر باینکه مقتضای اصل عدم وقوع شکوک فیه است
لذا لازم است اقتصار در مخالف اصل بر مورد نص و آن صورت تمکن است پس در صورت
عدم تمکن از قیام لازم است عمل بمقتضای اصل و آن بنا بر اقل است پس حاجت بنماز احتیاط
نخواهد بود جواب از این آنست اگرچه نصوص مسئله بر نماز احتیاط ظاهر در صورت
تمکن از قیام است لکن نصوص دالة بنا بر اکثر در صورت شک عام است که هر کس که شک در عدد

رکعات

نماز احتیاط

رکعات کند باید بنا بر اکثر بگذارد و اگرچه متمکن از قیام نبوده باشد بنا بر این پس
ظاهر اینست که در صورت شک میان دو و سه اکتفا بیکرکعت نشسته نتواند نمود چون
قیام غیر مقدور است مأمور بنماز نشسته است پس محتمل السقوط در حق این
شخص یکرکعت نشسته است پس باید اجتزا بان نماید و دو رکعت نشسته اگرچه در حق
این شخص حال مقدور است لکن امر باین در انوقت بجهة این بود که این قائم
مقام رکعتی بود که در ان وقت مقدور بود و مفروض در این وقت مقدور بود
و مفروض در انوقت عدم مقدوریه است و از انچه مذکور شد مشخص شد حکم
شک در سه صورت دیگر مثل شک در سه و چهار و دو و چهار و دو و سه و چهار پس در اول و ثانی
اقتصار باید بیکرکعت نشسته و در ثالث بدو رکعت نشسته بدو سلام یا بنحو دو
رکعت بیک سلام و رکعتی دیگر بیک سلام و احتیاط در جمیع صور اعاده نماز
است مطلب سیم در بیان کیفیت نماز احتیاط است خواه یکرکعت بوده باشد
یا دو رکعتی و سایر احکام متعلقه این نماز بدانکه ظاهر اینکه این نماز مستقل است معتبر است
در ان نیت و تکبیرة الاحرام و نیت چنین مینماید که یکرکعت نماز ایستاده مثلا انجام
بنمایم بجهة شکیکه از من صادر شده است در میان سه و چهار مثلا واجب قربة
الی الله بعد از ان اتیان بتکبیرة الاحرام مینماید بعد از ان شروع مینماید بقراءة حمد
و قراءة سوره در این مقام ثابت نیست ظاهر اینکه حمد متعین بوده باشد و عدول
از حمد بتسبیحات اربع جایز نبوده باشد بدانکه تنقیح کلام در این مقام محتاج است
بایراد چند مبحث اول لازم است مبادرة در اتیان این نماز بعد از فراغ از تسلیم

بدون فاصله و اتیان بتکبیرات بعد از تسلیم اگرچه ظاهر اینکه منافی با سابق
نبوده باشد لکن حکم بجواز تکبیرات درین مقام مشکل است مبحث دویم در حکم
حدث است قبل از شروع بنماز احتیاط بدانکه احتیاط [illegible] درانجا دو مقام
است یکی آنست که آیا جایز است مکلف متعمداً حدث از خود صادر نماید قبل از
اتیان بنماز احتیاط یا نه ظاهر اینکه جایز نبوده باشد ثانی آنست که هرگاه اتفاق
افتاد حدث از مکلف صادر شد آیا این موجب بطلان اصل نماز میشود پس اعاده نماز
لازم خواهد بود یا نه مسئله محل خلاف مابین فقهاست و احتمال ثانی اقوی است و احتیاط
مقتضی اعاده اصل نماز است بعد از فراغ از نماز احتیاط بلکه چنین است حال اگر هم
شخص درانصورت بجهة اخلال بمبادرت آثم خواهد بود مبحث سیم هرگاه قسمی از اقسام
شکوکی که موجب نماز احتیاط شود در حق کسی اتفاق افتاد بعد از تسلیم فراموش
نمود که اتیان بنماز احتیاط نماید بعد از شروع بنماز لاحقه متذکر شد این بدو قسم
متصور میشود یک صورت آنست که وقت صلوة لاحقه مضیق باشد مثل اینکه شک
نمود در نماز ظهر میان دو و چار مثلاً بنا بر چار گذارد و بعد از فراغ غافل از نماز
احتیاط شد بعد از شروع بنماز عصر متذکر شد در وقتیکه وقت نماز مضیق است
درانصورت بی اشکال نماز عصر صحیح است و قطع آن جایز است و نه عدول
از نماز عصر بنماز احتیاط بلکه لازم است اتمام نماز عصر نموده بعد از آن اتیان بنماز
احتیاط نماید ظاهر اینست که نماز ظهر صحیح بوده باشد نظر باینکه هرگاه کسی نماز ظهر را
فراموش کند و در اثنای نماز عصر نموده نماز ظهر را بعد از فراغ از نماز عصر اتیان نماید پس ثبوت این

حکم در نماز احتیاطی که متعلق بنماز ظهر است بطریق اولی و اگر وقت نماز عصر موسع
بوده باشد مثل اینکه در رکعت ثانیه بوده باشد در فرض مذکور توهم این میشود که
عدول نماید از نماز عصر بنماز احتیاط لکن ظاهر اینست که نماز عصر درانصورت لازم
بوده باشد نظر باستصحاب صحت و عموم لا تبطلوا اعمالکم و بعد از فراغ از نماز
عصر اتیان بنماز احتیاط نماید یا اعاده نماز ظهر بلکه با اعاده نماز عصر هم شاید اوفق بطریق
سداد و اقرب بسبیل نجاة بوده باشد نظر بانچه از انچه مذکور شد ظاهر میشود که هرگاه
کسی شکی که موجب نماز احتیاط بوده باشد در نماز ظهر نموده و قرار داد که نماز احتیاط
را بعد از تسلیم بجا آورد متذکر شد که وقت نماز عصر مضیق است بحدیکه اشتغال بنماز احتیاط
موجب فوت نماز عصر است در وقت خود درانصورت لازم است که ترک نماز
احتیاط نموده مشغول بنماز عصر شود مبحث چهارم در بیان کیفیت در قراءة نماز
است ظاهر اینست که مکلف مخیر بوده باشد در قراءة مابین جهر و اخفات نظر باطلاق
امر بقراءة در نصوص وارده در مسئله اگر کسی گوید این نماز احتیاط بدل است از رکعتین
اخیرتین معتبر است در بدل انچه معتبر است در مبدل منه جواب اینست که این
صورت صحیح است که بدلیة منصوص میشد باین نحو که صلوة الاحتیاط بدل من
الرکعتین الاخیرتین چنین لفظ تا حال در اخبار ندیده ایم انچه مذکور در اخبار وارده
در مسئله است این است که هرگاه در واقع از نماز نقص شده باشد این نماز احتیاط
متمم او خواهد بود و این قدر کفایت نمیتواند نمود در حکم باعتبار هرچه در رکعتین
اخیرتین معتبر بود در نماز احتیاط معتبر باشد بلی رعایت اخفات اقرب بطریق

سداد بلکه افوق باحتیاط است بحث ششم در ظهور تطابق و تخالف و عدم آنست
بدانکه هر شکی اتفاق افتد بهر قسم از اقسام شکوک مذکوره که بوده باشد بمقتضای
این عمل نمود یا قرار داد که عمل نموده باشد بعد از آن حقیقت حال اگر مشخص نشد
کلامی در آن نیست یعنی عمل بنحویکه نموده مجزی و ذمه او از تکلیف فارغ است و اگر حقیقت
حال مشخص شد یا قبل از شروع بنماز احتیاط است یا بعد از فراغ از آن یا در اثنای
نماز احتیاط بر جمیع تقادیر آنچه مشخص شده یا مطابق آن چیز است که قرار بدان داده
یا مخالف و اقسام شش است اوّل آنست که قبل از شروع بنماز احتیاط حقیقت
حال مشخص شد و معلوم شد آنچه بنابر آن گذاشته مطابق واقع بوده ظاهر است
که در این صورت حاجت بنماز احتیاط نیست بلکه لازم است که عمل بمقتضای
واقع نموده باشد مثلا شک کرده بود میان سه و چهار بنا را بر چهار گذاشته و بعد از
تسلیم قبل از شروع بنماز احتیاط مشخص شد که نماز او در واقع چهار رکعت بوده در اینصورت
نماز او صحیح و بی عیب است حاجت بنماز احتیاط نیست بلکه اتیان نمودن آن بقصد نماز
احتیاط نیست دوم مثل اول است لکن قبل از شروع بنماز احتیاط مشخص شد
که آنچه بنابر آن گذارده مخالف واقع است یعنی بنا گذارده بود بر چهار مشخص
شد در اینصورت که نماز او سه رکعت بوده ظاهر اینست که این صورت بار بنماز
احتیاط حاجت نباشد بلکه برخیزد بدون نیت و تکبیرة الاحرام یکرکعت نماز را بقصد
رکعت آخر نماز را اتیان نماید و اتیان بنماید نماز او صحیح است بجهت زیادتی سلام اتیان بسجده
سهو نماید بلی هرگاه فرض شود که ظهور حقیقت حال بعد از صدور حدث بوده باشد ظاهر

نیست

اینست که در اینصورت لازم است اعاده نماز بعد از طهارت و هم چنین است حال
در هر منافی که موجب بطلان است سهوا و عمدا مثل استدبار سیم آنست که در اثنای نماز
مشخص شد حقیقت حال معلوم شد آنچه بنابر آن گذارده مطابق واقع بوده در اینصورت اصل
نماز صحیح پس صحت آن موقوف با تمام نماز احتیاط مینماید بنیت نافله اگر چه رکعت واحده
بوده باشد و این منافی نیست با قاعده مشهوره که یکرکعت در نماز نافله نیست مگر
نماز وتر بجهة اینکه این قبل از شروع در نماز است چهارم مثل سیم است لکن در
نماز مشخص شد که آنچه بنا گذارده مخالف واقع بوده است مثل اینکه بنا بر چهار
گذارده بود مشخص شد که سه رکعت بوده در این صورت ظاهر اینست که اتمام
نماز احتیاط کفایت کند در حصول امتثال خواه نماز احتیاطی که اختیار نموده موافق
باشد یا ناقص مثل اینکه مشخص شد که نماز سه رکعت بوده و این شخص یکرکعت ایستاده
را اختیار نموده یا مخالف بوده باشد لکن مخالفیکه بمنزله موافق بوده باشد مثل
اینکه در فرض مذکور دو رکعت نشسته را اختیار نموده باشد و هرگاه آنچه
اختیار نموده مخالف یا ناقص بوده باشد و این خالی از این نیست که یا ناقص یا زائد از آنچه
آنچه اختیار نموده یا کمتر از آن است اول مثل اینکه در صورت مفروضه اختیار نمود
یکرکعت ایستاده و قبل از فراغ از این یکرکعت مشخص شد که نماز او
دو رکعت بوده در این صورت ظاهر اینست که باید رکعت دیگر را
علاوه نماید یا یکرکعت که شروع نموده بعد از اتمام آن ظاهر اینست که نماز صحیح
بوده باشد و زیادتی نیست و دیگر مفر نخواهد بود نظر باحادیث وارده در مباحث

شک و احتمال انکه اتمام همان رکعت که شروع نموده کفایت نماید در حکم بصحت
ضعیف است نظر باینکه مقتضای تعلیل مذکور و احادیث انست که یک رکعت
ایستاده در صورت شک میان سه و چهار کفایت میکند در صحت بجهة
اینکه در صورتیکه محتمل النقصان همان یک رکعت میباشد لهذا در صورتیکه محتمل
النقصان دو رکعت بوده باشد شارع اجتزاء بیک رکعت نفرموده مفروض
اینست در این مقام مشخص شد که ناقص دو رکعت بوده پس اجتزاء بیک رکعت
ایستاده با قطع براینکه ناقص دو رکعت بوده بی معنی است اگر در صورتیکه
ناقص شده از نماز زیاد بوده باشد از انچه اختیار نموده و اما هرگاه مشخص شود
که ناقص شده از نماز اقل بوده باشد از انچه اختیار نموده از نماز احتیاط نموده
از نماز احتیاط مثل شک دو و چهار بنا بر چهار گذارد و بعد از تسلیم شروع نموده نماز
ایستاده در اثنای این نماز مشخص شد که نماز او سه رکعت بوده این منصور بدو
صورت میشود یکی انست که عالم بحقیقت حال قبل از دخول در رکعت ثانیه بوده باشد
خواه در قیام رکعت اولی بوده باشد یا در رکوع رکعت اولی یا در سجود یا سجده اولی
یا بعد از رفع راس از سجده ثانیه دور نیست در کل این صور اتمام همان یک رکعت کفایت
کند در حکم بصحت نماز بلکه لازم باشد که چنین نماید و هم چنین است حال اگر هم
در قیام ثانیه عالم داخل نشده لکن در این جا قیام را منهدم نموده بنشیند
اتیان بتشهد و تسلیم نماید و اتیان بسجده سهو نماید بجهة زیادتی احتیاط محقق است
اینها همه در صورتیست که منافی از منافیات نماز که مبطل نماز بوده باشد سهواً و عمداً

بعد از تسلیم

بعد از تسلیم و قبل از شروع به نماز احتیاط از مکلف صادر نشده باشد و اگر منافی
منافی در ان وقت از مکلف صادر شده ظاهر اینست که نماز باطل بوده باشد
پس استیناف نماز بعد از تبیین حقیقت حال لازم خواهد بود و اما اگر علم
بحقیقت حال بعد از دخول در رکوع رکعت ثانیه بوده باشد پس حکم
این دارد که عالم بحقیقت حال شده باشد بعد از فراغ از دو رکعت و این
مذکور خواهد شد پنجم آنست که عالم بحقیقت حال شد بعد از فراغ از نماز احتیاط
و مشخص شد که انچه بنا بران گذارده مطابق واقع بوده مثل اینکه در هر قسم
از اقسام بوده که بوده باشد بنا بر اکثر گذارده بود در واقع چنین بود در این
صورت نماز صحیح خواهد بود و نماز احتیاط که اتیان نموده بمنزله نماز نافله خواهد
بوده در این باب ماجور و مثاب میباشد ان شاء الله تعالی ششم مثل پنجم است
مخالف واقع بوده در این مقام نیز همان تفصیل سابق جاری است باین نحو که
بعد از ظهور حقیقت حال و علم به تحقق نقصان در نماز و مخالف باقی بر از نماز احتیاط
با ناقص شده از نماز خالی از این نیست که انچه ناقص شده از نماز اکثر است از انچه
اتیان نموده از نماز احتیاط یا اقل از آن است که اکثر بوده باشد مثل اینکه شک
در سه و چهار بود بنا بر چهار گذارده بعد از تسلیم اتیان بیک رکعت ایستاده یا دو رکعت
نشسته نمود بعد از فراغ از نماز احتیاط مشخص شد که دو رکعت از اصل نماز کم بوده
در این صورت حکم است که تفصیل داده شود ما بین اینکه این علم بحقیقت حال
قبل از تخلل فعل منافی که مبطل صلوة بوده باشد سهواً و عمداً بوده یا بعد اگر قبل بوده باشد

بگوئیم لازم است که برخیزد و یک رکعت نماز دیگر اتیان نماید و بعد از تسلیم اتیان
بسجده سهو نماید احتیاطاً و اگر بعد از تخلل چنین منافی بوده باشد حکم نمود
ببطلان نماز و لزوم اعاده آن اگرچه احتیاط مقتضی اعاده نماز در اول نیز
هست و احتمال اکتفا بهمان نماز احتیاط در هر دو صورت نظر باطلاق مستند قایم
است لکن ضعیف است نظر بعدم شمول اطلاق نسبت بمحل کلام و اگر ناقص شده
آن نماز کمتر بوده باشد از آنچه اتیان به شده که اصل نماز سه رکعت بوده در این
نیز احتمال صحت قایم است نظر باطلاق مستند لکن ضعیف است نظر بملاحظه تعلیل
مذکور پس ظاهر اینست که نماز باطل بوده باشد و اعاده آن لازم باشد لکن با بقاء وقت
و اما هرگاه وقت باقی نبوده باشد و تقصیری در اعاده نماز بعد از علم بکیفیت حال نموده
باشد حکم بوجوب قضا نمیتوان نمود اگرچه احتیاط مقتضی عدم اخلال بآن است مطلب ۴
در ترتب شکوک است بدانکه در صورت ترتب شکوک عمل بمقتضای شک آخر لازم
است مثل اینکه اول شک نموده میان دو و چهار و بنا بر چهار گذارده قرار داد بعد از
فراغ از تسلیم اتیان بدو رکعت ایستاده نماید و در اوان اشتغال در اتمام رکعت چهارم
منکشف او شد که رکعت دوم نیست بلکه مردد است مابین اگر سه بوده باشد یا چهار بنا بر این
در این وقت شک میان سه و چهار خواهد بود نه دو و چهار پس بعد از تسلیم اتیان بدو
نشسته یا یک رکعت باید نموده باشد نه دو رکعت ایستاده چنانچه مقتضای شک اول بود
و هرگاه تردد وی در اثنای نماز که مکلف حاصل شد لکن نمیداند این شک است یا ظن
حکم آن حکم شک است بدانکه آنچه مذکور شد از اول مبحث تا این مقام در حکم شک

خواه شک

خواه شک در اجزاء نماز غیر رکعات بوده یا در عدد رکعات نماز در صورتی است
که مکلف کثیر الشک نبوده باشد و اما هرگاه کثیر الشک باشد حکم چنین نیست
که مذکور شد تنقیح مقام مقتضی آنست که نقل کلام شود اول در تعریف کثیر
بعد از آن در حکم آن پس میگوئیم در این جا دو مبحث است مبحث اول در
تعریف کثیر الشک است بدانکه کثیر الشک نظر بآنچه از حدیث صحیح ظاهر میشود
اینست که در هر سه نماز شک کند مثل اینکه شک کند در نماز ظهر و عصر و مغرب
در هر سه نماز یا در دوی از این سه نماز یا در یکی از اینها و هم چنین در مغرب و عشا
و صبح و ظهر و هکذا و ظاهر حدیث اعم است از اینکه سه نماز کل فریضه بوده باشد
چنانچه مذکور شد یا کل نافله مثل شش رکعت نافله ظهر مثلاً یا ملفق از فریضه
و نافله بوده باشد و چون که اشکالی بظاهر حدیث متوجه است نظر بآنکه
بنا بر این معتبر در معرفت کثیر الشک نیست که در هر سه نماز متفق اینکه
نبوده باشد عالم بر این مطالب نیست مگر علام الغیوب لهذا جماعتی از فقها کثیر
الشک را چنین تعریف نموده که در یک نماز سه شک کند یا در سه نماز متوالی
شک نماید و حق در این مقام اینست که این مختلف میشود باختلاف احوال
انسان باعتبار جمع حواس و تفرق آن که است کسی باعتبار تفرق حواس
مکرر شک کند لکن این کفایت نمیکند در صدق این معنی بلکه مرجع در این
اینست که ملاحظه کرده شود حال این شخص البته بغالب اشخاص در اعتدال الحواس
مبحث ۲ مشخص شود که شک این بیشتر است از وقتی آن شخص اکثر آن شک میگویند

در حکم کثیر الشک است بدانکه حکم کثیر الشک آنست که بنا بر اتیان مشکوک فیه
گذارد خواه عدد رکعات بوده باشد خواه اجزاء دیگر خواه عدد رکعات نماز
سه رکعتی بوده باشد یا دو رکعتی یا غیر و خواه جزء مشکوک فیه رکن باشد خواه محل
آن باقی باشد یا تجاوز نموده مگر در صورتیکه فعل مشکوک موجب بطلان
نماز بوده باشد در اینصورت بنا بر عدم میگذارد پس هرگاه شک نموده
که تکبیر گفته است یا نه هنوز داخل در قراءة نشده است قرار میدهد که اتیان بتکبیر
نموده است و همچنین قراءة حمد و سوره و غیرها پس هرگاه شک کند در حال
قیام که اتیان برکوع نموده است یا نه در حال جلوس شک کند که اتیان بسجدتین
نموده یا نه قرار میدهد که اتیان نموده است واما هرگاه شک نمود که این رکعت
اول نماز است یا رکعت ثانی قرار میدهد که رکعت ثانی است و هرگاه شک کند
که رکعت سیم است یا چهارم قرار میدهد که رکعت چهارم است در نماز چهار رکعتی
واما هرگاه نماز سه رکعتی بوده قرار میدهد که سیم است چنانچه در نماز چهار رکعتی هرگاه
شک کند که رکعت چهارم است یا پنجم است قرار میدهد که چهارم است مجملاً کثیر
الشک در جمیع موارد بنا میگذارد بر تحقق مشکوک فیه مگر در صورتیکه تحقق
آن موجب بطلان نماز شود در اینصورت بنا بر عدم میگذارد و
کلامیکه در این مقام است اینست که گاه است کی کثیر الشک در نماز معینی است
و در نماز دیگر نیست و گاه است در نماز چهار رکعتی کثیر الشک است و در نماز دو
رکعتی و گاه است در نماز چهار رکعتی کثیر الشک است و در رکعتین اخیرتین و در رکعتین اولیین

نیست

نیست و گاه است کثیر الشک در رکعات نماز است در اجزای دیگر
نیست و گاه است بعکس آنست مستفاد از احادیث معتبر آنست که هم چنین
که کثیر الشک شد در نماز دیگر اعتبار و التفات بشک او نیست پس هرگاه
فرض کنیم کسی که کثیر الشک است در نماز چهار رکعتی اتفاق افتاد در نماز دو رکعتی
شک نمود بنا بر صحت میگذارد و اعتنا باین شک نمیکند و همچنین هرگاه
کسی کثیر الشک شد در رکعتین اخیرتین در نماز چهار رکعتی ولکن در رکعتین
اولیین از نماز چهار رکعتی کثیر الشک نبود و اتفاق افتاد شکی در رکعتین اولیین
از نماز چهار رکعتی نمود باز بنا بر صحت میگذارد و التفاتی باین شک نیست و همچنین
هرگاه کثیر الشک شد در رکعات نماز نه سایر اجزاء و اتفاق افتاده شکی در اجزای
دیگر نمود کثیر الشک است در اجزای غیر رکعات در جمیع موارد بنا بر صحت میگذارد
و اعتنای بشک نمیکند بدانکه کثیر الشک چنانچه در نماز شک او اعتبار ندارد
و همچنین در شرایط نماز مثل وضو و غسل و تیمم پس هرگاه کثیر الشک شد در یک
از اینها که بوده باشد التفاتی بشک نباید بکند واما هرگاه کسی کثیر الشک در
نماز است در شرایط آن هرگاه شک کند در شرایط آن آیا حکم آن در حکم
شرایط حکم کثیر الشک است یا نه حکم در مسئله خالی از اشکال نیست اگرچه ظاهر اینکه
حکم شک در شرایط در اینصورت حکم کثیر الشک بوده باشد بدانکه از جمله
امور مهمه تنبیه بر حکم مظنه کثیر الشک است پس میگوییم هرگاه کثیر الشک ظن او متعلق
شد باحد طرفین آیا حکم این حکم علم است یا حکم شک اشکالی نیست در صورتیکه مظنه

بتحقیق مشکوک فیه بوده باشد نظر باینکه در صورت شک بصدور مشکوک فیه

بنا بر تحقق آن میگذارد و پس بنا بر صدور در صورت مظنه بطریق اولی خواهد بود بی

اشکال که هست در این صورت آنست که هرگاه مظنون تحقق امر مبطل بوده باشد

مثل اینکه مظنون او این شود که دو رکوع در یک رکعت بعمل آورده یا مظنون

شود که نماز دو رکعت را بسه رکعت اتیان نمود یا چهار رکعت را پنج رکعت در صورت

اگر ظن او بر بوده باشد میباید حکم بفساد نماز کنیم و همچنین هرگاه مظنون عدم جزئی

از اجزاء نماز شود مثل اینکه در حالت قیام مظنون او این شد که قراءة بعمل نیاورد

یا رکوع را بعمل نیاورده یا در حالت جلوس مظنون او این شد که نماز او سه رکعت است

آیا لازم است اتیان بقراءة و رکوع در اول و اتیان یک رکعت در آخر نماید یا نه بلکه

حکم ظن کثیر الشک حکم شک و است پس مظنون هرگاه صدور مبطل بوده باشد بنا

بر عدم میگذارد و همچنین اگر مظنون عدم جزئی است که انتفای آن مبطل است

بنا بر وجود میگذارد و ظاهر از حدیث صحیح ثانی است و مدلول مطلبان حدیث

لزوم بنا بر صحت نماز است و عدم التفات بشک مگر در صورتی که عالم بابطال بوده باشد پس در صورت ظن

بابطال لازم است بنا بر صحت گذارده التفات بمظنه ننماید مجملاً حکم کثیر الشک بنا بر اتیان بمشکوک فیه و

اعتنای بان شک است پس هرگاه خلاف آن نماید باین معنی که اتیان بمشکوک

فیه نماید نماز او صحیح نخواهد بود و حکم مظنه است

بدانکه ظن یا متعلق بنفس صلوة است یا بجزء صلوة است پس در این مقام سه مبحث است

مبحث اول در ظن متعلق بنفس صلوة است میگوئیم این یا با بقای وقت است یا با خروج

وقت

وقت اگر با بقای وقت است مثل اینکه وقت نماز باقی است نمیداند اتیان

بنماز نموده است این ظن خالی از این نیست یا مستند است بسببی از اسباب

شرعیه یا نه پس اگر اول است مثل اینکه دو نفر عادل اخبار نموده باینکه اتیان

بنماز نموده در این صورت اعتبار بان مظنه میتوانند نمود و همچنین است هرگاه

عادل واحد اخبار نماید بصدور نماز از او در این صورت نیز ظاهر اینست که اعتبار

باین مظنه میتوان نمود و اما هرگاه این مظنه مستند بسبب شرعی نباشد ظاهر اینست

که حکم ظن در اینصورت حکم شک خواهد بود پس اعتماد باین مظنه نمیتوانند نمود بلکه لازم است که

اتیان بنماز نماید و اگر این مظنه بعد از انقضای وقت است باینمعنی که بعد از تحقق غروب مثلاً ملاحظه

نموده که نماز ظهرین از او در وقت صادر شده باشد قطع بصدور نماز نیست بلکه مظنون او آنست

که اتیان بنماز نموده باشد ظاهر آنست که حکم بوجوب قضا در این صورت نتوان نمود خصوصاً

هرگاه ظن مستند بسبب شرعی بوده باشد مثل قول عدلین بلکه عدل واحد نیز چنین است

و اما هرگاه ظن متعلق بعدم صدور نماز بوده باشد مثل اینکه مظنون او آنست که اتیان بنماز

در وقت ننموده است پس اگر این ظن مستند بسببی از اسباب شرعیه بوده باشد مثل

اینکه دو نفر عادل اخبار نموده باینکه از اول زوال تا غروب با تو بودیم اتیان بنماز

ننمودی در اینصورت قضای آن نماز لازم است بلکه دور نیست که چنین بوده باشد اگر هم

مظنه مستند بوده باشد باخبار عدل واحد و اما هرگاه مستند بسبب شرعی نبوده باشد

حکم بوجوب قضا اشکال دارد لکن احتیاط عدم اخلال بقضا است اگرچه اتیان بنماز در وقت

مظنون بوده باشد لکن در صورتیکه ظن مستند باحدی نبوده باشد تمام شد ارکان شکیه و سهویه

چهارم ربیع الاول سنه ۱۲۴۴

سؤال اسم مبارک جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله را در نماز زید بشنود و یکدفعه را صلوات
بفرستد یا متعدد میشنود متعدد صلوات بفرستد جواب در حین استماع
اسم شریف آن فخر عالم فرستادن صلوات مستحب است خواه در نماز بوده باشد
یا غیر نماز و در صورتیکه مکرر استماع نمود تکرار در صلوات نیز مستحب خواهد بود خصوصا
در صورتیکه فصلی ما بین استماع و استماع دیگر متحقق شده باشد سؤال هرگاه بعضی
عوام الناس تحقیق بعضی از مسائل اتفاقیه را نمایند یا جاهل باشند تعلیم ایشان معلوم
ضرورت یا نه و از مجتهد حی مسائل با ایشان تعلیم کردن چه صورت دارد جواب
احسن عبادات تعلیم امور دینیه است بجمال از قراءة و کیفیت قراءة و مسائل
معتبره در نماز لکن این شخص معلم در مسائل شرعیه میباید یا مجتهد بوده باشد یا
از مجتهد نموده بیواسطه یا بواسطه شخص عادل یا اخذ از کتاب مجتهد نموده باشد
بشرط آنکه بفهمد تا بفهماند مجملا تعلیم مسائل شرعیه بجمال از کتاب مجتهد در صورتیکه این
شخص معلم بفهمد بی عیب است بلکه بسیار بسیار مطلوب و مستحسن است سؤال هرگاه در
اثنای نماز حمد کسی فراموش کند چه کند جواب اگر قرآن حاضر بوده باشد از
قرآن بخواند یا از کسی تعلیم بگیرد و هرگاه وقت وسعت نداشته باشد بقدر حمد از قرآن
یا ذکر بخواند سؤال کسی که شغل او زراعت باشد هر سال در اوقات بیکاری از
پنج شش ماه چاروا داری کند بنحوی که ده روز در خانه نماند لاکثر السفر محسوب میشود
یا نه جواب بلی کثیر السفر است سؤال شخص ظن قوی دارد که قضای نماز
یومیه و کسوف و خسوف و زلزله در ذمه دارد یا مجرد ظن بدون علم قضای

ان نماز

ان نمازها واجب است یا نه و بر فرض عدم وجوب اگر مکلف خواسته
باشد احتیاطا ان نمازها را بنیت قربت مطلقه بدون انضمام نیت وجوب
یا ندب قضا نماید آیا صحیح است و شرعیت دارد و تشریع نخواهد شد یا و وضوی این
نمازها نماز ادای یومیه را میتواند کرد یا نه و اگر این شخص در نفس الامر مشغول ذمه
این نمازها بوده باشد باین طور قضا نمودن برائت ذمه واقعی حاصل میاید یا نه و
اگر این شخص قبل از دخول وقت صلوة یومیه بجهة این نمازها وضو بگیرد مثل
اینکه وضو میسازم از برای مباح بودن نماز و رفع حدث قربة الی الله یا طور
دیگر است جواب اگر ظن باشتغال ذمه بقضای نماز یومیه و قضای نماز کسوف
و خسوف مسبوق بعلم باشتغال ذمه بصلوة مذکوره بوده باشد مثل اینکه این
نمازها از این شخص فوت شده بوده و قضای هم بعمل آورده و حال قطع باشتغال
ذمه ندارد ولکن مظنه باشتغال ذمه دارد در چنین صورت تدارک واجب
است قضا را بنیت وجوب و قربت هر دو میتواند بعمل آورد و اگر چنین
نبوده باشد بلکه ظن ابتدائی بوده باشد ظاهر اینست که قضا واجب نبوده
باشد یعنی ترک قضا و چنین صورت ظاهر اینست که معاقب نبوده باشد
لکن در چنین صورت اتیان قضا به قربت مطلقه بسیار خوب است و اگر نیت مطلقه
اتیان نماید در واقع ذمه او مشغول بوده باشد انشاء الله اسقاط ان خواهد بود و در
وضو میتواند همان قصد نیت نماید باین نحو که وضو میسازم بجهة لا قضا چنین نماز
قربة الی الله و میتواند به نیت طهارت مطلقه اتیان بوضو نماید یعنی چونکه مستحب است وضو گرفته

کون مکلف بر طهارت باین قصد اتیان نماید بوضو و باین وضو میتواند
چنین نمازها را اتیان نموده باشد سؤال شخص مذکور در مسئله سابقه محدث
است بحدث اصغر یا اکبر و اراده قضای صلوة مفروضه هم ندارد و هنوز
وقت فرایض یومیه داخل نشده است و این شخص هم دوست نمیدارد
که تا دخول وقت یومیه جنب یا بی وضو باشد و میخواهد با وجود مراتب
مفروضه وضو بسازد و یا غسل جنابت بطوریکه شرعیه داشته بعد از دخول
وقت بتواند باان وضو و غسل جنابت نماز بگذارد و آیا نیت این طهارت
را بچه وضع باید کرد که بعد از دخول وقت احتیاج باعاده نداشته و باینها
عمل مشروط بطهارت تواند بعمل آورد جواب اگر قصد آن شخص این است
که اتیان بغسل جنابت بجهة اتیان بصلوة مفروضه بوده باشد و مفروض
است قضای چنین نمازی بفتوای مجتهدی که مقلد اوست لازم نیست
چنین صورت اتیان بغسل بقصد استحباب میتواند نمود و هم چنین در نیت
اقتصار بقربت مطلقه میتواند نمود و اگر این قصد او نیست یعنی نیت اتیان
بصلوة مقضیه را ندارد و باز غسل بهمان نحو غسل میکنم بجهة آنکه رضای الهی بل
شاید در آن است در آن وقت چنین غسلی بی اشکال صحیح است و هم چنین است
حال در وضو یا چنین غسل و چنین وضو بعد از دخول وقت نماز فریضه اتیان به
مفروضه میتواند نمود سؤال در نماز عیدین نیت با واجب باید کرد یا نیت
و اذان و اقامه در کار است جواب اذان و اقامه در نماز عید ثابت نیست و در این

از منه

از منه نماز عید را به نیت استحباب یا قربت اتیان نماید و نیت واجب
صحیح نیست سؤال هرگاه احکام شکیات را نداند اعاده نماز را باید کرد یا نه جواب
در ترک تعلم آثم و عاصی است و اما هرگاه در نماز شک نکند و در نیت که نماز
صحیح بوده باشد اگرچه احوط اعاده آن نماز است بعد از علم باحکام شک سؤال
رای شریف در ادراک نماز جماعت بچه چیز است آیا در حال رکوع اگر کسی امام
دریابد ادراک جماعت نموده یا باید در حال قیام ادراک نماید امام را جواب
عدم درک امام در حال قیام موجب عدم درک جماعت نمیشود بلکه همین که
درک امام در رکوع نموده این کفایت میکند در درک رکعت در جماعت لکن
این متصور بچهار صورت میشود اول آنست که در حین اخذ امام بذکر
رکوع ملحق بامام در رکوع شد دویم آنست که امام مشغول بذکر در رکوع
بوده این شخص داخل در رکوع شد و اتیان بیک ذکر نمود لکن باین نحو
که امام مشغول بذکر آخر رکوع بوده این شخص اتیان بذکر اول نمود سیم آنست
که این شخص داخل در رکوع شد و اتیان بیک ذکر نمود در وقتیکه امام مشغول
بصلوة بوده ظاهر اینست در کل صور ثلث مذکوره درک رکعت با جماعت
نموده است چهارم آنست که داخل در رکوع شد و درک امام را در رکوع
نمود لکن در وقتیکه امام از کل اذکار فارغ شده بود و امام رفع راس نمود از
رکوع قبل از اینکه این شخص یک ذکر را تمام کند یا قبل از شروع بذکر در این
صورت دور نیست که درک رکعت با جماعت کرده باشد لکن احتیاط این است

که اعاده نماز نماید بعد از اتمام نماز این چهار صورت همه در وقتی بود که در
امام در رکوع نموده باشد و اما هرگاه درک امام در رکوع ننموده باین نحو
که بعد از آنکه منفرد شد بجهة رکوع قبل از بلوغ بحد رکوع امام رفع راس نموده باشد
~~دارد که بعد از رفع راس نمود باینکه~~ دارد که بعد از بلوغ بحد رکوع امام
در آنوقت در رکوع بوده است یا نه در این دو صورت درک رکعت ننموده
استیناف نماز لازم است آنچه مذکور شد شش صورت در مسئله هست صورت
هفتم آنست که تکبیرة الاحرام گفت بقصد اقتدا بامام جماعت لکن قبل از انحناء
بجهة رکوع امام رفع راس از رکوع نموده در این صورت نماز این شخص ظاهراً صحیح
است باین معنی که قطع نماز در حق این شخص لازم نیست بلکه جایز نیست لکن
مخیر است میان دو امر اول آنست که قصد انفراد نموده نماز را منفرد
اتیان نماید ~~دوم آنست که تامل نماید~~ دوم آنست که تامل نماید یعنی باقی بر
وصف اقتدا و ایتمام بماند تا امام بعد از فراغ از سجده برخیزد و آن وقت این
شخص قصد متابعت با امام نماید رکعت اول این شخص خواهد بود و رکعت ثانی
امام لکن قصد انفراد انسب است از بقای بر وصف ایتمام این در صورتی بود
که در رکعت اول نماز ملحق بامام نشده باز امر بنحوی است که مذکور شد
در صورتی که امام در تشهد اقتصار نماید بمقدار متعارف و اما هرگاه در تشهد
اختیار نماید تشهد طویل را در این صورت بقا بر وصف ایتمام گاه است باعث
میشود جائیکه لازم آید زیادتی قیام که ماحی صورت نماز شود پس در چنین صورت

عدول

عدول از ایتمام بانفراد نماید نماز را منفرداً اتیان نماید و هم چنین است هرگاه
در سجود ذکر سجود را بسیار طول بدهد اما هرگاه چنین حالت در رکعت
اتفاق افتد پس هرگاه قصد انفراد نمود اشکالی در آن نیست و اما هرگاه بر
ایتمام باقی بماند چونکه قراءة در حق این شخص در چنین صورت مطلوب و لازم
است که صبر نموده تا امام برخیزد بجهة رکعت چهارم آن وقت این شخص
مشغول قراءة شود یا لازم است که صبر نموده تا امام برخیزد بجهة رکعت چهارم
آن وقت این شخص مشغول قراءة شود یا لازم نیست تامل نمودن بلکه در حال
اشتغال امام بسجود اشتغال بقراءة در حق چنین ماموم جایز خواهد بود و هم چنین
است حال هرگاه چنین امری بجهة ماموم در رکعت ثانی امام اتفاق افتاده باشد
نظر باینکه بعد از قیام امام بعد از فراغ از تشهد رکعت سیم امام خواهد بود و اول
ماموم قراءة در حق ماموم در اینصورت ثابت است آیا لازم است که تامل نماید
یعنی مشغول قراءة نشود تا امام برخیزد تامل لازم نیست بلکه در حال اشتغال امام بسجود
و تشهد اشتغال ماموم بقراءة جایز خواهد بود و حکم بجواز قراءة قبل از قیام امام
در اینصورت اشکل از سابق خواهد بود نظر باینکه هر یک از سجود و تشهد که امام
اتیان مینماید از اجزاء رکعت ثانیه است پس لازم میآید در وقتیکه امام مشغول رکعت ثانیه باشد
ماموم اتیان بقراءة نموده باشد با آنکه قراءة از ماموم در وقتیکه ملحق بامام در رکعت
ثانیه ساقط است لکن دور نیست که حکم بجواز قراءة توان نمود حکم بسقوط قراءة از
ماموم در صورتیست که رکوع رکعت ثانیه را با امام درک کرده باشد مفرد فی درک

چنانچه در سابق بیان شد **سؤال** هرگاه در حالت برخواستن بنماز وقت مشتبه
باشد قضا، واداء ان نماز بچه نوع است **جواب** اگر مراد اینست در آخر وقت
شک دارد که وقت خارج شده یا نه در چنین وقت نماز را به نیت ادا
میتواند نمود احتیاط اینست که اکتفا بقربت مطلقه کند واگر مراد در اوّل
وقت است یعنی شک دارد که وقت داخل شده است یا نه در چنین وقت
شروع به نماز نمیتواند نمود **سؤال** هرگاه رطوبت ظاهری بخونیکه کمتر از درهم
بغلی بوده باشد برسد آیا این معفو عنه در صلوة است مثل خونیکه کمتر از
درهم بغلی بوده باشد یا نه **جواب** این مسئله متصور بچند صورت میشود
اوّل آنست رطوبت ظاهری برسد بخونیکه اقل از درهم بوده باشد و جدا
شود از آنخون و ببدن یا به ثوب مصلّی برسد ظاهر اینست این رطوبت
در اینصورت معفو عنه نبوده باشد خواه این رطوبت اقل از درهم
بوده باشد در حال عدم یبوست یا اکثر بجهة انکه عفو از دم است و مفروض
اینست این دم نیست و عفو از نجس غیر دم در صلوة ثابت نیست دویم
این رطوبت بخون کمتر از درهم رسید و این رطوبت منتشر شد و احاطه
باطراف دم نموده ظاهر اینست باز عفو ثابت نباشد سیم آنست که این رطوبت
با قل از درهم رسید باعث انتشار اصل خون شد لکن خون بار بحد
درهم نرسیده در اینصورت ظاهر اینست که عفو ثابت بوده **سؤال**
هرگاه زید یا هند فوت شود در ذمّه شش نمازی بشد ورثه واجبست ادای ان

یانه

یا نه بر فرض وجوب بر کدام واجب است از پدر و مادر و زن و اولاد از ذکور و اناث
یا متعلق است بولد ذکر اکبر و بر باقی چیزی نیست بر فرض وجوب بولد اکبر
لا کدام نماز بر او واجب است هر نمازیکه از میت فوت شده باشد چه با عذر و چه بی
عذر چه در سفر و چه در حضر چه در مرض موت و چه در غیر آن یا متعلق است و بجهة
والدین واجب است یا والد دون والده یا مطلق میت چه والدین بوده باشد
یا غیر ایشان از جد و جدّه و فرزند و غیره و هم چنین هرگاه در ذمّه میت سای
واجبات بوده باشد از روزه و خمس و زکوة و حج بر وارث واجبست
ادای اینها یا نه بر فرض وجوب واجبات مذکوره از صلوة و صوم و غیرها
لا میتواند باجاره بدهد بغیر یا متعلق است که خود اتیان نماید **جواب** تحقیق حال
در جواب این سؤال محتاج است به بسط کلام در چند مقام اوّل در ذکر عبا
رات فقها قدس الله تعالی اسرارهم واعلم که مناسب این مقام است مقام ثانی در استقصای احتمالات
احادیثی است که مناسب این مطالبست مقام ثالث در تحقیق جواب هر یک از
مذکوره در سؤال است مقام اوّل در ایراد کلمات اصحاب نوّر الله تعالی مراقدهم که
مناسب اینمقام است پس میگوئیم قال فی المقنع اذا مات رجل وعلیه صیام فعلی ولیّه ان یقضی
عنه وکذالک من فاته فی السفر او المرض الا ان یکون مات فی مرضه من قبل ان یصح
فلا قضاء علیه اذا کان کذالک وان کان للمیّت ولیّان فعلی اکبرهما من الرجال ان
یقضی عنه ولیّه من النساء فی الفقیه واذا مات رجل وعلیه صوم شهر رمضان فعلی ولیّه
ان یقضی عنه وکذلک من فاته فی السفر والمرض الا ان یکون مات فی مرضه من قبل

ان يصحّ بمقدار ما يقضي صومه فلا قضاء عليه اذا كان كذلك وان كان للميت
وليان فعلى اكبرهما من الرجال ان يقضي عنه فان لم يكن له من الرجال قضى
عنه وليه من النساء وفي المقنعة اذا مات انسان وقد صام من شهر رمضان
بعضه فانه ينبغي للاكبر من ولده من الرجال ان يقضي عنه بقية الصيام فان لم
يكن له ولد من الرجال قضى عنه اكبر اوليائه من اهله واولاهم به وان لم
يكن له الا من النساء فان لم يكن صام من الشهر شيئا لعذر ثم مات لم يجب على
احد من اوليائه ان يتكلف عنه القضاء ولو كان وجب عليه صيام ثلثة
ايام في كفارة وغيرها او صيام نذر او كفارة يمين ففرط فيه حتى ادركه الموت
وجب على وليه ان يقضي عنه ذلك فرضا واجبا كما ذكرناه فان لم يكن فيه احدهما
فلا يجب على وليه القضاء وفيه في مباحث الارث اذا ترك الانسان ابنين
اكبر من صاحبه او اولادا ذكورا فيهم واحد هو اكبرهم سنا يحبى الاكبر
من تركته بثياب بدنه وبخاتمه الذي كان يلبسه وبسيفه ومصحفه وعلى
هذا الاكبر ان يقضي عن والده ما فاته من صيام وصلوة دون اخوته
الانتصار ومما انفردت الامامية به ولها فيه موافق وسند كي القول بان الصوم
يقضى عن الميت فانا نذهب الى ان من مات وعليه ايام من شهر رمضان لم
يقضها بغير عذر فيتصدق عنه بكل يوم بمد من طعام فان لم يكن له مال صام
عنه وليه فان كان له وليان فاكبرهما وباقي الفقهاء يخالفون في ذلك و
يروون انه يصام عن الميت في قضاء شهر رمضان وفي النذر وهذا موافق للامامية

والحجة

والحجة للامامية الاجماع المتكرر وقد طعن على ما نقوله بقوله تعالى ان
ليس للانسان الا ما سعى وان ذلك ينبغي ان يكون سعي غيره وبما روي
عن النبي صلى الله عليه وآله من قوله اذا مات المؤمن انقطع عمله الا من ثلث صدقة جارية
وولد صالح يترحم عنه وعلم ينتفع به ولم يذكر الصوم عنه والجواب
عن ذلك ان الاية انما تقتضي ان لا يثاب الانسان الا بسعيه ونحن نقول
ان الميت يثاب بصوم الحي وتحقيق القول في هذا الموضع ان من مات
وعليه صوم جعل الله هذه الحالة سببا في وجوب صوم وليه ويسمى
قضاء لان سببه التفريط المتقدم والثواب على الحقيقة في هذا الفعل لفاعله
دون الميت فان قيل وما معنى قولهم صام عنه اذا كان لا يلحقه وهو ميت
ثواب ولا حكم لاجل هذا العمل قلنا معنى ذلك انه صام وسببه تفريط الميت
ولانه حصلت علته قيل وقيل صام عنه من حيث كان تفريطه المتقدم سببا في
هذا الصوم فاما الخبر الذي رووه فمحمول ايضا على هذا المعنى وان المؤمن ينقطع
بعد موته عمله فلا يلحقه ثواب ولا غيره والذي ذهبنا اليه يخالف
ذلك وخبرهم هذا يعارض بما يروونه عن عايشة ان النبي صلى الله
[عليه وآله] قال من مات وعليه صيام صام عنه وليه وفي خبر آخر ان امرأة
جائت الى النبي صلى الله عليه وآله فقالت له ان كان على امي صوم شهر افاقضيه عنها
فقال ارايت لو كان على امك دين كنت تقضينه قالت نعم يا
رسول الله صلى الله عليه وآله قال فدين الله احق ان يقضى وبما رواه ابن عباس

عن النبي صـ في صوم النذر وانه امر وليه ان يصوم عنه وفي المبسوط من
فاته شيء من شهر رمضان لم يخل حاله من ثلثه اقسام اما ان برأ
من مرضه او يموت فيه ويستمر به المرض الى رمضان آخر فان برأ وجب
عليه القضاء فان لم يقض ومات فيما بعد كان على وليه القضاء عنه
والولي هو الاكبر من اولاده الذكور فان كانوا جماعة في سن واحد كان عليهم
القضاء بالحصص او يقوم به بعضهم فيسقط عن الباقين وان كانوا اناثا
لم يلزمهن القضاء وكان الواجب الفدية من ماله عن كل يوم بمد
من طعام وقال قوم مدان الى ان قال وان مات من مرضه ذلك صام وليه
ان يصوم عنه وفي المبسوط من فاته شيء من شهر رمضان لم يخل
مافاته استحبابا وكل صوم كان واجبا عليه بأحد الاسباب الموجبة له
مات وكان متمكنا منه ولم يصمه فانه يتصدق عنه وليه والكفارة
يكون من اصل المال الى ان قال والذي يقوى في نفسي ان حكم المرأة في هذا الباب حكم
الرجل سواء وكذلك ما يفوتها في ايام حيضها وجب عليها القضاء فان
لم تقض وماتت وجب على وليها القضاء عنها اذا فرطت فيه ويتصدق
عنها مما فاتها في الحال فاذا افطر شهر رمضان ولم يقضه ثم مات
فان تأخيره لعذر مثل استمرار مرض لم يجب القضاء عنه ولا الكفارة
الى ان قال فان اخر قضاه لغير عذر ولم يقض ثم مات فانه يصام عنه
وقال الشافعي في القديم والجديد معا يطعم عنه ولا يصام عنه وبه قال مالك

والثوري

والثوري والثوري ابو حنيفة واصحابه وقال احمد واسحق ان كان صوم
نذر صام عنه وليه وان لم يكن نذرا اطعم عنه وليه وقال ابو ثور يصوم
عنه نذرا كان او غيره وقال اصحاب الشافعي هذا قول ثان للشافعي وهو
ان يصام عنه دليلنا اجماع الفرقة والاخبار التي رويناها في الكتاب
المقدم ذكره وروى عروة عن عائشة عن النبي صـ من مات وعليه صيام
صام عنه وليه وروى سعيد بن جبير عن ابن عباس قال جاء رجل
الى النبي صـ فقال يا رسول الله ان امي ماتت وعليها صوم شهر افاقضيه
عنها قال نعم قال فدين الله احق ان تقضي وهذا الحديث في الصحيح وهو
نص وفيه ايضا اذا اخره قضاءه لغير عذر حتى يلحق رمضان آخر ثم
مات قضى عنه وليه الصوم واطعم عنه لكل يوم مدين الى ان قال دليلنا
اجماع الفرقة وفي المبسوط في كتاب الصلوة ومن فاتته صلوة فريضة لم
لا يزول عقله لزمه قضاؤها فان ادركته الوفاة وجب على وليه القضاء
عنه وفي النهاية فان لم يصح المريض ومات من مرضه الذي افطر فيه يستحب
لوليه الاكبر من الذكور ان يقضي عنه ما فاته ثم مات وجب ان يقضي عنه
وكذلك ان كان قد فاته شيء من الصيام في السفر ثم مات قبل ان
يقضي وكان متمكنا من القضاء وجب على وليه ان يصوم عنه الى
ان قال والمريض اذا كان قد وجب عليه صيام شهرين متتابعين ثم
مات تصدق عنه من شهر آخر والمرأة ايضا حكمها ما ذكرناه في ان ما يفوتها

من الصيام بمرض او طمث لا يجب على احد القضاء عنها انما يجب ان يقضي القضاء
عنها ما يفوتها بسفر لما قدمناه في حكم الرجال وفيه في كتاب الارشاد ان
خلف الميت ولدين ذكرين احدهما اكبر من الآخر اعطي الاكبر منهما
ثياب بدنه وخاتمه الذي يلبسه وسيفه ومصحفه وعلى الاكبر ان
يقضي عنه ما فاته من صيام او صلوة دون اخيه الآخر وفي المجالس
الافعال ثلثه فيما بعد ان يبرا او يموت او يستمر به المرض الى رمضان
آخر فان برا وجب عليه القضاء فان لم يقض ومات وجب على وليه القضاء
عنه والولي هو اكبر اولاده الذكور فان كانوا جماعة في سن واحد كان
عليهم القضاء بالحصص او يقوم به بعضهم فيسقط عن الباقين الى ان قال
وكل صوم كان واجبا على المريض بامر الاسباب الموجبة له ثم مات تصدق
عنه او يصوم عنه وليه وفي الاقتصاد المريض لا يخلو من ثلثة احوال اما
ان يموت في مرضه او يبرا او يستمر به المرض الى رمضان آخر فان مات
في مرضه ذلك استحب لوليه القضاء عنه وليس ذلك بواجب فان برا وجب عليه
القضاء عنه والولي هو اكبر اولاده الذكور دون الاناث وان كانوا جماعة
في سن واحد كان عليهم القضاء بالحصص او يكفل به بعضهم ويقوم به فيسقط
عن الباقين فان لم يمت وكان في عزمه القضاء من غير توان ولحقه
رمضان آخر صام الثاني وقضى الاول ولا كفارة عليه قال وكل صوم فرض
عليه وتوانى عنه ومات تصدق عنه وليه او يصوم عنه كذلك في الوسيلة والتاسع

اي من

اي اي

اي من برأ من المرض ولم يقض ثم مرض ويموت يلزم وليه القضاء عنه و
جوبا والولي هو اكبر اولاده الذكور فان كان له جماعة اولاد في سن واحد قضوا
عنه بالحصص وان خلف البنت وترك مالا قدرت عنه بما ذكرناه وفيه مما
الاوث فيما خذ الابن الاكبر ثياب بدن الوالد وخاتمه الذي يلبسه وسيفه
ومصحفه بخمسة شروط ثبات العقل وسداد الرأي وفقد الآخر في سنه وحصول
تركة سوى ما ذكرناه وقيامه بقضاء ما فاته من صلوة وصيام وفي المهذب
فان ترك ولدين ذكرين احدهما اكبر من الآخر دفع الى الاكبر منهما ثيابه و
خاتمه الذي كان يلبسه ومصحفه وسيفه وعلى هذا الاكبر ان يقضي ما فاته
من صلوة او صوم وفي الكافي ومن مات وعليه شيء من نحو صوم
لم يؤده مع تعين فرضه عليه وتفريطه فيه فعلى وليه القضاء عنه
فان لم يكن له ولي اخرج من ماله الى من يقضي عنه وان لم يتعين ذلك
عليه فلا شيء على وليه ولا حق في ماله وفي المراسم فان لم يصح المريض
ومات في مرضه الذي افطر فيه يستحب لولده الاكبر من الذكور ان يقضي عنه
ما فاته من الصيام وليس ذلك بواجب عليه فان برأ من مرضه ذلك ولم
يقض ما فاته ثم مات فعلى ان يقضي وكان متمكنا من القضاء وجب على وليه
ان يصوم عنه الى ان قال والمريض اذا كان قد وجب عليه صيام شهرين
متتابعين ثم مات تصدق عنه عن شهر ويقضي وليه شهرا آخر وهذا لفظ
شيخنا ابي جعفر في نهاية او رده الحلي ان قال قال شيخنا المفيد في كتاب الارشاد كان يجب

على وليه ان يقضي عنه كل صيام فرط من نذر او كفارة او قضاء رمضان
ثم قال مصنف هذا الكتاب والذي قوله في ذلك ان هذا الشهرين ان كانا
نذرا وقد فرط في الاتيان بهما ولم يفعل فالواجب على وليه وهو اكبر اولاد
الذكور الصيام للشهرين ويكون تكليفه ذلك لا يجزيه غيره وان كان
عليه كفارة مخيرة فيها فانه ايضا مخير في ان يصوم شهرين او يكفر من ماله
قبل قسمة تركته اغنى الولي ولا يتعين عليه الصيام ولا يجزيه الا ان يفعل
من الكفارة جنسا واحدا اما صياما او اطعاما هذا اذا كانت مخيرة فيها
فلنا من على ذلك ما قلناه من فقه المسئلة قال شيخنا ابو جعفر واما
المرأة ايضا حكمها ما ذكرناه في ان ما يفوتها من الصيام بمرض او طمث لا يجب على
احد القضاء عنها الا ان يكون قد تمكنت من القضاء فلم تقضه فانه يجب
القضاء عنها ما يفوتها بالسفر حسب ما قدمناه في حكم الرجال هكذا اورده
شيخنا ابو جعفر في نهايته والصحيح من المذهب لا قول ان الحاق المرأة
في هذا الحكم بالرجال يحتاج الى دليل وانما اجماعنا منعقد على ان الولد
يتحمل ولده الاكبر ما فرط فيه من الصيام ويصير ذلك تكليفا للولد
لا ما يفوته من صلوة مرضته التي توفي فيها فانه يجب على الولد الا[كبر]
قضاء ذلك عنه فاما ما فاته من الصلوات في زمانه كله سواء كان
صحيحا او مريضا فلا يجب على الولد القضاء عنه الا ما فاته في مرضته
التي مات فيها على ما بيناه وليس هذا مذهبا لاحد من اصحابنا وانما اورده

شيخنا

شيخنا ابو جعفر ايرادا لا اعتقادا لانه ورد في جمله وعقوده فقال وان مات
المريض وجب عليه القضاء فان لم يقض الولي هو اكبر اولاده
الذكور فان كانوا جماعة في سن واحد كان عليهم القضاء بالحصص او
يقوم به بعضهم فيسقط عن الباقين فهذا غير واضح لان هذا تكليف
كل واحد منهم ما يجب على جميعهم لم يبق الا من صام ما وجب عليه
فحسب وذمم الباقين مرتهنة حتى يصوموا ما تعين عليهم ووجب
في ذمة كل واحد بانفراده والذي يقتضيه الادلة يجب تحصيله
هذه الفتيا انه لا يجب على كل واحد منهم قضاء ذلك لان الاصل
براءة الذمة والاجماع غير منعقد على ذلك والقائل بهذا شيخنا الطوسي
والموافق له من اصحابنا المصنفين قليل جدا والسيد المرتضى لم
يتعرض كذلك وكذلك شيخنا المفيد محمد بن نعمان وغيرهما انما
اجمعنا على تكليف الولد الاكبر والتعليل قائم ههنا من استحقاقه السيف
والمصحف وثياب بدنه وجميع ما قيل وورد في حبس مسئلة الولد
الاكبر لم يصح في الجماعة وفي الغنية ومات وعليه صلوة وجب على
وليه قضاؤها وان تصدق عن كل ركعتين بمد اجزاء فان لم يستطع
فعن كل اربع بمد وان لم [يستطع] فمد لصلوة النهار ومد لصلوة الليل
وذلك بدليل الاجماع الماضي ذكره وطريقة الاحتياط وكذلك نقول
في وجوب قضاء الصوم والحج على الولي وقوله تعالى وان ليس للانسان ا

ومات وجب على
وليه القضا

بعينه وليس
من ذوي الكفا
يات بل من ذوي
الاعيان فاذا مات
واحد

يستطع

ماسوى ما روى من قوله ع اذا مات المؤمن انقطع عمله الا من ثلث
لا ينافي ما ذكرناه لانا لا نقول ان الميت يثاب بفعل الولي وان عمله لم ينقطع
وانما نقول ان الله تعالى تعبد الولي بذلك والثواب له دون الميت ويسمى
قضاء عليه من حيث حصل عند تفريطه وتعارض المخالف في قضاء العبادة
عن الميت بما روى عن عايشة ان النبي صلعم فقالت انه كان على امي صوم
شهر افاقضيه عنها فقال صلعم ارايت لو كان على امك دين اكنت تقضيه قال نعم
فقال صلعم فدين الله احق ان يقضى ومثل ذلك روى في الحج في خبر الخثعمية
عنه حين سالته عن قضائه عن ابيها وروى ابن عباس عنه صلعم في صوم نذر
انه امر ولي الميت ان يصوم عنه وفيه في مباحث الصوم والولي يقضي الصوم
عن الميت على ما بيناه في قضاء الصلوة وفي الجامع يقضي الابن ما فات اباه
صلوة في مرضه وفيه في كتاب الصوم المريض الذي يخاف بالصوم فيه الهلاك وانما
فيه يجب فيه الافطار فان صام لم يجزه واذا برئ قضاه فان لم يقضه حتى مات
عنه وليه فان كان له وليان فاكبرهما فان استويا في بادر بالقضاء فقد حصل
والا صاما معا فان كان الاكبر امرءة لم يصم وان مرض حتى لم يقضه الولي وان
اوصى الى من يقضي لم يلزمه القضاء ويقضي عنه ما فات بالسفر بكل حال وكذلك
من المرءة ما فاتها بالحيض والمرض اذا فرطت في قضائه ويصام عنها ما فاتها بالسفر
بكل حال وقال ابن بابويه يجب على الولي ان يقضي ما فات الميت من صيام واجب رمضان
كان او غيره سواء فات بمرض او غيره ولا يقضي الولي الا ما تمكن الميت من قضائه

واهله

واهله الا ما يفوت بالسفر فانه يقضي ولو مات مسافرا على رواية في
الولي هو اكبر الاولاد الذكور ولو كان الاكبر انثى لم يجب عليه القضاء ولو
كان له وليان او اولياء متساوون في السن تساووا في القضاء وفيه تردد ولو
تبرع بالقضاء بعض سقط وهل يقضي عن المرءة ما فاتها فيه تردد فيه
اذا لم يكن له ولي او كان الاكبر انثى سقط القضاء وقيل يتصدق عنه
كل يوم بمد من تركته ولو كان عليه شهران متتابعان صام الولي شهرا
وتصدق من مال الميت عن شهر وفيه في كتاب الميراث يحبى الولد الاكبر من تركة
ابيه بثياب بدنه وخاتمه وسيفه ومصحفه وعليه قضاء ما عليه من
صلوة وصيام وفي النافع يقضي عن الميت اكبر ولده ما تركه من صيام لمرض
وغيره مما تمكن من قضائه ولم يقضه ولو مات في مرضه لم يقض منه
وجوبا واستحب وروي القضاء عن المسافر ولو مات في ذلك السفر والاول
ما فات لتمكن ليتحقق الاستقرار ولو كان وليان قضيا بالحصص ولو تبرع
بعض صح ويقضي عن المرءة على تردد وفيه اذا كان الاكبر انثى فلا قضاء
وقيل يتصدق من التركة من كل يوم بمد ولو كان عليه شهران متتابعان
جاز ان يقضي الولي شهرا ويتصدق عن شهر آخر وفيه في مباحث الميراث يحبى
الولد الاكبر بثياب بدنه وخاتمه وسيفه ومصحفه وعليه قضاء ما فاته من صيام بمرض وغيره
تمكن من قضائه فلم يقضه وهو مذهب الشيخ في النهاية والمبسوط وقال
اذا لم يكن الا انثى قضت عنه وما ذهب في التلخيص ويقضي عن الميت اكبر اولاده
من الذكور ويقضي عنه ما تركه من الصلوة والصيام وفي المعتبر يقضي عن الميت الاكبر

الذكور على رأي ما تمكن منه او فات بالسفر على رواية ويتصدق
عنه مع عدم الولي من كل يوم بمد وقيل بما يعكس التي تثبت لو تساووا
في السن تساووا فيه على رأي ولو كان عليه شهران متتابعان صام
وتصدق عن آخر وتقضى السبعة بدل الهدي مع تمكن الميت على رأي وفيه
في مباحث الارث يحبى الاكبر بثياب البدن والخاتم والسيف والمصحف وعليه
قضاء ما فاته من صلوة وصيام بشرط عدم السفه وفساد الرأي ووجود ما
ذكر ولو كان الاكبر انثى اعطي اكبر الذكور وان تعدد الاكبر تشاركوا في
الاشياء ولو فاته رمضان او بعضه بمرض ومات في مرضه سقط واستحب
لوليه القضاء عنه الى ان قال ولو مات بعد استقراره وجب على وليه القضاء
وهو اكبر اولاده الذكور ولو تعددوا قضوا بالتقسيط وان اتحد الى ما
ويوم الكسر واجب على الكفاية ولو تبرع احد سقط ولو كان الاكبر انثى
لم يجب عليها ويتصدق من كل يوم بمد من تركته ولو كان عليه شهران
متتابعان صام الولي شهرا وتصدق من تركة الميت عن آخر وفي مباحث الارث
يحبى الولد للصلب الذكر الاكبر من الاكبر غير السفيه بثياب بدن ابيه وخاتمه
وسيفه ومصحفه ان خلف الميت غيرها وعليه ما فات الاب من صلوة وصيام
ولو كان الاكبر انثى حبي اكبر الذكور وفي المنتهى لو برأ من مرضه زمانا يمكنه
فيه من القضاء ولم يقض عنه حتى مات قضي عنه ذهب اليه علماؤنا وقال الشافعي
نعم في الجديد يطعم عنه من كل يوم مد الى ان قال لنا ان الصوم تستقر في ذمته

بالتمكن

بالتمكن منه فلا يسقط بموته كالدين ويجب على وليه القيام بما
وجب عليه من الصيام اما ما رواه الجمهور عن ابن عباس قال ركبت امرأة
في البحر فنذرت الله ان نجاها ان تصوم شهرا فانجاها الله تعالى فلم تصم
حتى ماتت فجاءت قرابة لها الى النبي ص قال من مات وعليه صيام صام عنه
وليه وعن ابن عباس قال جاء رجل الى النبي ص فقال يا رسول الله ان امي
ماتت وعليها صوم شهر افاقضيه عنها قال لو كان على امك دين كنت
قاضيه قال نعم قال فدين الله احق ان يقضى وفي رواية جاءت امرأة
الى ان قال والذي يقضي عن الميت هو اكبر اولاده الذكور ما فاته من الصيام
بمرض وغيره مما تمكن من قضائه ولم يقضه ذهب اليه الشيخ ره فان لم
يكن له ولد ذكر وكان له اناث قال الشيخ ره يتصدق عنه بمد من
ماله من كل يوم واقله مد وقال المفيد ره اذا لم يكن الا انثى قضت
عنه الاقرب اختيار الشيخ ره لنا الاصل براءة الذمة من قضاء ما وجب على
غير المكلف الى ان قال لو لم يكن له ولي من الذكور قال الشيخ يتصدق عنه
من كل يوم بمدين واقله مد والسلار لم يتعرض لوجوب الصدقة اولا فان لم
يكن له مال صام عنه وليه ثم قال والاقرب قول الشيخ وفيه ايضا لو كان
له اولاد ذكور في سن واحد قال الشيخ قضوا بالحصص او يقوم به البعض فيسقط
عن الباقين واختاره ابو جعفر بن بابويه ره وقال ابن ادريس لا يجب

ان لفظ الكبر يقتضي الوحدة وان النص على الاكبر يمنع التساوي بين بعضهم وفيه ايضا
قال الشيخ ره لو لم يكن له ولد ذكر وله اناث سقط القضاء ووجبت عليه الصدقة
واذا لم يكن له ولي تصدق عنه ثم قال الشيخ ره ويخرج من اصل المال الحق الواجب
عن الميت فيخرج من الاصل كالدين وفيه لو صام اجنبي عن الميت بعد قول
الولي ففيه تردد ينشا من كون الوجوب على الولي فلا يخرج من العهدة
بفعل المتبرع كالصلوة عنه مما ومن كون الحق على الميت فاسقط بفعل
المتبرع كالصلوة عنه الوجوه كالدين اما الوارث فهل يجزيه ام لا الشافعي
جوازه وفيه ايضا وهل يجوز للولي ان يستاجر عنه من يصوم والاقرب في ذا
كله عدم الاجزاء عملا بالاصل قال وقال الشيخ ره كل صوم واجب على المكلف ما
الاسباب الموجبة كاليمين والنذر والعهد اذا مات وجب عليه مع الامكان
القضاء ولو لم يقضه وجب على وليه القضاء عنه او الصدقة وعليه دل
عموم النصوص وفيه ايضا قال ره اذا وجب عليه صيام شهرين متتابعين
على التعيين فالحكم فيه ما ذكرنا وقال ابن ادريس يجب عليه صيام الشهرين
معا اما لو وجب على التخيير في كفارة افطار رمضان مثلا فالوجه
تخيير الولي بين ان يصوم شهرين متتابعين او يتصدق من مال الميت من
اصله او يعتق عنه من اصل المال ايضا لان الصوم وجب مخيرا فلا يتضيق
على الولي والصدقة عن الميت ليست واجبة والتخيير يسقط في حق الميت
فيتخير القائم مقامه وفيه ايضا قال الشيخ ره حكم المرأة حكم الرجل في

فان

تصدق عنه عن شهر ويقضي وليه شهرا آخر وهو رواية الوشاء وقال ايضا ولو وجب عليه صوم شهر بعينه

في ان ما يفوتها في زمن الحيض وسفرا ومرضا يجب على احد القضاء
عنها ولا الصدقة الا اذا تمكنت من قضائه واهملته فانه يجب على وليها
القضاء والصدقة على ما مر في الرجل سواء وانكر ابن ادريس ذلك
والوجه ما قال الشيخ ره وهو قول اكثر الجمهور وفي التذكرة لو برئ من مرضه
بما فاته يمكن فيه من القضاء ولم يقض حتى مات قضي عنه عند علمائنا به
قال الشافعي في القديم وابو ثور ثم قال الذي يقضي عن الميت هو اكبر اولاده
الذكور ويقضي ما فاته من صيام بمرض وغيره اذا تمكن من قضائه ولم يقضه
فان لم يكن له ولد ذكر وكان اناث تصدق عن ماله عن كل يوم بمد من
قال الشيخ ره وقال المفيد اذا لم يكن الا انثى قضت عنه والوجه قول الشيخ له اصالة
البراءة الى ان قال اذا عرفت هذا فلو لم يكن له ولي من الذكور قال الشيخ
يتصدق عنه عن كل يوم بمدين واقله مد والسيد المرتضى عكس فاوجب
الصدقة اولا فان لم يكن له مال صام وليه ثم قال والمعتمد قول الشيخ
ره لان الواجب في الاصل الصوم قال فرع الاول لو لم يكن له الا ولد
واحد ذكر وجب عليه القضاء لانه ولي له والثاني لو كان له اولاد ذكور
الثالث
في سن واحد قضوا بالحصص فان قام بالجميع بعضهم سقط عن الباقين
لو لم يكن له ولد ذكر ولو كان له اناث سقط القضاء ووجبت الصدقة
كذا لو لم يكن له ولي ولو كان له اولاد ذكور واناث وكان الاكبر انثى فـ

لعدد

القضاء على الكبير الذكور الرابع لو تعدد الولي قضوا بالحصص فان انكسر

فاليوم المنكسر واجب عليهم على الكفاية كما لو كانوا ثلثه في سن واحد وعليه

اربعة الخامس يجوز اتحادهم في الزمان فلو فاته يومان وله ولدان قضا

معاً يوما واحداً كفاهما عن اليومين والسادس لو صام اجنبي عن الميت

بغير قول الولي سقط الصوم عن الميت والولي معا وان صام باذن الولي فا

قرب لاجزاء وللشافعي فيه وجهان وكذا يجوز للولي ان يستاجر عنه من يصومه

السابع قال الشيخ ره كل صوم واجب على المريض باحد الاسباب الموجبة كا

النذر والعهد اذا مات من وجب عليه وليه القضاء عنه او الصدقة

وكذا يجب عليه قضاء ما فاته صلوة ثم قال الشيخ ره حكم الرجل في ان

ما يفوتها من زمان الحيض والسفر والمرض لا يجب على احد القضاء عنها

ولا الصدقة الا اذا تمكنت من قضائه واهملته فانه يجب على وليها

القضاء والصدقة على ما مر في رجل سواء وهو قول اكثر العامة

وانكر ابن ادريس ذلك وليس بشئ لما رواه ابو بصير في الصحيح عن

الصادق ع قال سالته عن امرأة مرضت في شهر رمضان وماتت

في شوال فاوصتني ان اقضي عنها قال هل برئت من مرضها قال لا قال

لا يقضى عنها فان الله لم يجعله عليها قلت فاني اشتهي اذا قضى عنها وقد اوصتني

بذلك قال وكيف تقضي شيئا لم يجعله الله عليها فان اشتهيت ان تصوم لنفسك

فطم استفره

حكم المرءة

عليه مع امكان القضاء ولم يقضه وجب

فصم استفسره ع عن حصول البرائة ولو لم يجب القضاء مع البرء لم يكن للسؤال ان

معنى لا يقال انه قد حصلت الوصية فجاز ان يكون الوجوب بسببها لانا

نقول الوصية لا يقتضي الوجوب اما مع عدم القبول فظاهر واما معه فلانه

راجع الى الوعد انتهى عبارة التذكرة وفيه دلالة على عدم وجوب الوفا

بالوعد وبان انه من الامور المسلمة لكن لا يخفى ما فيه لاقتضائه عدم

وجوب العمل بمقتضى الوصيه ولو مع القبول وموت الموصي ولا شبهة

في ضعفه وفي التحرير لو استمر به المرض حتى مات قضى عنه الذي تفوت

من الميت اكبر اولاده الذكور وسواء كان فاته بمرض او غيره مع ترك الميت

القضاء وتمكنه ولو لم يكن له ولد ذكر وكان له اناث قال الشيخ ره يتصدق

عن كل يوم بمدين من ماله واقله مد وقال المفيد تقضى الانثى والاول

لاول اقوى وفيه ايضا اذا كان الولي واحدا تعين عليه قضاء الجميع

ولو كانوا جماعة في سن واحد قضوا عنه بالحصص ويتوطع به البعض

فيسقط عن الآخرين ولو اتحد اليوم او مكسورا فالاقرب انه عليهم كواجب

الكفاية ولو اتفقه فيه على فض وفيه ايضا قد بينا وجوب الصدقة قول

مع عدم الولي ويخرج من صلب المال ولو صام اجنبي عن الميت بغير قول

الولي فالاقرب عدم الاجزاء ولو امره او استاجره ففي الاجزاء نظر كل

صوم واجب على المريض او غيره كالمنذور وغيره اذا مات مع امكان القضاء

فالظاهر انه اما بمدين من كل يوم او بمد ويقضي وليه شهرا وللولي ان يصوم

ولم يقض وجب على الولي القضاء عنه والصدقة ولو وجب عليه صوم شهرين متتابعين ثم مات فتصدق من شهر ما

شهرين عنه من غير صدقة سواء كان وجوبهما على التعيين او على
التخيير ثم في المخير للولي ان يصوم شهرين او يتصدق من صلب مال الميت
او يعتق من اصل المال وفيه ايضا قال الشيخ ره حكم المرأة في ذلك حكم
الرجل فيما يفوتها في زمن الحيض والسفر والمرض لا يجب قضاؤه ولا الصدقة
عنه الا مع تمكنها من القضاء والاهمال فيجب على الولي القضاء او الصدقة
كما قلنا في الرجل خلافا لابن ادريس وفيه في مباحث الارث يختص
الاكبر الاولاد الذكور من تركة ابيه بثياب جسده وخاتمه وسيفه ومصحفه
بشروط ثلثة ان لا يكون الولد سفيها وان لا يكون فاسد الاعتقاد وان
يخلف الميت شيئا سوى هذه فلو لم يخلف غيرها لم يخص بشيء وعلى هذا
الولد قضاء ما على ابيه من صلوة وصيام وفي القواعد ولو فات رمضان
او بعضه لمرض واستمر حتى مات لم يجب القضاء عنه بل يستحب ولا قربة وكل
صوم واجب رمضان او غيره فات وتمكن من قضائه ولم يقضه حتى مات
وجب على وليه وهو اكبر اولاده الذكور القضاء عنه سواء فات بمرض
او سفر او غيرهما ولو فات بالسفر ومات قبل التمكن من قضائه ففي رواية
يجب على الولي قضاؤه ولو كان الاكبر انثى لم يجب عليها القضاء وقيل
يسقط القضاء وقيل يتصدق عنه من اصل تركته عن كل يوم بمد وكذا
لو لم يكن له ولي ولو كان له وليان فما زاد تساووا في القضاء بالتقسيط
فان اتحد الزمان وان كان في كفارة وجب التتابع فان تبرع بعضهم سقط عن الباقين

وان كسر

وان كسر يوم فكان الواجب على الكفاية فان صاماه وافطرا بعد الزوال
فقضاء او على التعاقب واحدهما خفي الكفارة وجوبا ومحل اشكال
وفي القضاء عن المرأة والعبد اشكال ولو كان عليه شهران متتابعان
صام الولي شهرا وتصدق عنه من مال الميت عن شهر وفيه في كتاب
الارث يحبى الولد الاكبر الذكر من تركة ابيه بثياب بدنه وخاتمه وسيفه
ومصحفه وعليه قضاء ما فات الاب من صلوة وصيام وفي التبصرة يحبى
الاكبر بثياب بدن الميت وغير ذلك وعليه قضاء ما على الميت من صلوة
وصيام وفي المختلف لو مات المريض وقد فاته الشهر وبعضه بمرض فان
مات بعد وفاته وتمكن من القضاء ولم يقضه وجب على وليه القضاء
عنه ذهب اليه الشيخان وابنا بابويه والسيد المرتضى وابن البراج وابن حمزة
وابن ادريس وقال ابن ابي عقيل وقد روي عنهم عليهم السلام في بعض
الاحاديث ان من مات وعليه صلوة قد فاته وزكوة قد لزمته وحج
قد وجب عليه قضى عنه وليه قضى عنه وليه بذلك كله جاء فيه
الاخبار بالتوفيق عن الرسول ص وعلى لسان عترته وشيعتهم وقد احتج
من قال من الشيعة بهذا الخبر بان قال نعم من احكى علينا هذا ممن خالفنا
ان الميت جائز ان يحج عنه ولا يجوز ان يصام ويصلى عنه ردا على رسول
الله ص وخلافا لامره وقد جاء الخبر في قضاء الصوم والصلوة عن الميت
كما جاء في قضاء الحج عنه فلم كان احدهما اولى بالقضاء عنه من الاخر لو

الحكم في دين الله والخروج عن سنة رسول الله صلى الله عليه وآله وقد روي انه من مات
وعليه صوم من رمضان تصدق عنه عن كل يوم بمد من طعام وبهذا
تواترت الاخبار عنهم عليهم السلام والقول الاول مطروح لانه شاذ والمعتمد الاول
لنا انها عبادة فاتت بعد وجوبها فوجب قضاؤها عنه كالحج ولانه دين الله
تعالى فيدخل تحت قوله عليه السلام للخثعمية وقد سالته عن قضاء الحج ارايت لو كان
على ابيك دين اكنت تقضيه قالت نعم قال فدين الله احق ان يقضى وعموم
قوله تعالى فعدة من ايام اخر ولم ينص في الاية على المباشرة للقضاء وفي الا
يضاح الذي يقضي عن الميت هو الولي الذكر المكلف عند موته فلو كلف بعد
موته ولو بلحظة لم يجب عليه القضاء فان تعدد والذكور بالوصف المذكور
وجب على الاكبر ان كانوا ذكورا وان كانوا اناثا فالذكر الاكبر ولو كان اصغر من
الانثى وانما البحث هنا فيما اذا لم يكن له ولد ذكر مكلف وله انثى مكلفة
سواء كان هناك ذكر غير مكلف او لم يكن لعلمائنا فيه اقوال ثلثة الاول
لا قضاء ولا فداء لاصالة البراءة واصالة عدم تكليف مكلف بقضاء
ما وجب على غيره ولقوله تعالى وان ليس للانسان الا ما سعى خص بالنص
على الاكبر الذكر فيبقى الباقي على الاصل وروى حماد بن عثمان عمن
ذكره الى ان قال وهذه ضعيفة السند مرسلة لكن الاية والاصل
يعضدانها الثاني انه يجب عليها القضاء اما الاولى فلان الولي هو
الوارث واما الثانية فلقول ابي عبد الله عليه السلام فان مرض فلم يصم شهر رمضان

ثم صح

ثم صح بعد ذلك فلم يقضه ثم مرض ومات فعلى وليه ان يقضي عنه الحديث
اتفق الكل على عمومه والجواب المنع من الاولى وقد دلت الروايات الصحيح
تفسير الولي انه اكبر اولاده الذكور والثالث ليس عليها قضاء ويجب الفداء من
كل يوم بمد وهو قول الشيخ في المبسوط وابن حمزة وابن ادريس لما رواه ابو
عن الصادق عليه السلام في حديث فلم يزل مريضا حتى يموت فليس عليه شيء وان
صح ثم مرض حتى يموت فكان له مال تصدق عنه الحديث وقد ظهر ان
عوض الصوم الفداء وهو مد والاصح الاول وفيه ايضا بعد ان عرفت
فان امكن يوما الى قول الشارح ففي الكفاية وجوبا ومحل الاشكال
هذا عينه اقول اذا كان وليان وانكسر عليهما يوم كما لو وجب قضاء خمسة
ايام فصام كل واحد يومين بقي الخامس او كان خمسة اولياء ووجب عليه
ستة ايام فالكلام هنا في موضعين الاول كيفية وجوب ذلك اليوم
ولا شك في سقوطه عن كل واحد بفعل الاخر فهل عدم فعل كل واحد
شرط في وجوبه على الاخر فيكون من قبيل الواجب المشروط او وجوب
من قبيل الواجب على الكفاية فلهذا للشارح قال على الكفاية ولو لم يكونه
واجبا على الكفاية وليس من المباحث المهمة هنا فلا فوت انه واجب على
الكفاية عليهما الثاني في الكفارة لو حصل فطار في هذا اليوم بعد الزوال
فيقول الصائم اما احدهما او كلاهما والثاني اما ان يفطر احدهما
او كلاهما والثاني اما ان يكون افطارهما في دفعة او على التعاقب فالمسائل اربع

الاولى ان يصوم احدهما ويفطر فالاقوى وجوب الكفارة لانه قضاء عن
رمضان واجب فطر فيه بعد الزوال وكلما كان كذلك وجبت الكفارة
والمقدمان ظاهرتان ويحتمل العدم لانه لم يتعين عليه والكفارة
وجبت فيما وجب على الاعيان وهذا لم يجب عينا بل الكفاية والوجوبان
متغايران فلا يلزم من اقتضاء احدهما الكفارة اقتضاء الاخر اياها لان
الوجب على الكفاية معرض للسقوط وعدم الاثم بالترك هو اضعف
والحق الاول لعموم النص على من افطر في قضاء رمضان خصوصا على
القول بان الواجب على الكفاية يجب على الكل وانه يتعين بالشروع
ابتداء الثاني لو صاما وافطر واحد منهما خاصة وهذا يبنى على مسئلة
اصولية هي ان الواجب على الكفاية يجب على الكل وانه يسقط تمام
فعل واجب من المكلفين به عن الاخر فقبل التمام يكون الوجوب على
الكل لم يسقط عن احدهما لتين المقدمتين يحتمل وجوب الكفارة لانه
افطر من الوجوب لو افطرت ثم حاضت لوجود التكليف هنا حال
الافطار بخلاف الحايض على ما اخترناه والحق عدم الوجوب لانه قد وقع
قضاء ذلك اليوم في ذلك الزمان واجزاء عن المفطر كما لو فعله
هو الثالث ان يفطرا معا فالاشكال هنا في موضعين احدهما في ايجاب
هذا الافطار الكفارة فنقول يحتمل العدم لاستحالة كون الصوم من
لوصحا قضاه عن ذلك اليوم واحدهما ترجيح بلا مرجح واحدهما

لا بعينه

لا بعينه لا يوجب الكفارة فيه لانها تابعة لتعين الصوم ولهذا شرط في
قضاء رمضان كونه بعد الزوال التعين ويحتمل الوجوب لانه افطار في قضاء
رمضان بعد الزوال فيدخل تحت العموم والموضع الثاني على تقدير
وجوب الكفارة والاشكال في محلها فيحتمل الوجوب عليهما بمعنى انه على
كل واحد كفارة لوجوب الواجب على الكفاية على الكل ولم يحصل فسقط
عن احدهما ويحتمل عن احدهما معا كفارة واحدة لان القضاء واحد
ولا ترجيح والوجوب هنا على الكفاية كالاصل وهو الاقوى عندي
الرابع ان يفطرا على التعاقب فلا اشكال في وجوب الكفارة كما مر وفي
محلها ايضا فيحتمل على الاخير لتعينه لقضاء رمضان بالافطار الاول
ويحتمل عليهما لان كل واحد فلا يتعدد قضائه فاحدهما غير قضاء وله
فعل القضاء ما هو منهما وشرط التكليف العلم لاستحالة تكليف الغافل
ولم يدل دليل على ترجيح احدهما والاصح عندي انه لا كفارة اذا عرفت
ذلك فقول المصنف ان صاماه وافطر بعد الزوال وقعه اشارة
الى المسئلة الثانية وقوله او على التعاقب اشارة الى الرابعة وقوله
او احدهما اشارة الى المسئلة الاولى والى الثانية واحدهما صامه ثم
افطر او احدهما افطر خاصة وفي الدروس ولو تمكن من القضاء و
مات قبله فالمشهور وجوب القضاء على الولي سواء كان صوم رمضان و
اولاد سواء كان له مال او لا دمع عدم الولي يتصدق من اصل ماله عن كل

ثم افطر في قضاء رمضان ولبس عشيته الا ان الصوم واحد

يوم بمد وقال المرتضى يتصدق عنه فان لم يكن له مال صام وليه
وقال الحسن يتصدق عنه لا غير وقال المجلسي مع عدم الولي يطعم
عنه من ماله كالحج والاول اصح والمسألة هنا كالرجل على الاصح الا ان لعله
تستكمل المساوات قرينته ثم الولي عند الشيخ اكبر اولاده الذكور
لا غير وعند المفيد ره ولو فقد اكبر الولد فاكبر اهله من الذكور فان
فقد فالنساء فهو ظاهر القدماء الاخبار والمختار ولو كان له وليان
فصاعدا متساويان توزعوا الا ان يتبرع به بعضهم وقال القاضي يقرع بينهما
وقال ابن ادريس لا قضاء والاقوال تثبت فروع خمسة الاول لو استاجر الولي
غيره فالاقرب الاجزاء سواء قدر او عجز ولو تبرع الغير بفعله احتمل ذلك
الثاني لو مات الولي ولما يقض فان لم يتمكن من القضاء فلا شيء على
وليه وان تمكن فالظاهر الوجوب عليه ويحتمل الصدقة من تركته والا
ستجار الثالث لو انكسر يوم فكفرض الكفاية فان لم يتم احدهما وجب عليهما
فلو كان من قضاء رمضان وافطر فيه بعد الزوال فالاقرب عدم وجوب الكفارة
ولو قلنا بها ففي تعددها او اتحادها عليهما بالسوية او كونها فرض
كفاية كاصل الصوم نظر ولو افطر احدهما فلا شيء عليه اذا ظن بقاء
الاخر والا اثم الرابع لو استاجر احدهما صاحبه على الجميع بطل
في حصة الاجير ولو استاجر على ما يخصه فالاقرب الجواز الخامس لو تصدق
الولي بدلا عن الصوم من مال الميت او ماله لم يجز ويظهر من كلام الشيخ

وله الفقير نعم لو كان عليه شهران متتابعان صام الولي شهرا وتصدق
من مال الميت عن الاخر وليكن الشهر الثاني لرواية الوشاء واوجب ابن ادريس
قضاءهما الا ان يكونا من كفارة مخيرة فيتخير وتابعه الفاضلان
لضعف الرواية والاولى ظ المذهب فيه في كتاب الصلوة يجب ان يقضي
الولي جميع ما فات الميت وفي البيان يجب على الولي قضاء ما فات اباه
مطلقا ومنهم من خصه بما فات لعذر كالمرض والنسيان وفي اللمعة وشرحه
اذا تمكن من القضاء ثم مات قضى عنه اكبر ولده الذكور وهو من ليس له
اكبر منه وان لم يكن له ولد متعدد ولو مع بلوغه عند موته فلو
كان صغيرا ففي الوجوب عليه بعد بلوغه قولان ولو تعدد وتساوى
في السن اشتركوا فيه على الاقوى فيسقط عليهم بالسوية ولو اختص
احدهم بالبلوغ والاخر بكبر السن فالاقرب تقديم البالغ ولو لم
يكن له ولد بالوصف لم يجب القضاء على الباقي الاولياء وان كان انثى
اولاد اقتصارا فيما خالف الاصل على محل الوفاق والتعليل بانه حق مقابل
بالحبوة وقيل يجب القضاء على الولي مطلقا من مراتب الارث حتى
الزوجين والمعتق وضامن الجريرة ويقدم الاكبر ثم الاناث من الذكور
في كل مرتبة ولا ريب انه احوط ولو مات المريض قبل التمكن من القضاء سقط
وفي القضاء عن المسافر لما فاته منه بسبب السفر خلاف اقربه مراعاة
تمكنه من المقام والقضاء ولو بالاقامة في اثناء السفر كالمريض وقيل يقضى

عنه مطلقا لاطلاق النص وتمكنه من الاداء بخلاف المريض فممنوع لجواز
كونه ضروريا كالسفر الواجب فالتفصيل جود ويقضي عن المرأة والعبد
مافاتهما على الوجه السابق كالحر لاطلاق النص ومساواتهما للرجل الحر في
كثير من الاحكام وقيل لا لاصالة البراءة وانتفاء النص الصريح والاول في المرأة
اولى وفي العبد قوي والولي فيهما كما تقدم ولا ينتقل الى الاولاد على ما اختاره
لانتفاء الاصالة البراءة وعلى القول الاخر تقضي مع فقده وحيث لا يكون هناك ولي
او لم يجب عليه القضاء تصدق عن التركة عن اليوم بمد في المشهور هذا اذا
لم يوص الميت بقضائه والا سقطت الصدقة حيث يقضي عنه ويجوز
في الشهرين متتابعين صوم شهر والصدقة عن آخر من مال الميت على
المشهور وهذا الحكم تخفيف عن الولي بالاقتصار على قضاء الشهر وفي
مستند التخيير رواية في سندها ضعف فوجوب قضاء الشهرين اقوى
وعلى القول به فالصدقة عن الشهر الاول والقضاء للثاني لانه
مدلول الرواية ولا فرق في الشهرين بين كونهما واجبين تعيينا كالمنذور
دين وتخييرا ككفارة رمضان ولا يتعدى الحكم الى غير الشهرين وقوفا على النص
لو عمل به وفي اللمعة في مباحث الارث يحبى الولد الاكبر من تركة ابيه
بثيابه وخاتمه وسيفه ومصحفه وعليه قضاء ما فاته من صلوة
وصيام وفيهما في كتاب الصلوة ويجب على الولي وهو الولد الاكبر الا
كبير قيل كل وارث مع فقده قضاء ما فات اباه من الصلوة في مرضه الذي

مات

مات فيه وقيل ما فاته مطلقا وهو احوط وفي الدروس قطع بقضاء
مطلق ما فاته وفي الذكرى نقل عن المحقق ره وجوب قضاء ما فاته
لعذر كالمرض والسفر والحيض لا ما تركه عمدا مع قدرته عليه ونفى
عنه البأس ونقل عن شيخه عميد الدين ره نصرته قضاء المتضعف في
المسألة ثلاثة اقوال والروايات تدل باطلاقها على الوسط والمنفي
لا صل ما اختاره هنا وفعل الصلوة على غير الوجه المجزي شرعا كالترك
كما عدا التفريط واختص الحكم بالاب عن الام ونحوها من الاقارب
فلا يجب القضاء عنهم على الوارث في المشهور والروايات مختلفة ففي
بعضها ذكر الرجل وفي بعضها الميت ويمكن حمل المطلق على المقيد خصوصا في
الحكم المخالف ونقل في الذكرى عن المحقق ره وجوب القضاء عن المرأة
ونفى عنه البأس اخذا بظاهر الروايات وحملا للفظ الرجل على التمثيل ولا
فرق على القولين بين الحر والعبد على الاقوى وهل يشترط كمال الولي
عند موته قولان واستقرب في الذكرى واشترط رفع القلم عن الصبي
والمجنون واصالة البراءة بعد ذلك ووجه الوجوب عند بلوغه اطلاق
النص وكونه في مقابلة الحبوة ولا يشترط خلو ذمته من صلوة واجبة
لتغاير السبب فلو كان عليه ما يجب تقديم ما سبق سببه وبهذا
اختار في الذكرى التي تعقيب هذه استجاز غيره بتحمله لان المطلق

وهي مما يقبل النيابة بعد الموت ومن تعلقها بحي واستنابته ممتنعة واختار في الذكرى المنع في صوم النذر وهو الجواز وعليه يتضح تبرع غيره به والا قرب اختصاص الحكم بالولي فلا يتحملها وليه وان تحمل ما فاته عن نفسه وفي جامع المقاصد بعد ان عنون وهو اكبر اولاده ما هذا لفظه هل يشترط بلوغه حين الوفاة فلا يجب لو كان غير مانع الظاهر نعم وفيه ايضا بعد ان عنون فان صام ماه وافطره بعد الزوال فعليه على اوعلى التعاقب واجبهما ففي الكفارة وجوبا ومحلا اشكال ما هذا عينه والاحوط وجوبا الكفارة على من افطر تعددا واتحدد وفقد او على التعاقب لان ما وجب من باب المقدمة واجب قطعا فيندرج في قضاء رمضان واتحاد الاصل لا ينافي تعدده باعتبار المقدمة الا ان يدعى ان احدهما لا بعينه قضاء رمضان فان صح ذلك اتجه عدم الوجوب للجهل بمحله وفي الاول رجحان واحتياط قال الصيام اجنبي عن الميت بغير اذن الولي او باذنه ففي الاجزاء نظر ينشأ من كون الوجوب على الولي فلا يسقط بفعل الغير ومن ان اصل الوجوب على الميت فيسقط به وعدم الاجزاء اقوى واليه ذهب في المنتهى وفيه ايضا بعد عنوان وفي القضاء عن المرأة والعبد اشكال لا قضاء من المرأة والاحوط في العبد القضاء وفيه ايضا بعد عنوان ويتصدق من مال الميت من شهر ايضا عن كل يوم بمد وفي تعليقاته على الارشاد بعد شرح والولي هو اكبر اولاده الذكور ما هذا عينه المراد بالاكبر من ليس اكبر ذكر اكبر منه

يخلف الميت

يخلف الميت لا ذكرا واحدا تعلق به الوجوب ولو خلف ذكورا في سن واحد تعلق الوجوب بهم جميعا على الاصح واليه الاشارة بقوله ولو كان له ولدان او في الشاء متساويان في السن واحد لو انفرد تعلق به الوجوب فلا يسقط ذلك بانضمام غيره اليه وهو الاقوى ولو كان الاكبر غير بالغ تعلق به الوجوب اذا بلغ وفيها في شرح وهل تقضى عن المرأة ما فاتها فيه تردد المراد انه هل يجب على المرأة قضاء ما فاتها من الصوم اذا تمكنت من قضائه كالرجل ومنشأ التردد من استواء الذكور والاناث في الاحكام غالبا وما يلوح من رواية ابي بصير وغيرها من انتفاء النص الصحيح واصالة البراءة فلا يجب وهو الاصح وفي شرح قوله اذا لم يكن له ولي اي كان الاكبر انثى سقط القضاء وقيل يتصدق عنه عن كل يوم بمد من تركته ما هذا لفظه ولم يكن للميت الا انثى لم يجب القضاء عليها ولو كان له ذكور او اناث وكان الاكبر انثى تعلق القضاء بالولد الذكور وهذه الصورة مندرجة في العبارة ولا بد من استثنائها والقول بوجوب الصدقة عن كل يوم بمد من طعام من التركة مع فقد الولي للشيخ وجماعة وهو احوط وفي شرح قوله ولو كان عليه شهران طام الولي شهرا وتصدق من مال الميت عن شهر ما هذا كلامه اي لو وجب على الميت شهران متتابعان سواء كانا على التعيين او التخيير لكونهما في كفارة مخيرة تخير الولي فان شاء صامهما وان شاء صام شهرا وتصدق عن الشهر الثاني من تركة الميت عن كل يوم بمد من طعام على الاصح وقيل بتعين صوم

[illegible]

الواجبان ولا ريب انه احوط وفي تعليقاته على الارشاد ولو لم يكن
الاكبر بالغا تعلق به وجوب القضاء عند البلوغ وفيها في شرح قضوا
بالتقسيط وان اتحد الزمان اي وان اتحد زمان قضائهم لعدم وجوب
الترتيب في الصوم بخلاف الصلوة فلا يقضيها الوليان بالتوزيع في
زمان واحد وفي شرح يوم الكسر واجب على الكفاية اي اليوم الذي
يبقى بعد التوزيع ولا يكون التوزيع ثالثة الواجب على الكفاية بالنسبة الى
الاولياء بمعنى ان الجميع مخاطبون بفعله ويسقط الخطاب بفعل البعض وفي
روضة وجوبه عيني لكن بسبب تعدد الاولياء حصل له ما الحقه بالواجب
على الكفاية وفي شرح ولو كان الاكبر وهذا الصورة مندرجة في
العبارة فلا بد من استثنائها والقول بوجوب الصدقة عن كل يوم بمد
من طعام في التركة مع فقد الولي قول الشيخ وجماعة وهو احوط وفي شرح
قوله ولو كان عليه شهران متتابعان صام الولي شهرا وتصدق من تركة
الميت عن الاخر هذا عينه اي لو وجب على الميت شهران متتابعان
سواء كانا على التعيين او التخيير لكونهما من كفارة مخيرة تخير الولي فان
شاء صومهما وان شاء صام شهرا وتصدق عن شهر من تركة الميت
عن كل يوم بمد على الاصح وقيل يتعين صوم الواجبين على التعيين
وفي المسالك بعد ان عنوان العبارة السالفة ولا يقضي الولي الا ما
تمكن من قضائه الا ما يفوت بالسفر فانه يقضى لو مات مسافرا على رواية

رواية

رواية منصور بن حازم عن ابي عبد الله ع في الرجل يسافر في شهر رمضان
فماتت لم يقض عنها فيموت قال يقضى عنه وان امرة حاضت في شهر رمضان
فماتت لم يقض عنها وكذا المريض قبل البرء في وجوب القضاء على المسافر خاصة
لتمكن المسافر من الاداء وهو ابلغ من التمكن من القضاء بخلاف المريض
والحائض ويشكل الفرق بان السفر الواجب عذر ومن ثم ذهب جماعة من
الاصحاب الى اعتبار التمكن من القضاء في وجوب القضاء عنه كغيره
ولو بالاقامة في اثناء السفر وهو الاقوى والرواية مع عدم صحة
سندها يمكن حملها على الاستحباب وعلى الوجوب لكون السفر معصية
وان بعد وفيه بعد ان عنوان الولي هو اكبر ولده الذكور ما هذا
كلامه هذا هو المشهور بين المتاخرين والمراد بالاكبر من ليس هناك ذكر
اكبر منه فلو لم يخلف الميت الا ذكرا تعلق به الوجوب وهل يشترط في تحمله
بلوغه حين موت ابيه فلو كان صغيرا لم يجب عليه شيء وان بلغ ام
يراعى الوجوب ببلوغه فيتعلق به ثم تردد لان المعتبر الاكبر بالسن عندنا
فتوالت في البلوغ وعدمه اما لو اختص احدهما بكبر السن والاخر بالبلوغ
بالانبات والاحتلام ففي تقديم ايهما نظر اقربه تقديم البالغ ولو لم
يكن هناك ولي بالوصف المذكور لم يجب القضاء على باقي الوارث وان
كانوا اولادا اقتصارا في وجوب ما خالف الاصل على موضع الوفاق وفي
في مقابلة الحبوة ذهب جماعة من القدماء واختاره الشهيد في بعض اتباعه

غير

الى وجوب القضاء عنه عدم الولد الذكور على كل وارث حتى المعتق
وضامن الجريرة والزوج والزوجة ويقدم الاكبر فالاكبر من الذكور ثم
الاناث كذلك وهو احوط وفي شرح العبارة السالفة ولو كان له وليان
او اولياء متساوون في السن تساووا في القضاء وفيه تردد ما هذا
عينه منشأ التردد من انتفاء الاكبر في صورة الفرض لاستوائهم في السن
ومن صدقه على الجميع فان كل واحد لو انفرد تعلق به الوجوب فلا
يسقط ذلك بانضمام غيره اليه وهو الاقوى فعلى هذا يقسط عليهم
الفائت بالسوية فان انكسر منه شيء وجب عليهم كفاية ويصين جميعا
عند عدم قيام احد به ولو كان الفائت من قضاء رمضان فصاماه معا
افطرا بعد الزوال ففي وجوب الكفارة عليهما او وجوب واحدة بالسوية
او كونها فرض كفاية كالاصل وجه او وجهها عدم الكفارة ولو افطر
احدهما فلا شيء عليه اذا ظن بقاء الاخر الا انه اثم ولو تبرع احدهما
بالجميع او استاجر ثالثا او احدهما الاخر فالاقرب الجواز وفي شرح
قوله ولو تبرع بالقضاء بعض سقط ما هذا لفظه يمكن ان يريد به
تبرع بعض الاولياء المتساوين في السن بناء على الوجوب عليهم جميعا
وتبرع اجنبي عن الولي مطلقا او ما هو اعم ووجه السقوط حصول المقتضي
وهو براءة ذمة الميت من الصوم ويحتمل عدم الاجزاء لان المكلف
به هو الولي فلا يجزي فعل غيره عنه عملا بظاهر الاية ولو صام الاجنبي

باذن

باذن الولي واحد الوليين باذن الاخر فالحكم بالجواز وفي شرح قوله وهل
يقضي عن المرأة ما فاتها فيه تردد ما هذا عينه منشأه من اشتراك الذكور
والاناث في الاحكام غالبا وظاهر رواية ابي بصير ومن اصالة البراءة وانتفاء
النص الصحيح والاول اولى والثاني اقوى وحيث لم يوجب على الوارث القضاء
لو اوصى به الميت وجب انفاذ وصيته وقضاؤه عنه ولو لم يوص به فالمشهور
عدم الوجوب خلافا لابي الصلاح حيث جعله كالحج وفي شرح قوله اذا لم يكن له
ولي وكان الاكبر انثى سقط القضاء وقيل يتصدق عنه من كل يوم بمد من
تركته ما هذا كلامه هذا مبني على اختصاص الولي بالولد الذكر كما مر وفي
سقوط القضاء اصالة عدم الوجوب واما الصدقة فاوجبه الشيخ وجماعة
كما ذكر وتوقف عنها المصنف وجعلها قولا لعدم النص الصحيح بها على هذا الوجه
فان الموجود في ذلك رواية ابي مريم الانصاري وهي متضمنة لتقديم الصدقة
على قضاء الولي وعمل بها المرتضى والجماعة لا يقولون بترتيبها واعلم انه متى
كان الاكبر انثى وكان الذكر دونها في السن فالقضاء متعلق به بعد بلوغه مع
عدمه عند بلوغه كما مر وانما يسقط القضاء مع كون الاكبر انثى اذا لم يكن
له الا اناث ولم يكن له اناث او لم يكن له غيرها على ما قررنا به الاكبر من
ان المراد به انه ليس هناك اكبر سواه وهذه الصور كلها داخلة في عبارة المصنف
ومقتضية لسقوط القضاء في الجميع وليس كذلك فكان عليه ان يستثني الاولى
اللهم الا ان يذهب المصنف الى ان المراد بالولي هو الاكبر ان كان ذكرا والا فلا

يعلم من كلامه هنا فلا يجب على تقدير يكون الاكبر انثى عليها ولا على الذكر الاصغر
وان كان بالغا فيتم اطلاقه هنا الا ان الاجود الاول والمقام الثاني في ذكر النصوص
الواردة في المقام فنقول منها الصحيح المروي في الكافي عن ابن ابي عمير عن حفص بن
البختري عن ابي عبد الله ع في الرجل يموت وعليه صلوة او صيام قال يقضي عنه اولى
الناس بميراثه قلت فان كان اولى الناس به امرأة فقال لا الا الرجال ومنها المعتبر
المروي في الكافي ايضا عن حماد بن عثمان عمن ذكره عن ابي عبد الله ع قال سألته
عن الرجل يموت وعليه دين من شهر رمضان من يقضي عنه قال اولى الناس به
قلت فان كان اولى الناس به امرأة قال لا الا الرجال ومنها الصحيح المروي فيه ايضا
عن محمد بن يحيى عن محمد والظاهر ان المراد منه محمد بن الحسن الصفار قال كتبت الى الاخير ع
والمراد به مولانا الحسن العسكري ع وقع التصريح بهذا في الفقيه كما ستقف عليه فعلى
هذا يكون المراد ان محمد بن الصفار قال كتبت الى مولانا الامام ابي محمد الحسن
العسكري ع رجل مات وعليه قضاء من شهر رمضان عشرة ايام وله وليان
هل يجوز لهما ان يقضيا عنه جميعا خمسة ايام احد الوليين وخمسة ايام الآخر
فوقع ع يقضي عنه اكبر وليه عشرة ايام ولاء ان شاء الله تعالى وفي الفقيه باسناده
الى محمد بن الحسن الصفار وطريقه عليه صحيح هكذا وكتب محمد بن الحسن الصفار
رض الى ابي محمد الحسن بن علي عليهما السلام رجل مات الى آخر ما في الكافي ثم
قال رض وهذا التوقيع عندي مع توقيعاته الى محمد بن الحسن الصفار بخطه ع
وبه صرح في مواضع من الفقيه منها ما قد سمعته ومنها ما في احكام غسل الميت

من طهارته

من طهارته قال وكتب محمد بن الحسن الصفار الى ابي محمد الحسن بن علي عليهما السلام
كم حد الماء الذي يغسل به الميت كما رووا ان الجنب يغتسل بستة ارطال
من ماء والحائض بتسعة ارطال فهل للميت حد من الماء الذي يغسل به فوقع عليه
السلام حد غسل الميت يغسل حتى يطهر ان شاء الله تعالى وهذا التوقيع في جملة
توقيعات عندي بخطه ع في صحيفة ومنها ما ذكر في باب الرجلين يوصى اليهما فينفرد
كل واحد منهما بنصف التركة والآخر بالنصف فوقع ع لا ينبغي لهما ان يخالفا
الميت ويعملان على حسب ما امرهما ان شاء الله وهذا التوقيع عندي بخطه
ع ومنها الصحيح المروي في الكافي ايضا عن محمد بن مسلم عن احدهما قال سألته
عن رجل ادركه رمضان وهو مريض فتوفي قبل ان يبرأ قال ليس عليه شيء و
لكن يقضي عن الذي يبرأ ثم يموت قبل ان يقضي ومنها المعتبر المروي فيه ايضا
عن ابان بن عثمان عن ابي مريم الانصاري عن ابي عبد الله ع قال اذا صام الرجل
شيئا من شهر رمضان ثم لم يزل مريضا حتى مات فليس عليه شيء وان صح ثم مرض
ثم مات وكان له مال تصدق عنه مكان كل يوم بمد وان لم يكن له مال صام عنه وليه
ورواه في الفقيه باسناده الى ابان بن عثمان وطريقه اليه صحيح فسند الفقيه اقوى
مما في الكافي ومنها ما رواه في الفقيه مرسلا عن مولانا الصادق ع انه قال اذا
مات الرجل وعليه صوم شهر رمضان فليقض عنه من شاء من اهله ومنها الصحيح
المروي في الكافي والفقيه عن ابي حمزة عن ابي جعفر ع قال سألته عن امرأة مرضت
في شهر رمضان او طمثت او سافرت فماتت قبل ان يخرج شهر رمضان هل يقضى عنها

قال اما الطمث وسافرت فماتت قبل ان يخرج شهر رمضان هل يقضى عنها
قال اما الطمث والمرض فلا واما السفر فنعم ومنها الصحيح المروي في يب عن
ابي بصير عن ابي عبد الله ع قال اذا مرض الرجل في رمضان فلم يزل مريضا حتى
يموت فليس عليه شيء وان صح ثم مرض حتى يموت وكان له مال تصدق
عنه وان لم يكن له تصدق عنه وليه ومنها الموثق المروي في التهذيب ايضا
عن علي بن الحسن بن فضال عن محمد واحمد ابني الحسن عن ابيهما عن عبد الله
بن بكير عن بعض اصحابنا عن ابي عبد الله ع في الرجل يموت في شهر رمضان قال ليس
على وليه ان يقضي عنه الصيام فان مرض ولم يصم شهر رمضان فلم يزل مريضا حتى
مضى رمضان وهو مريض ثم صح بعد ذلك فلم يقضه ثم مرض فمات فعلى وليه ان
يقضي عنه لانه قد صح فلم يقض ووجب عليه اعلم ان قوله في صدر السند الحسن بن
فضال نسبه الى الجد اذ الحسن والده علي فالمناسب الحسن بن علي بن فضال نسبة الحسن
هذا الى جده في الاسانيد غير عزيز والظاهر ان محمد واحمد فيه هما ولداه فان للحسن
بن علي بن فضال ابناء كثيرة منهم علي ومنهم محمد ومنهم احمد فان الكشي حكى عن محمد بن
مسعود انه قال عبد الله بن بكير وجماعة من الفطحية هم فقهاء اصحابنا ثم ذكر منهم علي
ومحمد واحمد بنو الحسن بن علي بن فضال فعلى هذا يكون المراد ان علي بن
الحسن بن فضال روى عن اخويه محمد واحمد وهما رويا عن ابيهما الحسن بن
علي بن فضال وهو روى عن عبد الله بن بكير وهما من اصحاب الاجماع فلا يضر ان
... ومنها الصحيح المروي في الكافي ويب عن ابي بصير عن ابي عبد الله ع قال سالته

عن امرأة

عن امرأة مرضت في شهر رمضان وماتت في شوال فاوصتني ان اقضي عنها
قال هل برئت من مرضها قلت لا ماتت فيه قال لا يقضى عنها فان الله لم
يجعله عليها قلت فاني اشتهي ان اقضي عنها وقد اوصتني بذلك قال وكيف تقضي
شيئا لم يجعله الله عليها فان اشتهيت ان تصوم لنفسك فصم ومنها ما رواه في
ايضا عن منصور بن حازم عن ابي عبد الله ع في الرجل يسافر في شهر رمضان
فيموت قال يقضى عنه وان امرأة حاضت في شهر رمضان فماتت لم يقض عنها
والمريض في رمضان ولم يبرأ حتى مات لا يقضى عنه ومنها الموثق المروي
في التهذيب ايضا عن محمد بن مسلم عن ابي عبد الله ع في امرأة مرضت في شهر
رمضان او طمثت او سافرت فماتت قبل ان يخرج رمضان هل يقضى عنها فقال
اما الطمث والمرض فلا واما السفر فنعم ومنها الموثق كالصحيح المروي في التهذيب
عن ابي بصير قال سالت ابا عبد الله ع عن رجل سافر في رمضان فادركه
الموت قبل ان يقضيه قال يقضيه افضل اهل بيته ومنها المعتبر المروي في الكافي
عن الحسن بن علي الوشاء عن ابي الحسن الرضا ع قال سمعته يقول اذا مات رجل
وعليه صيام شهرين متتابعين من علة فعليه ان يتصدق عن الشهر الاول ويقضي
الشهر الثاني هذه هي النصوص المتعلقة بالمسألة التي اوردناها
في هذا المقام وستقف على غيرها مما ستقف عليه في بعض المباحث الآتية
باعانة الله سبحانه والمقام الثالث في تحقيق الجواب عن الفرد من المفروضة في
السؤال المذكور وسيكون تنقيح مقام دون تحقيق جواب مقتضيا ايراد كلام ابن جنيد

مطلب اوّل آنست هرگاه والد کسی متوفی شود و بر ذمّه او نمازی بوده باشد
واجبست بر فرزند او اتیان بآن نماید یا نه جواب آنکه هر چند توهّم میشود از بیان بعضی
از عبادات فقها در کتاب صوم عدم وجوب تدارک نمازیکه در ذمّه والد بوده
باشد نظر باینکه حکم بوجوب فرموده اند نسبت بصوم بنحویکه موهم اختصاص
حکم است نسبت بصوم و عدم لزوم آنست نسبت بصلوة مثل عبارت مقنع و فقیه
وانتصار و اقتصاد و جمل العقود و کافی ابی الصلاح و غیرها انها قال فی المقنع
اذا مات رجل و علیه صیام فعلی ولیّه ان یقضی عنه الی آخر عبارة السابقه و فی الفقیه
من مات و علیه شیء من ضرب الصّوم لم یؤدّه مع تمکّن فرضه علیه و فرّطه
فیه فعلی ولیه القضاء عنه لکن حکم مذکور نیست بلکه لزوم تدارک چنانچه در صوم
ثابت است در صلوة نیز ثابت است و کلام بعضی از فقها اگر چه موهم اختصاص است
بصوم در کتاب صوم لکن تصریح بتعمیم فرموده اند در صوم و صلوة در مباحث
میراث در مقام بیان مسئله حبوة فلاحظ العبارات السالفة اگر چه بعضی
تصریح بر آن در غیر کتاب ارث نفرموده اند لکن مرحوم شیخ در کتاب مبسوط و ابن
ادریس در سرائر و ابن زهرة و صاحب جامع و شیخ شهید در دروس و بیان
و ذکری و صاحب موجز و موجز و غیرهم در مباحث صلوة نیز تصریح
باین فرموده اند قال فی ط من فاته صلوة فریضة لمرض لا یزیل عقله فلم یقدر علی
قضائها فاذا ادرکته الوفاة وجب علی ولیّه القضاء عنه و ان فاتت فلا حظه
غیره فی جملة العبارات السالفة والمستند فی ذلک مضافا الی الاجماع علیه فی الغنیة

الصحیح

الصحیح السالف عن حفص بن البختری عن ابی عبد الله ع فی الرجل یموت و علیه صلوة
او صیام قال یقضی عنه اولی الناس بمیراثه والتصریح فی السؤال بالصلوة الثابتة
فی ذمّة المیت و جوابه ع بانّه یقضی عنه اولی الناس بعنوان الاطلاق دلیل
علی ثبوت الحکم فی الصلوة ایضا کما لا یخفی و هو المطلوب و این محل تأمل
نیست لکن کلام میکند در این مقام است این که آیا حکم مذکور ثابت است
نسبت بهر نمازی که در ذمّه والد بوده باشد خواه عمدا ترک کرده باشد یا سهوا
یا ترک نکرده باشد لکن مشخص شود که نماز ماتی به محکوم به بطلان بوده است
یا بجهة ترک تقلید مجتهد حی با تمکّن از آن یا بجهة ترک بعضی از امور معتبره در نماز
خواه نماز از خود والد بوده باشد یا از غیر مثل اینکه نمازی بطریق اجاره در ذمّه
والد بوده باشد یا از ملزوم اتیان باین فوت شده باشد یا آنکه نمازی از
ابی فوت شده باشد و بعد از آن نظر باینکه ولد اکبر بوده لازم بود که اتیان
نموده باشد قبل از اتیان باین فوت شده باشد خواه بعد از انقضای زمانی
بوده باشد که متمکّن از اتیان بآن نماز بوده باشد و اتیان بآن نکرده باشد
یا قبل از آن مدلول علیه بکلام ابن ادریس عدم وجوب است بر ولد مگر قضای
صلوتیکه از والد فوت شده باشد در مرض موت پس نمازیکه از والد فوت شده
است در غیر مرض موت قضای آن بر ولد واجب نخواهد بود خواه در حال مرض
غیر مرض موت فوت شده باشد یا در حال صحت خواه متعمّدا بوده باشد یا ساهیا تمام
فی السرائر بعد ان حکم بوجوب قضاء الصوم علی الولی لما صار هذا لفظه وکذا الحکم فیما فاته

من صلوة مرضه التي توفى عنها فانه يجب على الولد الاكبر قضاء ذلك عنه فاما
موته من الصلوة في زمان كله سواء كان صحيحا او مريضا لا يجب على الولد
القضاء عنه الى اخر عبارته السالفة و وافقه سبطه يحيى بن سعيد في
جامع قال يقضي الابن ما فات اباه من صلوة مرضه لكن فوت صلوة مرض
در كلام صاحب جامع اتم است از مرض موت و غيره بس كلام صاحب جامع
اكر چه اختصاص دارد بصلوة فائته در حال مرض لكن شامل غير مرض موت
نيز هست و انظر من الغنية و الشرايع و التلخيص و التحرير و التبصرة و غيرها ثبوت
الحكم بعنوان العموم قال في الغنية من مات و عليه صلوة وجب على وليه قضاؤها الى اخر عبارته
الشاملة و قوله و عليه صلوة شامل لجميع الفروض المذكورة و في الشرايع يحبى الولد الاكبر من تركة
ابيه بثياب بدنه و خاتمه و سيفه و مصحفه و عليه قضا ما عليه من صلوة و صيام
و في التلخيص يحبى الاكبر بثياب البدن و الخاتم و السيف و المصحف و عليه قضاء
ما عليه من صلوة و صيام و في التحرير و على هذا الولد قضاء ما على الميت من
صلوة و صيام و اوجب جماعة على الولي قضاء ما فات من الوالد من صيام
او صلوة فالمناط عندهم في وجوب القضاء على الولي صدق فوت الصلوة
و الصوم من الوالد و هو المدلول عليه بما في النهاية و الوسيلة لابن البراج و
الارشاد و التذكرة و القواعد و غيرها و الفرق بينه و بين القولين الاول
كون بين هو انه اعم من الاول و اخص من الثاني اما الاعمية فغير مفتقر الى
البيان و اما الاخصية فالظهور عدم شمول ظاهر الفوت لمثل ما وجب على الولد

قضاءه باعتبار الجد و كذا الحال لما وجب عليه باعتبار الاجارة و قد عرفت
ظهور شمول الثاني لهما و المختار هو القول الثالث لقوله في صحيفة
حفص بن البختري يقضي عنه اولى الناس بميراثه في جواب كلام السائل
في الرجل يموت و عليه صلوة او صيام الشامل لجميع الصلوة المفروضة
من غير استفصال بين محتملات السؤال و تقرر في محله ان ترك الا
ستفصال في مقام السؤال مع قيام الاحتمال يفيد شمول الحكم في جميع
محتملات السؤال و لم اظهر في النصوص بما اشتمل على لفظ الصلوة غير
هذا الحديث و الحديث الثاني الذي رواه ابن طاوس عن عبد الله بن سنان
و لعل المستند في الاول هو ان الاصل براءة ذمة الولد الا اذا ثبت خلافه
و القدر الثابت هو قضاء الصلوة التي فاتت منه في مرض موته لا
لانطباقهم عليه و اما غيره فلا و جوابه هو ان ذلك انما يحسن عند عدم
ملاحظة الصحيح المذكور و اما معها فلا كما يخفى لكن ابن ادريس مشى
على اصله من عدم حجية خبر الواحد فهو مواخذ باصله لا بفتواه و
التفرقة بينه و بين صاحب الجامع هو ان كلامه يفيد وجوب القضاء
على الابن للصلوة التي فاتت من الوالد في مرضه سواء كان مرض موته
ام لا كما هو المدلول عليه بكلام المبلغ صريح في الاختصاص بالاول فعلى هذا
يكون في المسئلة اقوال اربعة و المستند في الثالث هو ان المتبادر من قوله
و عليه صلوة هو ما فات منه فلا يشمل مثل ما كانت عليه باجارة و نحوها

بل شموله لما اخل به متعلقا فيه كلام والجواب عنه منع الباد رسيما بعد الالتفات
الى العموم المستند الى ترك الاستفصال مطلب ثانى در بيان اينست كه آيا حكم
مذكور كه عبارتست از وجوب قضاى صلوة فائته بوده باشد مختص است
بوالد يا ثابت است نسبت بكل اقارب ميگوئيم تشكيكى در ثبوت در حق ولد
نيست كلام ميكه هست نسبت بغير ولد است تحقيق اين مطلب محتاج است
به بسط كلام پس ميگوئيم مسئله متصور ميشود بچند صورت اول آنست
كه كسى فوت شده فرزندى بجهة او نيست لكن والد دارد خواه والد مع
والده بوده باشد يا منفرد چنانچه ممكن است كه والده تنها داشته باشد ضم
والد در صورت اول كه ميت منفى الولد است وارث والد است خواه مجتمع
باشد با والده يا منفرد بوده باشد در اينصورت مقتضاى حديث صحيح مذكور
آنست كه قضاى صلوات فائته در ذمه ميت واجب بوده باشد بر والد
لقوله ع يقضى عنه اولى الناس بميراثه ظاهرا اينكه مقطوع به اين است
اولى ناس بميراث فرزند در صورت انتفاى ولد والد است فنقول
ان الوالد اولى الفرض المفروض اولى الناس بميراث الميت فيجب عليه قضاء
الصلوة الثابتة فى ذمة الميت اما الصغرى ففنى عن البيان واما الكبرى
فللحديث المذكور اذ دلالته مع صحة سنده ظاهرة فينبغى الحكم بها
ولا فرق فى ذلك بين انفراد الوالد من الوالدة واجتماعه معها كما لا يخفى
لا يقال ان دلالة الحديث وان كان مسلمة لكنه مخالف للاجماع لانا نقول ان

مخالف

مخالفت الاجماع غير مسلمة اذ القدر المسلم على فرض تسليمه عدم تعرض الاصحاب
لذلك ولا يلزم من عدم التعرض الاتفاق كما لا يخفى على اولى التامل والانظار
على انا لا نسلم عدم تعرض الاصحاب لشمول كلام شيخ الطائفة ومن يحذو حذوه ايض
قال ومن فاتته صلوة فريضة لمرض لم يزل عقله لزمه قضائها فان ادركته الوفات
وجب على وليه القضاء انتهى ومعلوم ان الولى شامل للوالد ايض بل
اطلاقه عليه لو لم يكن اولى من اطلاقه على الابن فلا اقل من المساوات لظهور
فساد دعوى اولويته عكسه وكذا الحال فى عبارة الفقيه قال ومن مات وعليه صلوة
وجب على وليه قضائها عنه نعم ان الابن مذكور فى كثير من عبارات تمم لكنه باعتبار
تمم لكنه باعتبار بيان الحكم فى الحيوة وهى لما كانت مختصة بالابن خصوصه
بالذكر واضافوا اليه لزوم قضاء الصلوة عليه ايض فلا خلط كما تمم الكلام بالنسبة
متى يتضح لديك الحال وستقف على مزيد كلام فى هذا المطلب فى قضاء الصوم
صورت ديگر آنست كه ميت منتفى الولد است با آنكه والد و برادران و منحصر است
در والده يا والده منفرد است در اين حكم با آنچه ظاهر اينست كه حق والده
ثابت نبوده باشد نظر با آنكه مقتضى ثبوت حكم منحصر است در صحيح مذكور
و اين نص است در اختصاص مذكور و عدم ثبوت آن در حق اناث لقوله
ع الا الرجال ظاهرا كلام شيخ صدوق و والد بزرگوار ايشان و شيخ مفيد
ثبوت قضا است اگرچه كلام اين بزرگواران در صوم است لكن ظاهر آنست
كه فرقى نباشد ما بين مقامين كلام در مسئله مذكور خواهد شد صورت ثالث
بنا است

که والد جمع شده باشد یا چهار ولد یا کمتر در این صورت وجوب قضاء در حق
والد خواهد بود نه والد نظر باینکه اولی بمیراث در چنین صورت ولد است لا
هر اینست که مراد از اولی بمیراث اکثر انصبا بوده باشد چنانچه نظر این
فقهاء در مباحث صلوة میت تفسیر باین فرموده اند و صورت ثالثه آنست
که والد جمع شده باشد با شش ولد قضا مدار در این است صورت اکثر انصبا والد
خواهد بود پس ولی بمیراث والد خواهد بود بنا بر این در چنین صورت
وجوب قضای صلوة در حق او ثابت خواهد در صورت رابعه آنست که والد
جمع شده باشد با پنج ولد و پسر در این صورت والد و ولد مساوی در ارث خواهند
نظر باینکه هر یک مستحق سدس میباشند در این حالت حکم بتوزیع است یا
بقرعه حکم آن در صوم ان شاء الله تعالی مبین خواهد شد مخفی نماند آنچه
مذکور شد ظاهر میشود حکم در صورتیکه وارث میت منحصر بوده بوده باشد
در برادر یا در جد یا در عم یا خال و هم چنین است حال در صورت اجتماع بعضی با
دیگری چنانچه وجه آن با دنی تامل ظاهر میشود پس هرگاه وارث میت منحصر در
برادر باشد در این صورت متشخص است ولی بمیراث او خواهد بود و هم چنین
است حال هرگاه وارث منحصر در جد یا در عم یا در خال بوده باشد و هم چنین
هرگاه برادر پدری و مادری یا برادر پدری تنها جمع شود یا خواهر یا عم جمع شود
یا عمه پس مقتضای حدیث صحیح آنست که قضای صلوتیکه بر ذمه میت است در صورت
مذکوره بر برادر یا جد یا عم یا خال بوده باشد و اما هرگاه وارث منحصر در خواهر یا عمه

یا خاله

یا خاله بوده باشد پس حکم آن ظاهر میشود و آنچه مذکور شد در صورت انحصار
وارث در خاله کما لا یخفی علی المتامل مطلب ثالث در بیان مشارکت مادر است با والد
در این حکم یا عدم آنست باین معنی هرگاه نمازی در ذمه مادر بوده باشد و فوت
شود آیا لازم است قضای آن نمازها بر فرزند یا نه حکم خالی از اشکال نیست نظر
بآنچه مذکور شد که مقتضای صحیح آنست که بر برادر لازم است در صورتیکه اولی
با وارث میت بوده باشد قضای صلوتیکه بر ذمه پدر واجب بوده باشد پس قضای صلوتیکه
در ذمه مادر بر فرزند بطریق اولی لازم خواهد بود عموم عبارت مبسوط و غنیه مقتضی
در محل کلام هست و تمسک بظاهر در این عبارت خالی از این نیست نظر بعبارت ظاهر می
صلوة قال فی المبسوط من فاتته صلوة بمرض یزیل عقله لزمه قضائها فان ادرکته الوفاة وجب
علی ولیه القضاء عنه و فی الغنیة من مات و علیه صلوة وجب علی ولیه قضائها انتهی
مذکور شد وجه لزوم بود و اما عدم لزوم پس وجه آن اصالة برائة ذمه مکلف است
از تکلیف و حدیث نظر باینکه مورد آن رجال است چنانچه سابق اشاره شد تمسک
بآن در مخالفت اصل در محل کلام صحیح نیست پس اصالة برائة باقی است و منافی
پس محال آن لازم است ممکن است جواب از این بانحو غایتا آنچه که لازم میاید آنست که
تمسک بمنطوق حدیث در این مقام ممکن نیست و از این کلام لازم نمیاید عدم صحت تمسک
بعنوان اطلاق نظر بثبوت دلالت مفهوم بطریق اولی چنانچه دانسته شد لکن نظر
باینکه قیاس بطریق اولی است لا لان حکم مذکور باین معنی ثبوت حکم … مقتضی
ثبوت حکم است … بطریق اولی پس صحت … موقوف است بر ثبوت حکم

در منطوق ومذکور نا تعدّی شود از ان بغیر مذکور پس در ما نحن فیه صحت استدلال موقوف ست بر اینکه لازم بوده باشد بر پدر در صورتیکه اولاد داروش بوده باشد قضای نمازهائیکه در ذمّه پدر بوده باشد و این مطلب اکر چه مدلول علیه است بحدیث صحیح مذکور چنانچه مذکور شد لکن کلامیکه در این مقام است اینست که چنین حکمی معمول به نزد فقها نیست بلکه اجماع بر خلاف ان منعقد است بنا بر این پس اعتماد بحدیث در این باب ممکن نخواهد بود پس عمده در این مقام تحقیق این مطلب ست میکوئیم اکر چه ظاهر میشود از ظواهر جمله جمله از عبارات عدم تسلیم حکم مذکور قال فی ط و الولی هو اکبر اولاده الذکور ونی النهایة فان لم یصح المریض و من مات من مرضه الذی افطر فیه یتصدق ولده الاکبر من الذکور ان یقضی عنه ما فاته من الصیام و لیس ذلک بواجب علیه فان برئ من مرضه ذلک و لم یقض ما فاته ثم مات وجب علی ولیه ان یقضی عنه الی اخر ما تقدم والتصریح فی الاوّل بالولد الاکبر دلیل علی انّ المراد بالولی فیما بعد هو ذلک وفی الاقتصاد الولی هو اکبر اولاده الذکور دون الاناث و فی السّرائر فالواجب علی ولیه و هو اکبر اولاده الذکور الی اخر ما تقدّم و فیه ایضا و لنا اجماعنا منعقد علی انّ الولد یتحمّل ولده الاکبر ما فرط فیه من الصّیام و یصیر ذلک تکلیفا للولد و کذلک ما یفوته من صلوة فی مرضه التی توفّی فیها فانه یجب علی الولد الاکبر قضاء ذلک عنه و فی الجامع یقضی الابن ما فات اباه من صلوة مرضه و فی الکافی و الولی هو اکبر الاولاده الذکور و فی المعتبر یقضی عن المیت اکبر الاولاده

الذکور

الذکور و فی لمعه یقضی عن المیت اکبر اولاده الذکور ما فاته من صیام بمرض او غیره و فی المنتهی والذی یقضی و فی التلخیص یقضی عن المیت اکبر اولاده الذکور و فی الارشاد و جب علی ولیه القضاء و هو اکبر اولاده الذکور و فی التحریر الّذی یقضی عن المیت اکبر اولاده الذکور و فی القواعد وجب علی ولیه و هو اکبر الاولاده الذکور القضاء عنه و فی اللمعه اذا تمکن من القضاء ثم مات قضی عنه اکبر ولده الذکور مخفی نماند عبارات مذکوره باسرها صریح است در اینکه قضا بر او واجبست اکبر ذکور از اولاد است و مراد از ولی در این مقام اینست پس در صورت فوت ولد بر والد لازم نیست قضای نمازهائیکه فرزند را بعمل آورده باشد و همچنین است حال در برادر نسبت به برادر و هکذا پس حکم در مقیس علیه ثبوت نیست مشخص است ثبوت حکم در مقیس که مسکوت عنه بوده باشد فرع ثبوت ان است در مقیس علیه حکمی است جواب از این باین نحو که تفصیل در این مقام باکبر ذکور از اولاد اکرچه صادر شده است از مرحوم شیخ الطائفه قدس الله تعالی روحه و متابعت ایشان نموده اند اکثر من تاخر از ایشان لکن نظر باینکه تا حال ماخذی بجهة تفصیل مذکور ندیده ایم اعتماد بان نمیتوان نمود خصوصا در صورتیکه مخالف بوده باشد با ظاهر حدیث صحیح و فیه در ونیست و اهی بر این تفسیر الثقات بمثله حجة بوده باشد نظر باینکه اخبار معتبره وارد است در اینکه ثیاب میت و مصحف و خاتم و شمشیر میت مختص باکبر ذکور از اولاد میت است و در این مقام تصریح فرموده اند باینکه لازم است

سؤال آنکه ... یعنی و فی التذکرة والذی یقضی عن المیت هو الولد الاکبر من الذکور

بر اکبر دکوراً نا ولاد قضای صوم وصلوة میت باین سبب در کتاب صوم و عنین

قسمین الحی فرموده اند با کبر ذکور اولاد توضیح این اجمال مقتضی این است که گفته

شود مقتضای حدیث صحیح وغیره مروی در کافی آنست که قضای فوائت

میت لازم است بر کسیکه اولی باوث میت بوده باشد مدیثی در سابق

مذکور شد حدیثا ول حدیث صحیح است در وایت نموده ابن ابی عمیر از حفص

بن البختری عن ابی عبد الله ع فی الرجل یموت وعلیه صلوة او صیام قال یقضی

عنه اولی الناس بمیراثه الی اخره وحدیث ثانی باز مروی در کتاب مزبور است

از حماد بن عثمان عمن ذکره عن ابی عبد الله ع قال سالته عن الرجل یموت وعلیه

دین من شهر رمضان من یقضی عنه قال اولی الناس به الی اخر ما سلف وثقة جلیل

الاسلام روایت فرموده است این حدیث را از حسین بن محمد عن معلی بن

عن الحسن بن علی الوشا عن حماد بن عثمان عمن ذکره عن ابی عبد الله ع اشکالی

در این سند نیست مگر اینکه در اول بجهت معلی بن محمد و ثانی بجهت ارسال لکن هیچ

یک مضر نیست اما معلی پس بجهت آنکه مرحوم علامه مجلسی رحمه الله در فیض تصحیح

فرموده اند باینکه او از مشایخ اجازه بوده است و اما ارسال پس بجهت آنکه حماد بن

عثمان که مرسل است از اصحاب اجماع است و ظهور دلالت دو حدیث در

اختصاص حکم با ولاد به نحوی است که محتاج باظهار نیست چنانچه مفصلا بیان

شد مجملا مدلول علیه بحدیث صحیح آنست که قضای صلوتیکه در ذمه میت

است بر کسی است که اولی بارث او بوده باشد و این معنی چنانچه صادق بر ولد صادق

ووالد

بوالد و کاه است صادق است بر اخ چنانچه گاه است صادق است بر عم و هکذا

چنانچه این لفظ را وارد شده است در صلوة میت فرموده یصلی علی الجنازه اولی

الناس بها و حمل فرموده اند این لفظ را در آن مقام بمعنیکه مذکور شد با آنکه

حمل لفظ مذکور در حدیث صحیح در حمل کلام باین معنی اولی است تنقیح

المقام یتوقف علی ان یقال ان الالفاظ المذکورة فی النصوص الواردة فی هذا المطلب

ای فی القاضی للصلوة المقضیة والصوم المقضی والصوم المقضی مختلفة منها

ما فی الصحیح المذکور من قوله ع یقضی عنه اولی الناس بمیراثه و منه قوله ع

فی المرسل المعتبر اولی الناس به فی جواب من یقضی عنه اذ الذکور فی الصحیح

دلیل علی انه علی حذف المضاف و منها انه افضل اهل بیت المیت کالموثق

السالف عن ابی بصیر قال سالت ابا عبد الله ع عن رجل سافر فی رمضان

فادرکه الموت قبل ان یقضیه قال یقضیه افضل اهل بیته و منها انه من شاء

من اهله کالمرسل السالف اذا مات الرجل و علیه صوم شهر رمضان

فلیقض عنه من شاء من اهله و منها انه ولیه کالموثق المتقدم فان مرض

ولم یصم شهر رمضان ثم صح بعد ذلک فلم یقضه ثم مرض فمات فعلی ولیه

ان یقضی عنه و مثل روایة ابی مریم الانصاری لکن بعدان لم یکن للمیت

مال یتصدق عنه قال وان لم یکن له مال صام عنه ولیه و منها اکبر ولده

لیه کقوله ع فی المکاتبة الصحیحة السالفة تقضی عنه اکبر ولییه و منها الاولی

باتیان القضا من غیر تعیین القاضی کصحیحة محمد بن مسلم السالفة قال ع

عليه شيء ولكن نقضي عن الذي يبرئه ثم يموت قبل ان يقضي ورواية منصور بن
حازم عن ابي عبد الله ع في الرجل يسافر في شهر رمضان فيموت قال يقضي
عنه الى اخر ما سلف ومنه صحيحة ابي حمزة قال سالته عن امراة مرضت في
شهر رمضان او طمثت او سافرت فماتت قبل ان يخرج شهر رمضان يقضى
عنها قال اما الطمث والمرض فلا واما السفر فنعم ومثلها موثقة محمد بن
مسلم السالفة اذا علمت ذلك نقول احسن النصوص المذكورة سندا واظهرها
دلالة صحيحة حفص البختري اذ مضمونها ان المراد بالقضاء من الميت هو اولى
الناس بميراثه وقد مر ان الظاهر ان المراد منه الكثير رقاء ولا منافات بينه و
بين الالفاظ الباقية لامكان ارجاع الكل اليه اما اما اشتمل على الامر بالقضاء
من غير تعيين القاضي فقط لوضوح ان ما عين فيه القاضي يكون مبينا لذلك
واما ما اشتمل على انه افضل اهل بيته فكذلك ايضا لوضوح انه ليس المراد
منه الافضل بحسب الزهد لانتفاء المناسبة فيكون المراد ما ذكرناه فيحتمل
على ان المراد منه افضل اهل بيته دارا فهم بالاضافة اليه ومصداقه
بالاغلب هو ما كان الكبر فافهم ولا يخفى واما ما اشتمل على انه ما شاء من
اهله فلا ضير التعارض بينه وبين ما قدمناه من معارضة المطلق والمقيد لوضوح
ان من شاء اعم من ان يكون اولى بميراثه وغيره فيحمل على الاول للصحيحة
المذكورة واما ما اشتمل على الولي فلا ما لم نجد في النصوص الواردة في المقام
ما ذكره تفسيرا لولي فيكون مجملا وما ذكرناه مبين له فيما فصلناه تبين لك ان

فخر المحققين

فخر المحققين قدس الله تعالى روحه في عبارته السالفة في مقام الاستدلال على انشاء
القضاء على الانثى خص بالنص على اكبر الذكور غير معلوم الصحة لانا لم نجد في شيء
من النصوص ما اشتمل على ذلك فكلامه لا يخلو من غرابة واغرب منه ما ذكره
بعد ذلك حيث قال وقد دلت الروايات الصحيحة على تفسير الولي بانه اكبر اولاده
الذكور ونحن لم نظفر على رواية ضعيفة اشتملت بذلك فضلا عن الروايات
الصحيحة فنقول ان تفسير الولي بالاكبر الذكور في محل الكلام غير معلوم والوجه
ادما انا اليه مما ورد في مسالة الحبوة من انها للاكبر الذكور من الاولاد فالمناسب
ان يكون هو المامور بالقضاء لكنه ليس على حد يمكن التعويل عليه لا سيما في
مقابلة الصحيحة الظاهرة الدلالة على خلافه فيما ابرزناه تبين ان ما ذهب اليه
شيخنا المفيد قدس الله تعالى روحه السعيد مقرون بالصواب قال في المقنعة اذا
اثنان وقد صام من شهر رمضان بعضه فانه ينبغي للاكبر من ولده من الرجال
ان يقضي عنه بقية الصيام فان لم يكن له ولد من الرجال قضى عنه اكبر اولاده من
اهله واولاهم به وما فيه شيخنا الشهيد نور الله تعالى روحه السعيد بعد حكايته عنه
ومن ظاهر القدماء قال في الخلاف وعند المفيد لو فقد اكبر الولد فاكبر اهله من الذكور
فقد والنساء وهو ظاهر القدماء والاخبار والمختار انتهى كلامه رفع مقامه
ولا يخفى عليك ان كلام شيخنا المفيد مشتمل على مطلبين احدهما انه عند فقد
اكبر الولد من الذكور يتعلق قضاء ما فات على اكبر اهله من الذكور والثاني
هو انه عند فقد الذكور في اهله واقاربه يتعلق ذلك القضاء بالنساء من اهله

وفي سوق غيرها الى ظاهر القدماء وظاهر الاخبار قولان تنبيه المطلب الاول الا ظا
هر القدماء والاخبار مطابقه للواقع اما المطابقه الى ظاهر القدماء فلان ٥ بل
قال شيخنا الصدوق في الفقيه واذا مات رجل وعليه صوم شهر رمضان
فعلى وليه ان يقضي عنه الى ان قال وان كان للميت وليان فعلى اكبرهما من الر
جال يقضي عنه فان لم يكن له ولي من الرجال قضا عنه وليه من النساء و مثله
افتاه في المقنع وقد اوردنا عبارته في اول البحث وحكي في المختلف عن والده
من علي بن بابويه انه قال من مات وعليه صوم شهر رمضان فعلى وليه
ان يقضي عنه وان كان للميت وليان فعلى اكبرهما من الرجال فان لم يكن له من
الرجال قضى عنه وليه من النساء ومثلها الكتاب المشتبه الحال قال واذا كان
للميت وليان فعلى اكبرهما من الرجلين ان يقضي عنه فان لم يكن له ولي من الر
جال قضى عنه وليه من النساء ومقتضى هذه العبارات ثبوت قضاء الميت
على ذمة اقاربه ولو لم يكونوا من ولد الميت كما لا يخفى وهو مقتضى الكلام
المحكي عن ابن الجنيد ايضا قال اولى الناس بالقضاء عن الميت اكبر ولده الذكو
ر واقرب اوليائه اليه ان لم يكن له ولد وهو لا فادته على تقديم الاولاد
على غيرهم من الاقارب ولي مما قبله وان كان الظاهرات المذكورة منها ايضا الحكم
عن ابن البراج قال على ولده الاكبر من الذكور ان يقضي عنهما فانه من فلك ومن الصلوة
ايضا وان لم يكن له ذكر فالاولى به من النساء واما المطابقة الى الظاهر الاخبار فلما سمعت
من قوله ع في صحيحة حفص بن البختري يقضي عنه اولى الناس بميراثه الشامل للاولاد

وغيره

يقضي عنه اولى الناس به
وغيره كما لا يخفى وقوله ع في المرسل المعتبر السالف يقضي عنه اولى الناس
وغيرها واما انتبه المطلب الثاني الى ظاهر القدماء وان كان الامر فيهما
افاده لكن التنبه الى ظاهر الاخبار غير جيدة لكونه صحيحه حفص بن البختري
والمرسل المعتبر السالف نصا في خلافها قال في الاول قلت فان كان اولى الناس
به امرأة قال لا الا الرجال ومثله المرسل المذكور ولا اطلاق في بعض الا
خبار بعد هذا التصحيح غير ملتفت اليه كما لا يخفى وقد تبين مما ذكر انهم بعد
اطباقهم على ثبوت الولاية في القضاء للاولاد اختلفوا في انه عند انتفا
الاولاد هل الولاية ثابتة لغيرهم من ذكور مراتب الميت ام لا فذهب
شيخنا المفيد الى الاول وهو ظ ثقة الاسلام وشيخنا الصدوق في الفقيه
والمقنع وابن الجنيد وابن البراج واختاره شيخنا الشهيد في كتاب الصوم
وقد سمعت عبارته بعد ان جعله في كتاب الصلوة منه احوط قال والاولى
هو الولد الاكبر وظاهر الروايات انه الاقرب مطلقا وهو الاحوط واختاره في
الذكرى والبيان ايضا قال في الذكرى بعد نفي الباس عن القول بانه الولد
الاكبر ما هذا لفظه وان كان القول بعموم كل ولي ذكر اوجه لما تضمنته الروايات
وفي البيان يختص الوجوب بالاكبر وفي قضاء غيره من الاولياء وجه قوي
وهو مختار صاحب المدارك والذخيرة والكفاية قال في المدارك منير
المذكورين مقتضاها عدم اختصاص الوجوب بالولد الاكبر بل تعلقه بالا
بالميراث من الذكور مطلقا او بخصوص ما اختاره ابن الجنيد وابن بابويه

ولا باس به وفي الذخيرة والكفاية ولو توقف على الاخبار الحكم بوجوب تقضي
القضاء على الولي الذكر سواء كان ولدا ام لا فتقوى هو كذلك لكن لا يعارض به
التخيير بل على التعيين لوضوح انه مقتضى قوله ع يقضي عنه اولى الناس بميراثه
والظاهر ان المراد لكن في العبارة كما في العبارات السالفة من جماعة من قدماء
الاصحاب مضافا الى عدم صدق الولي على الاخ مع وجود الولد فلا بد فذهب
شيخ الطائفة الى التخيير فلا يجب قضاء الفائت الا على الاكبر الذكور من الاولاد
وقد سمعت كلامه في ط وبه والجمل والاقتصاد ووافقه في الوسيلة والسرائر
والجامع والشرايع والمعتبر والمنتهى والتذكرة والتحرير والتلخيص والقواعد والا
رشاد واللمعة ومستندهم الاصل والاقتصار فيما خالفه على القدر المتفق عليه
وقد عرفت والجواب عنه حاصله ان الاصل انما يصار الى مقتضاه عند انتفاء
المعارض وقد عرفت وهو صحيحة حفص بن البختري ومرسلة حماد بن عثمان
السالفتان وكذا ما رواه شيخنا الشهيد في الذكرى عن ابن طاوس انه روى
عن عبد الله بن سنان عن مولانا الصادق ع انه قال الصلوة التي حصل وقتها
قبل ان يموت الميت يقضي عنه اولى الناس به ومنه يعلم الجواب عن الثاني
لوضوح ان لزوم الاقتصار على القدر المتفق عليه انما هو مع انتفاء الدليل
على الزايد عليه واما معه فلا بد من المصير الى مقتضاه فاذن ما ذهب اليه
ابن الجنيد وشيخنا المفيد وشيخنا الشهيد في الذكرى والدروس والبيان وصاحب
الموجز والمدارك وغيرهم قوي اذا تحقق ذلك فلنعد الى ما كنا بصدد بيانه

فنقول

فنقول لو مات شخص وعليه قضاء الصلوة وكان وارثه اخاه وجب عليه
ان يقضيه للنصوص المذكورة المعتضدة بعمل الاعاظم المذكورة في وجوب قضاء
الولد لما فاته مدة امامته بطريق اولى بل يمكن التمسك لاثبات المرام باطلاق
المروي عن ابن عباس لظهور شموله الميت في قوله قبل ان يموت الميت للا
ذلك ايضا لمقتضى قوله ع يقضي عنه اولى الناس به لزوم القضاء على الا
ولو من الام ايضا ولا ينافيه التذكير في قوله ع عنه لانه بالاضافة الى لفظ
الميت فتامل وبالصحيح المروي السالف في الكافي والفقيه عن ابي حمزة عن ابي
جعفر ع قال سالته عن امرأة مرضت في شهر رمضان او طمثت او لمرض فلا
واما السفر فنعم وهو اوضح الجميع السالف ومثله الموثق المروي في التهذيب عن محمد
بن مسلم لقوله ع فيه اما الطمث والمرض فلا واما السفر فنعم ومقتضاهما
وجوب قضاء الصوم عن المرأة والقاضي وان لم يكن فيهما لكن الظاهر ان
المراد هو الاولى بارثها وهو يختلف باختلاف الفروض ومصداقها الولي
اغلبها نصا ... في الصوم لكن الظاهر انتفاء الفارق والفرق بين الصوم
والصلوة في ذلك وهذا هو مقتضى الكلام المحكي عن المحقق ونفى عنه الباس
في الذكرى قال وكلام المحقق يؤذن بالقضاء عن المرأة ولا باس به اخذا باطلاق
الروايات والمراد من كلام المحقق ما حكاه عنه في رسالة البغدادية المنسوبة
الى سؤال جمال الدين حاتم ره من قوله الذي ظهر ان الولد يلزمه قضاء ما فات
من الميت صلوة وصيام لعذر كالمرض والسفر والحيض لا ما تركه الميت عمدا مع قدرته

عليه واختاره شيخنا ابو العباس بن فهد في موجزه قال ما لا الام كالاب فمشاركة
الام مع الاب فيما ذكر من لزوم تحمل الولي فيها ما فاتها مستفادة من كلام المحقق
المذكور وان تردد في الثاني ويقضي عن المرأة ما تركته على تردد فيه انتهى
والحاصل ان المشاركة المذكورة مستفادة من كلام المحقق به وشيخنا الشهيد
في الذكرى وصاحب الموجز وقد عرفت انه المختار والمطلب الرابع في بيان
ما يظهر من صاحب الغنية من كون الولي مخيرا بين قضاء الصلوة التي على
ذمة الميت وبين الفدية على كل ركعتين بمد عند تمكنه منه والا فعن كل
اربع بمد فان لم يتمكن فمد لصلوة النهار ومد لصلوة الليل وهو موافق
لما حكاه في الذكرى عن ابي الجنيد قال ابن الجنيد رحمه الله والعليل اذا وجبت
عليه صلوة فاخرها عن وقتها الى ان مات قضاها عنه وليه كما يقضي عنه حجة
الاسلام والصيام ببدنه وان جعل بدل ذلك مدا لكل ركعتين اجزأه فان
لم يقدر فلكل اربع بمد فان لم يقدر فمد لصلوة النهار ومد لصلوة الليل
ومستندهما في هذا التخيير غير معلوم واما رواية ابي مريم الانصاري فانها
وان اشتملت على الصدقة بمد لكن لا دخل لها فيما ذكراه اما اولا فان مد
الصدقة عن كل يوم بمد واما ثانيا فلانها صريحة في تقديم الصدقة على صوم
الولي واين ذلك من تخيير الولي بينهما واما ثالثا فلان مدلولها تعين
كون الصدقة من مال الميت بخلاف كلامهما نعم ان الرواية المذكورة ظاهر
الانطباق بما ذكره السيد المرتضى رحمه الله وعلى اي حال لا ربط بينها وبين

ما ذكراه بل مستندهما غير معلوم كما عرفت نعم ان التفصيل المذكور في كلامهما مدلول عليه
لما رواه في الكافي في تدارك قضاء النوافل وهو ما رواه عن عبد الله بن سنان قال قلت
لابي عبد الله عليه السلام رجل عليه من صلوة النوافل ما لا يدري ما هو من كثرته كيف يصنع قال فليصل
حتى لا يدري كم صلى من كثرته فيكون قد قضى بقدر علمه قلت فانه لا يقدر على القضاء من
كثرة شغله فقال ان كان شغله في طلب معيشته لا بد منها او حاجة لاخ مؤمن فلا
شيء عليه وان كان شغله لدنيا تشاغل بها عن الصلوة فعليه القضاء والا لقي الله
مستخفا متهاونا مضيعا لسنة رسول الله قلت فانه لا يقدر على القضاء فهل يصلح ان يتصدق
فسكت مليا ثم قال نعم فليتصدق بصدقة قلت وما يتصدق فقال بقدر طوله
وادنى ذلك مد لكل مسكين مكان كل صلوة قلت وكم الصلوة التي يجب عليه فيها
مد لكل مسكين فقال لكل ركعتين من صلوة الليل وكل ركعتين من صلوة النهار
فقلت لا يقدر فقال مد لكل اربع ركعات فقلت لا يقدر فقال مد لكل صلوة الليل ومد
لصلوة النهار والصلوة افضل والحاصل ان المستند فيما ذكراه عليه كلامهما في خصوص
واما الحديث المذكور فانه وان اشتمل عليه لكنه في تدارك النوافل الفائتة واين هذا
مما فيه الكلام فالقول المذكور ضعيف لعدم ظهور مستنده فائدة هل يجوز للولي في بعض
الصلوة التي يجب عليه قضاؤها باعتبار الولاية الى الغير بالاستيجار وغيره ام لا وهل يكون الحكم ساقطا
عنه بفعل الغير ولو بعنوان التبرع من غير اذن الولي ولا ذا المال له عليه بجملة من العبادات
هو الجواز والسقوط قال في الذكرى لو صام اجنبي عن الميت بغير اذن الولي سقوط الصوم
عن الميت والولي معا وان صام بامر الولي فالاقرب الاجزاء والثاني فيه وجهان وكذا

للولي أن يستأجر عنه من يصومه وفي الذكرى ولو استأجر أحدهما صاحبه على
الجميع بطل في حصة الأجير ولو استأجر على ما يخصه فالأقرب الجواز وفي المسالك ولو
تبرع أحدهما بالجميع أو استأجر الثاني أحد الآخر فالأقرب الجواز فيهما انتهى وان لم يكن
في الصوم لكن الظاهر انتفاء الفرق والفارق بينه وبين الصلاة وفي كشف الالتباس
والأقرب في الذكرى عدم جواز الاستيجار لمخاطبة بهما والصلاة لا تقبل التحمل
عن الحي قال ويمكن الجواز لما يأتي إن شاء الله تعالى في الصوم ولأن الغرض فعلها عن
الميت وهذا هو المعتمد انتهى ما في كشف الالتباس وفي شرحه على الشرائع المسمى
بغاية المرام الثاني لو استأجر الولي غيره جاز سواء كان عاجزا أو قادرا عليه وكذا
الكلام في الصلاة وهو اختيار الشهيد وأبي العباس ويحتمل المنع لما قلناه في الفرع
الأول انتهى وكلامه في الفرع الأول هذا لو تبرع غير الولي بالقضاء احتمل قويا
الاجزاء لأنه كالدين يجوز التبرع ويحتمل العدم لأنه حق بدني وجب على مكلف
به وجوبا شرعيا فلا يجوز التبرع به من الغير كالعبادة اللازمة للمكلف بها أصلا
وفي المناهج السوية ينبغي أن لا يرتاب في أنه إذا قضى غير الولي أجزأ عنه ذلك من
الميت ولو لم يكن على الولي أن يفعله ثانيا سواء كان تبرعا أو من أمر الولي أو استيجاره
من غير فرق فإنه لا شبهة في أن ما فات الميت يقبل النيابة عنه ولا اختصاص لذلك
بالولي فإنه لو لم يكن له ولي أجزأ عنه فعل غيره وذهب جماعة منهم إلى العدم
ثم يتعين على الولي الاستيجار عليه منهم العلامة في المنتهى قال وهل يجوز للولي
أن يستأجر عنه من يصوم والأقرب في ذلك كله عدم الإجزاء عملا بالأصل وفي

التحرير

التحرير لو صام أجنبي عن الميت بغير قول الولي فالأقرب عدم الإجزاء ولو أمره واستأجره
ففي الإجزاء نظر ومنهم شيخنا الشهيد في الذكرى مع احتماله الجواز بعده قال الأقرب
ليس له الاستيجار لمخاطبته بها والصلاة لا تقبل التحمل عن الحي ويمكن الجواز لما يأتي
إن شاء الله تعالى في الصوم ولأن الغرض فعلها عن الميت فإن قلنا بجوازه وتبرع
أجزأت بعض ومنهم المحقق الثاني قال في جامع المقاصد لو صام أجنبي عن الميت
بغير إذن الولي أو بإذنه ففي الإجزاء نظر ينشأ من كون الوجوب على الولي فلا يسقط بفعل
الغير ومن أن أصل الوجوب على الميت فيسقط به وعدم الإجزاء أقوى ومنهم
صاحب المدارك قال قال الشارح قدس سره وجه السقوط حصول المقصود وهو براءة
ذمة الميت من الصوم ويتوجه عليه أن الوجوب يتعلق بالولي وسقوطه بفعل غيره
يحتاج إلى دليل ومن ثم ذهب ابن إدريس والعلامة في المنتهى إلى عدم الاجتزاء بفعل
المتبرع وإن وقع بإذن من تعلق به الوجوب لأصالة عدم سقوط الفرض عن المكلف
بفعل غيره وقوته ظاهرة ومنهم صاحب الكفاية قال والأقرب أنه ليس له الاستيجار عليه
ثم إن ابن إدريس وإن لم يتعرض للإجارة بل المصرح به في كلامه أن تبرع بعواد له
لبناء بجميع ما في ذمة الميت لا يوجب السقوط عن جميعهم لكن يلوح من استدلاله
عدم السقوط ولو كان بإذن الولي ولو بطريق الإجارة فلاحظ ما ذكره في
الثالثة ثم إن جواز الاستيجار للولي وسقوط الواجب به عنه مصرح به في عبارة الجمل
الذكرى والدروس والمسالك كما سمعت وهو المستفاد من شيخ الطائفة في
والاقتصاد والمبسوط والمحقق من الشرائع والنافع والعلامة من الإرشاد والقواعد والتحرير

بسقوط الواجب عن الولي بفعل المتبرع قال في المسالك فان كان ولي متعدد كان عليهم
القضاء بالحصص او يقوم به فيسقط عن الباقي وبمثله صرح الجمال والاقتصاد وجه الا
ستفادة من الكلام هو انه عند تساوي الذكور في السن وجب القضاء عليهم جميعا والمعنى
به في العبارة هو انه عند قيام بعضهم بالجميع يسقط عنه وعن الباقي فنقول ان قيام
بما وجب على غيره اما باذنه من غير عوض او معه او من غير اذن وعلى التقدير
المطلوب ما على الثاني فظاهر واما على الثالث فلوضوح ان فعل الغير لو اوجب سقوط
الواجب على الغير مع عدم اذنه بطريق اولى وبالجملة انا نقطع حاصل بان عدم الاذن
مدخلية له في تاثير السقوط كان الاذن ليس مما يؤثر في عدم السقوط وهو مما
شبهة فالقائل بسقوط الواجب عن المكلف بفعل المتبرع كما هو الظاهر من العبارة يقول
بسقوطه عنه مع الاذن والاجرة ايضا وهو المطلوب منه نظير ما قال في الكلام المحقق العلامة
قال في الشرايع ولو تبرع بعض بالقضاء سقط وفي القواعد ولو كان له وليان متساويان
في القضاء بالتقسيط الى ان قال فان تبرع بعضهم سقط عن الباقين فالقول بسقوط الواجب
عن الولي المكلف بالاستيجار ونحوه هو الظاهر من المبسوط والجمل والاقتصاد والشرايع والنافع
والقواعد والارشاد والمصرح به في التذكرة والدروس والمسالك واختاره في [illegible]
قال ويقضي الولد الذكر الاكبر المكلف حين موت ابيه ما تركه لمرض او سفر او نوم من صلوة
وصوم ويتيمها احتياطا وسجدة يكن منه لاما تركه عمدا او بجهالة باجرة او مجانا ابيه
والام كالاب لا الجد والعبد ولو وصى بهما الميت برئ وله الاستيجار من ماله
وينتهي في التفصيل [illegible] المقضا يعود الى لو لم الاكبر فالمراد ان للولد الاكبر استيجار

ما ح

ما وجب عليه مما فات من والديه من ماله وهذا القول هو المختار لكن فيه الاختصاص للواجب على الولي باجرة من ماله
لعدم [illegible] كما فصلنا المقالة في ذلك فيجب قضاء الصلوة الفائتة في ذمة الوالد ولو كان الابن هو الاخلال بها
اعني الصلوة كاملا ولو بترك التعلم لكن يسقط عنه بفعل المتبرع سواء كان باذنه او لا وعلى الاول
باجرة وغيرها انما السقوط بفعل المتبرع فيمكن الاستدلال له بعدة نصوص منها الصحيح في باب
التعزية والجزع من الفقيه عن عمر بن يزيد قال قلت لابي عبد الله عليه السلام يصلى عن الميت فقال نعم حتى انه ليكون
في ضيق فيوسع عليه ذلك الضيق ثم يؤتى فيقال خفف عنك هذا الضيق بصلوة فلان اخيك عنك وجه
الاستدلال هو ان قوله يصلى عن الميت اعم من الصلوة التي هي في ذمته وغيرها وترك الاستفصال في الجواب
بالجواز يفيد ثبوت الحكم فيهما بل يمكن ان يدعى ان قوله حتى انه ليكون في ضيق الى آخره ملايم للاول وكذا
كلام من فضل له من ميت وقوله بصلوة فلان اخيك يؤول الى انه بعنوان التبرع ومنه ما رواه في الباب المذكور
من الفقيه ايضا لكن مرسلا عن [illegible] من عمل من المسلمين عن ميت عملا صالحا اضعف له اجره ونفع الله به
الميت لوضوح ان الموضوع يعم الولي وغيره وكذا قوله عملا صالحا يعم الصلوة المفروضة وغيرها ومنها
ما رواه في الباب المذكور مرسلا ايضا [illegible] يدخل على الميت في قبره الصلوة والصوم والحج والصدقة والبر
والدعاء ويكتب اجره للذي فعله وللميت بناء على ان الصلوة والصوم والحج يعم المفروضة وغيرها ان قوله
للذي فعله يعم الولي وغيره كما لا يخفى ومنها الصحيح المروي في باب ما يلحق الميت بعد موته [illegible]
بعد موته فيكون له مثل اجر من عمل بها من غير ان ينقص من اجورهم شيئا والصدقة الجارية تجري من بعده
والولد الطيب يدعو لوالديه بعد موتهما ويحج ويتصدق ويعتق عنهما ويصلي ويصوم عنهما فقلت
اشركهما في حجي قال نعم وجه الاستدلال هو ان الولد في قوله والولد الطيب اعم من الاكبر الذكور وغيره
كما ان قوله ويصلي ويصوم عنهما اعم من الصلوة والصوم الذين في ذمتهما وغيرهما بل كلمة من في قوله

عنهما نعم الاول فالمتحصل منه تجويز الصلوة التي في ذمة والد الميت لبعض ولده مع وجود
من هو اكبر منه وهو يوجب السقوط عن ذمة الوالد فتسقط عن الاكبر الذكور ايضا اذ الغائب
عليه ما كان في ذمة والده فالسقوط عنه يوجب السقوط عنه فيقول انه اعم من ان يكون
باذن الاكبر الذكور فيما اذا كان غيره وعدمه بل يمكن دعوى ظهوره في الثاني فيقتضي السقوط
عن الطالبين اما بالاطلاق او بالفحوى ومنها ما روي عن علي بن موسى بن طاوس انه روى
في كتاب غياث سلطان الورى لسكان الثرى عن شيخ الطائفة باسناده الى حماد بن موسى عن
كتاب اصله المروي عن الصادق عليه السلام في الرجل يموت وعليه صلوة او صوم هل
يجوز له ان يقضيه غير عارف قال لا يقضيه الا مسلم عارف ووجه الدلالة هو ان قضاء
الرجل الغائب فيما بطريق التبرع اي باذن الولي مع عدم الاجرة اي معها والقدر المتيقن هو
الاول فقد دل على برائة ذمة الميت من الصلوة التي في ذمته بفعل الاجنبي متبرعا وهو
المطلوب ومنها ما رواه في باب البر بالوالدين من كتاب الايمان والكفر من اصول الكافي
عن محمد بن مروان قال قال ابو عبد الله ع ما يمنع الرجل منكم ان يبر والديه حيين
وميتين يصلي عنهما ويتصدق عنهما ويحج عنهما فيكون الذي صنع لهما وله مثل ذلك فيزيده الله
تعالى ببره وصلته خيرا كثيرا فان الرجل في قوله ع ما يمنع الرجل منكم وان كان المراد منه
الابن لكنه اعم من الاكبر الذكر وغيره وقوله ع يصلي عنهما بعد قوله حيين وميتين
لا يرامه فيه في جواز الصلوة عن الابوين في حال حيوتهما لامكان ان يقال ان ذكره الحيوة
انما هو للترغيب في مطلق البر اليهما فيكون المراد من قوله ع يصلي عنهما
الصلوة عنهما في حال الممات فقوله الصلوة فيه اعم من المفروضة التي في ذمة الابوين

وغيرهما فيقتضي قوله ع فيكون الذي الخ سقوط الصلوة عن ذمة الوالدين
بفعل غير الاكبر الذكور وان لم يكن ماذونا عنه ومنها ما رواه ثقة الجليل علي بن
جعفر في مسائله قال في اخيه وسالته عن الرجل هل يصلح له ان يصلي او يصوم
عن بعض موتاه قال نعم يصلي ما احب ويجعل ذلك للميت اذا جعل ذلك له وقوله
عن بعض موتاه يشمل ما لو كان الميت غير الولي وكلمة من في قوله عن بعض مو
تاه في محل الصلوة والصوم ما في ذمة الميت وقوله ما احب يشير الى ان المحل
القاضي غير الاكبر الذكور وبعبارة اخرى غير من وجب عليه القضاء وقوله ع ويجعل
ذلك للميت اذا جعل ذلك له الظاهر ان المراد منه انه اذا اتى به الرجل عن ذلك الميت
ينويه الكرام الكاتبون في صحيفة عمل ذلك الميت كالصلوة الصادرة منه بنفسه
فحينئذ فالنصوص المذكورة باسرها اقتضت سقوط الصلوة التي في ذمة الميت فالقطع
عنه بفعل المتبرع كما لا يخفى واما السقوط عنه فيما اذا اتى بهما الغير باذنه
بان اذن الولي للغير واستدعاه له ليس مما يمنع عنه لو لم يؤكد ذلك فالدلالة مع
الدلالة على المدعى اي السقوط عن الولي بفعل المتبرع هو ان النصوص المسطورة
اقتضت سقوط الصلوة الثابتة في ذمة الميت عن ذمته بفعل المتبرع فتسقط من
ذمة الولي ايضا لوضوح ان الواجب عليه ما كان ثابتا في ذمة الميت وحيث برئت
ذمته بفعل المتبرع كما هو المدلول عليه بالنصوص المذكورة انتفى مقتضى الا
يجاب على الولي فيجري من انتفاء المقتضي وذلك كالدين الثابت في ذمة المد
يون فانه لا اشتغال ذمته بحق الغير حيث عليه ابراء ذمته باداء ما اداه متبرع احد

باداته ما وصله الى المدين من ذمة المديون من ذلك فيسقط مقتضى وجوب الاداء عنه فلا يجب عليه ح لانتفاء الموضوع فالامر فيما نحن فيه كذلك لوضوح ان المقتضى لوجوب القضاء على الولى اشتغال ذمة الولد الميت بالقضاء فحيث ثبت ذمة الفعل الغير المتبرع يسقط عنه لانتفاء الموضوع اذ لا يمكن ان ينوى فى مقام الحل بان ما فى ذمة والده بسقوط ذمة عنه اما السقوط ذمة بفعل المتبرع فللنصوص المذكورة واما استلزامه للسقوط عن الولى فلما عرفت من انتفاء الموضوع ان قلت ان ذلك انما يتم اذا كان المقتضى للوجوب هو اشتغال الذمة الى مثل حين عمل الولى وهو ممنوع لامكان ان يكون المقتضى هو اشتغال ذمته حين الموت بل قبل فعل المتبرع وهو ثابت ولو بعد فعل المتبرع هو الاشتغال بعد الممات فالمقتضى هو يجاب على الولى ساقطا بفعل المتبرع فلا يكون فعله مسقطا عنه فيجب عليه ولو مع فعل المتبرع قلنا لما كان الاصل براءة ذمة المكلف من التكليف فلا يصار الى القول بثبوته الا بعد ان تم الدليل عليه فلا بد من النقل فيه حتى يتبين ان الثابت منه ما هو فيقتصر عليه اقتصارا فيما خالف الاصل على مورده فنقول ان المقتضى لثبوت التكليف على الولى فيما نحن فيه الاجماع والنص الثابت منه ان اللازم على الولى قبل فعل المتبرع واما بعده فلو لم نقل من تصريح جماعة من الاعاظم بالسقوط عنه بفعله واما النص فكذلك اذا نظر من صحيحة حفص بن البخترى عن ابى عبد الله عليه السلام فى الرجل يموت وعليه صلاة او صيام قال يقضى عنه اولى الناس به ان ظاهره هو الوجوب على الولى ما كان فى ذمة الميت عند اشتغال

الولى به واما صورة تقدم غيره بذلك فاصالة البراءة فى الصورة المفروضة سالمة عما يصلح للمعارضة ان قيل ان قوله وعليه صيام جملة حالية وذو الحال هو الرجل فى قوله فى الرجل يموت فالمستفاد منه ان المقتضى للوجوب على الولى موت الميت مع الاشتغال ذمته بالقضاء وهو متحقق ولو برئت ذمته بفعل المتبرع فيما بعد فالساقط هو الوجوب غير ساقط قلنا ان المتبادر من قوله ع فى الرجل يموت من هذا السؤال المفهوم منه اولى الناس بوجوب القضاء على الولى بالارث ما كان ثابتا فى ذمة الميت حين اشتغاله بالقضاء كما نبهنا عليه فلا يمكن التمسك به فى الحكم بالوجوب فيما اذا برئت ذمته بفعل المتبرع ح يكون الشك فى اصل التكليف لا فى سقوط المكلف فلا شبهة ح فى صحة التمسك لدفعه اذا علمت ذلك فنقول ان المدلول عليه بالنصوص المذكورة سقوط ذمة الميت عن الصلوة التى فى ذمته مثلا بفعل المتبرع ولا يتفاوت الحال بالاصل بين كونه باذن الولى وعدمه للقطع بان اذن الولى لو لم يكن له مدخلية فى السقوط لم يكن مقابله كما لا يخفى مضافا الى امكان ادعاء الشمول بصورة الاذن ايضا نعم من ذلك ان الولى ليس له ذلك فى نيابة لمانع بل مدخلية انما هى فى الوجوب عليه فى الكلام فى جواز الاستيجار فنقول يمكن ان يقال بعنوان القاعدة كل فعل يسوغ الاتيان به من الغير بنيابة عنه فى المسقوط الاتيان به عنه معاوضة باجرة اخرى كل فعل يقع فيه الاستنابة من غير اجرة يقع معها لوضوح انه ليس الا انه فى ذلك وما استيجار الولى لما وجب عليه فنقول لو ملكنا ان فعل المتبرع كما اوجب السقوط عن الولى فيبقى كل واجب يسقط عن المكلف بفعل غيره مع تمليكه الى المكلف تفويضه اليه باجرة فيها وهو ظاهر لا خفاء فيه

فصح مما ذكر براءة ذمة الميت عن الصلاة مثلا بفعل المتبرع مع اذن الولي وعدمه
وكذا جواز الاصل لاستيجار في ذلك واستيجار الولي عما وجب عليه من ماله كما
هو المطلوب يمكن الاستدلال كذلك ايضا بوجوه الاول هو انا نقول يكفي في
الحكم بجواز استيجار الولي فيما وجب عليه مما في ذمة مورثه انتفاء الدليل على الحرمة
دليل على انتفاء الحرمة اذ لا تكليف الا بعد البيان لا يكلف الله نفسا الا ما اتيها
وقد جرت العادة في الشريعة على بيان المحرمات واستقصائها كما قال الله تعالى قل
تعالوا اتل ما حرم عليكم ربكم وقال وما لكم الا تاكلوا مما ذكر اسم الله عليه وقد
روى شيخ الطائفة في التهذيب في الصحيح عن زرارة عن احدهما عليه السلام انه قال
ان اكل الغراب ليس بحرام انما الحرام ما حرمه الله في كتابه وفي الصحيح عن محمد بن مسلم
قال سألنا ابا عبد الله ع عن الجري والمارماهي ... فقال لي يا محمد اقرأ هذه
الاية التي في الانعام قل لا اجد فيما اوحي الي محرما على طاعم يطعمه قال فقرأتها حتى
فرغت منها فقال انما الحرام ما حرم الله ورسوله وفي الصحيح عن مولانا الباقر ع
انه سئل عن سباع الطير والوحش ... فقال ع ليس الحرام الا ما حرم الله في كتابه فنقول
ان المستفاد من النصوص المذكورة وامثالها قاعدة كلية وهي ان كل ما لم ينطق الكتاب
بحرمته لا يكون حراما فنقول بذلك الا اذا دل دليل من سنة او اجماع على تحريمه فيخصص
بذلك عموم المذكورة وانا عند انتفائهما فيحكم بانتفاء الدليل على الحرمة دليل على
انتفاء الحرمة مستفادة من العقل والكتاب والسنة فنقول ان استيجار الولي لما وجب
عليه مما في ذمة مورثه لم يقم على حرمته دليل فيكون جائزا ويؤيده العمومات الناطقة

ثم نعلم جواز ... ان انتفاء الدليل على الحرمة دليل ... انتفاء الحكم
وبيان اخرى انتفاء الدليل

بانتفاء

بانتفاء الحرج والجرح في الدين اذ قد يتفق ان يكون ما في ذمة المورث خمسين سنة
سنة من الصلوة والصوم ولا يخفى في ارتكاب الولي بنفسه كذلك من المشقة
الشديدة والثاني قوله تعالى يا ايها الذين امنوا لا تاكلوا اموالكم بينكم بالباطل
الا ان يكون تجارة عن تراض منكم بناء على ان المستفاد من الاية الشريفة منع
جواز اما المنهي عنه نحو التصرف في الاموال بالباطل واما جواز نحو التصرف
فيها بالتجارة عن تراض من الطرفين احدهما معلوم لاتضاح المعنى وهو التصرف
في الاموال بالتجارة عن تراض من الجانبين فالمستفاد منه جواز كل تصرف في
الاموال اذا كان ذلك بطريق التجارة عن تراض من الجانبين والظاهر ان المراد
من التجارة هو المعاملة المشتملة على اخذ العوض فيشمل مثل الاجارة ايضا والاخر
غير معلوم وهو التصرف في الاموال بالباطل المنهي عنه والظاهر ان المراد منه
ما نطق الشرع والعقل بعدم جوازه كالغصب والربا والقمار فالمستفاد من الاية الشريفة
جواز كل تصرف في الاموال اذا كان ذلك بطريق التراضي من الجانبين الا اذا دل
دليل على عدم جوازه فجواز التصرف في الاموال بطريق الاجارة بعنوان الاطلاق
مستفادة من الاية الشريفة ولم يثبت دليل على خلافه ولو فيما نحن فيه فيحكم بالجواز
ذلك ان نقول ان الظاهر المذكورة من الاستدلال وان كان مبنيا فيتجه
الاستدلال بالاية الشريفة على جواز الاستيجار ايضا لكن فيما اذا كان ذلك موجبا
للتصرف الموجب في مال الاجارة والمستاجر في عين المستاجر واما فيما نحن فيه اي في
اجارة النفس لعمل معين فلا فان التصرف في المال وان تحقق من طرف الموصي لكنه

لكنه غير متحقق في طرف المستاجر ويمكن الجواب عنه بانه ليس المراد من قوله تعالى
اموالكم تحقق التصرف في المال بالاضافة الى كل واحد من المتعاقدين فانه يكفي
في الصدق في تحقق التصرف في المال ولو في احدهما وهو متحقق فيما نحن فيه والثالث
خصوص من عموم ما ورد في الاجارة مما اطبقت المشايخ العظام اسكنهم الله تعالى
في غرفات الجنان اما ثقة الاسلام ففي باب كراهة اجارة الرجل نفسه من الكافي
عن علي بن محمد بن بندار عن احمد بن ابي عبد الله عن ابيه عن ابن سنان واما
شيخنا الصدوق ففي اواخر باب المكاسب من الفقيه عن محمد بن خالد البرقي عن
محمد بن سنان واما شيخ الطائفة ففي وسط كتاب المكاسب عن احمد بن محمد عن ابيه
عن ابن سنان عن ابي الحسن ع قال سالته عن الاجارة فقال صالح لا باس به اذا نصح
قدر طاقته فقد اجر موسى ع نفسه واشترط فقال فقال ان شئت ثماني وان شئت
عشرا فانزل الله عز وجل فيه ان تاجرني ثماني حجج فان اتممت عشرا فمن عندك وجه
الاستدلال هو ان الظاهر من جوابه ع بالجواز من غير تفرقة بين بعض الاشياء
دون غيره فقال ع اذا نصح قدر طاقته قال في القاموس نصح خلص والظاهر ان المراد
لا باس باجارة الاجير نفسه اذا اخلص نفسه وبذل طاقته في الاشتغال بالمستاجر فيه
عدم ذكر متعلق الاجارة يفيد الجواز في كل شيء الا فيما دل الدليل على عدم الجواز
فيه ومعلوم ان ما نحن فيه مما لم يقم دليل على عدم الجواز فيه فقضية الحديث
المذكور جوازها فيه وهو المطلوب ويمكن المناقشة في جميع ما ذكر اما الاول فلا
تمنع انتفاء الدليل على العدم في محل الكلام لوضوح ان الظاهر من قوله ع في صحيحة
حفص بن

حفص بن البختري السالفة يقضي عنه اولى الناس بميراثه لزوم مباشرة اولى الناس
بالميراث للقضاء بنفسه وكذا الحال في قوله ع في المرسل المتقدم السالف يقضي عنه
اولى الناس به ومعلوم ان جواز الاستيجار مما ينافي ذلك واما في الثاني فيعلم مما
ذكرنا اذ مقتضى قوله ع يقضي عنه اولى الناس بميراثه تعين مباشرة الولي للقضاء
بنفسه فلا يسوغ الاستيجار فيه فالكلام فيه بعد تسليم دلالة الآية الشريفة
على جواز في محل الكلام تخصيصها بغيره فلا يصح التمسك به في المقام واما في
الثالث فلان غاية ما يستفاد منه جواز اجارة الاجير نفسه بعنوان العموم
الا فيما دل الدليل على خلافه والمفروض ان المستفاد من قوله ع يقضي عنه اولى
الناس بميراثه فيخصص بغير ما نحن فيه فالانصاف في جواز الاستيجار للولي بما
ذكرناه اولا اولى ويمكن الجواب عن ذلك بان ذلك كله مبني على امكان حمل قوله ع
يقضي عنه اولى الناس بميراثه على ظاهره وهو غير ممكن لما علمت مما سلف من
السقوط عن الولي فيما اذا اتى بما في ذمة الميت غير الولي متبرعا فلا بد من تنزيله
بما اذا لم يقم به احد ولا يقوم به فلا يمكن التمسك به في الحكم بعدم جواز صدوره
من المستاجر وكذا بعدم جواز الاستيجار من الولي كما لا يخفى على المتامل واما
اطلاق جملة من النصوص السالفة كقوله ع من عمل من المسلمين عن ميت
عملا صالحا اضعف له اجره وقوله ع يدخل على الميت في قبره الصلاة والصوم
والحج والصدقة والبر والدعاء ويكتب اجره للذي يفعله وللميت فشمولها لمن
ذلك بعنوان الاستيجار من الولي فنقول ان صحة العمل ممن استاجره الولي
يستلزم

معه اصل الاستيجار منه وهو المطلوب وكذا الحال في الموثوق السالف في قوله
في الرجل يكون عليه صلوة او صوم هل يجوز له ان يقضيه غير عارف بناء على
ان الرجل في السؤال اعم الولي وغيره وعلى الاول يكون الداعي للسؤال هو ان
السائل اعتقد جواز التفويض للولي الى الغير لما يجب عليه مما في ذمة مورثه
لكن شك في كون المفوض اليه غير عارف اي غير عارف بالائمة كما هو المعهود
في الاخبار بقرينة عدم اعتقاده من جواز الاستيجار للولي لكن مع حمل
العرفان في الثاني على تقدير ان يكون المراد من الرجل هو الميت فنقول ان
الظاهر اعتقاده جواز تفويض فعل الصلوة في ذمة الى الغير لكن الداعي لسؤاله
هو التخيير في جواز كون المفوض اليه غير عارف بقرينة عدم اعتقاده لكن مع
بعدم جواز التفويض الى غير العارف معلوم انه اعم من ان يكون للميت ولا
بل حمله على الثاني بعيد لا سيما على المختار من كون المراد من الولي في المقام هو الاولى
بالاولوية لا خصوص الاكبر الذكر وهذا كله فيما اذا كان تفويض الولي لما يجب عليه
مما في ذمة مورثه الى العامل بطريق الاجارة ويمكن للولي تفويضه اليه بطريق
الصلح ايضا بل يمكن ان يقال انه اسلم من الاجارة لعموم الصحيح المروي في
الكافي والتهذيب عن حفص بن البختري عن ابي عبد الله عليه السلام قال الصلح جائز بين
المسلمين ويلزم عليهم العمل بمقتضاه فعلى العامل ثبت ذلك صلح بين
المسلمين فيجب العمل بمقتضى ذلك المعمول المذكور والحديث المروي
في الفقيه اظهر في الدلالة على ما ذكر لان فيه هكذا الصلح جائز بين المسلمين

الا صلحا احل حراما او حرم حلالا بناء على ان الظاهر ان معناه كل صلح يجب العمل به
للمسلمين بمقتضاه الا الصلح الذي اوقعه المصالح في مقام تحليل ما دل الدليل
على ... كذلك وقد حققنا الحال في معنى الحديث في بعض رسائلنا الموضوعة
في جواز الصلح في اسقاط حق الرجوع لا يقال انه وان كان كذلك الا ان قوله عليه السلام فيقضي
عنه اولى الناس بميراثه ينافي ذلك لما بيناه انفا في ذلك الخط
في تحقيق الحال فيما اذا اوصى الميت من الولد مثلا في قضاء الصلوة الثابتة
في ذمته هل يكون ذلك مسقطا للتكليف عن اكبر الذكور من اولاده او لا
الثاني هل يعمل بالوصية ايضا اصلا بل وجودها كعدمها فيجب القضاء على اكبر
الذكور فقط والمختار هو الاول والمستند في ذلك ما دل على وجوب العمل بمقتضى
الوصية من الكتاب والسنة اما الكتاب فقوله تعالى فمن بدله بعد ما سمعه فانما
اثمه على الذين يبدلونه واما السنة فمنها المكاتبة الصحيحة المروية في الفقيه في باب
الاوصياء من التهذيب قال كتب محمد بن الحسن الصفار رضي الله عنه الى ابي محمد
الحسن ابن علي عليهما السلام رجل اوصى الى رجلين ايجوز لاحدهما ان ينفرد بنصف
التركة وللاخر بالنصف فوقع عليه السلام لا ينبغي لهما ان يخالفا الميت ويعملان على حسب ما
امرهما ان شاء الله قال في الفقيه قال كتب محمد بن الحسن الصفار رضي الله عنه الى ابي محمد
الحسن بن علي عليهما السلام رجل اوصى بثلث ماله في مواليه ومواليات
الذكور والاناث فيه سواء او للذكر مثل حظ الانثيين من الوصية فوقع عليه السلام
جائز للميت ما اوصى به على ما اوصى به ان شاء الله فهو المراد من الجائز في المقام ونحوه

صرف الثلث لزم الحاكم ان ينفذ للميت ما اوصى به على ما اوصى به ومنها المعتبر الذي رواه في الباب لكون
من الكافي عن محمد بن علي بن مهزيار قال كتبت الى ابي جعفر ع والمراد به هنا مولانا الجواد ع الى جعفر
فامره [illegible] من الاشياء [illegible] وكذا التجارة [illegible] ابدا كما [illegible]
فان لا يكون ابدا [illegible] ولا [illegible] الا انهما [illegible] منها
وصار [illegible] وقد قال الله تبارك وتعالى في كتابه في الوصية فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه
على الذين يبدلونه ان قبالات [illegible] العمل بوصية [illegible] المتعلقة بقضاء صلوته
التابعة [illegible] التمسك بالآية الشريفة [illegible] قوله تعالى فمن بدله [illegible] كلا
الى وصية الوالد بالمال للوالدين والاقربين فكذا كتب عليكم اذا حضر احدكم الموت ان ترك خيرا
الوصية للوالدين والاقربين بالمعروف حقا على المتقين فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه على
الذين يبدلونه فمدلول الآية الشريفة المنع من تبديل الوصية المتعلقة بالمال للوالدين
فلا يصح التمسك بالآية الشريفة في عدم جواز تبديل مطلق الوصية قلنا ان سياق الآية
وان اقتضى ذلك الا ان النظر من ضم النصوص التي تمسك فيها ائمتنا عليهم السلام ارجاع
الى مطلق الوصية [illegible] المقام لا تلائم مع حقيقة الحال فيعول
منها الصحيح المروي في باب انفاذ الوصية من وصايا الكافي وباب وجوب انفاذ الوصية
من الفقيه وباب الوصية لاهل الضلالة من التهذيب عن محمد بن مسلم قال سألت ابا
عبد الله ع عن رجل اوصى له في سبيل الله تعالى فقال اعطه لمن اوصى له وان كان يهوديا
او نصرانيا ان الله تبارك وتعالى يقول فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه على الذين
يبدلونه ومعلوم ان استناده ع بالآية الشريفة مع كون المورد من النصوص تعلق الوصية

بالمال

بالمال في سبيل الله انما يستقيم اذا كان النص في الآية له مانعا الى مطلق الوصية [illegible]
لا [illegible] قوله ع وان كان يهوديا او نصرانيا كما لا يخفى بان كان في تدوين ع
ذلك [illegible] في السؤال من ذكر في سبيل الله لا يخفى ما فيه ومنها الصحيح المروي
في باب ضمان الوصي لما يغير عما اوصى به الميت من الفقيه وباب [illegible] الاثنين
لعبده وعتقه له قبل موته من التهذيب عن محمد بن سنان عن ابن مسكان عن ابي
سعيد عن ابي عبد الله ع قال سئل عن رجل اوصى بحجة فجعلها وصيه في نسمة فقال يغرمها
وصيه ويجعلها في حجة كما اوصى به فان الله عز وجل يقول فمن بدله بعد ما سمعه فانما
اثمه على الذين يبدلونه ومنها ما روي في الكتب الثلاثة المذكورة عن يونس بن يعقوب
ان رجلا كان بهمدان ذكر ان اباه مات وكان لا يعرف هذا الامر فاوصى بوصية عند
الموت فقال [illegible] اضع ماله في [illegible] فيهم ان الله عز
وجل يقول فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه فالمستفاد من النصوص
المذكورة وما ضاهاها ان الغرض في قوله تعالى فمن بدله [illegible] مطلق ما يصدق عليه انه
وصية فلا بد من المصير اليه [illegible] المدلول عليه بالآية الشريفة والنصوص الدالة
[illegible] وجوب العمل بمقتضى الوصية وعدم جواز العدول منها [illegible] ويكون
التعارض [illegible] بين الصحيحة السالفة [illegible] التأسي [illegible]
[illegible] مقتضاه وجوب [illegible] بالميراث سواء كانت
الوصية من [illegible] ام لا ومقتضى الآية الشريفة والنصوص
المذكورة عدم جواز التغيير للوصية سواء تعلقت بالصدقة [illegible] الترجيح

للآية والنصوص المذكورة القطعية في المتن والكثرة في الحديث والاعتقاد بقضائه
ممن وفينا من المتصدين للمسئلة قال في البيان ولو أوصى بهما الميت سقطت عن
الولي وفي الحدود وسوهنا البحث عن قضاء الصلوة لو أوصى الميت بقضائها سقطت عنه
ووجب إخراجها من ثلث ماله مع عدم الإجازة وقيل هي كالحج من أصل المال ولو لم
يوص بها فلا بأس به وفي الذكرى لو أوصى الميت بقضائها عنه بأجرة من ماله أو أسندها
إلى أحد أوليائه أو إلى أجنبي وقيل فالأقرب سقوطها عن الولي لعموم وجوب العمل بالوصية
الوصية وفي الموجز ولو وصى بهما الميت برئ أي لو أوصى بالصلوة والصوم برئ ذمة الولي
عنهما وفي كشف الالتباس ولو أوصى بها الميت بأجرة من ماله أو أسندها إلى أحد أوليائه
أو إلى أجنبي وقيل سقطت عن ال[illegible] بهما لوجوب العمل بالوصية وفي
الروضة لو أوصى الميت بقضائها عنه بأجرة من ماله أو أسندها إلى أحد أوليائه
أو إلى أجنبي فهل يسقط عن الولي فيه وجهان أقربهما السقوط عملاً بالوصية
والقضاء في الوجوب على الولي بالمتيقن

سؤال بیان فرمایند

سؤال بیان فرمایند فاصله بین الصفین چه قدر باشد جواب احتیاط شدید
در اینست که فصل بین الصفین زیاده از یک گام نباشد و در صورت زیاده بودن
قدر احتیاط مقتضی اعاده این نماز است سؤال انفصال در طول صف را بیان
فرمایند تا چه قدر مجوز خواهد بود بنابر روایت شریف جواب معلوم نشد که مراد
از انفصال صف در طول چه چیز است اگر مراد اینست مقدار بعد اهل صف
یعنی مقدار بعد بعضی از اهل صف از دیگری ظاهر اینست بعد بعضی از اهل صف از
دیگری که در آن صف باشد مضر بصحت صلوة اهل آن صف نباشد لکن اشکال
در صحت نماز کسی میشود که در عقب ایستاده است یا نه نحوی که اگر شخص در این شخص
عقبی بان باشد بحدی که یکنفر بان [illegible] نماز ایستاد احتیاط شدید در نسبت بان
شخصی که در عقب ایستاده است آنست که نماز را اعاده نموده باشد سؤال اشخاصی که
قراءة ایشان قطعا صحیح نیست بچه قسم نیت بکنند و اقتدا بکنند در صورتیکه با اهل
باشند با اینکه نماز واجب داده مستحب داده و در صورتیکه عالم باشد باینکه نماز
مرکب است از واجب و مستحب لکن نمیدانند که واجب کدام است و مستحب کدام است
جواب هرگاه قراءة صحیح نباشد لکن ذکر رکوع و سجود و تشهد و سلام صحیح باشد
و اتیان نماز جماعت یعنی باقتداء ممکن باشد چنین شخصی در چنین حالت مخیر است مابین
تعلم قراءة و اتیان نماز بجماعت اقتدا در چنین صورت واجب تخییری است و اما هرگاه
ممکن از تعلیم نباشد اقتدا کردن واجب عینی است و در هر دو حالت در نیت اکتفا بقصد
قربت میتواند نمود و هرگاه کسی نداند که همه نماز مشتمل بر واجب و مستحب هست لکن

اقتدا نماید و اگر اتیان نماید هم واجب باشد و همچنان مستحبات را اتیان ننماید
در اینصورت قصد وجوب در نیت بی عیب است و همچنین نیت قربت مطلقه
و اما هر گاه اقتصار با اجزاء واجبه نماید و جمع ما بین اجزاء واجبه و مستحبه نماید
با اعتقاد اینکه همه اجزا واجبست و قصد وجوب در همه اجزا نماید ظاهر اینست که نماز او باطل
باشد و اگر قصد وجوب مطلق نماید بلکه اقتصار نماید بقربت مطلقه حکم بصحت نماز
شده است حکم کسیکه عالم باشد که صلوة مشتمل بر امور واجبه و مستحبه است لکن اقسام
واجب را مستحب نموده باشد و در رساله مفصله مذکور است سؤال کسیکه عالم
باشد در باب نیت و در رساله فرموده اند بوده باشد و تشخیص واجب را از سنتی
نماز داده لکن در حال قیام و تکبیرة الاحرام از اقسام او بعد که فرموده اند نیت
واجب در واجب و مستحب در مستحب بصورت اجمال یا کل قربت مطلقه یا در واجب قربت
ندرست سنت یا در سنت قربت و در واجب واجب ... مستعرض این اقسام
نشده اند و نیز بگوید نماز او هم صورت دارد در صورت عدم تعیین جواب ظاهر
که صحیح بوده باشد سؤال در نماز جماعت در چه صورت قرائت از ماموم ساقط
است و در کجا قرائت بر ماموم ثابت است و حال آنکه مفصلا بیان فرمایند
جواب تشکیک نیست در ثبوت قراءة در حق ماموم در رکعتین اخیرتین در نماز
چهار رکعتی و همچنین در رکعت ثالثه در نماز سه رکعتی خواه ماموم مسبوق بوده باشد
یا نه لکن در صورت عدم مسبوقیت ماموم مخیر است مابین قراءة و تسبیحات
اربع مثلا آنکه نماز او منفرد بوده باشد و اما در صورت مسبوقیت مثلا اینکه ماموم

در رکعت

در رکعت ثانیه ملحق با امام شد در این صورت اگرچه در رکعت اولی ماموم
در رکعت ثانیه امام قراءة از ماموم ساقط است لکن در رکعت ثانیه ماموم که
رکعت ثالثه امام است قراءة در حق ماموم متعین است اما در رکعتین اخیرتین
از نماز چهار رکعتی یا سه رکعتی پس در این صورت اگر ماموم در رکعت تمام نمود در
رکعت اولی امام در این صورت در هر دو رکعت قراءة از ماموم ساقط
است و اما هر گاه در رکعت تمام نمود در رکعت ثانیه تمام در این صورت اگرچه
قراءة از ماموم در رکعت اولی که رکعت ثانیه تمام است ساقط است لکن در
رکعت ثانیه ماموم لازم است خلال بقراءة در اینصورت اتیان بقراءة بر ما
موم لازم است خواه در رکعت اصل ماموم بوده باشد یا در رکعت ثانیه لکن در
صورتیکه در رکعت تمام در رکعت ثالثه نمود در رکعت رابعه تمام که رکعت ثانیه
ماموم است اگرچه مطلق قراءة بر ماموم لازم است لکن در رکعت ثالثه تمام رکعت اولی ماموم
است کاهست اتیان بقراءة لازم است و کاهست لازم نیست تفصیلات
کذا اگر اراده شد در رکعتیکه تمام در رکوع رکعت ثالثه بود در این صورت بی
اشکال میتواند نیت نماز کرده و اقتدا نموده ملحق با امام شود در رکوع و قراءة
ماموم در اینوقت ساقط است اگرچه در رکعت ثالثه امام است و رکعت اولی ماموم
و همچنین است حال هر گاه در رکوع امام نبود در وقتیکه تمام تکبیر رکوع گفت و داخل
در رکوع شد در این صورت نیز ظاهر اینست که قراءة از ماموم ساقط است میتواند
همان وقت بعد از نیت و تکبیرة الاحرام داخل در رکوع شود و اتیان بقراءة

و هرگاه درک امام نمود در حال قیام امام پس در این صورت اگر داخل در نماز شد
بعد از دخول اگر متمکن از اتیان بقراءة بوده باشد ظاهر اینست که در این صورت
قراءة در حق او مطلوب و لازم بوده باشد سؤال علماء دین و فقهاء اثنا عشریه چه
میفرمایند که شخصی از مادر متولد شد و چشم بینائی داشته و بعد از شش ماه چشم او نا
پدید شده در حال با وجود قراءة صحیح بودن مخارج و دانستن مسائل واجبه نماز میتواند
امامت بکند از برای جمعی که قراءة و مخارج ایشان صحیح نباشد یا نه و دیگر میت نماز
و غیره از برای جماعت میتوان کرد یا نه و نماز میت را انکه نابینا است میتواند امامت بکند
یا نه حکم شرعی بیان فرمائید جواب در صورتیکه ماموین از شخص نابینا نماز
دانند یعنی معتقد آنجا باشند که این شخص مسائل نماز و در فقره را اخذ کرده باشد
از مجتهد حی و هم چنین معتقد این باشند که اجتناب و احتراز مینماید از معاصی کبیره
و غیبت در چنین صورت از اشخاص اقتدا میتوانند نمود بچنین شخصی نابینا بودن
باعث عدم جواز امامت نمیشود بلی در صورتیکه امر مردد شود ما بین امامت
شخص بینا و امامت کردن نابینا اولی و افضل این است که بینا امامت نماید و اما
حکایت نیت بلفظ میگوئیم نیت امور قلبیه است لسان را مدخلیتی در آن نیست
بلکه هرگاه کسی تلفظ نماید باعتقاد اینکه این لفظ نیت است چنین شخصی در این اعتقاد
آثم خواهد بود در فرق در کار کردن ما بین نماز یومیه و نماز میت نباشد هر
کسیکه امامت در نماز یومیه میتواند نمود امامت در نماز میت هم میتواند نمود شرط
صحت را که از ولی میت و علم باموری واجبه در آن سؤال مدیونی که متمکن بر ادا

دین خود بوده باشد و ادا نمیکند آیا میتواند نماز خود را در اول وقت بکند یا نه
و نیز نمیتواند کسی آیا میتواند نماز قضائی که در سابق در ذمه داشت قبل از دین
بجا بیاورد یا نه مدیون مزبور میتواند تلاوت قرآن و ادعیه و تعقیب و زیارت
نماید یا نه غسل جنابت و وضو را میتواند در سعه وقت بنیت قربت مطلقا بنیت
مستحب بجا آورده بهمان غسل و وضو اکتفا نموده نماز را در ضیق وقت بجا آورد
یا نه جواب مدیون در صورت تمکن از اداء دین و مطالبه صاحب حق و عدم
رضای او بتاخیر در چنین صورت جمعی از مجتهدین علما نماز را در سعه وقت
باطل میدانند و باعتقاد این خادم شریعت مطهره اگرچه نماز باطل نیست لکن خلاف
احتیاط و در دین است لهذا کسیکه در ذمه او دین باشد یا صاحب حق را راضی نماید
بتاخیر یا تاخیر را داء دین در صورت مفروضه محل شک و ریب نیست همین
قدر کفایت میکند در مبادرت در اداء دین و اجتناب از ترک آن و آنانچه مذ
کور شد حکم نماز قضا در صورت مفروضه ظاهر میشود و همچنین است حال در تلاوت
قرآن و ادعیه و تعقیب و زیارت یعنی در ترک مسارعت در اداء دین در صورت
مفروضه اگرچه اخروی ما بین مباشرت همین کفایت میکند در حق کسیکه در ذمه دین داشته
باشد لکن موجب این نمیشود که گفته شود که اعمال مسطوره صحیح نباشد و
اما سؤال از جواب اتیان غسل بنیت قربت در سعه وقت بدی آن که در حق مدیون
است در صورت تمکن از اداء و عدم رضای طالب و دیگر تاخیر بچه حکم از انواع
مذکوره شد ظاهر میشود و آن مقصود مدیون نیست بلکه مراد این است
کسیکه

این نماز بعقیده کاتب در عرض نماز باطل است اما معصیت در دنیا

در اول وقت غسل جنابت میکند یا وضو میسازد لکن اراده ندارد که نماز واجب
با آن غسل یا وضو بجا آورده باشد آیا میتواند در چنین صورت نیت وجوب
نمیتواند نمود بلکه غسل را یا به نیت قربت اتیان نماید یا به نیت استحباب
و همچنین وضو را سؤال نماز شك محمد است یا چون چهار نماز استیجاری جدا
کرده اند جواب ظاهر اینست که چون نماز مشکوك فیه نباشد بلکه نماز مستقل
است لکن مکمل آن نماز بوده است که شك در آن موجب بر نماز شده است سؤال
نیت را در کل نماز دائم یا در جزء و شرط جواب اختلاف در این نیست که نیت در
کل نماز است یا اعتقاد در کل نیست اگرچه بعضی عبارات موهم اینست بلکه در کیفیت نیت
همگی وفاق است لکن خلاف در این است که آیا نیت را اجزاء رکنیه هست مختار
اینست که از شرایط رکنیه است نه اجزاء رکنیه و اولا حق این است که نیت عمل
دیگر از عمل است و شرط و موقوف علیه امتثال است و از شرایط رکنیه است که
اخلال بآن عمدا یا سهوا مبطل است سؤال جهت سفر از محله به محله نقل مکان
مثلا از نواء قم به چهار سوق شیراز قصر یا اتمام است جواب در بلاد عظیمه
مثل اصفهان ظاهر اینست که اعتبار بمحله بوده باشد بنابراین در فرض مذکور
ظاهر این است که قصر نماید اگرچه احتیاط مقتضی جمع مابین قصر و اتمام است
سؤال در نماز قضا ترتیب لازم باشد یا نه جواب ظاهر اینست که در صورت
معلومیت مقدار قضا ترتیب لازم باشد سؤال الاذان للائمه مستحب است جواب
استحباب اذان اختصاص برجال ندارد بلکه در حق نساء هم استحباب آن ثابت است

لکن

لکن مبالغه و تاکید بنحویکه در حق رجال است در حق نساء نیست چه اذان
از مستحبات اکیده است در حق نساء سؤال همچنانکه جمیع نوافل را ادا یا قضا
یا نماز جعفر طیار و نمازهای منقوله از ائمه هم میتوان در راه رفتن و سواره
کرد و رکوع و سجود آن را بایماء کرد اگرچه بهر سمتی باشد حتی پشت بقبله باشد
در حال اختیار در حال نشستن نیز بهر سمتی باشد با اختیار با ایماء در رکوع
و سجود میتوان کرد و مخصوص بوده اند جواب اتیان بنوافل مطلقا بنحو مذکور
نمیتوان نمود اول آنست که رو بقبله نموده نافله بجا آورده در رکوع
و سجود بطریق متعارف بعمل در بهر مثل آنست ممکن نیست سجود را متعارف
بعمل آورد پس نماز نافله را ایستاده رو بقبله بعمل آورد پس نماز نافله را
ایستاده رو بقبله بعمل میآورد بعد از فراغ از قراءة ایماء بجهة رکوع بعمل
میآورد و بقبله در رکوع و سجود را بایماء بعمل آورد ششم مثل نکته است
ممکن نیست سجود را بطریق متعارف بعمل میآورد بدون توجه بسمت قبله
بلکه با توجه بسمت مشرق در رکوع و سجود را بطریق متعارف بعمل میآورد
هفتم آنست که نماز نافله را ایستاده نماید بعد از فراغ از قراءة ایماء بجهة
رکوع نماید لکن سجود را بطریق متعارف نماید هشتم آنست که نماز نافله را
بجانب مشرق نماید نشسته لکن رکوع و سجود بطریق ایماء بعمل آورد دوازدهم
آنست که نماز نافله را نشسته بجانب مشرق بعمل آورد بعد از فراغ از قراءة ایماء
بجهة رکوع نماید و سجود را بطریق متعارف بعمل آورد و سینه هم و مهر

وشانزدهم و هفدهم و هجدهم مثل هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و دوا
دهم است مگر آنکه در حال اتیان بنافله متوجه بجانب مغرب میشود و نوزدهم
و بیستم و بیست و یکم و بیست و دو و بیست و سیم و بیست و چهارم مثل
صور مذکوره است مگر آنکه در حال اشتغال بنافله پشت بقبله کرده است
ظاهر آنست که جمیع اقسام مذکوره جایز بوده باشد بنا بر این هرگاه کسی در محلی
نشسته باشد پشت بقبله و در تاخیر نافله خوف خروج وقت نافله را داشته
باشد ظاهر اینست که بهمان حالت اتیان بنافله میتواند نمود و در رکوع و سجود
اکتفا بایماء میتواند نمود لکن در ایماء بجهة سجود سر را قدری بیشتر پائین نماید مخفی
نماناد که حکم بجواز کل صور مذکوره اگرچه مسلم است لکن نظر باینکه در بعضی ازین
شش صورت که از ده مذکور شد اشکال است باین اتیان بنشسته ظاهر و فعل حرام
محتمل نظر باینکه جماعتی از فقها در حالت وقوف و استقرار اتیان بنافله را بغیر از سمت
قبله تجویز نفرموده اند لهذا احتیاط اجتناب خواهد بود و آنچه مذکور شد
از اقسام مذکوره همه در اشتغال بنافله بود در حالت وقوف و استقرار و اما در
حال مشی یعنی در حال راه رفتن پس تفکیکی در جواز آن نیست خواه کل نافله را اتیان در
غیر سمت قبله یا بعضی بسمت قبله یا کل اتیان بغیر سمت قبله و بعضی بسمت غیر
قبله و خواه رکوع و سجود را بطریق متعارف بعمل آورد مثل آنکه در اثنای
مشی شروع نموده بنافله بعد از فراغ از قراءة میتواند رکوع و سجود را بطریق
متعارف بعمل آورد یا ایماء نماید بجهة هریک از رکوع و سجود لکن در ایماء بجهة
سجود

سجود سر را زیادتر پائین نماید و میتواند جمع مابین هردو نماید و سجود را
بطریق متعارف بعمل آورد و در صورتیکه نافله را بغیر از سمت قبله اتیان
نماید احتیاط مقتضی است که در حال تکبیرة الاحرام رو بقبله نماید لکن لا
لزوم نیست سؤال زید در محلی قصد اقامه کرده از محل اقامه بجائی که از
ترخص میکند رد میتواند برود یا نه و هرگاه قادر برود بجائی که مبیت در
آنجا میتواند بماند یا نه و هرگاه قادر رفتن و رفت در عشرة اول فرق هست یا نه
و در صورتیکه از محل اقامه بجائی برود بقصد اینکه در مراجعت باز ده روز دیگر
در همان محل اقامه بماند میتواند رفتن یا نه در صورتیکه بتواند رفت مثلاً
یکسفر رفت و مراجعت نمود پیش از آنکه ده روز دیگر بعد از این مراجعت در محل
اقامه نماند میباشد باز میتوان بجائی برود با آنکه هر سفر که بجائی رفت بعد از مراجعت
به محل اقامه نمود باید ده روز بماند یا یکسفر دیگر برود بعد از آنکه مسافر در حال
یکماه تمام ماند باز این مشروط را دیگر دارد یا نه و محل ترخص از انتهای شهر معتبر است
یا سواد بلد و قریه و در سواد اعظم مثل اصفهان یا شهر کوچک از محله بمحله
دیگر که مسافت آن بقدر ترخص باشد میتواند رفت یا نه جواب در حین نیت اقامه
عشره ایام بان موضع که خارج از آن مکان است یعنی توابع آن نیت تردد بخواهد
خواهد نمود ظاهر اینست در چنین صورت اقامه عشره متحقق نشده است پس
قصر لازم است و اما هرگاه در حین نیت اقامه عشره ایام جازم باشد که در
رفتن در آن مکان توقف خواهد نمود لکن در اثنای عشره ایام با عشی هر سکه

خواهد از آن محل اقامه بان مکان رفته باشد پس هرگاه قصد او این باشد بعد از
عود از آن مکان ده یوم توقف خواهد نمود در آن محل اقامه پس نماز را در محل
اقامه در چنین صورت تمام میکند و اما هرگاه قصد توقف ده یوم را در آن
محل اقامه نداشته باشد احتیاط در این مقتضی جمع ما بین قصر و تمام است
اما هرگاه قصد حرکت از محل اقامه بان مکان بعد از انقضاء عشره ایام بوده
باشد در این صورت اگر قصد عود به محل اقامه را ندارد و قصد توقف ده روز
در آن مکان نیز ندارد بلکه مقصود اینست که مثلا دو یوم در آن مکان توقف
نموده از انجا بوطن خود خواهد رفت نماز قصر خواهد بود و اما هرگاه قصد
توقف ده یوم در انجا داشته باشد مشخص است نماز تمام خواهد بود و اگر قصد
عود بمحل اقامه را داشته باشد در این صورت اگر مقصود این باشد بعد از عود ده
یوم توقف در محل اقامه خواهد نمود البته نماز تمام خواهد بود و اما هرگاه
قصد عود بان مکان را با این محل اقامه را داشته باشد لکن قصد توقف
ده یوم را نداشته باشد نماز در اثنای ذهاب بان مکان و در نفس آن مکان
تمام نماید و در محل اقامه بان ظاهر اینست که تمام باشد اما احتیاط در این صورت
در محل اقامه جمع ما بین قصر و تمام است سوال هرگاه کسی نماز واجب خود را
کثیرا از روی سهل انگاری بی وقت ادا نموده یا ترک نماید حال پشیمان و نادم شده
ایا توبه او وجه چیست و قضاء از آنچه گونه بعمل آورد موسع است یا
مضیق جواب نظر بتصریح آیات قرآنیه و اخبار وارده از حجج الهیه جلت عظمته

توبه

توبه امثال این معصیت که مذکور شد مقبول است هرگاه فی الحقیقه نادم از آن
عمل قبیح بوده باشد و این ندامت واقعیت داشته عازم بر عود بان در استقبال
نبوده باشد بلکه نادی(؟) عدم عود بمثل آن بوده باشد خداوند عالم جلت
عظمته مواخذه از آنچه از او شده نخواهد فرمود توبه او همین ندامت است که
مذکور شد و قضاء چنین نمازها واجب است انچه از نمازها که باین نحو ادا
نمود قضا نماید احتیاط اینست که مهما امکن تعجیل در اتیان بصلوة مقضیه
نماید تا از ان غشوه(؟) سوال شخصی مدیون و مقروض باشد و ملک و ملوک
و خانه و اثاث البیت هم داشته و علاوه بر این خط خوبی داشته باشد چنانچه
کتابت بکند هر هزار بیت پنجهزار... هندی و تنخواه طلب مردم را جستی نموده
نرساند نافله شب بکند آیا این نافله شب برای همچه شخص عبادت است یا معصیت جواب
در صورتیکه صاحب حق راضی بتاخیر نبوده باشد بر مدیون واجب است اداء
دین خود نماید اگرچه بطریق کتابت بوده باشد با تمکن از آن ترک او از اشتغال
بنوافل در حق او در صورت عدم رضاء صاحب حق جایز نیست بلکه جمعی
از فقها و اعاظم علما حکم فرموده اند در چنین صورت نماز واجب را هرگاه قدری
بعمل بیاورد باطل خواهد سوال اگر کسی خود را عادل نداند و بعضی او را تکلیف
کنند که پیشنماز ایشان را بکند یا بگویند که ما عدالت را فهمیده ایم و تو را هم
عادل میدانیم آیا در این صورت اگر آن شخص پیشنمازی ایشان را نا خوشی بجهت او
ندارد یا داده مستحب دیگر اگر پیشنمازی ای باکسی که پیشنماز شده که معتم این شخص در بعض اوقات

بوده بشود در اینصورت که قبل از معظم رجوع نموده است یا اگر قبل از بعض جواب
باعتقاد این خادم شریعت مطهره عدالت شرط امام است در امامت بنا بر این هرگاه مأموم
کسی را عادل داند اقتدا با او میتواند نمود اگر چه امام خود را عادل نداند بلی هرگاه امام
اخبار بعدم عدالت خود نماید و این اخبار موجب تزلزل مأموم شود در عدالت امام
این مقام دیگر است چنانکه در صورتیکه کسی را عادل دانسته در نماز یومیه اقتدا با او
کرد اگر چه مقتدی به واقعاً خود باقتدا با او نبوده بلکه عالم باشد دیگری با او اقتدا میکند
نبوده باشد و اما آنچه قطع شده که امامت شاگرد موجب کسر قلب استاد میشود این سخن
سوء ظن است بمسلمان چه ممکن است که کسی عادل متدین باشد و مانع نباشد که
کسی اقدام نماید بامر مستحسن در شریعت مطهره چنانچه این سوء ظن است بمسلمان اجتناب
از این لازم است سؤال در خصوص قصر صلوة و صوم بیابان توجه خانه بفرمایند
جواب احتیاط در این رعایت فرق تمام است سؤال فوات صلوة عشا نسیانا موجب
روزه است یا نه جواب بلی اخلال بنماز عشا ناسیا باعتقاد این خادم شریعت مطهره
موجب صوم همان روز است لکن در مسئله تفصیلی هست مثلا بحکم هرگاه اخلال بنماز
عشا در حق مسافر اتفاق افتد یا در شب عید فطر یا عید اضحی اتفاق افتاد تفصیل مشهود
ما ینبغی [illegible] در تحفة الابرار است رجوع بآن مناسب بلکه لازم است سؤال در نماز
شفع قنوت دارد یا نه جواب بلی قنوت ثابت و مستحب است در نماز شفع و قول بعدم
ثبوت قنوت در آن ضعیف است سؤال مأموم قبل از امام سر برداشت باید دو باره
سجده بجا آورد یا نه جواب مأموم هرگاه قبل از امام رفع راس از سجود نموده باعتقاد اینکه

امام

امام رفع راس از سجود نموده است بعد از رفع راس مأموم فساد اعتقاد او ظاهر
شود در این صورت اگر ممکن باشد از درک امام در سجود لازم است بر مأموم
که عود بسجده نماید پس هرگاه در صورت مفروضه ملحق بامام در سجود نباشد
باین نحو که امام بلا فصل رفع راس از سجده نمود و در چنین صورت ظاهر است
که عود مأموم بسجود لازم نباشد بلکه ظاهر اینست که عود بسجود در این صورت
جایز نبوده باشد سؤال هرگاه شکی حاصل در حال قیام مابین سه و چهار در رکعت شک
تعیین بیکسجده فراموش شده نماید از رکعات ما تقدم بعد از شروع آیا حکم مالت
شک مابین دو و سه دارد که محکوم ببطلان است یا خیر جواب شک در میان
سه و چهار و قیام است که مصدر قاطع است برانیکه از سکتش نیست لکن احتمال
انکه رکعت چهارم باشد قائم است بنابراینکه قیام منهدم نموده احتمال میدهد
رکعتی که اخلال بیکسجده ای نموده رکعت دویم باشد چنانچه احتمال میدهد
رکعتی که اخلال بیکسجده او نموده رکعت دویم باشد چنانچه احتمال میدهد رکعت
سیم باشد بنابراین شک او راجع میشود بدو و سه و چون که قبل از اکمال
سجدتین است بنابراین نماز باطل خواهد بود این در صورتی است که
همان حالت شک باقی باشد و گاه است در اینصورت بعد از شروع مظنون
شود که رکعت دویم است یا رکعت سیم باشد بنا بر این عمل بمقتضای ظن خواهد
سؤال از رکعات قبل نماز یکسجده فراموش نموده و از رکعت دویم رکوع را
فراموش نموده و سجده منسیه کی شود که سجده از دو رکعت اول فراموش نموده در اینصورت

اقل از عجل آورده حال منفرد گردیده [illegible] جواب [illegible]

اخفات لازم

نیت میکند که این سجده را بعمل میآورد از سجده رکعت اولی و ثانیه و هم چنین است
در حمد یا تسبیحات بدلا در رکعتین اخیرتین و جهر مستحب است در بسم الله
الرحمن الرحیم در حمد و سوره و هم چنین جهر مستحب است در قنوت و هم چنین مستحب است
در دعای بعد از رفع سر از رکوع یعنی در سمع الله لمن حمده والحمد لله رب العالمین
اهل الجبروت والکبریاء والعظمة لله رب العالمین و اخفات مستحب است در ما سوای
انچه مذکور شد از وجوب و اخفات و رجحان جهر مخفی نماند انچه مذکور شد
در حق رجال است و اما نساء پس وجوب جهر بلکه رجحان جهر هم در حق انها ثابت نیست
و هم چنین انچه مذکور شد در حق منفرد است و اما در حق امام پس رجحان اخفات
در حق او ثابت نیست مگر در استعاذه و تکبیرات افتتاحیه اگرچه ممکن است که گفته شود
تکبیرات مذکوره خارج از محل کلام بوده باشد و اما در حق منفرد پس هکذا اما ماموم پس
رجحان جهر در حق او ثابت نیست اگرچه در نماز جهریه بوده باشد چنانچه در حق امام
رجحان اخفات ثابت نیست اگرچه در نماز اخفاتیه بوده باشد مگر در استعاذه و در جمیع
صلوة سؤال چنانچه وجود حائل مابین امام و ماموم مرد است در رجال مانع از اقتدا است
در حق زن نیز چنین هست یا این معنی که هرگاه مرد امامت نماید زن در ماعقب
بایستد که حایل باشد یعنی یکی نه مشاهده امام میتواند نمود نه مشاهده احدی از
ماموین که مشاهده امام نماید ایا در حق چنین زن اقتدا بر او در چنین صورت جایز است
یا نه جواب این مسئله محل خلاف مابین فقهاء شیعه است انچه حال در نظر هست این است
ابن ادریس منع فرموده اند از اقتدا در چنین صورت یعنی فرق مابین مرد و زن

که وجود

که وجود حائل در هر دو صورت مانع از اقتداء دانسته عبارت او در سرائر این است
باب یعنی لا تکون جماعة و بین المصلی و بین الامام و بین الصف حائل من حائط
او غیره الا ان قال و قد وردت رخصة للنساء ان یصلین اذا کان بینهن و بین
الامام حائل والاقوال الاظهر والاصح ظاهر این است که وجود حائل در حق زنان مانع از
اقتداء نبوده وفاقا لاکثر الاصحاب قال فی التذکرة انما یمنع اذا کان المأموم
رجلا او خنثی و علی الاقرب اما لو اقتدت المرأة بالرجل و بینهما حائل فانه جایز ظنا
هذا تقول متن التذکرة دعوی الاجماع علیه قال یجوز ان تصلی المرأة من وراء الجدار
مقتدیة بالامام وان لم تشاهده ولا من تشاهده عند علمائنا لما رواه الشیخ فی
الموثق المعتمد فی باب احکام الجماعة من عن عمار قال سألت اباعبدالله
علیه السلام عن الرجل یصلی بالقوم وخلفه دار فیها نساء هل یجوز لهن ان یصلین
خلفه قال نعم ان کان الامام اسفل منهن قلت فان بینهن و بینه حائطا او طریقا
قال لا باس سهو الحائل اولی است نماز او صحیح خواهد بود و اما هرگاه بعد از دخول
در سجده یا بعد از فعل سوال سجده متذکر شود چونکه سجده را بقصد رکعت
ثانیه بعمل آورده است چونکه مفروض این است که رکوع از رکعت را فراموش
نموده است نماز باطل خواهد بود سؤال در باره شخص مسافری که قصد اقامه
ده روز نموده بجهت نماید و بعد از تمام ایام اقامه یقین داده روز در تمام قصر
صوم و افطار چه کند هکذا م در شرع شریف مقرر است بیان فرمایند و دیگر
زن مسافر وارد بلدی شده و قصد اقامه ده یوم نموده و از تعیین عادت که نماز

دانسته اند بل وطن سازد بعد از تطهیر حکم نماز وی ونده آن چه حیض است جواب قضا

صلاة ضروری نیست بلکه هر قدر که در محل اقامه است اگر چه یکروز بوده باشد

لازم است اتمام صلوة و اتیان بصوم نموده باشد ضعیف بعد از رفع حیض غسل

بنماید بعد از غسل لازم است تمام صلوة و اتیان بصوم نموده باشد نظر تا انکه

فرض اینست که قصد اقامه عشرة ایام نموده بوده است تحقق عادة در اثنای مدت

اقامه موجب تغییر در حکم نمیشود سؤال التماس اینست جواب مفادی که در نماز ثابت

است بیان فرمایند جواب تعال واذکار ثابت در صلوة باعتبار جهر و اخفات

منقسم میشود بچهار قسم واجب الجهر و واجب الاخفات و مرجح الاخفات و مرجح

الجهر توضیح مطلب مقتضی اینست که گفته شود در نماز جهریه مثل نماز مغرب و نماز

عشا اقسام ان بعد مذکوره در هر یک از در نماز مذکوره متحقق است اما انچه

جهر در ان واجب است مثل قرائة حمد و سوره در هر یک از دو رکعت اول از این دو

نماز و انچه اخفات در ان لازم است مثل فاتحة الکتاب یا تسبیحات اربعه بدل ان در رکعت

ثالثه از نماز مغرب و رکعت ثالثه و رابعه در نماز عشا و انچه اخفات در ان راجح است

در استعاذه یعنی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم در رکعتین قبل از شروع قرائة

حمد و اما انچه جهر در ان مستحب است در ما عدای اقسام ثلاثه که مذکور شد مثل ذکر

رکوع و سجود و تشهد و تسلیم و قنوت و دعای بعد از رفع راس از رکوع و سجود

و تکبیرات مثل تکبیرة الاحرام و غیر ان از تکبیرات واقعه در اثنای صلوة که تکبیر

الرکوع و تکبیرات سجود و اما نماز جهریه در ان یکقسم که وجوب اخفات بوده باشد

مشغول است

مشغول است و اما اقسام ثلاثه غیر از ان ثابت است مثل انکه جهر در قرائة حمد

و سوره در هر دو رکعت لازم است و اخفات در استعاذه مستحب است و در

سایر اذکار و ادعیه جهر راجح است چنانچه در نماز ظهرین وجوب جهر منتفی است

و سایر اقسام برقرار است مثل انکه اخفات لازم در حمد و سوره در دو رکعت

اولی و ثانیه

۶۵

روایت است از حضرت رسول که هرکه در پهلوی سفره بنشیند و بطعام خوردن مشغول شود و بسم الله الرحمن الرحیم
نگوید شیطان با آن شخص موافقت کند و هم سفره گردد و در آخر آنچه خورده است بیرون کند و چون بسم الله گفته شود
شیطان از آن جا بگریزد و دیگر آنحضرت فرمود که الله تعالی عطای ایشان من کرامت کرده است که [illegible]
[illegible] کرده است که [illegible] بهترین کاینات آن کدام عطاست گفت قوله تعالی فاذکرونی اذکرکم یعنی
یاد کنید مرا تا یاد کنم شما را و دیگر حق تعالی به پیغمبر [illegible] که چون مرا یاد کنند موجب عفو و رحمت خواهد بود و دیگر آن
چند کلمه فرمود که هرکه ورد خود سازد حق تعالی گناه او را عفو کند و طاعت او را بهترین گرداند اول چون
ابتدای کاری کند بگوید بسم الله الرحمن الرحیم دوم در آخر کارها بگوید الحمد لله سیم در هر وقتی که
در زبان سهوی یا خطائی بگذرد بگوید استغفر الله چهارم هر کاری که خواهد کردن بگوید ان شاء الله پنجم چون
مکروهی و مصیبتی پیش آید بگوید لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ششم چون مصیبتی پیش آید بگوید
انا لله وانا الیه راجعون هفتم [illegible] ورد دارد که لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله از حضرت رسول روایت است که هرکه روز جمعه [illegible] صلوات فرستد حق تعالی ده بار بر وی
صلوات فرستد و صلوات حق تعالی مغفرت و رحمت بوده باشد دیگر فرمود هرکه صلوات بر پیغمبر فرستد فردا در
قیامت شفیع او من باشم روایت است [illegible] از حضرت نقل میکنند که هرکه بر تربت [illegible] گذارد او را
ثواب [illegible] بود و هرکه در سر قبر میت آن قدر بنشیند که او را دفن کنند ثواب آن شخص برابر کوه احد باشد
[illegible] فرمود که هرکه مسلمانی را غسل کند و بر وی نماز گذارد از گناه آن چنان پاک شود که چون از [مادر]
زاییده باشد و هرکه همراه جنازه میت برود [illegible] تا وقت دفن آنجا باشد و هر قدمی که نهاده باشد
حق تعالی بفرماید که [illegible] هزار حسنه در دیوان اعمال آن شخص بنویسند و [illegible] سیئات او را محو کنند روایت است
از حضرت رسالت که گفت [illegible] خدای تعالی کسی دیگر را سجده کنند والا بفرمودمی که زنان شوهران
خود را سجده کنند [illegible] انصاری [illegible] سوال کرد که بهترین کارهای زنان [illegible] شوهر
[illegible] آن حضرت در جواب گفت [illegible] در خانه شوهر عضوی از اعضای او [illegible]
[illegible] بزبان [illegible] [illegible] در دل نهاده باشد دیگر آن حضرت فرموده که اگر شوهر زن
طلبد و او اجابت نکند [illegible] در خواب [illegible] تا صبح آن زن را لعنت کنند
[illegible] [illegible] اگر خوشنود [illegible]
[illegible] باشد روایت است که در زمان حضرت رسالت پناه [illegible]
وفات [illegible] روزی [illegible] آمد و گفت یا حضرت رسول [illegible]
[illegible] ما را در خواب [illegible] پیغمبر گفت

و در کتاب [illegible] آمده که [illegible] بکند و قل هو الله [illegible] بار بخواند و بخوابد تا بخواب ببیند چون [illegible] رسول عمل نموده او را در خواب دید که
آتش [illegible] افتاده [illegible] و دو مار سیاه عظیم در سینه او [illegible] و دستها و پایهایش [illegible] خون [illegible]
مادر چون آن حال را دید بسیار غمگین شد و گفت ای دختر این عذابها که از تو می بینم سبب چیست گفت ای جان مادر مهربان
[illegible] از جمله چهار گناه است که بر من واقع است اول سرم [illegible] سبب آنست که موی سر خود را
خوش کرده [illegible] سبب آنست که زبان شوهر خود را [illegible] ام و کلمات [illegible] گفته [illegible]
آتش [illegible] سبب آنست که مال شوهر خود را بی رضای شوهر بمردم داده ام و پایها [illegible]
[illegible] بی رضای شوهر بخانه همسایگان [illegible] سبب آنست که [illegible]
[illegible] شوهر ای مادر مهربان [illegible]
شوهر من بگذر [illegible] از خواب [illegible] آمد [illegible] حضرت پیغمبر [illegible]
[illegible] گفت حضرت پیغمبر [illegible] و گفت بهترین کائنات [illegible]
[illegible] از قصور [illegible] خود بگذر [illegible] و گفت [illegible]
[illegible] بهترین کائنات من [illegible]
چون [illegible] گفت [illegible]
[illegible] خوشنود [illegible] چون مادر [illegible]
[illegible] بهشت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] حالت چون است گفت [illegible]
من اکنون [illegible] عذاب [illegible]
بعد از من [illegible]
که [illegible] روایت است
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible] و گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] حاجات [illegible]
[illegible]

[illegible] که [illegible] گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] قسمت [illegible] نموده [illegible] داده ایم [illegible]
[illegible] بود و از [illegible] مردم [illegible]
[illegible] زن و فرزند [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] چون [illegible]
[illegible] جواب [illegible] گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible] رفت و آواز [illegible] جواب [illegible] گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت رسول [illegible] گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] روایت است [illegible]
[illegible]
[illegible] چون زن [illegible]
[illegible]
[illegible]